بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش حضرت حق عز و جل بالاتر از آن چه باشد که ذات پاکش واجب الوجود است و جز وی سبحانه و تعالی هر چه هست همه باطل و هالک است

هستی تو امیدست نیستی ما را　　که گفته اند اگر هیچ نیست الله هست

و نیایش جناب مصطفی بیش از آن چه خواهد بود که افضل رسل و خاتم ایشان است و قلم رسالت و نبوت از وجه کمال مالکس ع بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم لبعده بر آمادگان طالب محبت الهی و دلدادگان اتباع سنت نبوی پناهی پوشیده مباد که در آخر کتاب مستطاب **ریاض الریاض و غیاض العرباض** که در معارف سلوک قلمی شده و در پایان نامه مبارک **حظیرة القدس و ذخیرة الانس** که در فوائد متنوعه سمت نگارش یافته فصلی در احوال صوفیه صافیه پیشین و فصلی در تراجم متسنلین پسین الحاق پذیرفته بود اما نزد رسیدن آن هر دو همایون کتاب بانجام و انصرام چنان آگاهی آمد که این هر دو فصل را رساله جداگانه ساختن او و مؤلفی مستقل پرداخته آید لاجرم این گرد آورده را **اقتصار جنود الاحرار من تذکار جنود الابرار** نام گذاشته شد و کیفما اتفق آنچه از حال و قال جماعه احسان و عصابه عرفان

کریمه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم
در حق او نازل شد وقتی که تجهیز جیش غزوهٔ تبوک کرد کذا فی مناقب الاولیاء و حال محاصره او و قصهٔ شهادت بتفصیل
در اشاعه و جز آن مذکور شده رضی الله عنه

علی بن ابیطالب رضی الله عنه ابن عم رسول ست و سیف الله المسلول در مکه داخل کعبه روز جمعه بست و سه
سال پیش از هجرت متولد شد و جز وی احدی پیش از وی در بیت الحرام پیدا نشده مادرش فاطمه بنت اسد ست
و او اول هاشمی ست که هاشمیه او را زاد وی نزد جناب نبوت تربیت گرفت و در ده سالگی اسلام پذیرفت و جز
تبوک حاضر همه مشاهد شد وی آدم شدید الادمه ثقیل العینین بزرگ دیده اقرب بسوی قصر از طول بزرگ شکم
کثیر الشعر عریض اللحیه اصلع ابیض الراس واللحیه بود و در ذخائر عقبی گفته میانه قد سیاه چشم کلان دیده خوش وجه
کلان بطن بود گویا ماه شب چهار دهم ست آیات قرآنی در باب او نازل شده و احادیث نبوی در مناقب
وی بسیار آمده ابن عباس گفته نیست آیتی در کتاب خدا بلفظ یا ایها الذین امنوا مگر آنکه علی اول و امیر و شریف
اوست و آنحضرت فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه در نور الابصار گفته لفظ المولی یستعمل بازاء معان
متعددة وردبها القرآن العظیم فتارة یکون بمعنی اولی وتارة بمعنی الناصر وبمعنی الوارث وبمعنی
العصبة وبمعنی الصدیق وبمعنی السید والمعتق وهو ظاهر فیکون معنی الحدیث من کنت ناصره او
حمیمه او صدیقه فان علیا کذلک انتهی امام احمد و قاضی سمعیل و ابو علی نیسابوری و نسائی صاحب سنن
گفته اند لم یرو فی فضائل احد من الصحابة بالاسانید الجیاد ما روی فی فضل علی بن ابی طالب و بعضی گفته
که چون پدرش ابوطالب محتضر شد آنحضرت صلعم فرمود ای عم یکبار کلمه بگو تا مرا حجت باشد در شفاعت تو گفت کراهت
می کنم که گویند جزعناک گشت وقت موت این آیه نازل شد انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
شیخ محی الدین بن عربی در فصوص گفته لو کان للهمة اثر ولا بد لم یکن احد اکمل من رسول الله صلی الله علیه واله
وسلم ولا اعلی ولا اقوی همة منه وما اثرت فی اسلام ابی طالب عمه وفیه نزلت الایة انتهی در مناقب
الاولیا گفته ازینجا باید دانست که همت را تاثیرے در خلاف اراده خدای تعالی نیست انتهی اما در علی فاطمه بنت اسد
ایمان آورد و هجرت نمود و در سنه چهارم هجری وفات یافت آنحضرت صلعم او را بقمیص خود تکفین نمود و خود
دفن فرمود و در حق مرتضی گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی قال تعالی قل لا اسالکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی مراد باین قربی نزد جمهور مفسرین علی و فاطمه و حسن و حسین اند و این آیه نیز در شان مرتضوی

فرود آمده انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوٰة ویؤتون الزکوٰة وهم راکعون وکذلک قوله سبحانه ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا و وی داخل ست در آیهٔ تطهیر بلا نکیر از کلمات طیبات اوست الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا الناس اشبه بزمانهم منهم بآبائهم من عرف نفسه فقد عرف ربه بالبر یستعبد الحر لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال الجزع عند البلاء تمام المحنة لا ظفر مع البغی لا شرف مع سوء الادب لا راحة مع الحسد لا سودد مع الانتقام لا صحبة مع المراء لا صواب مع ترک المشورة لا زیارة مع زعارة لا داء اعیی من الجهل لا مرض اضنی من قلة العقل الی غیر ذلک من الانفاس القدسیه وهی کثیرة طیبة جلیلة در نهج البلاغه سخنان بسیار از نثر ونظم وی کرم الله وجهه آورده و داستان جمل وصفین با تفصیل نوشته و عبدالواحد بن محمد آمدی تمیمی کتابی از کلام منثور وی فراهم آورده و غرر الحکم و درر الکلم نام کرده مجلدی متوسط ست بر ترتیب حروف از الف تا یا و گفته اسانید این احذف کرده ام و از جاحظ عجب دارم که با آن همه علم و تقدم در فضل بسیری از کثیر کلام او چه قسم کفایت نموده و از نظر درین کتاب ظاهر میشود که مضامینش همسایهٔ مضامین اقوال حکما و عرفا واقع شده اما در صحت اسناد آن نظر واضح ست شهادت وی رضی الله عنه بر دست عبدالرحمن بن ملجم شقی بوده گویند وی در سنین خلافت خود حج نکرده بنا بر اشتغال بحروب و پیش از آن بسیار حج میکرد روز یکشنبه سیزدهم رمضان سنه چهل بعمر شصت و پنج سال یا بعمر ابی بکر و عمر بحق پیوست چون زخمی شد گفت فزت ورب الکعبه فرزند ش حسن سبط بروی نماز کرد و در سه جا بموضع عزی شب هنگام مدفون گردید و بعضی گویند در نجف و نزد بعض میان مسجد و خانه و نزد بعض در قصر الاماره کوفه کذا فی الفصول المهمه مرویاتش در کتب حدیث پانصد و هشتاد و شش حدیث ست

امام حسن بن علی رضی الله عنه در سنه سوم از هجرت در منتصف رمضان پیدا شد اول اولاد علی و فاطمه ست آنحضرت صلعم نام او حسن کرده ابیض مشرب بحمره ادعج العینین سهل الخدین کث اللحیه ذو وفره بود عنق او گویا ابریق از فضه ست عظیم الکرادیس ضخیم بعید ما بین المنکبین ربعه خوش روی بسیار بود خضاب سیاه میکرد جعد موی حسن البدن بود پانزده حج کرد و سه کرت تمام مال خود را در راه خدا داد کنیتش ابو محمد ست والقاب بسیار دارد اشهر آن تقی ست و اعلای آن در رتبه سید ست و این لقب بخشیدهٔ رسول خداست صلعم و زکی و سبط و ولی هم از لقبهای اوست در مناقب وی در صحیحین و غیر آن حدیثها آمده وی خلافت را در سنه ۴۱ نصف جمادی الاولی بمعاویه گذاشت

و مصالحه کرد تا خون مسلمانان بیفائده نریزد و برادر را صد هزار درم در هر سال که معاویه بوی میداد قناعت فرمود
حافظ ابو نعیم در حلیه نبذهٔ از کلام او آورده و صاحب نور الابصار آنرا با زیادت نقل کرده از انجمله این ست
لا ادب لمن لا عقل له ولا مودة لمن لا همة له راس العقل معاشرة الناس بالجميل وبالعقل تدرك
الداران جميعا ومن حرم العقل حرمهما جميعا و گفته هلاک مردم در سه چیز ست در کبر و حرص و حسد از کبر دین
هلاک شود و بدان ابلیس ملعون شد و حرص عدو نفس ست و بدان آدم از بهشت بیرون کرده شد و حسد اند سوست
و بدان قابیل هابیل را کشته و فرمود حسن سوال نصف علم ست و او را از صمت پرسیدند گفت هو ستر العيب
وزين العرض وفاعله في راحة وجليسه في امن و او را گفتند ابو ذر می گوید فقر احب ست بسوی من
از غنی و سقم احب ست از صحت فرمود رحم الله اباذر اما انا فاقول من اتكل على حسن اختيار الله لم يتمن
انه في غير الحالة التي اختارها الله له و آل خود و آل برادر خود را گفته تعلموا العلم فان لم تستطيعوا حفظه
فاكتبوه وضعوه في بيوتكم و بالجمله ملفوظاتش چندان ست که کتابی از آن فراهم میتوان کرد مردی بر قبر شریفه او
غائط کرد دیوانه شد و چون سگ آواز میکرد تا آنکه بمرد و از گور او عو عو مسموع میشد ابو علی طبرسی در اعلام الوری گفته که
وی بعد از صلح با معاویه به مدینه منوره آمد و ده سال آنجا ماند زنش جعده بنت اشعث کندی او را مسموم کرد یکسال و چهل
بیمار بود یزید پلید او را بر زهر دادن وعده صد هزار درهم داده بود چون حسن بحق پیوست هیچ ندا داد و گفت انا لم
نرضاك للحسن افنرضاك لانفسنا پنجم ربیع الاول سنه ۵۰ یا ۴۹ انتقال فرمود سعید بن العاص که آن روز والی
مدینه بود بر وی نماز کرد و در بقیع مدفون شد عمرش چهل و هفت سال بود و مدت خلافتش شش ماه و پنج روز نصّاً
الخلافة بعدي ثلثون سنة بوی اختتام یافت سلسله حسنیه مخصوص باو ست و بعضی سلاسل دیگر بواسطه
حسن مثنی متوسل بدو ست رضی الله تعالی عنه وارضاه ومن كلامه المنظوم ما ذكره عبد القادر الطبري المالكي
في شرح الدرية

اغن عن المخلوق بالخالق — تغن عن الكاذب بالصادق

واسترزق الرحمن من فضله — فليس غير الله بالرازق

من ظن ان الناس يغنونه — فليس بالرحمن بالواثق

من ظن ان الرزق من كسبه — زلت به النعلان من حالق

امام حسین بن علی شهید کربلا رضی الله عنه پنجم شعبان سال چهارم از هجرت متولد شد علوق او بعد پنجاه روز

از ولادت امام حسن اتفاق افتاد در نور الابصار گفته هکذا اصح النقل فی ذلک آنحضرت صلعم بریق خود اورا تحنیک کرد و در گوش اذان داد و در فم تفل نمود و دعا کرد و حسین نام نهاد و کنیت او ابو عبد الله ست لا غیر و القاب او رشید و طیب و زکی و وفی و سید و مبارک و تابع لمرضاة الله و سبط اصغر ست و اشهر آن زکی ست و اعلای آن در رتبه یکی سید ست بحدیث انهما سیدا شباب اهل الجنة دیگر سبط ست بحدیث حسین سبط من الاسباط و چنانکه حسن مانا بود بجناب نبوت از فرق تا سره وی از سره تا قدم اشبه خلق بود برسول خدا صلعم گویا این هر دو صاحبزاده آئینهٔ صورت رسالت بودند نقش خاتم او لکل اجل کتاب ست هشت حدیث از وی مروی ست و در منقبت وی حدیثها آمده در قصهٔ خروج او بسوی عراق و شهادت بارض کربلا کتابها تالیف یافته صحیح آنست که قاتل وی سنان بن انس نخعی ست و این حادثه در روز جمعه دهم محرم سنه ۶۱ رو داد پنجاه و پنج ساله بود که جرعهٔ شهادت خورد سی و سه طعن و همین مقدار ضربه در تن مبارک او یافتند شیخ نصر الله بن یحیی که از اخیار ثقات ست گفت علی بن ابی طالب را در منام دیدم گفتم شما روز فتح مکه گفتید من دخل دار ابی سفیان فهو امن و با فرزندت در کربلا چه کردند فرمود ابیات ابن صیفی را می شناسی گفتم نه فرمود برو و از وی بشنو رفتم و این ماجرا گفتم بگریست و بسیار زار بگریست و گفت بخدا هیچکس آنرا از من نشنیده ست و همین شب نظم کرده ام و برخواند ؎

ملکنا فکان العفو منا سجية — فلما ملکتم سال بالدم ابطح

وحللتم قتل الاسارى وطالما — غدونا على الاسرى فنعفو ونصفح

وحسبکم هذا التفاوت بيننا — وکل اناء بالذي فيه ينضح

این روایت را ابن الصباغ مالکی در فصول مهمه آورده و گفته ابن الصیفی شاعر مشهور ست ملقب بحیص بیص و بالجمله ماجرای این شهادت و سعادت بحدی دردناک غم انگیز ست که سینهٔ خامه نزد نوشتن آن شق میگردد تا بدل واقعه شناس و خاطر انصاف اساس چه رسد ؎

این صبح چه صبح ست که خون شد جگر من — این شام چه شام ست که سنگ ست و سر من

ماذا تقولون اذ قال النبي لکم — ماذا فعلتم وانتم اخر الامم

بعترتي وباهلي بعد مفتقدي — منهم اسارى ومنهم ضرجوا بدم

از کلام اقدس اوست حوائج الناس اليکم من نعم الله عليکم فلا تملوا النعم فتعود نقما و فرمود الحلم زينة والوفاء مروة والصلة نعمة والاستکثار صلف والعجلة سفه والسفه ضعف والغلو ورطة ومجالسة

اهل الدنائة شر ومجالسة اهل الفسوق ریبة ومن کلامه المنظوم ع

فان تکن الدنیا تعد نفیسة ... فان ثواب الله اعلی وانبل

وان یك لابد من الموت للفتی ... فقتل امرء فی الله بالسیف اجمل

وان تکن الارزاق قسما مقدرا ... فقلة حرص المرء فی الکسب اجمل

وان تکن الاموال للترك جمعها ... فما بال متروك به المرء یبخل

امام زین العابدین بن حسین شهید رضی الله عنه اسم قصیر نحیف بود واو رازکی وامین لقب وعلی اصغر نام ست
نقش خاتم او وما توفیقی الا بالله بود در مدینهٔ منوره روز پنجشنبه پنجم شعبان سنه ۳۸ دو سال پیش از وفات جد خود
علی بن ابیطالب متولد شد ودر واقعهٔ کربلا بست وسه ساله بود مروان وعبد الملك وپسرش ولید معاصر او بید
مادرش سلافه نام دارد ولقبش شاه زنان یعنی ملکة النساء دختر یزدجرد بود وی در کربلا همراه پدر بود اما بسبب
مرض صاحب فراش بود ومقتول نشد نه آنکه صغیر بود هو الصحیح افضل وافقه واورع تر از وی دیده نشده
مناقب وی بسیارست یکی او را گفت که فلانی در حضور من در تو افتاده برخاست ونزد او رفت وگفت یا هذا
ان کان ما قلته فی حقا فانا اسأل الله تعالی ان یغفر لی وان کان ما قلت باطلا فالله یغفر لك
او را پرسیدند سعیدترین در دنیا وآخرت کیست فرمود من اذا رضی لم یحمله رضاه علی الباطل واذا
سخط لم یخرجه سخطه من الحق در رسالهٔ شیخ عبد الحق دهلوی ست هاشمی مدنی معروف بزین العابدین از اکابر
سادات اهل بیت واز بزرگان تابعین ومشهورترین ایشان ست زهری گوید ندیدم من هیچ قرشی را افضل تر از
علی بن حسین وهمچنین روایت کرده شده ست از جماعتی از سلف که سعید بن المسیب از ایشان ست ووی حدیث
بسیار روایت میکرد ودر روایت ثقه بود ومامون وعالی رتبه ورفیع القدر واجماع کرده اند بر بزرگی او ودر بهر خیر
اولاد او را حق سبحانه در شرق وغرب منتشر گردانید چنانکه شهری از وجود ایشان خالی نباشد واز یزید پلید اخلاف فسق
یک تن نگذاشت که خانه آباد دان کند وچراغی افروز دانتهی حاصله قصیدهٔ فرزدق در شان وی بمقابله هشام بن
عبد الملك معروف ست ومولانا جامی ترجمهٔ آن بنظم فارسی کرده وبعض معاصرین بشرحش پرداخته اند ووفات
وی رضی الله عنه دهم محرم سنه ۹۴ بعمر پنجاه وهفت سال اتفاق افتاد ابن الصباغ گفته مات مسموما وان الذی سمه
الولید بن عبد الملك وامامتش سی وچهار سال بود در قبر عم خود حسن سبط ببقیع مدفون شد ومن کلامه رضی الله عنه
عجبت لمن یحتمی من الطعام لمضرته ولا یحتمی من الذنب لمعرته وقال اربع هن ذل البنت ولو صریحه

والدين ولو دهم والغربة ولو ليلة والسوال ولو كيف الطريق و فرمود من قنع بما قسم الله فهو من
اغنى الناس ــ ه

ای قناعت توانگرم گردان — که ورای تو هیچ نعمت نیست

خوی شریف آن بود که صدقه پنهان میداد و میگفت صدقة السر تطفی غضب الرب

امام محمد باقر بن علی رضی الله عنه روز جمعه سوم صفر در ۵۷ھ در مدینه پیش از شهادت جد خود بسه سال متولد
شد اورا باقر و شاکر و هادی لقب ست مادرش دختر امام حسن بود فهو هاشمی من هاشمیین و علوی من علویین
نقش خاتم او رب لا تذرنی فردا ست و معاصر او ولید بود صاحب ارشاد گفته لم یظهر عن احد من ولد الحسن والحسین
من علم الدین والسنن و علم القرآن والسیر و فنون الادب ما ظهر عن ابی جعفر الباقر روی عنه معالم
الدین و بقایا الصحابة و وجوه التابعین و سارت بذکر علومه الاخبار و انشدت فی مدائحه الاشعار
مناقب او بیشمار ست شیخ عبد الحق در رساله گفته وی تابعی بزرگ ست و امام فائق که اجماع ست بر بزرگی وی معدود ست
در فقهای مدینه و ایمهٔ ایشان شنید حدیث را از جابر و انس و جماعتی از کبار تابعین مثل ابن المسیب و ابن الحنفیه و
روایت کرده اند بخاری و مسلم احادیث وی در صحیحین خود وی گوید سلاح اللیام قبح الکلام انتهی وی در مناجات
گفت رب امرتنی فلم ائتمر و نهیتنی فلم انزجر فها انا عبدک بین یدیک مقر لا اعتذر اورا از معنی این آیه
پرسیدند اولئک یجزون الغرفة بما صبروا گفت بصبرهم علی الفقر و مصائب الدنیا گفتند معنی کانتا رتقا ففتقناهما
چیست فرمود کانت السماء رتقا لا تنزل مطرا و کانت الارض رتقا لا تخرج النبات ففتقناهما بنزول المطر
و خروج النبات در نور الابصار بعض کرامات او ذکر کرده و گفته بعمر شصت و سه سال یا پنجاه و هشت در ۱۱۷ھ بجوار الهی
پیوست قال فی درر الاصداف مات مسموما کابیه و دفن بقبة العباس بالبقیع از کلام وست که والله لموت
عالم احب الی الشیطان من موت سبعین عابدا و فرمود ما الدنیا و ما عسی ان تکون هل هی الا مرکب
رکبته او ثوب لبسته او امرأة اصبتها و ان المومنین لم یطمئنوا الی الدنیا لزوالها و لا یامنوا الآخرة لاهوالها
و ان اهل التقوی ایسر اهل الدنیا مئونة و اکثرهم لک معونة ان نسیت ذکروک و ان ذکرت اعانوک
و فرمود الغنی والفقر یجولان فی قلب المومن فاذا وصلا الی مکان التوکل استوطناه

امام جعفر صادق رضی الله عنه در مدینه روز دوشنبه سال هشتاد هم یا هشتاد و سوم متولد شد مادرش ام فروه
دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست و مادر قاسم بنت عبد الرحمن بن ابی بکر ست لهذا می گفت ولدنی الصد

مرتین ذکره السناوی فی الطبقات صادق و فاضل و طاهر القاب اوست معتدل آدم اللون بود نقش خاتم
وی ماشاء الله لا قوة الا بالله ست ابوجعفر منصور معاصر اوست در نور الابصار گفته مناقبه کثیرة تکاد
تفوت عد الحاسب و یحار فی انواعها فهم الیقظ الکاتب جماعه از اعیان ائمه و صوفیه همچو یحیی بن سعید
و ابن جریج و مالک بن انس و ثوری و ابن عیینه و ابویزید بسطامی و ابوحنیفه و غیرهم از وی روایت و تلمذ کرده اند
ابوحاتم گفته انه ثقة لا یسئل عن مثله وی رضی الله عنه از پدر خود و پدر مادر خود و نافع و عطا و محمد بن
المنکدر و زهری و غیرهم راوی ست مجاب الدعوة بود کرامتها از وی واقع شد بعضی از ان در نور الابصار مذکور ست
وفات او در شوال بعمر شصت و هشت سال در ۱۴۸ در ایام منصور شد یقال انه مات بالسم او را در همان قبر
دفن کردند که در آن پدر و جد و عم جد او مدفون اند فلله دره من قبر ما اکرمه و اشرفه شیخ عبدالحق در رساله
گفته اتفاق کرده ست امت بر امامت و جلالت و سیادت وی بخاری در تاریخ خود حق آرد ولادت وی در
هفتدهم ربیع الاول ۸۳ھ و وفات در مدینه بماه شوال و بقولی پانزدهم رجب ۱۴۸ شد و ایام امامت وی سی و
چهار سال بود انتهی از کلام پاک اوست علیه السلام لا یتم المعروف الا بثلاث تعجیله و تصغیره و ستره و فرمود
اذا اجتمعت النیة والمقدرة والتوفیق والاصابة فهنالک السعادة و فرمود تاخیر التوبة اغترار و طول
التسویف حیرة والاعتلال علی الله هلکة والاصرار علی الذنب من مکر الله و فرمود چار چیز ست که قلیل آن
کثیر ست آتش و عداوت و فقر و مرض مگسی بر روی خلیفه منصور افتاد و ذب کرد و پرید و باز نشست وی امام را
گفت در آفریدن مگس چه سود ست فرمود لیذل به الجبابرة وی از امام اعظم پرسید که نزد تو عاقل کیست گفت
آنکه تمیز کند میان خیر و شر فرمود بهائم نیز تمیز می کنند کسیکه او را زند یا علف دهد گفت نزد حضرت عاقل کیست
فرمود آنکه میان دو خیر و دو شر تمیز کند و خیر الخیرین و خیر الشرین برگزیند سفیان ثوری او را گفت مردم از انقطاع
متبرکه حضرت محروم اند فرمود فسد الزمان و تغیر الاخوان امام گبری را دید که پوست آهو بر آب انداخت و
بگذشت پرسید این از کجا یافتی گفت از مخالفت نفس فرمود گاهی اسلام بر وی عرض کردی گفت قبول نمیکند فرمود
اینجا چرا مخالفت او نکردی گبر در حال ایمان آورد وی فرموده بسا معصیتی که بنده را بخدا نزدیک کند و طاعتی
دور کند مطیع با عجب عاصی ست و عاصی با نیاز مطیع و گفت خدا را در دنیا هم بهشت ست و هم دوزخ بهشت
دنیا عافیت ست و دوزخ بلا و عافیت آنست که کار خود بخدا گذاری و بلا آنکه کار خدا بنفس گذاری و گفت اگر
اولیا را صحبت اعدا مضر بودی آسیه از فرعون ضرر رسیدی و اگر اعدا را از اولیا منفعت بودی پسر نوح و زن

بود را نجات میسر شدی منصور خلیفه او را باندیشهٔ قتل طلبید چون آمد بر صدر نشاند و گفت چه حاجت داری گفت
آنکه مرا دیگر پیش خود نخوانی و بگذاری تا بطاعت حق مشغول باشم داود طائی از وی پندی خواست فرمود
من از آن می ترسم که فردای قیامت جد من در من دست زند که چرا حق متابعت من بجا نیاوردی این کار نسب
صحیح نیست بمعامله شایسته ست داود بگریست و گفت الهی آنکه معجون طینت او از آب نبوت ست و ترکیب
طبیعت او از برهان و حجت جدش رسول و مادرش بتول او بدین حیرانی ست داود که باشد که بمعامله خود معجب
شود

امام موسی کاظم مادرش حمیده بربریه ست وی در ابواء سنه ۱۲۹ متولد شد صابر و صالح و امین القاب اوست
واشهر آن کاظم ست بنا بر فرط حلم و تجاوز از معتدین اسمر عتیق بود نقش خاتم او الملک لله وحده ست بامر
او هادی و هارون رشید ست اهل عراق او را باب الحوائج می گفتند بنا بر قضاء حوائج متوسلین مناقب او بسیار ست
رشید او را گفت شما پسران علی هستید خود را ذریت رسول از کجا می گوئید وی کریمه و من ذریته داود و سلیمان
الی قوله و یحیی و عیسی برخواند و گفت عیسی را پدر نیست لحوق او بذریت انبیا از جانب مادر ست و ما را از آیت
دیگر ست قوله تعالی ندع ابناءنا و ابناءکم الآیة و آنحضرت صلعم نزد مباهله همراه نبرد جز علی و فاطمه و حسن و حسین را
دیگری را همراه نبرد و هم الابناء و اکرامات ست ذکر آن در نور الابصار کرده این دعا اکثر میکرد اللهم انی اسألک
الراحة عند الموت و العفو عند الحساب وی را در رطب مسموم کردند ابن الجوزی در صفوه گفته وی از حبس بسوی
رشید نامه نوشت انه لم ینقض عنی یوم من البلاء الا انقضی معه یوم عنک من الرخاء حتی نفضی جمیعا
الی یوم لیس له انقضاء و هنالک یخسر المبطلون وفات او بماه رجب سنه ۱۸۳ بعمر پنجاه و پنج سال شد و در بغداد
مدفون گردید ایام امامت وی سی و پنج سال بود نسب ولی کبیر علی اهدل بن عمر بوی راجع ست شاه بلخی گفته الاهدل
لقب شریف معناه الاقرب الادنی یقال هدل الغصن اذا دنا و قرب ثمرة وقال بعض اهل المعرفة سمی بالاهدل
لانه علی الله دل و ناهیک به من لقب حسن رائق و له علی کلا القولین دلیل علی المعنی مطابق و فیه سر لطیف عجیب یفهمه
العاقل المنصف اللبیب کذا فی بغیة الطالب چون سادات اهادله یمن از شیوخ این حقیر من اند بنا بر مناسبت
تحقیق این لفظ نوشته شد

امام علی رضا ولادت او در مدینه منوره ست در سنه ۱۴۸ یا سنه ۱۵۳ مادرش ام ولد از وی نامش بود ام البنین
میگفتند رضا و صابر و زکی و ولی القاب اوست و اشهر آن رضا ست اسود معتدل بود زیرا که مادرش سیاه

بوده نقش خاتم او حسبی الله ست امین و مامون معاصر او بیند دعبل خزاعی را قصیده ایست در شان او که در نور الابصار
وجز آن مرقوم ست اولها

ذکرت محل الربع من عرفات ــ فاجریت دمع العین بالعبرات

وقل عری صبری وهاجت صبابتی ــ رسوم دیار اقفرت وعرات

این قصیده یکصد و بیست بیت دارد و تمام آن از کمال فصاحت و بلاغت شهد ناب بلکه شراب طهورست و در زمان
خود اعلم علما بود از هر چه پرسیده شد آنرا میدانست در زمستان بر مسح و در تابستان بر بوریا می نشست وی گفته
اوحش ما یکون الخلق في ثلاثة مواضع يوم يولد الى الدنيا ويخرج المولود من بطن امه فيرى الدنيا ويوم
يموت فيعاين الآخرة واهلها ويوم يبعث فيرى احكاما لم يرها في دار الدنيا وقد سلم الله على يحيى في
هذه الثلثة المواطن وآمن روعته فقال وسلام عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حيا وقد سلم
على عيسى بن مريم على نفسه في هذه الثلثة فقال والسلام على يوم ولدت ويوم اموت ويوم ابعث حيا
در تاریخ نیشابور گفته روزیکه علی رضا داخل نیشابور شد امامان حافظان ابو زرعه و ابو مسلم طوسی پیش آمدند و روایت
حدیثی بسند آبای کرام او خواستند وی بسلسله پدران تا علی مرتضی مرفوعا بجناب رسالت صلعم روایت کرد قال حدثني
ابي موسى الكاظم عن ابيه جعفر الصادق عن ابيه محمد الباقر عن ابيه علي زين العابدين عن ابيه شهيد
كربلا عن ابيه علي المرتضى قال حدثني حبيبي وقرة عيني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال حدثني
جبرئيل عليه السلام قال حدثني رب العزة سبحانه وتعالى كلمة لا اله الا الله حصني فمن قالها دخل حصني ومن
دخل حصني امن من عذابي چون اهل محابر و دواوین که آنجا حاضر بودند که زیاده از بیست هزار کس برآمدند امام احمد گفته
لو قرئ هذا الاسناد على مجنون لافاق من جنونه ابو القاسم قشیری گفته اتصل هذا الحديث بهذا السند
ببعض امراء السامانية فكتبه بالذهب واوصى ان يدفن معه في قبره فرئي في المنام بعد موته فقيل
له ما فعل الله بك فقال غفر لي بتلفظي بلا اله الا الله وتصديقي ان محمدا رسول الله اورده المناوي
في شرحه الكبير على الجامع الصغير فضل بن سهل در مجلس مامون از وی پرسید که الخلق مجبورون گفت الله تعالى
اعدل من ان يجبر ثم يعذب گفت فطلقون فرمود الله تعالى احكم من ان يهمل عبده ويكله الى نفسه
قومی از صوفیه در نیشابور بروی در آمدند و گفتند مامون در ولایت امر نظر کرد و شما را اهل بیت اولی تر بقیام امور
مردم دید و ترا در اهل بیت اولی تر مردم از برای مردم نگریست و این امر را بسوی تو برگردانید و مردم محتاج کسی اند

کہ خشن خورد و خشن پوشد و بر حمار سوار گردد و عیادت بیمار کند و با جنازہ ہمراہ رود علی رضا تکیہ زدہ بود مستوی نشست و فرمود یوسف بن یعقوب اقبیۂ دیباج مزور بذہب وقباطی منسوج بزر می پوشید و بر متکات آل فرعون می نشست و حکم وامر و نہی میکرد مراد از امام آنست کہ قسط و عدل کند و چون سخن راند راست گوید چون امر فرماید عدل نماید و ہرگاہ وعدہ کند انجاز فرماید او تعالی ہیچ ملبوس و مطعوم را حرام نگردانیدہ و این آیہ بخواند قل من حرم زینۃ اللہ التی اخرج لعبادہ والطیبات من الرزق انتہی یاد دارم کہ برادر مرحوم لباس لبس فاخرہ وطعام بس نفیس استعمال کردی کسی ہمین جنس بروی اعتراض نمود وطی ہمین آیہ در جواب او تلاوت فرمود رحمہ اللہ تعالی و در ترجمہ امام مالک صاحب موطا نوشتہ اند کہ جامہای گران بہامی پوشید و خوشبو بسیار می مالید و بنعال غالی الاثمان بر در او حاضر می بود در حصن حصین حدیث مرفوع آوردہ لیذکرن اللہ قوم فی الدنیا علی الفرش الممہدۃ ید خلہم الجنات العلی ص در حاشیہ گفتہ رواہ ابو یعلی عن ابی سعید الخدری واخرجہ الطبرانی فی کتاب الدعاء لہ من حدیثہ ایضا الا ان عندہ رجال بدل قوم والباقی سواء ورواہ ابن حبان فی صحیحہ بلفظ لیذکرون اللہ اقوام فی الدنیا علی الفرش الممہدۃ ید خلہم الدرجات العلی ذکرہ میرک شاہ و فی الجامع بلفظ الکتاب الا ان لفظ الدرجات بدل الجنات وقال رواہ ابو یعلی وابن حبان عن ابی سعید انتہی آمدیم برآنکہ مامون از برای او ولایت عہد کرد و کاغذ نوشت چنانکہ کتاب عہد در نور الابصار بعبارتہ مرقوم ست اما وی نپذیرفت کرامات او بسیارست چندی ازان شبلنجی ذکر نمودہ در مناقب الاولیا گفتہ جمعی از اہل طریقت بخدمت امام استفادہ پذیرفتہ اند ازانجملہ معروف کرخی و محمد اسلم بود ند چون امام از بغداد بہ نیشا پور قدوم فرمود محمد اسلم ہم کجاوۂ امام بود و محمد اسحق حنظلی مہار شتر اخذ نمود سلسلۂ رضویہ مخصوص باوست و سلسلۂ قادریہ ہم متوسل بدوست وفات او در آخر صفر ۲۰۳ھ یا ۲۰۶ھ بعمر پنجاہ و پنج یا چہل و نہ سال شد واللہ اعلم در قریہ سناباد از اعمال طوس خراسان مدفون ست متصل قبر ہارون رشید

امام محمد جواد مادرش ام ولد بود سکینہ مریسیہ نام القاب او جواد و تقی و قانع و مرتضی ست ابیض معتدل بود نعم القادر اللہ نقش خاتم وی ست مامون و معتصم معاصر او بیند ولادت او در مدینہ روز جمعہ نوزدہم رمضان ۱۹۵ھ بودہ در مطالب السول فی مناقب الرسول گفتہ ہذا ابو جعفر محمد الثانی وان کان صغیر السن فہو کبیر القدر رفیع الذکر مناقب او بسیارست روزی مامون از برای صید بیرون آمد و از راہ شہر بگذشت اطفال در کوچہ بازی میکردند و او را دیدہ بگریختند محمد جواد ہمچنان استادہ ماند نہ سالہ بود خلیفہ چون نزدیک او رسید

در وی نظر کرد و محبت او در دلش بیفتاد گفت ای غلام ترا از انصراف مانع چه شد زود در پاسخ گفت لم یکن بالطریق ضیق فاوسعه لک ولیس لی جرم فاخشاک والظن بک حسن انک لا تضر من لا ذنب له مامون از کلام و حسن صورت او عجب آمد پرسید نام تو و نام پدر تو چیست گفت محمد بن علی رضا پس بروی رحم آورده بکار خود شد و این حکایت دراز ست درینجا مختصر گفتیم کرامات او را در نور الابصار ذکر کرده و گفته وفاتش در بغداد در آخر ذیقعده سنه ۲۲۰ اتفاق افتاد و در مقابر قریش مدفون گشت عمر او بیست و پنج سال و چند ماه بود گویند مسموم مرد ام الفضل بنت مامون که زن او بود با شارت پدر زهر نوشانید شیخ عبد الحق در رساله گفته روایت کرد جواد باسناد دیگر از پدران خود دارد تا علی مرتضی که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلعم پس وصیت کرد مرا و فرمود یا علی ما خاب من استخار وما ندم من استشار الخ انتهی و از کلام شریف اوست ان لله عبادا یخصهم بدوام النعم فلا تزال فیهم ما بذلوها فان منعوها نزعها الله عنهم وحولها الی غیرهم وقال ما عظمت نعمة الله علی احد الا عظمت الیه حوائج الناس فمن لم یحتمل تلک المئونة عرض تلک النعمة للزوال وقال من امل انسانا هابه ومن جهل شیئا عابه والفرصة خلسة وقال الجمال فی اللسان والکمال فی العقل وقال العامل بالظلم والمعین علیه والراضی به شرکاء وقال الصبر علی المصیبة مصیبة علی الشامت وقال کفر النعمة داعیة المقت ومن جازاک بالشکر فقد اعطاک اکثر مما اخذ منک

امام علی هادی بن محمد جواد ابن خشاب در کتاب موالید اهل البیت گفته ولادت وی در مدینه بماه رجب سنه ۲۱۴ بوده او را عسکری خوانند و بکنیت ابو الحسن شناسند مادرش سمانه مغربیه بود و قیل ام الفضل بنت مامون هادی و متوکل و ناصح و متقی و مرتضی و فقیه و امین و طیب القاب اوست و اشهر آن هادی ست اسمر اللون بود نقش خاتمش این ست الله ربی وهو عصمتی من خلقه واثق و برادرش متوکل و پسرش منتصر باز مستعین ابن اخی متوکل این همه با معاصر او بیند مناقبش بسیار ست و سامره که شهری کلان شرقی دجله میان تکریت و بغداد بنا ساخته معتصم ست در عسکر متوکل بسرمی برد از وی نیز کرامتها نقل کرده اند حکایت سعایت او نزد متوکل در ابن خلکان و کنز مدفون و فرع نامی و نور الابصار و جز آن از کتب بسیار مرقوم ست حاصلش آنکه متوکل را خبر دادند که در خانه او سلاح و مردم شیعه جمع اند و وی طالب امر ست از برای خود جماعتی را شب هنگام بر غفلت فرستاد تا گرفتار کرده بیارند آن گروه او را روبقبله بر زمین یافتند که قرآن میخواند بهمان حالت پیش متوکل بردند او باده می نوشید او را دیده تعظیم و اجلال کرد و گفت شعری بخوان فرمود من قلیل الروایتم بشعر گفت لا بد چیزی انشاد می باید کرد

وی رضی الله عنه این ابیات برخواند ؎

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل

واستنزلوا بعد عز من معاقلهم واودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد ما رحلوا این الاسرة والتیجان والحلل

این الوجوه التی کانت محجبة من دونها تضرب الاستار والکلل

فافصح القبر عنهم حین ساء لهم تلك الوجوه علیها الدود یقتتل

یا طالما اکلوا یوما وما شربوا فاصبحوا بعد ذاك الاکل قد اکلوا

متوکل بگریست و مکرم و معظم برگردانید و چهار هزار درهم برای ادای قرض بخشید و این ابیات از قصیده ایست که آنرا بر قصر سیف بن ذی یزن حمیری یافته اند و آنرا غمدان می نامیدند و سیف مذکور از ملوک عادل است و این ابیات بقلم مسند نوشته بود آنرا تعریب کردند ناگاه چنین اشعار جلیله و موعظه لطیفه بر آمد اولش این بیت ؎

انظر لما ذا تری یا ایها الرجل وکن علی حذر من قبل تنتقل

وقدم الزاد من خیر تسر به فکل ساکن دار سوف یرتحل

وانظر الی معشر باتوا علی دعة فاصبحوا فی الثری رهنا بما عملوا

بنوا فلم ینفع البنیان وادخروا مالا فلم یغنهم لما انقضی الاجل

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم الابیات در قصرے دیگر نیز این سه بیت نوشته یافته شد ؎

من کان لا یطأ التراب برجله وطئ التراب بصفحة الخد

من کان بینك فی التراب وبینه شبرا کان نهایة البعد

لو بعثر الناس الثری وراؤهم لم یعرفوا المولی من العبد

وبالجمله وفات شریف او در سر من رای در چهل سالگی روز دوشنبه در آخر جمادی الآخره سنه ۲۵۴ واقع شد و در خانه خودش مدفون گردید گویند مسموم مرد

حسن خالص بن علی الهادی مادر او را حدیث و قیل سوسن میگفتند کنیت او ابومحمد است و لقب او خالص و عسکری و سراج تبیان سمره و بیاض بود سبحان من له مقالید السموات والارض نقش خاتم اوست معاصر معتز و مهتدی و معتمد است در مدینه هشتم ربیع الآخر سنه ۲۳۲ پیدا شد مناقب او بسیار است در ورد الاصداف حکایت او

باہلول آوردہ کہ وی او را در اطفال گریان دید و دیگران بازی میکردند دانست کہ بر نبودن بازیچہ میگرید
گفت برای تو من بازیچہ بیخرم وی آرم فرمود یا قلیل العقل ما للعب خلقنا انما خلقنا للعلم والعبادۃ در
نور الابصار ذکر کراماتش کردہ و سہ چہار قصہ نقل نمودہ وی گفتہ در جنت بابی ہست کہ آنرا معروف گویند جز اہل
معروف دیگری اندران ندرآید و فرمود بسم اللہ الرحمن الرحیم اقرب الی اسم اللہ الاعظم من سواد العین
الی بیاضہا روز وفات او در سامرہ صیحہ عظیم بر پا شد و اسواق معطل و دکاکین مغلق گردید و سائر ناس بسوی جنازہ
شتافتند و سر من رای شبیہ بقیامت شد و در خانہ در قبر پدر روز جمعہ ہشتم ربیع الاول سنہ ۲۶۰ مدفون شد فرقہ عسکریہ
از امامیہ میگویند کہ مہدی موعود حسن عسکری ست کہ دگر بارہ بیاید عمر او بست و نہ سال یا بست و ہشت سال بود و
ایام امامتش ہفت سال یک پسر داشت کہ امام محمد مہدی باشد

محمد بن حسن خالص مادر او نرجس نام داشت و قیل سوسن کنیت او ابو القاسم ست و امامیہ او را بلقب حجت و
مہدی و خلف صالح و قائم و منتظر و صاحب الزمان یاد می کنند و اشہر آن مہدی ست ابن الوردی گفتہ ولادتش
در سنہ ۲۵۵ بودہ انتہی جوان مربوع القامۃ خوش روی سائل الشعر علی المنکبین اقنی الانف اجلی الجبہہ بود و وی آخر
ائمہ اثنا عشر ست بر مذہب امامیہ گویند در زمان خلیفہ معتمد علی اللہ عباسی در سرداب سامرہ نہان شد در سنہ ۲۶۶
و یافعی گفتہ در سنہ ۲۶۵ در رسالہ گفتہ و اول صحیح ست ابن بطوطہ در رحلت خود قصہ مشاہدہ خویش وقوف سواران
و سواری را با طبول و بوقات بر در سرداب ذکر کردہ و ابن وردی عمر او نزد غیبوبت ۹ سال نشان دادہ و
سال اختفاء سنہ ۲۶۵ گفتہ و محمد بن یوسف گنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان قائل ببقا او تا آخر زمان شدہ
و بران ادلہ او ہن من بیت العنکبوت آوردہ و سید حمیری محمد بن حنفیہ را مہدی موعود اعتقاد کردہ و در ابیات
خود بران تصریح نمودہ و ببقا او قائل شدہ چنانکہ در درر الاصداف و کتاب جامع الفنون مرقوم ست شبلنجی
نقلا عن الجامع المذکور میگوید وھذہ کلہا اقوال فاسدۃ وبضائع کاسدۃ لیس بہا فائدۃ وانما الخلیفۃ المنتظر
ہو محمد بن عبد اللہ المہدی القائم فی آخر الزمان وہو یولد بالمدینۃ المنورۃ لانہ من اہلہا کما اخبر بہ
وبعد لا مانہ النبی صلعم الذی لا ینطق عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی انتہی گویم بسط کلام بر ظہور مہدی موعود
اولا در کتاب حجج الکرامہ فی آثار القیامہ کردہ ایم و ثانیا در اذاعہ لما کان وما یکون بین یدی الساعہ نمودہ و باب
حقائق مذاہب درین باب کشودہ و حق را از باطل جدا ساختہ ایم ان شئت فارجع الی تلک بعدہ در نور الابصار
تتمہ در کلام بر اخبار مہدی نوشتہ و بابی مفرد در ذکر جماعتی از اہل بیت کہ مزارات و مساجد آنہا در مصر قاہرہ

مشہور و معمور ست عقد نموده و بذکر فضائل و کمالات صوری و معنوی و تقدس ذاتی و صفاتی سیده سکینه بنت
حسین بن علی کرم الله وجهه و سیده رقیه بنت علی مرتضی و مناقب سید مرتضی بلگرامی صاحب تاج العروس
شرح قاموس پرداخته و مناقب سیده زینب بنت جناب امیر علیه السلام و سیده فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه
و سیده عایشه بنت امام جعفر صادق و سیده نفیسه بنت حسن انور بن زید ابلج بن امام حسن سبط و نیز مناقب
حسن انور مذکور و برادرش محمد انور و والداین هر دو زید مذکور نوشته و فصلی در مناقب زید شهید ابن امام زین العابدین
بسته و از اهل بیت نبوت سید ابراهیم بن زید و حسین معروف بابی العلاء الحسینی را ذکر کرده و سیده ام کلثوم
بنت قاسم بن محمد بن جعفر صادق و سیده بنت محمد بن جعفر را ترجمه نگاشته و بحث نسل طباطبا ابراهیم بن اسمعیل در
فصلی مفرد کلام کرده و ترجمه فاطمه بنت علی رضا قلمی نموده و ذکر اختلاف سنین موالید و وفیات هر یکی ازین ائمه بزیر
ترجمه او کرده و همچنین در دیگر کتب این فن آنقدر اختلاف در سالهای ولادت و وفات و مدت عمر و جز آن نوشته اند
و بعضی تصحیح بعض عام و بعض دیگر تصحیح عام دیگر کرده که اطمینان خاطر بر هیچ یکی از انها چنانکه باید دست بهم نمید هد
و بعضی این سنوات در عبارت تازی یا فارسی نوشته اند و بعضی در هندسه و امثال این مواضع محل تصحیف ست
و کذلک در وفیات دیگر اهل علم نیز این ماجرا رو داده الا ما شاء الله و لهذا جمعی در تحریر آن مسامحت کرده اند
و کیفما اتفق بر نقل یکی و روایت با اختلاف یا بدون آن قناعت نموده چه مقصود از تراجم اهل علم و ولایت دریافت
احوال صاحب ترجمه ست و آنکه وی در فلان قرن بود از آن نه خصوص شهور و ایام و اعوام و لهذا در مواضع بسیاری
می نویسند که فلانی در حدود فلان سال بود و اگر یکی را بجمع چند نسخ طبقات و تطبیق یکی با دیگری رجحان سالی واضح
شود خوب ست والله اعلم و شیخ عبد الرحمن جامی ره را کتابی ست بنام نامه شواهد النبوة لتقویة یقین اهل الفتوة در ان
پنج رکن متعلق بجناب رسالت مآب صلعم نوشته و در رکن ششم شواهد و دلائلی که از اصحاب کرام و ائمه اهل بیت بظهور
آمده نگاشته و در رکن هفتم شواهد تابعین و تبع ایشان از طبقه صوفیه ظاهر شده ضبط کرده سلسله را متصل ساخته ست
ایراد آن همه درین مختصر صورت ندارد زیرا که هیچو ماخذ مستدعی مجلدات مفرده ست و نیز کتب مشار الیها میسر ست
طالب دران مطالعه می تواند کرد و بقدر عقل و فهم بر مقتضای خذ ما صفا و دع ما کدر ماشی میتواند شد درین رساله
همین قدر اشارت کافی ست و از برای قاصر همتان این جزو مختصر وافی زیرا که کمالاتی که تابعان را بواسطه متابعت
حاصل میشود شاهد کمال متبوع ست و کراماتی و فضائلی که از امت ظاهر میگردد از قبیل ظلال معجزات نبوت ست
لهذا درین مختصر بر ذکر جمعی خاص از اهل الله و اولیاء الله که ائمه سلوک و قدما این ملوک و سلف این جماعه صعلوکا

اکتفا رفت و بذکر اویس قرنی و حسن بصری تبرکاً و تیمناً بدایت نموده آید زیرا که غالب سلاسل صوفیهٔ صافیه منتهی میشوند بحسن و نهایت جملهٔ خانوادهای مشایخ عرب و عجم تا ایشان میرسد

اویس قرنی اصل او از یمن ست در باطن از باطن مصطفی صلعم استفاده کرده و در ظاهر نعمت از حضرت فاروق و مرتضی برده گفته اند در حدیث انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن اشارتست بسوی او و در روایت عمر بن خطاب ست رضی الله عنه ان رسول الله صلعم قال ان رجلا یاتیکم من الیمن یقال له اویس لا یدع بالیمن غیر ام له قد کان به بیاض فدعا الله فاذهبه الا موضع الدینار او الدرهم فمن لقیه منکم فلیستغفر لکم و فی روایة قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس وله والدة وکان به بیاض فمروه فلیستغفر لکم رواه مسلم فی صحیحه در مرقات و لمعات گفته قرن بفتح قاف و راء بلا دیمن ست و قرنی که میقات اهل نجد ست نزد طائف آن بسکون راء ست جوهری در تحریک راء و نسبت اویس بسوی آن غلط کرده چه اویس منسوب ست بسوی قرن بن رومان بن ناجیه بن مراد که یکی از اجداد او ست انتهی و در حدیث دلیل ست بر طلب دعا از اهل خیر و صلاح و اگرچه طالب افضل بود و گفته اند امر بطلب استغفار از برای تطییب قلب او کرده و دفع توهم نموده از انکه وی تخلف کرد از حضور در حضرت نبوی صلعم زیرا که مانع او از حضور بر او بمادر بود و آمدن او نزد صحابه منافی آن نیست بجهت آنکه وی کسی را که خدمت مادرش کند و قائم بخدمت او باشد نیافت و چون سعت دست داد متوجه شد بسوی صحابه و هم حدیث دلالت میکند بر آنکه اویس بهترین تابعین ست یعنی در کثرت ثواب نزد خدا و نزد امام احمد گفته که افضل تابعین سعید بن مسیب ست یعنی در معرفت علوم و احکام طیبی در خلاصه اصول حدیث گفته قال ابو عبد الله بن خفیف اهل المدینة یقولون افضل التابعین ابن المسیب و اهل الکوفة اویس و البصرة الحسن انتهی و حافظ ابن حجر عسقلانی در تقریب نوشته اویس بن عامر القرنی بفتح القاف والراء وبعدها نون سید التابعین روی له مسلم من کلامه انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در اکمال فی اسماء الرجال بذیل ذکر اویس نوشته ادرک زمن النبی صلعم ولم یره بشریه و رأی عمر بن الخطاب و من بعده وکان مشهورا بالزهد والعزلة هکذا فی جامع الاصول و قد روی مسلم عن عمر بن الخطاب انه قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس الخ کما یجیء فی آخر الکتاب و قد ذکرنا احادیث وردت فی مجیئه الی عمر و ملاقاته ایاه هناک و قالوا قتل اویس بصفین سنة سبع و ثلاثین انتهی شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیا و شیخ عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة و رشاه حبیب الله

قنوجی در مناقب الاولیاء ذکر وی و ذکر حسن بصری بر طریقهٔ تصوف نوشته اند و حکایتها آورده و الله اعلم بصحتها
وی گفته هر که شیفتهٔ خوش خوردن و لباس فاخر پوشیدن و با توانگران نشستن بود دوزخ از شهرگ او نزدیکتر ست و گفت
من عرف الله لایخفی علیه شیٔ گویند روزی بر مزبلهٔ میگذشت سگی او را انباح کرد گفت کل مما یلیک و انا اکل مما
یلینی فان انا جزت الصراط فانا خیر منك والا فانت خیر مني یافعی در حق وی گفته ؎

سقا الله قوما من شراب وداده ... فهاموا به ما بین باد و حاضر
یظنهم الجهال جنوا و ما بهم ... جنون سوی حب علی القوم ظاهر
سقوا بکؤس الحب راحا من الهوی ... فراحوا سکاری بالحبیب المسامر
یناجونه فی ظلمة اللیل عندما ... به قد خلوا منهم اویس بن عامر
شهیر بما قد حوی المجد و العلا ... لنا فیه عالی الفخر عند التفاخر

حسن بن یسار بصری انصاری در تقریب گفته مولاهم ثقة فقیه فاضل مشهور و کان یرسل کثیرا و
یدلس قال البزار کان یروی عن جماعة لم یسمع منهم فیتجوز و یقول حدثنا و خطبنا یعنی قومه الذین
حدثوا و خطبوا بالبصرة هو راس اهل الطبقة الثالثة مات سنة عشر و مائة و قد قارب التسعین انتهی
و شیخ عبد الحق در اکمال یسار را از سبی میسان گفته و نوشته که حسن مولای زید بن ثابت بود و قیل مولی جمیل بن
قطبه دو سال از خلافت عمر باقی بود که بمدینه متولد شد و بعد از قتل عثمان ببصره رفت و عثمان را دید و از وی شنید
و گفته اند که علی مرتضی را هم در مدینه دریافت اما در بصره پس روایتش از وی صحیح نشده و گویند طلحه و عائشه را
دید اما سماع او ازین هر دو صحبت نه پیوسته مگر از دیگر اصحاب همچو ابی بکره ثقفی و انس بن مالک و سمره بن
جندب و عمران بن حصین و ابی موسی و ابن عباس و جندب روایت دارد و از وی خلقی کثیر از تابعین روایت
نموده و بود کبیر الشان رفیع الذکر سر بر آورده در علم امام وقت خود در زهد و ورع و عبادت بماه رجب سنه ۱۱۰
بگذشت کذا فی جامع الاصول و الکاشف و بعض نقاد گفته اند کان یدلس فیقول عن فلان و لم یکن سمع
منه لکن ابن المدینی گفته مرسلاتش که از ثقات روایت میکند صحاح اند انتهی در مناقب الاولیاء گفته وی پیر
چهارده خانواده ست زیرا که حبیب عجمی و عبد الواحد بن زید خلیفه رشید وی بودند نه خانواده بواسطهٔ حبیب
بدو متوسل شدند و پنج خانواده بواسطهٔ عبد الواحد و گفته مالک دینار خلیفهٔ حسن ست در مواهب لدنیه گفته انچه
ذکر میکنند که حسن بصری خرقه از علی بن ابی طالب پوشید ابن دحیه و ابن الصلاح گفته اند باطل ست شیخ الاسلام

حافظ ابن حجر گفتہ لیس في شيء من طرقها ما يثبت ولم يرو في خبر صحيح ولا حسن ولا ضعيف انه صلى الله عليه وسلم
البس الخرقة على الصورة المتعادة بين الصوفية لاحد من الصحابة ولا امر احدا من الصحابة بفعل ذلك
وكل ما يروى صريحا في ذلك فهو باطل قال ثم ان من الكذب المفترى قول من قال ان عليا البس الخرقة
للحسن البصري فان ائمة الحديث لم يثبتوا للحسن من علي سماعا فضلا عن ان يلبسه الخرقة وكذا
قال الدمياطي والذهبي والعلائي والمغلطائي والعراقي والحلبي وغيرهم مع كون جماعة منهم لبسوها
والبسوها تشبيها بالقوم نعم ورد لبسهم لها مع الصحبة المتصلة الى كميل بن زياد وهو صحب علي بن
ابي طالب رضي الله عنه من غير خلف في صحبته له بين ائمة الجرح والتعديل وفي بعض الطرق
اتصالها باويس القرني وهو اجتمع بعمر وعلي وهذه صحبة لا طعن فيها وكثير من السادات تكتفي
بمجرد الصحبة كالشاذلية وابو اسحق المبتوئي والشيخ يونس العجمي يجمع بين تلقين الذكر واخذ العهد
واللبس وله في ذلك رسالة انتهى وشيخ عبد الله عيدروس باعلوی در کتاب الخرقه از غزالی در احیاء
نقل کرده که چون جناب مرتضوی قصاص را از مسجد بیرون کرد حسن بصری را اخراج نمود و این دلیل ست
بر آنکه حسن علی را دیده و سیوطی سماع او از علی ثابت کرده و گفته اثبته جماعة وهو الراجح عندي بوجوه
انتهى و این وجوه را شیخ محمد یحیی الہ آبادی معروف بشاه خوب الله در رساله عربیه خود که از برای شیخ عبد الکریم
بصری خلیفه خود نوشته نقلا عن السیوطی ایراد کرده ولکن اکثر این وجوه نزد عارف بکیفیت استدلال مخدوش ست
و معهذا که حاصل آن رویت و روایت حسن از علی ست نه الباس خرقه آری جمهور صوفیه الا ما شاء الله تعالى
قائل اند بهر دو و از برای آن سلسله متصله ذکر میکنند ولکن درین باب اعتماد بر خواص محدثین ست نه بر قول
صوفیه و قول عامه علماء خواه محدث باشند یا فقیه یا از اہل سلوک و ازین جنس ست اثبات بعیت و خرقه
از برای او از علی مرتضی که در رساله فخر الحسن نموده و بالجملہ تا ثبوت رویت و لبس خرقه بطریق نقادان علم
حدیث بپایه صحت نرسد اثبات جماعه کثیر چیزی نیست و اگر ثابت ہم شود غایتش آن بود که فعل صحابی ست
و آن نزد محققین اہل اصول حجت نیست والله اعلم بالصواب و حرف استوار درین باب قول بعض ائمه
تصوف ست که لیس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالحرقه در انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته
الحسن البصري ينتسب الى سيدنا علي رضي الله عنه عند اهل السلوك قاطبة وان كان اهل
الحديث لا يثبتون ذلك وقد انتصر الشيخ احمد القشاشي لاهل السلوك بكلام واف شاف في

کتاب العقد الفريد في سلاسل اهل التوحيد انتهى وكذلك غيره في غيره والظن وان كان حسنا
بهم لكن لا يبعد ان يكون اثباته مبنيا على رواية الحسن مدلسا كما مر والمشايخ يصدقونه فيما روى ونسب
وكثيرا ما يقع الصالحون الغافلون في امثال تلك الاحوال والله سبحانه وتعالى اعلم بحقيقة الحال
والقال وی گفته گوسفند از آدمی آگاه ترست که او را آواز شبان از چرا باز دارد و آدمی را کلام خدا از ناشایسته
مانع نشود وگفت مرد را صحبت بدان بدگمان کند به نیکان وگفت علامت اخلاص مساوی داشتن مدح و ذم
و در نظر نداشتن اعمال نیک خود و واجب ندانستن ثواب آنست

حبیب عجمی در ریاضت ومجاهده یکتا بود و در ولایت ومشاهده بی همتا صاحب خانواده است امام شافعی
وامام احمد گفتند جاهل چه فقیری کند چیزی از حبیب بپرسیم شافعی منع کرد و احمد پرسید هر که را یکی از پنج نماز فوت شده
ونمیداند که کدام فوت شد چه کار کند حبیب گفت هذا قلب عن الله غافل فليؤدب بقضاء الكل

محمد واسع قدس سره مردی از چگونگی احوال او پرسید گفت کسی که عمرش می کاهد وگناهش می افزاید چگونه
بود یکی او را گفت صوف چرا پوشیدی خاموش گشت گفت جوابم بده گفت اگر بگویم که از زهد ستایش خود
کرده باشم واگر گویم که از بی چیزی شکایت از حق باشد وی گفته فرخنده کسی که بامداد گرسنه برخیزد و شبانگاه
گرسنه بخسپد و با این راضی از خدا باشد وگفته نگاهداشتن زبان از عیب وغیبت دشوارترست از نگاهداشتن
درم و دینار شخصی از و وصیت خواست زهد فرمود که پادشاهی دنیا و آخرت است

ابو حازم مدنی هشام بن عبد الملک از و پرسید که بچه چیز درین امر که دارم نجات یابم گفت هر چه ستانی از وجه
حلال ستانی وبمصرف نیک رسانی گفت این از که آید گفت از کسیکه نجات خواهد وی گفته همه در دو چیز یافتم یکی آنچه
نصیب من است هر چند از و بگریزم بمن میرسد دوم آنچه دیگران راست هر چند جهد کنم بآن نرسم و
گفت از دعا محروم بودن دشوارترست از اجابت محروم بودن

داؤد طائی شاگرد امام ابو حنیفه کوفی است در انواع علوم بهره تمام داشت ابراهیم ادهم را دیده ست
یکی از وی وصیت خواست گفت اگر سلامت خواهی وداع دنیا کن واگر کرامت خواهی تکبیر بر آخرت گوی
یعنی از هر دو بگذر تا بحق رسی او را گفتند چرا نکاح نکنی گفت مومنه را فریفتن نتوانم اگر کار او کنم از خدا باز مانم
واگر کار خدا کنم او را فریفته باشم معروف کرخی گفته هیچکس را ندیدم که دنیا و اهل دنیا را خوارتر از داؤد داشتی
هرگاه یکی از اهل دنیا را میدیدی گفت هر چند دل را می شوییم ستیزه می یابیم دنیا و اهل دنیا را در چشم او مقدار نبود

یکی در وی می نگریست گفت ندانی که چنانکه بسیار گفتن کراهیت ست بسیار نگریستن هم کراهیت باشد کسی او را
گفت مرا وصیتی کن گفت صم عن الدنیا وافطر عن الآخرة دیگری وصیت خواست گفت زبان نگاهدار گفت
زیادت کن گفت از خلق تنها باش واگر توانی دل از ایشان بردار گفت زیاده کن گفت از جهان باید که بسنده
کنی بسلامت دین چنانکه اهل جهان بسنده کرده اند بسلامت دنیا دیگری گفت مردگان منتظر تو اند

ابو هاشم صوفی قدس سره اول کسیکه مسمی بصوفی گشت او بود ونخستین خانقاهی که بنا شد در رمله برای او بود
اصلش از کوفه ست وسکن شام وی گفته لقلع الجبال بالابرة ایسر من اخراج الکبر من القلوب

سفیان ثوری از اصحاب مذاهب متبوعه بود ومحدث جلیل وعارف نبیل ست علم را با سلوک یکجا داشت ومیگفت
آدمی را به از سوراخی نیست که دران بخزد واز مردم پنهان گردد هذا زمان السکوت ولزوم البیوت گفت
طعام لذیذ وغیر لذیذ بیش ازان نیست که از لب بحلق رسد این قدر صبر کنید که از گلو فرو رود وچیزی که باین زودی
بگذرد دران صبر بتوان کرد وگفت ای اهل حدیث زکوة احادیث بدهید از دویست حدیث که بشنوید پنج بعمل
آرید گفت درویشی که گرد توانگر گردد مرائی ست وچون نزد سلطان رود دزد ست وگفت هرکه خود را افضل
از دیگری بداند متکبر ست

عبد الله بن مبارک ترجمهٔ ایشان در اتحاف النبلاء بذیل علماء حدیث مرقوم ست ودر بستان المحدثین نیز
ابن خلکان ودیگر کتب سیر مذکور عالم عابد بود وعارف کامل در کتب سنت روایات بسیار از وی آمده وی آخر وقت
همه اموال را در راه خدا صرف ووقف نمود گفتند دختران داری کار سازی ایشان چه کردی گفت بکارساز حقیقی
سپردم وهو یتولی الصالحین وی گفته دوای دل بیمار از مردم کناره گرفتن ست وبزرگترین خلق حقیر ترین بنفس خود ست
وکسب کردن مانع توکل نیست وتقرر خوف در دل دائم مراقب بودن ست

احمد بن عاصم قدس سره از کثرت فراست وکشف قلب ملقب بجاسوس القلوب گشت مرید حارث محاسبی
فضیل عیاض را دیده بود وی گفته راجی تر بنجات ترسناک ترست بر نفس خویش که مبادا ناجی نباشد وگفت
رجا آنست که نعمتی که باو رسد الهام شکر یابد وگفت یقین نوری ست در دل که بآن مشاهدهٔ امور آخرت کند
حجابها که با بینها ست بسوزاند

فتح موصلی قدس سره از مشایخ موصل بود همواره دسته کلید بطریق بازیگانه با خود میداشت تا کسی بر احوال او
اطلاع نیابد درویشی گفت این کلید ها چه میگشائی گفت در خورسندی حق وی گفته چنانکه بیمار از باز گرفتن

آب وطعام بہلاکی رسد ہمچنان دل سالک از باز گرفتن علم وسخن مشایخ بمیرد

شاہ شجاع کرمانی یحیی بن معاذ وابوتراب نخشبی را دیدہ بود قباعی پوشید ابوحفص چون اورا دید گفت وجدت فی القبا ماطلبت فی العبا عمری دراز نخفت یکبار کہ خوابش بربود حق سبحانہ وتعالی را بخواب دید ؎

سحر کرشمۂ وصلش بخواب میدیدم — زہی مراتب خوابی کہ بہ زبیداریست

در مناقب الاولیا گفتہ علما راسلام دیدار خدا در دنیا بخواب جائز داشتہ اند شاہ بآرزوی آن نعمت ہر جا کہ گذشتی بخواب رفتی ؎

شب شراب خرابم کند بہ بیداری — اگر بروز حکایت کنم بخواب رود

وی گفتہ فقر سر حق ست نزد بندہ تا نگہدار د امین ست چون فاش کند خائن گردد گویم درین معنی ست انچہ گویندہ گفتہ ست ؎

ومستخبر عن سر لیلی کتمتہ — بعمیاء عن لیلی بغیر یقین

یقولون اخبرنا فانت امینہا — وما انا ان اخبرتہم بامین

وی اصحاب خود را میگفت از کذب وغیبت حذر کنید باقی ہرچہ خواہید بکنید وی از اولاد ملوک بود گفت من غض بصرہ عن المحارم وامسک نفسہ عن الشہوات وعمر باطنہ بدوام المراقبہ وظاہرہ باتباع السنۃ لم یخطیٔ لہ فراستہ

ذوالنون مصری شاگرد امام مالک بودہ ومذہب وی داشتہ وموطا از وی سماع نمودہ وفقہ خواندہ بود از طبقۂ اولی ست پیشین کسی بود کہ اشارات بعبارات آورد وازین طریق سخن گفت چون جنید پدید آمد این علم را ترتیب نہاد وکتب ساخت چون شبلی آمد این علم را بر سر منبر برد وآشکارا کرد ذوالنون گوید اخفی الحجاب واشدہ رویۃ النفس وتدبیرہا وگفتہ التفکر فی ذات اللہ جہل والاشارۃ الیہ شرک وحقیقۃ المعرفۃ حیرۃ توفی رح فی شکمہ گویند وی جوانی را در طوافگاہ بغایت لاغر دید درمی پیش او نہاد آن جوان گفت این گرسنگی بہزار درست زر خریدم تو میخواہی کہ بیک درم بفروشم وی گفتہ مسلمانی از پیرزنی وسقای آموختم وقتی کہ مرا بستہ پیش خلیفہ می بردند پیرزنی گفت از وی مترسی کہ او ہیچ کردن نتواند تا خدا نخواہد سقائی مرا آب داد عزیزی دیناری پیش او نہاد گفت جوانمردی نیست از اسیران گرفتن ذوالنون گفتہ پیرزنی را از غایت محبت پرسیدم گفت ای بطال محبت را غایت کجا کہ محبوب را غایت نیست گویم ولسہ در القائل ؎

شربت الحب کاسا بعد کاس — فما نفد الشراب وما رویت

وی گفته مردم تا ترسناک باشند در راه اند و چون از ترس بر آمدند گمراه گفت خود را پیش و پس مغز ست یعنی از
از گذشته و آینده اندیشه مکن نقد وقت را باش

معروف کرخی از طبقهٔ اولی ست و از قدماء مشایخ استاد سری سقطی ست پدرش فیروز نام داشت وقیل
ابن علی الکرخی گویند بر دست امام علی بن موسی رضا مسلمان شد مولی بود از وی معروف پدید آمد وی گفته صوفی
اینجا مهمان ست تقاضای مهمان بر میزبان جفاست مهمان که با آداب بود منتظر بود نه متقاضی ...... ع

مشکل سهر و کاری ست که با وعدهٔ معشوق — صابر نتوان بود و تقاضا نتوان کرد

گویند چون بمکتب رفت استاد گفت بگو ثالث ثلاثة معروف گفت قل هو الله احد استاد سیاست نمود وی بگریخت
و بخدمت امام علی رضا آمد و بنعمت ظاهری و باطنی مستفیض گشت گفت انچه از دنیا بر دل شما آید سجده آنرا باشد نه خدا را
گفت من راهی بسوی خدا میدانم که از کس چیزی نخواهی و چیزی نباشد که بکسی بدهی یکی از وی وصیت خواست
گفت احذر ان لا یراك الله الا فی زی مسکین وگفته المحبة لیست من تعلیم الخلق انما هی من مواهب الحق
وفضله در سنه مائتین از دنیا برفت سعدی شیرازی گفته ع

شنیدم که در کرخ تربت بسی ست — بجز گور معروف معروف نیست

اما جامی قبر او را در بغداد نوشته

ابو سلیمان دارائی از مشایخ قدماء شام ست ملقب بریحان القلوب قبرش در قریه داره ست که دهی از دههای
دمشق بود در ۲۱۵ بمرد وی گفته ربما ینکت الحقیقة فی قلبی اربعین یوما فلا اذن لها ان تدخل فیه الا
بشاهدین الکتاب و السنة وگفته هر چه ترا از حق مشغول کند بر تو شوم ست و هر چه خوئی تو با سباب کند
دشمن تست و هر نفس که در غفلت بر آید بر تو داغ ست وگفته ابلغ الاشیاء فیما بین الله و بین العبد المحاسبة
مردی پیش او ذکر معصیت کرد زار بگریست وگفت بخدا که در طاعت چندان آفت می بینم که حاجت معصیت نیست
وی گفته لکل شیء صدأ و صدأ نور القلب الشبع وهم وی گفته من اظهر الانقطاع الی الله فقد وجب علیه
خلع ما دونه من رقبته احمد حواری که مرید او بود گفت شبی در خلوت نماز گذاردم راحت عظیم یافتم شیخ گفت
ضعیف مردی که در خلا دیگری و در ملا دیگر

داؤد بن احمد برادر ابو سلیمان مذکور ست از وی پرسیدند چه گوئی در دلی که آواز خوش در وی اثر کند گفت
آن دل ضعیف و بیمار بود و او را معالجه باید کردن

ابراهیم خواص از متاخران ست چنین می سراید

لقد وضح الطریق الیك حقا — فما احد بغیرك یستدل

فان ورد الشتاء فانت کهف — وان ورد المصیف فانت ظل

شقیق بلخی از مشاهیر متوکلان ست در زهد و عبادت قدمی راسخ داشت و در انواع علوم کامل بود تصانیف بسیار گذاشت پیری پیش وی آمد و گفت گناه بسیار کرده ام میخواهم که توبه کنم گفت دیر آمدی گفت زود آمدم هر که پیش از مرگ آید زود آمده باشد شقیق گفت نیك آمدی و نیك گفتی نوشته اند که شقیق بارادهٔ حج ببغداد آمد هارون رشید ازو پندی خواست گفت اگر در بیابان از تشنگی جان بلب شوی و آبت ندهند مگر به نیمهٔ مملکت گفت بخرم گفت چون بخری و بخوری و مثانه ات به بندد و بول فرود نیاید و دوایت ندهند مگر به نیمهٔ دیگر گفت بدهم گفت پس چه نازی برین خلافت که بهایش کوزه آبی ست که برآید به پیشابی هارون بگریست و او را باعزاز تمام رخصت نمود گویند وی ابراهیم ادهم را گفت شما معاش چگونه میکنید ——— گفت چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم گفت سگان خراسان همچنین میکنند ابراهیم گفت شما چون می کنید گفت چون می یابیم ایثار میکنیم و چون نمی یابیم شکر مینمائیم ابراهیم بوسه بر سر شقیق داد و گفت استاد توئی و در کتاب سیر السلف این حکایت بر عکس اینجا آورده والله اعلم

حارث محاسبی از طبقهٔ اولی ست عم جنید بغدادی ست وی گفته خوف آنست که هر فعلی و حرکتی که از وی صادر شود گمانش آن بود که در آخرت بآن ماخوذ خواهم شد و گفت کسی که نماز او را به بیند و او بدان شاد شود متوقف بودم که نماز او باطل ست یا نه اکنون غالب ظن من آنست که باطل ست گفت اهل محاسبه را ده خصلت ست که با آنها بر نفس غالب می باشند اول سوگند نخوردن راست باشد یا دروغ دوم دروغ نگفتن سوم هیچکس را بد نگفتن چهارم ایفاء وعده نمودن پنجم در حق کسی دعاء بد نکردن ششم گواهی بشرك و نفاق و کفر کسی ندادن هفتم قصد معصیتی بظاهر و باطن نکردن هشتم بار خود بر کسی نیفگندن و اندك یا بیش بار مردم بر داشتن نهم طمع از خلق بریده داشتن دهم همه کس را بهتر از خود دانستن میگوید من صحح باطنه بالمراقبة والاخلاص زین الله ظاهره بالمجاهدة واتباع السنة و نیز گفته من لم یهذب نفسه بالریاضات لا یفتح له السبیل الی سنن المقامات و هم وی گفته صفة العبودیة ان لا تری لنفسك ملکا و تعلم انك لا تملك لنفسك ضرا و لا نفعا

سری سقطی استاد جنید و شاگرد معروف ست و اول کسیکه در بغداد سخن حقائق گفت او بود اکثر اولیاء عراق

مرید او بیند میگوید من تزین للناس بما لیس فیه سقط من عین الله عز و جل باری در طرطوس بیمار شد جمعی از
گران جانان بعیادت آمدند و چندان نشستند که آزار یافت چون رفتن خواستند دعا طلبیدند دست برداشت و
گفت اللهم علمنا کیف نعود المرضی و هم وی گفته اللهم من شغلنی عنك فاشغله عنی جنید گفت روزی
سری سقطی بسیار میگریست ازین حال پرسیدم گفت کوزه در هوا آویختم تا آب سرد شود حوری زیبا دیدم گفتم
از آن کیستی گفت از آن کسی که کوزه در هوا ندارد گویم در قرآن کریم ست ولتسألن یومئذ عن النعیم سری گفته
دنیا همه فضول و بیکارست الا پنج چیز نانی که سد رمق بکند و آبی که تشنگی نشاند و لباسی که عورت پوشد و خانه
که دران گنجد و کاری که بدان عمل کند و گفت معصیتی که از شهوت خیزد امید آمرزش توان داشت و آنچه از کبر
خیزد امید مغفرت نیست که نافرمانی ابلیس از کبر بود و زلت آدم از شهوت گویم مصداق شق اول ست قوله تعالی
واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و بئس المهاد و گفت علامت استدراج کوری
از عیوب نفس خود ست و گفت عارفان آفتاب اند که بر همه تابند و زمین وشند که بار همه کشند و آب نهاد ند
که حیات دلها اند و آتش رنگ اند که ظلمت غفلت بزدایند

ابو حفص حداد آهنگری میکرد روزی نابینایی این آیت خواند و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون
حالی بر وی مستولی گشت چون بهوش آمد دکان را تصرف ساخت و آهن بینداخت و گفت میخواستم که این کار بگذارم
نگذاشتم تا که مارا از ما بستدند همسایه او محدثی درس حدیث می گفت گفتند چرا استماع نمیکنی گفت سی سال ست
که داد یک حدیث دادن میتوانم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه معاصر جنید و شبلی بود وی گفته ایثار آنست
که نصیب دیگران را بر نصیب خود مقدم دارد در نصیبهای دنیوی و اخروی و گفت هر که خود را در همه احوال متهم
ندارد و مخالفت هوا نکند مغرور ست و گفت خوف چراغی ست در دل که خیر و شر بنماید و گفت هر که بد بد و نستاند
نیم مرد ست و هر که نه بد و بستاند هیچ ست و گفت معاصی برید کفر ست چنانکه زهر برید مرگ و گفت نابینا آنکه خدا را
باشیا بیند و اشیا را بخدا نه بیند و گفت وقت نزع شکسته دل باید بود بر تقصیرهای خویش گفتند دنیا را چرا دشمن
داری گفت از انکه هر ساعت بگناهی دیگر اندازد و گفتند اگر چه دنیا بد ست اما توبه نیک ست و آن در دنیا ست
گفت بلی اما صدور گناه یقین ست و قبول توبه شک گفتند عبودیت چیست گفت گذاشتن آنچه
با تست

احمد بن خضرویه بلخی از وی وصیت خواستند گفت امت نفسك حتی تحییها و هم وی گفته الطریق

واضح والحق لائح والداعي قد اسمع فما التحير بعد هذا الا من العمی وی مرید حاتم اصم و مصاحب بایزید بسطامی
بزی سپاهیان جامه می پوشید ابو حفص حداد گفت اگر احمد نبودی فتوت و مروت ظاهر نشدی عیال او فاطمه که
دختر ناظم بلخ بود در ریاضت و طریقت برهانی بود بایزید گفته هر که خواهد مردی را در لباس زنان ببیند گو فاطمه را
ببیند احمد گفته نفس را هیچ آرزو نمی رسانیدم تا که آرزوی جهاد کرد دانستم که طاقت صوم ندارد گفتم بشرطیکه روزه
نکشایم قبول کرد پنداشتم که شب بیداری نمی تواند گفتم بشرطیکه شب قائم باشم پذیرفت دریافتم که عزلت نمیخواهد گفتم
بشرطیکه با خلق نیامیزم پسندید بنالیدم خداوندا از مکرش آگاه کن اقرار نمود که مرا هر روز بخلاف هوا صد بار میکشتی
خواستم که بجهاد روم تا یکبارگی کشته شوم از تو برهم و ترا بشهادت مشتهر کنم گفتم سبحان الله چنان نفس آفریده که در حیات
هم منافق ست و در ممات هم پنداشتم که راه طاعت می پوئی ندانستم که زنار میجوئی

یحیی بن معاذ رازی از طبقه اولی ست بسطی با قبض آمیخته و رجا غالب داشت وی گفته فردا ایمن تر ست
هر که امروز ترسنده تر ست گفت هر که شرم کند از خدا وقت طاعت شرم کند خدا از عذاب بمعصیت گفت
حیای بنده حیای ندم ست و حیای حق حیای کرم میگوید انکسار العاصین احب الي من صولة المطيعين
اورا گفتند قومی میگویند که با بجائی رسیده ایم که ما را نماز نباید کرد گفت آری رسیده اند اما بدوزخ رسیده صدق
المحبة العمل بطاعة المحبوب و گفته زاهدان غربا دنیا اند و عارفان غربا آخرت و حقیقت محبت آنست
که به بر نیفزاید و بجفا نکاهد گفت کرم خدا در آفریدن دوزخ ظاهر تر ست از آفریدن بهشت که اگر دوزخ نبودی
یکتن به بهشت نرسیدی گفت دنیا دکان شیطان ست هرگز از وی چیزی ندزدی که از تو بستانند و ترا شرمسار کنند
و گفت دینار و درهم مار و کژدم اند تا افسون نیاموزی دست بران مکن گفتند مردم ترا غیبت می کنند گفت اگر
خدا مرا بیامرزد از گفتن پروا ندارم و رنه آنچه گویند سزاوارم

ابو یزید بسطامی از طبقه اولی ست از اصحاب رای بوده یعنی قیاس و اجتهاد لکن وی را ولایتی کشاده که مذهب
دران پدید نیامد جنید بغدادی گفته بایزید در میان ما همچو جبریل در میان ملائکه ست و نهایت جمله سالکان بدایت
میدان بایزید ست جد بایزید مغ بود و پدرش یکی از اکابر بسطام وی خادم امام جعفر صادق ست احرام کعبه
بست خلق بسیار عقب او روان شد گفت خدایا مرا بسبب خلق از خود محجوب مگردان و بعد از نماز بامداد بطریق
حکایت این آیه تلاوت کرد لا اله الا انا فاعبدونی گفتند دیوانه ست و برگشتند پرسیدند بنده کی بکمال رسد
گفت چون عیب خود بشناخت و همت از خلق برداشت گفتند عمر تو چند ست گفت چهار سال از آنکه هفتاد سال

در حجاب بودم گفتند آب میروی گفت چو سبا هم میرود گفتند بر هوا میروی گفت مرغ هم میرود گفتند بشب بکعبه میروی گفت جادوی هم بدانجا میرسد گفتند پس کار مردان چیست گفت دل نبستن بجز خدا بزرگی او را بخواب دید و از کیفیت سوال منکر نکیر پرسید گفت چون سوال کردند گفتم باز گردید او را بپرسید که اگر من صد بار بگویم که او خداوند من است تا او مرا بنده نداند فائده نبود شیخ الاسلام ابو اسمعیل انصاری هروی گفته بایزید فراوان دروغها بسته اند یکی آنست که بر آسمان شدم خیمه زدم بر عرش از الفاظ اوست الهی ما ذکرتک الا عن غفلة وما خدمتک الا عن فترة گفت خدا را در خواب دیدم گفتم راه بتو چون است فرمود از خود گذشتی رسیدی یکی پس از مرگ در خوابش دید پرسید حال تو چیست گفت مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی بدرگاه ملک شود وی را نگویند چه آوردی گفتند راست میگوید از وی باز شوید

ابو حفص حداد شیخ ملامتیه بود از طبقهٔ اولی است وی گفت هر که در هر وقت افعال و احوال و اقوال خود را بمیزان کتاب و سنت نسنجد و خواطر خود را متهم ندارد وی را از جملهٔ مردان مشمریم و هم وی گفته الفتوة اداء الانصاف وترک مطالبة الانتصاف

حمدون قصار امام اهل ملامت بود این طریق را در نیشاپور وی نشر کرد میگوید من نظر فی سیر السلف عرف تقصیره وتخلفه عن درجات الرجال وهم وی گفته من رأیت فیه خصلة من الخیر فلا تفارقه فانه یصیبک من برکاته شیخ الاسلام هروی گفته ملامت نه آن بود که کسی بیحرمتی شریعت کاری بکند او را ملامت کنند ملامت آن بود که در کار حق سبحانه وتعالی از خلق باک نکند گویم این تفسیر ملامت مطابق آیهٔ شریفه است لا یخافون فی الله لومة لائم وی گفته بر جوی نیشاپور بنوح عیار گفتم جوانمردی چیست گفت آن من خواهی یا آن خود گفتم هر دو بگو گفت آن من آنست که قبا بدر کنم و خرقه در پوشم و کار خرقه پوشان کنم و آن تو آنست که خرقه بدر کنی تا خلق بتو و تو بخلق فریفته نشوی اول حفظ شریعت است و ثانی حفظ حقیقت کابر نیشاپور التماس موعظت کردند گفت دلم هنوز متعلق بجا دست است نکند و روا نیست کسی را که صلاحیت ندارد گفتند صلاحیت چیست گفت هر سخن که گوید محتاج بهار دیگر نباشد و نگاه نکند که دیگری چه گوید چه سخنش از غیب آید خود را در میان نه بیند گفت هر که نفس خود را بدتر از نفس فرعون نداند متکبر است و گفت تواضع آنست که هیچکس را محتاج خود نه بینی نه در آن جهان و نه درین جهان

عبد الله بن خبیق مولدش کوفه بود و منزلش انطاکیه فتح موصلی گفت بخت که او را دیدم گفت ای خراسانی

آدمی را چهار چیز ست چشم و زبان و دل و هوای نفس این چهار را از آنچه نشاید نگهدار و الا خاک بر سر کن که آماده شقاوتی وی گفته خدا تعالی دل را برای ذکر آفریده ست چون با نفس قرین گشت موضع شهوت گردید و گفت شهوت از دل نرود مگر از خوفی که بیقرار کند یا از شوقی که بی آرام نماید و گفته هیچ حالی از احوال مستغنی از صدق نیست و صدق از همه مستغنی ست

احمد مسروق جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته درخت معرفت را آب فکر دهید و درخت غفلت را آب جهل و درخت توبه را آب ندامت و درخت محبت را آب موافقت

ابراهیم بن داؤد قدس سره از قدما مشایخ و از اقران جنید ست وی گفته معرفت اثبات حق ست و هم وی گفته قدرت آشکار ست و چشمها کشاده لکن دیده ضعیف ست طاقت مشاهده ندارد و گفت درویشان را مراعات ادب وقتی ست که از حقیقت بعلم آیند و گفت مادام که دل را از اغراض کونی خطرے بود نزدیک خدا او را خطری نبود

یوسف اسباط قدس سره صاحب محاسبه و مراقبه بود از برگ خرما زنبیل بافتی و از ان قوت کردی وی گفته هر که قرآن خواند و دنیا برگزیند او استهزا کننده ست گفتند تواضع چیست گفت هر چه بینی از خود بهتر دانی گفت صدق را علامات ست راست داشتن دل با زبان و موافق بودن قول با فعل و گذاشتن طلب محمدت و ریاست

ابو عثمان نهرجوری قدس سره جنید را دیده بود همواره در مجاهده می بود و یک لحظه نمی آسود گفت دنیا و ریاست کناره او آخرت و کشتی تقوی و مردم مسافر گفتند تصوف چیست گفت تلك امة قد خلت لها ما كسبت

سمنون محب محبت را بر معرفت تقدیم و ترجیح میدهد و گوید اصل راه محبت ست و باقی فرع اوست و او خود را سمنون کذاب میگفت او را در عرب بوعظ تکلیف داد ند هیچکس را مستمع قابل ندید رو بقنادیل کعبه گردانید و گفت سخن محبت بشما می گویم قنادیل متحرک شدند و پاره پاره گشتند گویم حق تعالی در قرآن مجید فرموده لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعا متصدعا من خشية الله پس حرکت و ریزه شدن قندیل دور از منقول و معقول نیست وی گفته محبت را برنج و بلا مقرون کردند تا هر سفله دعوی محبت او نکند و گفت فقیر آنست که بفقرا انس گیرد چنانچه جاهل بنقد و فقیر از نقد چنان گریزد که جاهل از فقر

ابوالحسین قوشنجی در قوشنج بزندقه مطعون گشت ازانجا به نیشاپور رفت گویند براهی میرفت ترکی
از عقب او گردنی بزد و بگذشت مردم گفتند این فلان بزرگ ست بمعذرت پیش آمد گفت تو فارغ باش
ازانجا که آمده ست بی خطاست عزیزی پرسید چگونه گفت چگونه باشد کسی که دندانش از خائیدن نعمت
فرسوده و کند گشته و زبانش در شکایت تیزتر گفتند ایمان و توکل چیست گفت آنکه لقمه از پیش خود خوری
و لقمه خود بآرام دل بخائی و بدانی که آنچه تراست از تو فوت نشود

علی بن سهل اصفهانی از طبقهٔ ثانیه ست با جنید بغدادی هم مراسلات بود وی گفته گمان مبرید که مرگ من
همچو مرگ یکی از شماست که بیمار می شوید و مردم عیادت می کنند بلکه همین که مرا بخوانند اجابت کنم روزی براهی
میرفت لبیک گفت و سر بنهاد ابوالحسین گفت شیخا لا اله الا الله بگو تبسم کرد و بگفت بمن میگوئی بعزت او
که میان من و او نیست مگر یک حجاب سه

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم   خوشا دمی که ازین چهره پرده برفگنم

وی گفته هر که پندارد که نزدیکتر ست او دورتر ست چنانچه آفتاب بر روزنی تابد و ذره ها پدید آید کودکان
مشت ازان پر می کنند چون باز کنند هیچ نه بینند کل ما خطر ببالک فهو اعلی من ذلک گفت از آدم تا خاتم همه از
دل میگویند و من میخواهم که کسی بمن بگوید که دل چیست و چگونه ست و نمی بینم وی گفته التصوف التبری
عمن دونه والتخلی عمن سواه از وی حقیقت توحید پرسیدند گفت قریب من الظنون بعید من الحقائق

وانشد لبعضهم

فقلت لاصحابی هی الشمس ضوءها   قریب ولکن فی تناولها بعد

ابوالحسن باروسی استاذ قصار مذکور ست و از قدماء مشایخ نیشاپور وی گفته لا یظهر علی احد شیء من
نور الایمان الا باتباع السنة ومجانبة البدعة وکل موضع تری فیه اجتهادا ظاهرا بلا نور فاعلم
ان ثمه بدعة خفیة و گفته نماز بسیار می بینم و روزه فراوان اما از نور ایمان چیزی نیست و گفت تاریکی
ظاهر از تاریکی باطن ست

منصور عمار از حکماء مشائخ ست تولدش در مرو بود و توطنش در بصره کاغذی که بسم الله الرحمن الرحیم
برو نوشته بود در راه دید و   جای پاک ندید تا بنهد لاجرم بخورد در خواب شنید حرمتی که بنام ما کردی
در حکمت بر تو گشادیم هارون رشید از وی پرسید عاقل ترکیست و جاهل ترکدام گفت مطیع ترسناک

عاقلترست و عاصی امین جاهلتر وی گفته مردم عارف بخود اند یا عارف بخدا آنکه عارف بخود باید کار شش
مجاهده و تطهیر باطن بود و کار عارف بخدا طلب رضا و خوشنودی خداست رضی الله عنهم و رضوا عنه پس از
مرگ وی را بخواب دیدند گفتند حال تو چیست گفت مرا بنواختند و در آسمان هفتم منبر نهادند و مرا گفت بر و انجا
از من میگفتی اینجا با من بگوی و با دوستان و فرشتگان من می باش .

احمد انطاکی از طبقهٔ اولی ست گفته امام هر عمل علم ست و امام هر علم عنایت و هم گفته او تعالی میگوید
انما اموالکم و اولادکم فتنة و نحن نستزید من الفتن و گفته وافقنا الصالحین فی الجوارح وخالفناهم
فی الهمم و گفته اعمل علی ان لیس فی الارض احد غیرك ولا فی السماء واحد غیره

محمد بن منصور طوسی صوفی ست و محدث شاگرد عثمان بن سعید دارمی او را از حقیقت فقر پرسیدند گفت
السکون عند کل عدم والبذل عند کل وجود و گفته یحتاج المسافر فی سفره الی اربعة اشیاء علم
یسوسه و ذکر یونسه و ورع یحجزه و یقین یحمله

علی علکی ازین طائفه بوده و در مکه مجاور شده وی گفته من رضی من الدنیا بالدنیا فهو ملعون و من رضی
من العلم بالعلم فهو مفتون و من رضی من الزهد بالثناء فهو محجوب و من رضی من الحق بشیء مادون
الحق کائنا ما کان فهو طاغ و از مناجات اوست الهی ما را بر آگاهی فرو مگذار که آگاهی همه شغل ست و در دانش
بمبند که دانش همه در دست و بنده تا با خود ست چوب خشک و آهن سرد ست

حاتم بن عنوان اصم از طبقهٔ اولی ست جنید بغدادی گفت صدیق زماننا حاتم الاصم مرید شقیق بلخی ست
وی گفته هر بامداد م شیطان میگوید چه خواهی خورد میگویم مرگ میگوید چه خواهی پوشید میگویم کفن میگوید کجا
خواهی بودن میگویم در گور گوید نا خوش مردی و برو د آری ان عبادی لیس لك علیهم سلطان شخصی
از وی موعظت خواست گفت اذا اردت ان تعصی مولاك فاعصه فی موضع لا یراك از وی پرسیدند
که از کجا میخوری گفت ولله خزائن السموات والارض ولکن المنافقین لا یفقهون یکی بوی چیزی فرستاد
قبول کرد گفتند چرا پذیرفتی گفت در گرفتن آن ذل خود دیدم و عز وی و در نا گرفتن عز خود دیدم و ذل وی
پس عز او را بر عز خود گزیدم و ذل خود را بر ذل وی حاتم ببغداد آمد خلیفه را خبر کردند که زاهد خراسان ست
او را طلب کرد چون در آمد گفت زاهد توئی گفت نه بلکه توئی که باندک قناعت کرده قل متاع الدنیا قلیل
منکه بدنیا و عقبی سر فرو نمی آرم زاهد از کجا باشم وی شاگردان را گفت اگر پرسند که از حاتم چه می آموزید

که نه علم دارد و نه حکمت بگوئید دو چیز یکی خورسندی بانچه داریم دوم ناامیدی از انچه بدست دیگران ست
یکی گفت که وجه قوت برای تو مقرر کنم گفت می ترسم که ترا اجل فرا رسد و مرا باید گفت ای روزی دهنده آسمان
روزی ده زمین بمرد شخصی او را گفت از کجا میخوری گفت از خرمن خدا گفت از آسمان می آید گفت همه از آسمان
می آید وفی السماء رزقکم وما توعدون وی گفته اول زهد اعتماد ست بر خدا و اوسطش صبر و آخرش اخلاص

احمد بن ابی الحواری دمشقی از طبقه اولی ست جنید او را ریحانة الشام گفتی وی گفته دنیا مزبله و مجمع سگان ست
وکمتر از سگ کسی ست که از و دور نمی شود سگ بحاجت خود میگیرد و میرود و دوستدارش در هیچ حال از و
جدا نمی شود گفت خوف مکر و استدراج لازم ست و گفت دوستی خدا دوستی طاعت اوست

سهیل تستری از طبقه ثانیه ست خلیفه ذوالنون مصری ست از و پرسیدند که نشان بدبختی چیست گفت آنکه
ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص ندهد و عمل کنی و بیکار کنی و دیدار و صحبت نیکان دهد و قبول ندهد
و گفته شیطان از خفته گرسنه بگریزد شخصی گفت خواهم با تو صحبت دارم گفت اگر بمیرم با که صحبت داری گفت
با خدا گفت مرا مرده انگار و با خدا صحبت دار گفتند شیر بزیارت تو می آید گفت سگی پیش سگی می آید وی گفته
سر همه آفتها سیر خوردن ست گفت قومی که بمقام اخلاص آیند آزمایش شان ببلا نمایند اگر جنبیدند جدا ماندند اگر
آرمیدند پیوستند گفت علامت بخت ولی آنست که تدبیر کارها باندیشه خود نبیند بخدا باز نگذارد گفت هیچ راه
نزدیکتر از عجز نیست وی گفته خدا را مکانی شریف تر از دل نیست و هیچ عطای عزیز تر از معرفت نیست

عباس شکلی از قدماء مشائخ بغداد ست وی گفته هرکه بحضرت حق مشغول ست از ایمان وی
نباید پرسید شعر

اشغلت قلبی عن الدنیا ولذتها — فانت والقلب شیء غیر مفترق
وما تطابقت الاجفان عن سنة — الا وجدتك بين الجفن والحدق

ابوحمزه خراسانی از طبقه ثالثه ست در وجد و حال مثل نداشت چون آواز باد شنیدی وجدش رسید
در خانه حارث محاسبی آواز گوسفندی شنید در وجد آمد و گفت عز الله جل جلاله

ابوسعید خراز از طبقه ثانیه ست خلیفه سری سقطی و پیشین کسی ست که در علم فنا و بقا سخن گفت او را لسان
التصوف گفته اند چار صد کتاب در علم تصوف تصنیف کرد مولدش بغداد ست ذوالنون را دیده بود علما
ظاهر بر وی انکار کرده اند و تکفیر نموده وی سخن در ورع می گفت مهدی عباسی بگذشت گفت شرم نداری

زیر بنا، دوانقی نشینی و از حوض زبیده آب خوری و سخن در دنیه میگوئی گفت راست میگوئی وی گفته مرا مخیر کردند در میان قرب و بعد من بعد را اختیار کردم از آنکه طاقت قرب نداشتم گفت دشمنی فقرا بعضے با بعضی از غیرت الٰهی ست که با یکدیگر آرام نگیرند گفت هر که گمان برد که بجهد بحق رسم خود را در رنج بی نهایت افگند و هر که خواهد بی جهد برسد خود را در تمنای بیغایت انداز د گفت خدا تعالیٰ اولیا را که عتاب و مواخذه میکنند از آنجهت که ایشان خدا را برهمه گزیده اند و روا ندارد که واسطه در میان آید و ایشان را راحتی باشد از چیزی سوای او وی گفته من ظن انه ببذل المجهود یصل فمتعن و من ظن انه بغیر بذل المجهود یصل فمتمن و لنعم ما قیل ؎

بجستجوی نیابد کسے مراد ولی
کسی مراد بیابد که جستجو دارد

و هم وی گفته تدارک نمودن وقت ماضی ضائع کردن وقت باقی ست و من اشعاره ؎

الوجد یطرب من فی الوجد راحته
والوجد عند وجود الحق مفقود

قد کان یطربنی وجدی فاذهلنی
عن رویة الوجد من بالوجد مقصود

ابو الحسین نوری ملقب بامیر القلوب از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ سری سقطی جنید گفته ذهب نصف هذا العلم بموت النوری همیشه تسبیح در دست داشتی وی را گفتند تستجلب الذکر گفت لا بل استجلب الغفلة و هم وی گفته لا یغرنک صفاء العبودیة فان فیه نسیان الربوبیة وی را گفتند خدا را بچه شناختی گفت بخدا گفتند عقل چیست گفت عاجز ست راه نماید مگر بعاجز و گفته اذا استتر الحق عن احد لم یهده استدلال ولا خبر و نیز گفته نظرت یوما الی النور فلم ازل انظر الیه حتی صرت ذلک النور وی تصوف را بر فقر ترجیح داد و صحبت را بر عزلت تفضیل نهاد و ایثار در صحبت واجب گردانید وی گفته تصوف نه رسوم ست و نه علوم اگر رسوم بودی بمجاهده میسر شدی و اگر علوم بودی بتعلم حاصل شدی بلکه تخلق باخلاق الٰهی ست و گفت تصوف آزادی و جوانمردی و ترک تکلف ست گویم حق تعالیٰ فرموده و ما انا من المتکلفین

سید الطائفه جنید بغدادی مذهب ابو ثور داشت و گفته اند مذهب ثوری در میان صوفیه معروف ست بسلطان المحققین و اعدل المشائخ و طاؤس العلماء و لسان القوم و لسان التصوف ارادت و توسل اکثر اولیاء باوست در مناقب الاولیاء ترجمهٔ او ببسط نوشته روزی در ایام صغر با کودکان بازی میکرد سری سقطی گفت ما تقول فی الشکر یا غلام گفت الشکر ان لا تستعین بنعمته علی معاصیه جوانی در لباس ترسایان

بمجلس او استاد وگفت ایها الشیخ ما معنی قول رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله گفت مسلمان شو که وقت اسلام تو رسیده ست یافعی گفته مردم پندارند که جنید را درین جواب یک کرامت ست و من میگویم که دو کرامت ست یکی اطلاع بر کفر آن جوان دیگر اطلاع بر آنکه وی در حال اسلام بیارد وی گفته استغراق الوجد فی العلم خیر من استغراق العلم فی الوجد وگفته اشرف المجالس واعلاها الجلوس مع الفکرة فی میدان التوحید اورا پرسیدند که بلا چیست گفت هو الغفلة عن المبلی

عمرو مکی از طبقه ثانیه ست گفته المروة التغافل عن زلل الاخوان ویرا گفتند ما قانون الذکر گفت وجود افراده مع معرفة اوصافه

ابو عثمان حیری از طبقه ثانیه ست وخلیفه ابو حفص حداد وی را گفتند جوانمرد کیست گفت آنکه خود را نه بیند وهم وی گفته الشوق من شعائر المحبة وگفته التهاون بالامر من قلة المعرفة بالامر گویم وشاهد اوست قوله سبحانه ولکن بوابما العیطوا بعلمه وی براهی میرفت کسی از بام یک طشت خاکستر براو ریخت یاران خواستند که او را جفا کنند گفت شکر باید کرد آنرا که سزاوار آتش باشد بخاکستر صلح کنند شخصی او را دعوت کرد چون بدر سرایش رسید گفت ای شکم خواره برگرد چیزی نیست برگشت باز گفت بیا همچنین تا سه کرت بسخنان تلخ بازگردانید پس بر پای شیخ افتاد و مرید شد وگفت چه حلیم وصبوری گفت این کاری نبود سگان هم میکنند کار مردان دیگر ست وی گفته هر که سخن این طائفه بشنود و بران کار کند نور آن در دلش ظاهر شود والا حکایتی ست که یاد گرفت و فراموش نمود وگفت عبودیت آنست که هیچ چیز از نفس نیکو نه بیند وخود را نکوهیده دارد وگفت خوف از عدل اوست ورجا از فضل او وگفت خوف خواص در حال بود وخوف عوام در استقبال وگفت علامت سعادت آنکه مطیع باشی و بترسی که مبادا مردود شوم وعلامت شقاوت آنکه عاصی باشی وامیدداری که مقبول شوم

ابو عثمان مغربی از طبقه پنجم ست گفته الاعتکاف حفظ الجوارح تحت الاوامر وهم وی گفته العاصی خیر من المدعی لان العاصی ابدا یطلب طریق توبته والمدعی یخبط ابدا فی خیال دعواه

عباس بن مسروق از طبقه ثانیه ست اورا از تصوف پرسیدند گفت خلو الاسرار مما منه بد وتعلقها بالیس منه بد وهم وی گفته من ترك التدبیر عاش فی راحة

احمد مسروحی از اجله بغداد ست با یک پیرهن ویک ردا و نعلین حج میکرد وی گفته من فتح له شیء من غیر مسئلة فرده وهو محتاج الیه احوجه الله الی ان یاخذ مثله بمسئلة

رویم بن احمد از اجلهٔ مشایخ بغداد و خلیفهٔ جنید بغدادی است عالم و قاری بود بر مذهب داؤد اصفهانی

وی گفته التصوف ترك التفاضل بين الشيئين يكی او را گفت كيف حالك گفت كيف حال من كان دينه

هواه وهمته دنياه ليس بصالح تقي ولا بعارف نقي او را از انس پرسيدند گفت ان تستوحش من غير الله

حتى من نفسك گفتند محبت چيست گفت الموافقة في جميع الاحوال ع

ولو قلت لي مت مت سمعا وطاعة　　وقلت لداعي الموت اهلا ومرحبا

و گفته الرضا استلذاذ البلوى واليقين هو المشاهدة وهم وی گفته ادب المسافر ان لا يجاوز همته قدمه

وحيثما وقف قلبه يكون منزله يكی از وی وصيت خواست گفت كمترين كار بذل ارواح است اگر نخواهی ترهات

صوفيان مرو وی گفته كسی را كه حق تعالی كردار روزی كند و گفتار باز گيرد او در نعمت است و هر كه را گفتار دهد

كردار باز گيرد او در نقمت است و چون هر دو باز گيرد در آفت است

يوسف بن حسين رازی از طبقهٔ ثانيه است وی گفته الخير كله في بيت ومفتاحه التواضع والشر كله في

بيت ومفتاحه الكبر و نيز فرموده مرد آنقدر قدم در مجاهده نهد كه اگر دست رد باو رسد هنوز صاحب منزلت

باشد و اگر از پادشاهی بيفتد از وزيری نيفتد و گفت عزيزترين چيزها اخلاص است هر چند جهد ميكنم تا ريا برآرم

برنگی ديگر می آيد غيرتی بر وی عاشق شد وی بگريخت سحرگه حضرت يوسف عليه السلام را بخواب ديد بشارت ترقی مراتب

شنيد گويم هفت كس كه آنها را روز قيامت زير سايهٔ عرش جا دهند از آن ميان يكی كسی است كه زنی صاحب جمال

و حسب او را خواند و وی بخوف خدا باز ماند حق تعالی فرموده و اما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن

الهوى فان الجنة هي المأوى

سمنون بن حمزه از طبقهٔ ثانيه است خليفه را بر وی متغير گردانيدند فرمود تا ويرا بكشند سياف آمد خواست تا

فرمان بقتل او دهد زبانش بگرفت كشتن او را تاخير كردند شب خليفه را بخواب نمودند كه زوال ملك تو در زوال

حيات اوست صبح او را بخواند و عذر خواست از اشعار اوست ع

وكان فؤادي خاليا قبل حبكم　　وكان بذكر الخلق يلهو ويمزح

فلما دعا قلبي هواك اجابه　　فلست اراه عن فنائك يبرح

رميت ببين منك ان كنت كاذبا　　وان كنت في الدنيا بغيرك افرح

وان كان شيء في البلاد باسرها　　اذا غبت عن عيني بعيني يملح

فان شئت واصلنی وان شئت لا تصل فلست اری قلبی لغیرک یصلح

عمرو بن الوثابہ شیخی بود بمکہ و بشام از دنیا رفتہ ویرا بخواب دیدند و از حالش پرسیدند گفت حاسبونا فدققوا ثم منوا فاعتقوا

احمد بن جلا از طبقۂ ثانیہ ست ورا از محبت پرسیدند گفت مالی والمحبۃ وانما ارید ان اتعلم التوبۃ ذو النون مصری و جنید بغدادی را دیدہ بود و گفت تقوی شکر معرفت ست و تواضع شکر عزت و صبر شکر مصیبت چون وفات او نزدیک رسید بخندید چون بمرد ہمچنان بود گویا می خندد طبیب گفت زندہ ست چون نیک نگاہ کرد مردہ بود

ابو عبد اللہ سجزی از طبقۂ ثانیہ و مشایخ خراسان ست وی گفتہ علامۃ الاولیاء ثلثۃ تواضع عن رفعۃ و زھد عن قدرۃ و انصاف عن قوۃ شخصی ویرا گفت دیناری دارم خواہم کہ بتو دہم مصلحت چون می بینی گفت اگر بدہی ترا بہتر و اگر ندہی مرا بہتر

محمد بن فضل دمشقی از طبقۂ ثانیہ ست پس از وی از بلخ ہیچ صوفی نخاست وی گفتہ اعرف الناس باللہ اشدھم مجاھدۃ فی اوامرہ واتبعھم لسنۃ نبیہ صلی اللہ علیہ وسلم

محمد بن علی حکیم ترمذی صاحب نوادر الاصول از طبقۂ ثانیہ ست حکیم الاولیاء لقب اوست وی گفتہ ما صنفت حرفا من تدبیر ولا ینسب الی شیء منہ ولکن کان اذا اشتد علی وقتی اتسلی بہ وہم وی گفتہ من جھل باوصاف العبودیۃ فھو باوصاف الربوبیۃ اجھل گفت بندہ ست آدمی را ہمین عیب کہ شادش کنند چیزی کہ زیان اوست و گفت عزیز کسی ست کہ معصیت او را خوار نکردہ الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانھم بظلم و آزاد آنکہ طمع او را بندہ نساختہ و خواجہ کسی کہ شیطان او را اسیر نکردہ و ہر کہ از خدا ترسد ہمہ از او گریزد
ع ہم در تو گریزم ار گریزم

ابو عبد اللہ حضری ویرا از تصوف پرسیدند گفت رجال صدقوا ما عاھدوا اللہ علیہ گفتند صفت ایشان چیست گفت لا یرتد الیھم طرفھم و افئدتھم ھواء گفتند محل ایشان کجاست گفت فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر گفتند زبان ترا و تن کو گفت ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنہ مسئولا گویم حق تعالی می فرماید ان اللہ مع الذین اتقوا والذین ھم محسنون متقی عبارت از ولی ست و محسن اشارت از صوفی

ابو علی جوزجانی از طبقهٔ ثانیه ست وی گفته الخلق کلهم فی میادین الغفلة یرکضون وعلی الظنون یعتمدون وعندهم انهم فی الحقیقة یتقلبون وعن المکاشفة ینطقون وهم وی گفته بدبخت آنکس ست که که حق سبحانه گناه وی را بروی میوشاند و وی آنرا اظهار کند

ابو یعقوب نهرجوری از طبقهٔ رابعه ست وی گفته الدنیا بحر والاخرة ساحل والمرکب التقوی والناس علی سفر وهم وی گفته اعرف الناس بالله اشدهم حیرة وگفته من اخذ التوحید بالتقلید فهو عن الطریق بعید

ابو یعقوب مزابلی از اقران جنید ست او را پرسیدند که تصوف چیست گفت حال تضمحل فیها معالم الانسانیة

ابو یعقوب کورنی پیری روشن بود چوبی در دست داشت در دُسْتره یعنی رویمالی بر میان آن بسته گفتند این چیست گفت این هم فنی ست روزی میگذشت جماعتی از معدلان نشسته بود بر ایشان خواند تحسبهم جمیعا وقلوبهم شتی و برگذشت

خیر نساج از طبقهٔ ثانیه ست جنید گفته خیر خیرنا سخنی شافی ونفسی موثر داشت شبلی و ابراهیم خواص در مجلس او توبه کردند صد و بست سال عمر یافت وی گفته خوف تازیانه خداست که بی ادبان را تادیب نماید وی را پس از مرگ بخواب دیدند گفتند خدا تعالی با تو چه کرد گفت لا تسألنی عن هذا استرحت من دنیاکم القذرة

محفوظ بن محمود از طبقهٔ دوم یا سوم ست گفته التوکل ان یاکل العبد بلا طمع ولا شره وهم وی گفته من اراد ان یبصر طریق رشده فلیتهم نفسه فی الموافقات فضلا عن المخالفات

محفوظ بن محمد بغدادی ست یکی از سالکان این طریق وی گفته من ابصر محاسن نفسه ابتلی بمساوی الناس ومن ابصر عیوب نفسه سلم من رویة مساوی الناس وهم وی گفته اکثر الناس خیرا اسلمهم للمسلمین صدرا

ابو محمد جریری از طبقهٔ ثالثه ست درویشی او را گفت بر بساط انس بودم دری از بسط بر من بگشادند از مقام خود بلغزیدم و محجوب شدم راه گم کرده خود چون یابم مرا براهی که بآن برساند دلالت کن ابو محمد بگریست و گفت ای برادر همه باین درد گرفتار اند و باین داغ مبتلا لکن بر تو بیتی چند بخوانم که بعضی ازین طائفه گفته اند

قف بالدیار فهذه آثارهم تبکی الاحبة حسرة وتشوقا

کم قد وقفت بها اسائل مخبرا عن اهلها او صادقا او مشفقا
فاجابنی داعی الهوی فی رسمه فارقت من تهوی فعز الملتقی

جریری معاصر و خلیفهٔ جنید ست و صحبت سهل تستری دیده وی مجلسی داشت جوانی برخاست و گفت دلم گم شده ست دعا کن تا بیابم گفت ما همه درین مصیبتیم وی گفته در قرن اول معامله بدین بود دین فرسوده شد و در دوم بوفا آنهم رفت و در سوم بمروت آنهم برخاست و در چهارم بحیا آنهم نماند اکنون معامله بدهشت میکنند و گفت توکل معاینه شدن اضطرارست و صبر فرق نکردن در حال نقمت و حال نعمت و اخلاص ثمرهٔ یقین ست و ریا نتیجهٔ شک

غانم بن سعد از بغداد بود پس از وفات او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد و به بهشت درآورد گفتند بدان معاملتها گفت نی اگر بدان معاملتها باز نگریستی همانجا بودمی

غیلان سمرقندی در معارف صاحب سخن بود وی گفته عارف از حق بحق نگرد و عالم از دلیل بحق و صاحب وجد مستغنی بود از دلیل

غیلان موسوس از قدماء مشایخ عراق ست در خرابها بودی و با کس نیامیختی و از کس چیزی قبول نکردی و کس ندیدی که چیزی خوردی وی را پرسیدند که بنده از خطر غفلت کی رهد گفت آنگاه که بدانچه او را فرموده اند مشغول باشد و از انچه نهی کرده اند غافل و در حساب نفس خود عاقل

ابو العباس بن عطا از ظریفان صوفیه ست سخن نیکو و زبان فصیح دارد و قرآن را تفسیر کرده از اول تا آخر بزبان اشارت وی گفته در تفسیر قوله تعالی یمیتنی ثم یحیین ای یمیتنی عنی ثم یحیینی به وهم وی گفته در تفسیر قوله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ای استقاموا علی انفراد القلب بالله تعالی در مناقب الاولیاء گفته در علم ظاهر مفتی و مجتهد بود و در علم باطن محقق و موحد علماء متکلمین گفتند صوفیان زبان متعارف گذاشته الفاظ غریب چرا اشتقاق کرده اند آیا در مذهب شما عیبی ست که آن الفاظ می پوشند گفت آن معانی بر ما عزیز بود نخواستیم که بقوالب الفاظ مستعمل در آریم ابن عطا را بکفر و زندقه نسبت کردند وزیر مقتدر بالله با وی جفا نمود موزه از پایش کشیده بر سرش زد تا که ازین عالم پدرود نمود بر زبانش جاری بود قطع الله یدیک و رجلیک بعد از چند روز بادشاه بر وزیر منحرف گردید و دست و پایش برید صوفیان درین نفرین برابن عطا سخن میکنند و بعضی تاویل وی گفته هر کرا از ادب محروم داشتند از همه چیز مهجور کردند قصور ادب در قرب سخت ترست از قصور در بعد که از جهال کبائر در گذارند و صدیقان را بالتفاتی مواخذه نمایند

ابو العباس دینوری از طبقهٔ خامسست در نیشاپور مردم را موعظت میگفت بزبان معرفت بخوب ترین بیان او را گفتند خدا را بچه شناختی گفت بآنکه نشناختم یعنی معترفم بعجز وهم وی گفته ادنی الذکران ینسی ما دونه ونهایة الذکر ان یغیب الذاکر فی الذکر عن الذکر ویستغرق بمذکوره عن الرجوع الی مقام الذکر وهذا حال فناء الفناء

ابو العباس سیاری از طبقهٔ پنجم ست عالم وفقیه ومحدث بود ویرا از پدر میراث بسیار بماند جمله بداد و دو تار موئی پیغمبر خدا صلعم بخرید ببرکت آن امام صنفی از صوفیه شد که ایشان را سیاریه خوانند چون از دنیا برفت وصیت کرد تا آن موی ها را در دهان وی نهادند وی گفته التوحید ان لا یخطر بقلبك ما دونه وهم وی گفته واسطی را نزد مرگ گفتند ما را وصیتی کن گفت احفظوا مراد الله فیکم وی گفته اگر روا بودی که در نماز بجای قرآن بیتی خواندی این بیت بودی

امتی علی الزمان محالا ان تری مقلتای طلعة حر

ابو العباس نهاوندی از طبقهٔ سادسه ست وی گفته با خدا بسیار نشینید و با خلق اندک ترسائی شنید که در میان مسلمانان اصحاب فراست باشند بخانقاه شیخ ابو العباس قصاب درآمد شیخ گفت بیگانه در کوی آشنایان چه کار دارد ترسا بازگشت وگفت یکی معلوم شد از انجا عزم خانقاه نهاوندی کرد چار راه وضوئی ساخت ونماز میکرد و بعده خواست که برود شیخ گفت جوانمردی نبود که چون حق نان ونمک افتاد بیگانه بیائی وبیگانه روی ترسا مسلمان شد وبعد از شیخ بجای شیخ بنشست

حمزه بن محمد از مشایخ هرات ست مستجاب الدعوة بوده وسخاوتی عظیم داشته رفیق احمد بن حنبل بوده مذهب او را بهرات وی آورده میگوید هر که را صحبت اولیاء ومشایخ مهذب نکند وی هیچ پند مهذب نشود

حسین بن منصور حلاج از طبقهٔ ثالثه ست از بیضا بود که شهری در فارس ست ابو المغیث کنیت دارد با جنید ونوری صحبت داشته مشایخ در کار او مختلف اند بیشتر ویرا رد کرده اند وساحر وکافر گفته مگر چند تن که بکشتن وی رضا ندادند وفتوی ننوشتند واز متاخران ابو سعید ابو الخیر گفته که او در علو حال ست اما شیخ الاسلام هروی گوید که من او را نمی پذیرم موافقت مشایخ ورعایت شرع وعلم را و رد نیز نمیکنم شما نیز چنان کنید و او را موقوف گزارید وآنکه او را بپذیرد دوستر دارم از آنکه او را رد کند ونیز گفته بر حلاج بسیار سخنهای دروغ گویند وکلمات نامفهوم وناراست بندند وکتابهای مجهول وحیل بوی منسوب دارند وانچه

درست شود از وی پیدا بود گویم متقدمین او را ملحد دانسته و متاخرین موحد شیخ الاسلام ابن تیمیه از متقدمین ست
شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیای نویسد که چون آوازهٔ انا الحق شایع گشت علما محضری نوشتند و
بکشتن منصور فتوی دادند پیش بادشاه مقتدر بالله وزیرش علی بن عیسی بر منصور متغیر شده بود بزندانش
فرستاد خلیفه گفت تا جنید فتوی ندهد او را نکشم شیخ فریدالدین عطار در محل مینویسد مرا عجب آید از کسیکه روا دارد
که از درخت موسی انی انا الله بر آید و درخت در میان نه چرا روا ندارند که از منصور انا الحق بر آید و منصور در میان
نه انتهی چون محضر پیش جنید آوردند بعضی صوفیان خواستند که تاویلی کنند جنید گفت وقت تاویل نمانده لاجرم
جنید لباس صوفیانه از خود کشیده لباس علما پوشید و نوشت نحن نحکم بالظاهر او بظاهر حال کشتنی ست و باطن را
خدا داند او را گفتند حال چیست گفت معراج مردان دار ست شبلی گفت ما التصوف گفت کمترین این ست
که می بینی گفت بالاتر کدام ست گفت ترا بآن راه نیست منصور بر سر دار این نکته خوش سراید ع آنچه شافعی
میپرسید امثال این مسائل شبلی گفت آن شب زیر دار بودم تا بروز از هاتفی شنیدم اطلعناه علی سر من
اسرارنا فافشی سرنا هذا جزاء من یفشی سر الملوک شبلی گفت الهی متی تقتل المحبین قال الی ان یبلغوا دیتی
قال ما دیتک قال لقائی وجمالی والله اعلم بحقیقة الحال شبلی زیر دار وی بایستاد و گفت اولم ننهک
عن العالمین قاضی که بکشتن او حکم کرده بود گفت او دعوی پیغمبری میکرد و این دعوی خدائی میکند شبلی گفت
من همان میگویم که او گفت لکن مرا دیوانگی برهاند و ویرا عقل در افکند

بنگی زد و گفت سر انا الحق شد آشکار ... ما را ازین گیاه ضعیف این گمان نبود

گویم ذنب از شرع منصب بس عالی ست انجا چنین ترهات عذر خواه نبود و هر گه کفری ظاهر و باطن در اسلام نگنجد ٭
ابوالقاسم بغدادی ویرا پرسیدند که توحید چیست گفت افراد القدم عن الحدث هروی گوید دانی
که توحید صوفیان چیست نفی حدث و اقامت ازل وکان الجنید یکرمه
ابوعمرو دمشقی از طبقهٔ ثالثه ست یگانهٔ مشایخ شام بود وی گفته التصوف رؤیة الکون بعین النقص بل
غض الطرف عن کل ناقص بمشاهدة من هو منزه عن کل نقص و هم وی گفته اذا اصفت الارواح بالقرب
اثرت علی الهیاکل انوار الموافقات
عبدالله خراز از طبقهٔ ثالثه و کبار مشایخ ری ست وی گفته الجوع طعام الزاهدین والذکر طعام العارفین
و هم وی گفته العبودیة الظاهرة والحریة الباطنة من اخلاق الکرام و نیز گفته صیانة الاسرار عن الالتفات

الی الاغیار من علامات الاقبال علی الله تعالی

صائغ دینوری از طبقهٔ ثالثه ست وی گفته دو بار از دنیا بیزار باید شد یکبار بیرون آی خلق بقبول رو بتو نهند باز بدنیا شوی چندانکه قبول خلق برود و بباطن ازان منقطع باشی و هم وی گفته محبتك لنفسك هي التي هلكها او را گفتند مرید کیست وصفت وی چیست این آیه برخواند ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه

ابو الحسن صبیحی اهل بصره او را از بصره بیرون کردند بسوس رفت و همانجا بمرد وی گفته الغریب هو البعید عن وطنه وهو مقیم فیه وگفته الغریب هو الذي لا جنس له وبار دگر گفته الغریب من صحب الاجناس گویم الغریب من اصلح ما افسده الناس من السنن

ابراهیم قصار از طبقهٔ ثالثه ست از اجلهٔ مشایخ شام مردی او را پرسید که هل یبدی المحب حبه او هل ینطق به او هل یطیق کتمانه وی در جوابش تمثل باین ابیات کرد

ظفرتم بكتمان اللسان فمن لكم بكتمان عين دمعها الدهر يذرف

حملتم جبال الحب فوقي وانني لاعجز عن حمل القميص واضعف

ومن هذا الوادي ما انشده ابو عبد الله الطاقي

يبدو فيا جهد ان اكاتم حبه فتبين في علامة الكتمان

خفقان قلبي وارتعاد مفاصلي وغبار لوني وانعقاد لساني

فمتى يكن بيني شهود اربع وشهود كل قضية اثنان

وما انشدت بالفارسية

هرچند که مهرت بدلم مدفون ست این نیست که رسوا نشوم بوی جنون ست

قصار گفته بسندست ترا از دنیا دو چیز صحبت فقیری و خدمت دوستی از دوستان او

احمد بن سنان از طبقهٔ ثالثه ست یگانه بود در خوف و ورع و زهد وی گفته تکبر المطیعین علی العصاة بطاعتهم شر من معاصیهم واضر علیهم وهم وی گفته جمال الرجل في حسن مقاله وكماله في صدق فعاله وگفته علامة من انقطع الی الله علی الحقیقة ان لا یرد علیه ما یشغله عنه

ابو الحسین وراق از طبقهٔ ثالثه ست وی گفته حیات دل در یاد کردن زنده ایست که هرگز نمیرد و عیش

گوارنده زندگانی که باخدا بود نه باغیر او وهم وی گفته دوستی خدا متابعت دوستاوست رسول خدا صلعم
وی گفته مردم سه قسم اند امرا و علماء و فقرا از تباهی امرا تباهی معیشت ست و از تباهی علما تباهی دین و از تباهی
فقرا تباهی امرا گفت هر فتنه را سبب آمیزش خلائق ست و هر سلامت را سبب عزلت مردی وصیت خوا
گفت سنگی بردار و هر دو پا بشکن و کاردی برگیر و زبان ببر گفت اگر طمع را پرسند پدرت کیست گوید شک در
مقدر و اگر گویند مال تو چیست گوید حرمان

ابو الحسین سیلاحی مردی بزرگ صاحب تاریخ بوده وی گفته عیسی موصلی راهب بود میگفت بر سلمانان آیتی
فرود آمده ندانم که از پس آن آیت خدا را چون می آزارند ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم الایة

ابو بکر شبلی از طبقهٔ رابعه ست عالم و فقیه و مذکر مجلس بود مذهب مالک داشت اصلش از فرغانه ست و نشو و نما
در بغداد یافته جنید او را تاج این قوم میگفت کسی شبلی را گفت دعاء کن این بیت بخواند

مضی زمن و الناس یستشفعون بی ... فهل لی الی لیلی الغداة شفیع

وی گفته آزادی آزادی دل ست نه تن و گفت عجب تر آنکه دلی که خدا را شناسد عصیان کند و گفت یاران
سرمایه وقت نگاه دارید رایگان ندهید که فردا یار با ما خواهد بود و وی گفته در تفسیر قوله تعالی قل للمؤمنین یغضوا
من ابصارهم یعنی ابصار الرؤس عن المحارم و ابصار القلوب عما سوی الله وی را گفتند ترا خوش فربه
می بینم و محبتی که دعوی میکنی تقاضای لاغری میکند گفت

احب قلبی و ما دری بدنی ... و لو دری ما اقام فی السمن

پرسیدند که مردی سماع میکند و نمیداند که چه میشنود این چیست جواب داد

رب ورقاء هتوف بالضحی ... ذات شجو صدحت فی فنن
و لقد اشکو فما افهمها ... و لقد تشکو فما تفهمنی
غیر انی بالجوی اعرفها ... و هی ایضا بالهوی تعرفنی
ذکرت الفا و دهرا صالحا ... فبکت شجوا و هاجت شجنی

وی شنید که کسی میگفت الخیار عشرة بدانق فریاد کرد و گفت اذا کان الخیار عشرة بدانق فکیف بالشرار

ابو بکر ارموی از طبقهٔ رابعه ست در تصوف وی را طریقهٔ خاص بود خدا را بخواب دید گفت خداوندا
حاجتی دارم گفت چه حاجت خواهی بهاز آن که ترا از دستبند صوفیان رها نیدم مراد بدستبند حال محال و

اشارات باطل است وی گفته الملائکة حراس السماء واصحاب الحدیث حراس السنة والصوفیة
حراس الله وگفته المعرفة تحقق القلب بوحدانیة الله والمحبة اصلها الموافقة والمحب هو الذی یوثر
رضا محبوبه علی کل شیء وهم وی گفته من استغفر الله وهو ملازم للذنب حرم الله علیه التوبة والانابة الیه
ابو بکر صیدلانی از اجلهٔ مشایخ است شبلی او را بزرگ داشته وی گفته صحبت با حق دارید واگر نتوانید با آنکس
دارید که صحبت دار حق است تا برکت صحبتش شما را بوی برساند امید بوی تو از نوبهار بود مرا + دگرنه باگل وگلشن چه کار بود مرا
ابو بکر خباز از استادان جریری است وی گفته العیال عقوبة تنغیص شهوات الحلال
ابو بکر ابهری از طبقهٔ رابعه است از وی پرسیدند حقیقت چیست گفت همه آن علم است گفتند علم چیست
گفت همه آن حقیقت است وی گفته الجمع جمع المتفرقات والتفرقة تفرقة المجموعات فاذا جمعت قلت الله
واذا فرقت نظرت الی الکون گفت مردی را دیدم که در داغ کعبه میگردد ومیگریست واین بیت میخواند

الا رب من یدنو ویزعم انه — یحبک والنائی اود واقرب

ابو بکر طرطوسی از طبقهٔ ششم است گفت بمکه مهمان بودم میزبان کنیزکی داشت که چیزے
می توانست خواند کنیزک بخواند

لا منی فیک معشر — فاقلوا واکثروا

درویشی برپا خاست بانگی چند بزد وبیفتاد واز دنیا برفت گویم ابو القاسم سائح با قوم در مهمانی بود گوینده بخواند

کل بیت انت ساکنه — غیر محتاج الی السرج
وجهک المیمون حجتنا — یوم یاتی الناس بالحجج
لا اتاح الله لی فرجا — یوم ادعو منک بالفرج

وی دست برآورد وبانگ زد وبیفتاد نگریستند مرده بود دیگری گفت در نیشابور حادثه بود مردم از شهر بیرون
رفته بودند من در مسجدے بودم در کنج آن مسجد درویشی دیگر بود گوینده درآمد درویش وی را گفت
چیزی بگو وی برخواند

الفیت بینی وبین الحب معرفة — لا تنقضی ابدا اذ ینقضی الابد
لا اخرجن من الدنیا وحبکم — بین الجوانح لم یشعر به احد

درویش بیفتاد وهمی طپید تا میان دو نماز آنگاه بیارمید چون نگریستم برفته بود

ابو بکر سوسی رحمۃ اللہ شبی گفت ما را کسی باید که چیزی برخواند تخفی جستند نیافتند جوانی مطرب آمد و برخواند

القوم اخوان صدق بینهم سبب	من المودة لم یعدل به نسب
تراضعوا درة الصهباء بینهم	واوجبوا رضیع الکاس ما یجب
لا یحفظون علی السکران زلتهم	ولا یریبك من اخلاقهم ریب

شیخ را وقت خوش گشت شیخ الاسلام هروی گفته ذوالنون وشبلی وخراز ونوری و دراج همه در سماع رفته اند و سه تن از ایشان سه روز نیسته وغیر ایشان نیز از مشائخ و مریدان در سماع رفته اند چه در سماع قرآن وچه در سماع غیر آن زراره قاضی بصره در محراب بود یکی برخواند فاذا نقر فی الناقور فذلك یومئذ یوم عسیر بانگی زد و مرده بیفتاد درویشی در جبال آذربیجان میرفت واین بیتهامی خواند

والله ما طلعت شمس ولا غربت	الا وانت منی قلبی ووسواسی
ولا جلست الی قوم احدثهم	الا وانت جلیسی بین جلاسی
ولا هممت بشرب الماء من عطش	الا رایت خیالا منك فی کاسی

ناگاه بیفتاد و بمرد ؛

ابو بکر سوازینی وی گفته ابن خباز را شنیدم که گفت روز عید اضحی نزدیک حجره بودم درویشی دیدم استاده و بدست وی کوزه میگفت یا سیدی تقرب الناس الیك بذبائحهم و قربانا تهم ولست املك الا نفسی فشهق شهقة ومات

ابو بکر اشنانی وی در سماع برفت نوجوانی آمده بود و قوالی میکرد این دو بیت خواند

دنف یذوب بدائه	والموت دون بلائه
ان عاش عاش منغصا	او مات مات بدائه

ابو بکر شنید و از بام بیفتاد پای شکست و بمرد آری وفای دوستی در دوستی رفتن ست

ابو بکر همدانی وی گفته درویشی سه چیز ست طمع نکند و منع نکند و جمع نکند

ابو بکر دینوری بشام نشسته و با ابن جلا صحبت داشته وی گفته معده محل طعام ست اگر حلال در وی افگنی قوت طاعت یابی واگر شبهت بود راه حق پوشیده کند واگر حرام بود معصیت زاید

ابو علی رودباری از طبقه رابعه ست نسبت وی بکسری میرسد عالم و فقیه و محدث و ادیب و امام و

سید قوم بود در وقت نزع گفته ؎

وحقك لا نظرت الی سواکا　　بعین مودة حتی اراکا

وهم وی گفته فضل مقال بر فعال منقصت ست و عکس آن مکرمت و گفته علامة اعراض الله عن العبد ان یشغله بما لا ینفعه و گفته ما لم تخرج من کلیتك لم تدخل فی حد المحبة

ابو علی ثقفی از طبقهٔ رابعه ست اخص مشایخ بود در کلام در عیوب نفس و آفات اعمال وی گفته العلم بالله حیاة القلب من الجهل و نور العین من الظلمة از وی پرسیدند ناخوشتر در زیست کیست گفت آنکه بر نومید ی زید یعنی لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون در اثنای مجالس خود بسیار گفتی ای همه را بهیچ بفروخته و بهیچ را بهمه خریده روزی در محبت و احوال محبان سخن میگفت دران میانه این دو بیت خواند

الی کم یکون الصد فی کل ساعة　　ولم لا تملّ القطیعة والهجرا

رویدك ان الدهر فیه کفایة　　لتفریق ذات البین فانتظر الدهرا

ابو علی کاتب مصری از طبقهٔ رابعه ست وی گفته خدا میگوید وصل الینا من صبر علینا ورا پرسیدند که ازین دو یعنی فقر و غنا بکدام یک مائل تری این دو بیت بخواند ؎

ولست بنظّار الی جانب الغنی　　اذا کانت العلیاء فی جانب الفقر

وانی لصبار علی ما ینوبنی　　وحسبك ان الله اثنی علی الصبر

ابو علی رازی وی گفته اذا رایت الله عز وجل یوحشك من خلقه فاعلم انه یرید ان یونسك بنفسه

عبد الله ابو محمد مرتعش از طبقهٔ رابعه ست از وی پرسیدند که تصوف چیست گفت اشکال و تلبیس و کتمان ورا گفتند که ای الاعمال افضل گفت رؤیة فضل الله و این بیت برخواند .... ؎

ان المقادیر اذا ساعدت　　الحقت العاجز بالحازم

وهم وی گفته افضل الارزاق تصحیح العبودیة وملازمة الخدمة علی السنة وی گفته عارف صید معروف ست گفتند فلان بر هوا میرود گفت آنرا که خدا تعالی توفیق مخالفت هوا دهد بهتر ازان ست که بر هوا رود آخر وقت وصیت خواستند گفت پیش کسی روید که شما را به از من بود و مرا بکسی گذارید که مرا از شما بود

عبد الله منازل از طبقهٔ رابعه ست وی گفته اگر بنده را در همه عمر یکنفس درست شود که از شرک و ریا پاک باشد هر آئینه برکات آن نفس در آخر عمر بوی سرایت کند وی در تجرید و تفرید یکتا بود و ابو علی ثقفی از

تجرید سخن میگفت گفت اگر مرگ را آماده باشی این سخن درست است ابوعلی گفت تو ساخته مرگی گفت آری
دست را بالین داشت و سر بران گذاشت و از عالم رحلت کرد وی گفته هر که سخن گوید از حال خود گوید والا
فسانه گوست که حاکی احوال دیگران است اثر در دلها کم کند و گفت هر که خواهد که از شر خلق ایمن باشد واجبست
که نفس او در چشم او خوار بود

عبدالله نباذانی وی گفته مصطفی را صلعم بخواب دیدم گفتم یا رسول الله با کدام قوم بنشینم گفت با قومی که
بمهمانی شوند یعنی درویشان نه بقومی که مهمانی کنند یعنی توانگران

ابوالخیر تیناتی از طبقه رابعه است زنبیل بافتی و چون کسی نزد وی با شیر موانست داشتی وی را گفتند
بلغنا ان السباع تانس بك قال نعم الكلاب يانس بعضها بعضا

ابراهیم بن مولد از طبقه رابعه است یکی وی را بخواب دید و گفت مرا وصیت کن گفت علیك بالقلة
والذلة الی ان تلقی ربك وی گفته عجب آید مرا از کسیکه بشناخت که وی را راهی بخداست پس با غیر او چون زندگانی
میکند با آنکه او تعالی میفرماید وانیبوا الی ربکم واسلموا له

مظفر کرمانشاهی وی از طبقه رابعه است شب را حصه کرده بود حصه یکی نماز کردی و حصه یکی قرآن خواندی
و حصه یکی مناجات کردی وی گفته العارف من یجعل قلبه لمولاه وجسده لخلقه وهم وی گفته باید که نظر
تو در دنیا از برای اعتبار باشد و سعی تو در آن بر حد اضطرار و ترک تو آنرا بر سبیل اختیار

ابوسعید اعرابی از طبقه خامسه است ویرا جزوی است در نکتهای توحید سخت نیکو در آنجا گفته لا یکون
قرب الا وثمة مسافة وی گفته التصوف کله ترك الفضول والمعرفة کلها الاعتراف بالجهل
وهم وی گفته لا یکون الشوق الا الی غائب

ابوعمرو زجاجی از طبقه خامسه است وی گفته لان ینقص من البشریة شیء احب الی من ان امشی علی الماء

ابوالحسن حصری از طبقه پنجم است اعلم مشایخ بود در وقت خود بعلم توحید و علوم معاملات او را پرسیدند
تصوف چیست گفت اسم ولا حقیقة وقد کان قبل حقیقة ولا اسم وی گفته مردم سه گروه اند اولیاء
که باطن ایشان بهتر است از ظاهر و علما که ظاهر و باطن ایشان برابر است و جهال که ظاهر ایشان بهتر است از
باطن خود انصاف نمیدهند و از دیگران انصاف میخواهند وهم وی گفته لیس فی الدنیا شیء اسمج
من محب بسبب وعوض

ابوالقاسم نصیرآبادی از طبقهٔ پنجم ست وی گفته اذا بدالك شيء من بوادی الحق فلا تلتفت بها الی جنة ونار ولا تخطرهما ببالك واذا رجعت عن ذلك فعظم ما عظمه الله تعالی

ابوبکر رازی وی را در نیشابور قبول عظیم بود کسی وی را گفت در سماع چگوئی گفت بس فتنه آمیزست و طرانگیز خویشتن را از فتنه گوشه دار گفتند مشایخ آنرا کرده اند گفت جان پدر وقتی که وقت تو چون وقت ایشان شود تو هم چنان بکن که ایشان کرده اند

ابواسحق گازرونی پدرش شهریار مسلمان شد وی صوفی ومحدث ست وی آنحضرت صلعم را در خواب دید پرسید که یا رسول الله ما التصوف فرمود ترك الدعاوي وكتمان المعاني دیگر پرسید که ما التو[illegible] كل ما هجس ببالك او خطر في خيالك فالله سبحانه بخلاف ذلك دیگر پرسید [illegible] العقل فرمود ادناه ترك الدنيا واعلاه ترك التفكر في ذات الله و وی گفته التوحيد تنزيه عن الشك والشرك والتعطيل

شیخ روزبهان گازرونی بقلی با شیخ ابوالنجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در اسکندریه شریک بوده وی را تصانیف بسیارست وی صاحب سماع بود در آخر عمر از ان باز ایستاد در معنی سخن گفتند گفت اني اسمع الان من ربي عزوجل فاستحرض مما سمعت من غيره اکثر اوقات در مقام استغراق می بود در مصر گفته قيل لي مرارا اترك الصلوة فانك لا تحتاج اليها فقلت يارب اني لا اطيق ذلك كلفني شيئا اخر

عبدالله بلیانی فرزند ابوعلی دقاق ست و در کمالات شهرهٔ آفاق وی گفته خدای دان باشید و اگر خدادان نکید باری خوددان نیز مباشید وی گفته

تا حق بدو چشم سر نه بینم هر دم	از پای طلب می ننشینم هر دم
گویند خدا بچشم سر نتوان دید	آن ایشانند من چنینم هر دم

محمد طوسی از طبقهٔ پنجم ست یگانهٔ وقت بود در طریقت وکرامات وی گفته طوبى لمن لم يكن له وسيلة اليه غيره وهم وی گفته ترك الدنيا للدنيا من جمع الدنيا

ابوعلی دقاق زبان وقت بود و امام فن خود ابوالقاسم قشیری داماد وشاگرد اوست کسی وی را از نزول پرسید باین دو بیت جواب داد

خليلي هل ابصرتما او سمعتما	باكرم من رب تمشى الى عبد
اتى زائرا من غير وعد وقال لي	اصونك من تعليق قلبك بالوعد

روزی پیری رسید یکی وی را بشناخت و گفت این ابو علی دقاق است بزرگان آمدند و درس خواستند قبول
نکرد و الحاح بسیار نمودند و منبر نهادند تا وعظ گوید بمنبر بالا رفت و اشارت براست کرد و گفت الله حسبنا
و روی بقبله کرد و گفت و رضوان من الله اکبر و بجانب چپ اشارت کرد و گفت والله خیر و ابقی خلق
بیکبار بهم برآمدند و غریو برخاست و چند کس بر جای بمردند در آن مشغله از منبر فرود آمد و برفت بعده وی را
طلب کردند نیافتند

ابو الحسن خرقانی یگانهٔ روزگار و قبلهٔ وقت خود بود از وی پرسیدند که صوفی کیست گفت بمرقع و سجاده
صوفی نبود صوفی آن بود که نبود ؎

کمال شوق بتی آن بود که خود نبود — وگرنه طالب و مطلوب در جهان همه جاست

وی گفته اندوه طلب کنید تا گریه آید که حق تعالی گریندگان را دوست میدارد پرسیدند صدق چیست گفت
آنست که دل سخن گوید گفتند اخلاص چیست گفت هرچه برای حق کنی اخلاص است و هرچه برای خلق کنی ریاست
وی گفته هرگز با کسی صحبت مدارید که شما خدا گوئید و او گوید چیزی دیگر و هم وی گفته اگر کسی سر در گوید و بآن
حق را خواهد بهتر از آن بود که قرآن خواند و بآن حق را نخواهد و گفته وارث رسول آنکس بود که بفعل رسول اقتدا
کند نه آن بود که روی کاغذ سیاه کند و گفته علما و عباد در جهان بسیار اند ترا باید که روز بشب آری چنانکه حق
پسندد و شب بروز بری چنانکه او خواهد

ابو سعید ابن ابی الخیر فضل الله نام داشت سلطان وقت و جمال اهل طریقت بود همه مشایخ وی را مسخر بودند
گفت بدرس بو علی فقیه آمدم او را اول درس این بود قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون در اندم دری
در سینه من کشادند و بسماع این کلمه ما را از ما فراستدند ریاضات و جهانگیرست او را گفتند که فلان کس بر روی
آب میرود گفت سهل است بزغی و صعوه نیز بر آب رود گفتند فلانی در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز در هوا
می پرد گفتند فلانی در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق بمغرب میرود
این چنین چیزها را قیمتی نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد
و دمی از خدای خود غافل نشود او را پرسیدند که تصوف چیست گفت آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری
بدهی و از آنچه بر تو آید نجهی وی گفته معنی تفکر ساعة خیر من عبادة سنة آنست که اندیشه در نیستی خود بهتر
از عبادت یکساله در هستی خود مردی گفت خدا را کجا جویم گفت کجاش جستی که نیافتی گفت بخدمت شیخ

ابو العباس قصاب سالتمام گذرانیدم گفت باز گرد بمهنه رفتا روزی چند این علم بر در سرای تو زنند بنا بر آن بمهنه آمدم در مناقب الاولیا گفته مهنه موضعی ست به نیشاپور وهم وی گفته الله بس وما سواه هوس وانقطع النفس

ابو سهل صعلوکی امام وقت بود در علوم شریعت او را از سماع پرسیدند گفت یستحب لاهل الحقائق و یباح لاهل العلم ویکره لاهل الفسق وهم وی گفته قد تجنی من تمنی ان یکون کمن تغنی وگفته من تصدر قبل اوانه فقد تصدی لهوانه وگفته در همه قرآن مرا این شگفت تر می آید که او تعالی موسی را گفت و اصطنعتك لنفسي هروی گوید مرا حسد ست برین سخن که وی گفته

ابو القاسم قشیری صاحب رساله ست ومصنف تفسیر لطائف الاشارات در هر فنی تصنیفی دارد وی گفته مثل الصوفي كمثل البرسام اوله هذيان وآخره سكوت فاذا تمكن خرس وهم وی گفته التوحيد سقوط الرسم عند ظهور الاسم وفناء الاغيار عند طلوع الانوار وتلاشي الخلائق عند ظهور الحقائق وفقد رؤية الاغيار عند وجد قربة الجبار ومما انشد لنفسه

سقى الله وقتا كنت اخلو بوجهكم ... وثغر الهوى في روضة الانس ضاحك
اقمنا زمانا والعيون قريرة ... واصبحت يوما والجفون سوافك

ابو العباس شقانی عالم بود باصول و فروع واز کبار صوفیه بزرگی گفته هرگز از هیچ صنف کسی ندیدم که شرع را نزدیک وی تعظیم بیشتر بود از انکه نزدیک وی پیوسته از دنیا وعقبی نفور بودی وگفتی اشتهي عدما لا وجود له روزی در خانقاه شیخ ابو سعید ابو الخیر شد سیدا جل پهلوی شیخ نشسته بود شقانی را بالای او بنشاند سید رنجیده شد شیخ گفت شما را که دوست دارند از برای مصطفی صلعم دوست دارند واینها را که دوست دارند از برای خدا دوست دارند

محمد ختلی با وجود آیات و کرامات لباس و رسوم متصوفه نداشتی و با اهل رسم سخت بود وی گفته الدنيا يوم ولنا فيها صوم

شیخ الاسلام حافظ ابو عبد الله اسمعیل بن ابی منصور محمد الانصاری الحنبلی الهروی رح امام صوفیه و شیخ فقرا ست کتاب او منازل السائرين در تفسیر سورهٔ فاتحه محتوی حالات و مقامات سلوک کتاب بی نظیر ست حافظ ابن القیم تلمیذ شیخ الاسلام ابن تیمیه رح بران شرحی بسوط نوشته ومدارج السالکین نام کرده این شرح نیز درباب خود بی مثل و مثال ست و شیخ عبد الله انصاری هروی دیگر ست و بالجمله شیخ الاسلام گفته من یعلم

در وقت بهار زاده ام و بهار را سخت دوست دارم آفتاب بهفدهم درجه ثور بود که من زاده ام هرگاه
که آفتاب انجا رسد سال من تمام گردد و آن میانه بهار بود و وقت گل و ریاحین باشد ~

بیا ز زلف و رخش می رسند و می آیند ... صبا بغالیه سایی و گل بجلوه گری

وی گفته من از سیصد تن حدیث نوشته ام همه سنی بوده اند نه صاحب رای و نه مبتدع بلکه صاحب حدیث
و گفته بس اسانید عالیه دارم که بگذاشته ام و ننوشته که آنمرد صاحب رای بود یا از اهل کلام ابن سیرین گوید
ان هذا العلم دین فانظروا عمن تاخذونه

یحیی بن عمار شیبانی رسوم علم را بهرات وی آورده مجلس داشتن و دین را با سنت موافق کردن از وی
تازه گشت قاضی ابو عمر و گفته طفت الدنیا شرقا و غربا فوجدت الدین خضرا بهراة

ابوالحسن نجار در ترجمهٔ او مذکورست که عادت شیخ الاسلام چنان بود که هرچه شنیده بودی از خصال حمیده
و افعال پسندیده چه در حدیث و چه در حکایات مشایخ البته خواستی که آنرا بکند وی گفته چون بشما رسد از پیغمبر
صلعم اگر نتوانید که آنرا ورد کنید و دائم بورزید باری یکبار بکنید تا نام شما در زمرهٔ سنیان کنند

مختار هروی از بزرگان هرات ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته طعام چنان خور که تو او را
خورده باشی نه او ترا که اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد همه دود گردد و جامه چنان پوش که رعونت
و فخر و خیلا را در نهاد تو بسوزد نه آن که آتش او علتها را برافروزد و هم وی گفته اصل عبودیت آنست که
چنان باشی بظاهر که از تو همه شرع ظاهر بود و چنان باشی بباطن که در تو یاد غیر را گنجایش نبود

شیخ ابو ذر بوزجانی از کبار عرفا ست وی گفته ~

یعرفنا من کان من جنسنا ... وسائر الناس لنا منکرون

و هم از اشعار وی ست ~

چون بعلم ازل مراد بدی ... دیدی آنگه بعیب بخریدی
تو بعلم آن و من بعیب همان ... رد مکن آنچه خود پسندیدی

ابوبکر نساج از اصحاب ابو القاسم گرگانی ست از وی پرسیدند که دیدار مطلوب را چه توان دید گفت
بدیدهٔ صدق در آیینهٔ طلب وی گفته تصور آب تشنگی ننشاند و فکرت آتش گرمی نبخشد و دعوی طلب بمطلوب
نرساند و هم وی گفته تا هستی موهوم سوخته نشود دیدهٔ دل بسوزن غیرت از غیر او دوخته نشود خلوتخانهٔ عیان

بشمع تجلیات جانان افروخته نگردد زیرا که تخم در زمین کاشته نکارند و نقش بر کاغذ نوشته نگارند وی گفته
توکل آنست که منع و عطا جز از خدا نه بینی وی در مناجات گفت خداوندا آفریدن من چه حکمت است گفت
حکمت آنست که جمال خود را در آیینهٔ روح تو ببینم و محبت خود را در دل تو افگنم

محمد بن محمد غزالی شهرت و قبول او مستغنی است از بیان حال او خلیفه ابو علی فارمدی است وی از شیخ خود
ابو القاسم گرگانی حکایت کرده که ان الاسماء التسعة والتسعين تصير اوصافا للعبد السالك وهو بعد
فی السلوك غير واصل کتاب احیاء العلوم او معروف و مقبول است آنحضرت صلعم در واقعه بتعزیر بعض منکران
آن کتاب امر فرموده و با موسی و عیسی بغزالی مباهات کرده و بالجمله بعد از اسقاط مادهٔ فاسده کتاب مذکور
بی نظیر است ترجمهٔ حافلهٔ او در اتحاف النبلاء و نسیم الریاض مرقوم است حاجت اطالت در ینمقام نیست اگر او را
هیچ نباشد مگر کتاب احیاء از برای ثبوت فضل او در علم ظاهر و باطن بسنده است فکیف که کتب نافعه منتشره بسیار
دارد مثل کیمیای سعادت و جز آن وقت وفات صحیح بخاری بر سینهٔ او بود آغاز او بر علم کلام شد و انجام او
بر درایت حدیث خیر الانام این رباعی از وست ؎

فلیتک لولا الحب کنت فدیتنی | ولکن بسحر المقلتین سبیتنی
اتیتک لما ضاق صدری من الهوی | ولو کنت تدری کیف حالی اتیتنی

در ۵۰۵ه از این عالم بآن عالم شتافت

احمد غزالی از اصحاب ابو بکر نساج و برادر امام غزالی است تصانیف معتبر دارد از انجمله سوانح است روزی
در مجلس وعظ وی قاری این آیت خواند یا عبادی الذین اسرفوا الخ گفت شرفهم بیاء الاضافة الی نفسه
بقوله یا عبادی ثم انشد ؎

وهان علی اللوم فی جنب حبها | وقول الاعادی انه لخلیع
اصم اذا نودیت باسمی واننی | اذا قیل لی یا عبدها لسمیع

گویم و از غرائب استنباط است انچه در دیباچه کتاب دراسات اللبیب بذیل نعت نبوی صلعم گفته الناله
رقیقه و بذلك ينادى بامر الحق حيث قال له قل يا عبادى فلا يشاركه فيهم احد سواه و يعالجهم
بالصلاح الاعظم علی ما یراه وقت احتضار اسپان طویله اش رمیدند اطلاع یافت گفت با فرود آمدیم هر که
خواهد سوار شود در ۵۱۷ه وفات نمود عین القضاة همدانی مرید اوست

یوسف همدانی فقیه و محدث بود پس ترک همه کرد و طریق عبادت پیش گرفت روزی در نظامیهٔ بغداد
وعظ میگفت فقیهی ابن السقا نام در مجلس برخاست مسئله پرسید گفت بنشین که در سخن تو بوی کفر می یابم
و شاید مرگ تو بر دین اسلام نباشد و همچنان شد که وی نصرانی گردید در مرض موت از وی پرسیدند
که هیچ از قرآن بر خاطر تو مانده ست گفت هیچ باقی نمانده الا این آیت ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین
عبد الخالق غجدوانی روش ایشان در طریقت حجت ست و مقبول همه فرق علی الدوام در متابعت شرع
و سنت و مجانبت و مخالفت بدعت و هوا کوشیده اند و روش خود از اغیار پوشیده جمعی در خدمت او
نشسته بودند و وی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی درآمد خرقه در بر و سجاده بر کتف و در گوشه نشست بعد از
ساعتی آن جوان برخاست و گفت آنحضرت فرموده ست اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله سرّ
این حدیث چیست فرمود سرّش آنست که زنار ببری و ایمان آری گفت معاذ الله که مرا زنار باشد فرمود تا
خادم خرقه از سر او بکشید زیر آن زناری پیدا شد وی فی الحال ایمان آورد خواجه فرمود ای یاران بیائید تا
ما نیز بر موافقت این نو عهد زنارها ببریم و ایمان آریم او زنار ظاهر برید ما زنار باطن قطع کنیم حالتی عجیب بر
یاران ظاهر شد و تجدید توبه کردند وی گفته فنای نفس آنکس را مسلم شود که روی براه حق دارد و کتاب خدا
عز و جل بدست راست و سنت رسول بدست چپ و در میان این دو روشنای راه رود وصایای خواجه
متداول ست و بران شرحی ست از شیخ خوب الله آبادی رح
علی رامیتنی لقب وی حضرت عزیزان ست بصنعت بافندگی مشغول بود از وی پرسیدند که ایمان چیست
گفت کندن و پیوستن گفتند مسبوق بقضا کی برخیزد گفت پیش از صبح
قثم شیخی از مشایخ ترک ست از غایت انقطاع و بی تعلقی که داشت در آخر حیات بخارا درآمد و بر دکانچه
نشست و آنان که با وی بودند همه را بخواند و گفت زمان نقل ما رسیده ست کلمهٔ توحید را بر موافقت بگوئیم
بگفت و دیگران بگفتند در حال جان تسلیم کرده

رفت لو اب و همان کلمهٔ توحید بلب — کس ندیده ست زگیتی سفری بهتر ازین

خواجه بهاء الدین نقشبند محمد بن محمد بخاری ست شیخ او محمد بابا سماسی ست و شیخ او امیر کلال و شیخ او
خواجه عبد الخالق غجدوانی و بحسب حقیقت اویسی بود وی گفته در همه احوال قدم بر جادهٔ امر و نهی و عمل
بعزیمت و سنت بجا آری و از رخص و بدع دور باشی و دائما احادیث مصطفی را صلعم پیشوای خود سازی

وتفحص وتجسس اخبار و آثار رسول وصحابه او باشی او را پرسیدند که در ولیتی شما را مورو ثست یا مکتسب
گفت بحکم جذبة من جذبات الحق توازي عمل الثقلين باین سعادت مشرف گشتم گفتند در طریقه شما ذکر
جهر و خلوت و سماع می باشد فرمودنی باشد گفتند آخر طریقهٔ شما چیست گفت خلوت در انجمن یعنی بظاهر با خلق
و بباطن با حق رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله اشارت باینمقام ست خواجه را هرگز غلام و
کنیزک نبوده ست چون پرسیدند گفت بندگی با خواجگی راست نمی آید کسی گفت سلسله حضرت شما بکجا میرسد
گفت کسی از سلسله بجائی نمیرسد گفتند فلان بیمارست دریوزه توجه دارد گفت اول بازگشت خسته باید
انگاه توجه خاطر شکسته یعنی اول او را توبه باید کرد تا توجه را اثری باشد فرمود نفس را متهم دارید که هرکه بدیهای
نفس و مکر او شناخت عمل آسانی یافت و گفت طریقهٔ ما صحبت ست چه در خلوت شهرت ست و در شهرت
آفت و فرمود يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالله اشارت بآنست که در هر طرفة العین نفی این وجود طبیعی
حسی میباید کرد و اثبات معبود حقیقی میباید نمود و گفت نفی وجود نزد ما اقرب طرق ست لکن جز بترک اختیار
و دید قصور اعمال حاصل نمیشود میسر شود تعلق بما سوی رونده این راه را حجابی بزرگ ست اهل حقیقت
ایمان را چنین تعریف کرده اند که الايمان عقد القلب بنفي جميع ما تلتفت القلوب اليه من المنافع
والمضار سوى الله تعالى وی گفته طریقهٔ ما عروة وثقی ست چنگ در ذیل متابعت حضرت رسالت صلعم
زدن و اقتدا بآثار صحابه کرام کردن و درین طریقه با ندک عمل فتوح بسیارست اما رعایت سنت کاری
بزرگ ست هرکه از طریقهٔ ما رو گرداند خطر دین دارد فرمود لا اله نفی آلهٔ طبیعت ست و الا الله اثبات
معبود بحق و محمد رسول الله خود را در مقام فاتبعوني درآوردن فرمود مقصود از ذکر آنست که حقیقت
کلمهٔ توحید برسد و حقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه ما سوی بکلی نفی شود و بسیار گفتن شرط نیست از ایشان
طلب کرامات کردند فرمود کرامات ما ظاهرست که با وجود چندین گناه بر روی زمین میتوانیم رفت توفی رح
فی ۷۹۱ه شب دوشنبه بستم ماه ربیع الاول خواجه محمد پارسا و یعقوب چرخی از خلفا او بیند رحمهم الله تعالے
علاء الدین عطار محمد بن محمد بخاری خلیفه خواجه بهاء الدین نقشبند ست سید شریف جرجانی گفته تا بصحبت
زین علی کلا نرسیدم از رفض نرستم و تا بصحبت خواجه عطار نپیوستم خدای را نشناختم کلمات قدسیه او را
خواجهٔ پارسا در قید کتابت آورده و اندکی از ان در نفحات ذکر نموده وی گفته اگرچه قرب صوری را در زیارت
مشاهد آثار بسیارست اما در حقیقت توجه را بارواح مشاهد بعد صوری مانع نیست در حدیث نبوی صلوا علی

حیثما کنند بیان و برهان این سخن ست و مشاهده صور مثالیه اهل قبور اعتبار کم دارد در جنب شناختن صفت ایشان و با اینهمه خواجه بزرگ فرموده مجاور حق سبحانه بودن احق و اولی ست از مجاورت خلق و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی ؎

توتا کی گور مردان را پرستی | بگرد کار مردان گرد رستی

خواجه محمد پارسا بخاری خواجه بزرگ گفته مقصود از ظهور ما وجود اوست او را هر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده ام و نیز گفته هر چه او میگوید حق تعالی آن میکند ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره مولانا جامی پنج ساله بود که او را دیده میگوید امروز شصت سال ست هنوز صفای طلعت منور او در چشم من ست از دیدار مبارک در دل من وی گفته فصوص جان ست و فتوحات دل هر که فصوص را نیک میداند ویرا داعیهٔ متابعت حضرت رسالت صلعم قوی میگردد فصل الخطاب تصنیف اوست او را گفتند سلوک این راه چیست گفت اذا سکت اللسان عن فضول الکلام نطق القلب مع الله واذا نطق اللسان سکت القلب وگفت خموشی زبان از ناگفتنی ست وخموشی دل از خطرات هر که خواهد دست جان در گردن جانان کند در خموشی گفتگوئی هست ترک آن کند ؎

بخاطر هیچ مضمون نه لب بستن نمی آید | خموشی معنئی دارد که در گفتن نمی آید

مولانا یعقوب چرخی از اولاد امام علی موسی رضاست چرخ از قرای غزنین ست از اصحاب خواجه بزرگ و عالم و صوفی ست گر طریقهٔ او چنان بود که ساعة فساعة از خود غائب می شد و چون حاضر می آمد این بیت میخواند

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم | نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

خواجه عبید الله احرار پیر طریقت مولانا جامی ست و در صفت او مولانا گفته ع

چو فقر اندر لباس شاهی آید | بتدبیر عبید اللهی آید

وی گفته برخورداری از حیات کسی راست که دلش از دنیا مرده باشد و بذکر حق سبحانه گرم و حرارت عشقش نگذارد که محبت دنیا گرد حریم دل او گردد تا چنان گردد که اندیشه اش جز حق سبحانه هیچ نباشد در نفحات کلمات او بسیار ایراده نموده و در اتباع سنت سخن رانده و گفته طریقهٔ ایشان اعتقاد اهل سنت و جماعت و اتباع احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین صلعم و دوام عبودیت که عبارت ست از دوام آگاهی بجناب حق بی مزاحمت شعور بوجود غیر وی جامی نوشته گروهی که نفی این عزیزان کنند بواسطه آن تواند بود

کہ ظلمت ہوا و بدعت ظاہر و باطن ایشان را فرو گرفتہ و رمد حسد و عصبیت دیدۂ بصیرت ایشان را کور ساختہ لاجرم انوار ہدایت و آثار ولایت ایشان را نہ بینند و این نابینائی بجحود و انکار آن انوار و آثار کہ از مشرق تا مغرب گرفتہ ست اظہار کنند ہیہات ہیہات

نقشبندیہ عجب قافلہ سالار انند — کہ برند از رہ پنہان بحرم قافلہ را
از دل سالک رہ جاذبہ صحبت شان — می برد وسوسۂ خلوت و فکر چلہ را
قاصری گر کند این طائفہ را طعن قصور — حاش للہ کہ برآرم بزبان این گلہ را
ہمہ شیران جہان بستۂ این سلسلہ اند — روبہ از حیلہ چسان بگسلد این سلسلہ را

عین القضاۃ ہمدانی فضائل و کمالاتش از مصنفات عربی و فارسی او ظاہرست آنقدر کشف حقائق و شرح دقائق کہ وی کردہ کم کسی کردہ ست و از وی خوارق عادات چون احیاء و اماتت بظہور آمدہ در کتاب زبدۃ الحقائق نوشتہ بعد از ان کہ از گفتگوی علوم رسمی ملول شدم بمطالعہ مصنفات حجۃ الاسلام غزالی اشتغال نمودم و مدت چہار سال دران بودم چون مقصود خود ازان حاصل کردم پنداشتم کہ بمقصود خود واصل شدم با خود گفتم

انزل بمنزل زینب و رباب — و اربع فہذا مربع الاحباب

ناگاہ احمد غزالی در ہمدان آمد در صحبتش در بست روز چیزی بر من ظاہر شد کہ از من و طلب من غیر خود ہیچ باقی نگذاشت الا ماشاء اللہ الی آخرہ در مناقب الاولیاء گفتہ مرید احمد غزالی ست و نعمت از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی یافت گویند او مردہ را زندہ کردہ بود وی گفتہ ای عزیزان کاری کہ بغیر خدا منسوب بینید مجازی دانید حقیقی کہ فاعل حقیقی خداست قل یتوفاکم ملک الموت مجازست و اللہ یتوفی الانفس حقیقت نسبت یک فعل بدو فاعل حقیقت نتواند بود

شیخ مجد الدین بغدادی از کبار مشایخ ست خلیفہ نجم الدین کبری بود در خوارزم مسکن داشت موت او بغرق در دریا شد در سنہ ٦١٦ وی گفتہ در واقعہ حضرت رسالت را صلعم پرسیدم کہ ما تقول فی حق ابن سینا فرمود ھو رجل اراد ان یصل الی اللہ بغیر واسطتی فحجبتہ بیدی ھکذا فسقط فی النار مولانا جمال الدین علبی گوید در خواب پرسیدم کہ یا رسول اللہ ما تقول فی ابن سینا فرمود رجل اضلہ اللہ علی علم گفتم ما تقول فی حق شہاب الدین المقتول گفت ھو من متبعیہ بعدہ گفتم از علماء اسلامی نیز

بپرسیم گفتم ما تقول فی حق فخر الدین الرازی گفت ہو رجل معاتب گفتم ما تقول فی حجۃ الاسلام الغزالی گفت ہو رجل وصل الی مقصودہ گفتم ما تقول فی حق امام الحرمین الجوینی گفت ہو من نصر دینی گفتم ما تقول فی حق ابی الحسن الاشعری گفت انا قلت وقولی صدق الایمان یمان والحکمۃ یمانیۃ بعد ازان کسیکہ نزدیک من بود مرا گفت کہ این سوالہا چہ میکنی دعای درخواست کن کہ ترا فائدہ کند گفتم یا رسول اللہ مرا دعائی بیاموز فرمود قل اللھم تب علی حتی اتوب واعصمنی حتی لا اعود وحبب الی الطاعات وکرہ الی الخطیات شیخ رکن الدین علاؤ الدولہ گفتہ مولانا جمال الدین مردی عزیز بود او را تصانیف مشہورہ در علوم بسیار ست و میان او و غزالی دو واسطہ بیش نبودہ و این حکایت وی دلیل ست بر صحت واقعہ شیخ مجد الدین اگو یم این حکایت را شیخ عبد الحق دہلوی نیز با ختصار در مرج البحرین بحوالہ بعض ارباب کشف آوردہ و نام مولانا نبردہ و ما را بخاطر میرسد کہ در جای درین حکایت این زیادت ہم دیدہ ایم کہ گفتم ما تقول فی الجنید واصحابہ فرمود اولئک ہم المفلحون حقا

سعد الدین حموی از اصحاب شیخ نجم الدین کبری ست صاحب احوال و ریاضات و اصحاب و مولفات بود در سنجل الارواح سخنان مرموز و کلمات مشکل گفتہ کہ نظر عقل و فکر از کشف و حل آن عاجز ست و ہمانا تا دیدۂ بصیرت بنور یقین منفتح نشود ادراک آن متعذر ست وی گفتہ بشرنی اللہ سبحانہ وقال من اصغی کلامک بحسن القبول والاعتقاد فی ذکری وتعریفی فقد اندرجت فیہ نقطۃ العلم والمعرفۃ وان التبس علیہ فی الحال فقد ثبت لہ النصیب فی طور من اطوارہ در ۶۵۰ از دنیا رفتہ

سیف الدین باخرزی از خلفاء نجم الدین کبری ست او را رباعیات خوب ست روزی بجنازہ درویشی حاضر شد گفتند تلقین فرمائید پیش روی میت آمد و این رباعی فرمود ؎

گر من گنہ جملہ جہان کردستم — لطف تو امید ست کہ گیرد دستم
گفتی کہ بوقت عجز دستت گیرم — عاجز تر ازین مخواہ کاکنون ہستم

نجم الدین رازی معروف بدایہ در فتنۂ چنگیز خان از خوارزم بروم رفت وقتی شیخ صدر الدین قونوی و مولانا جلال الدین رومی در یک مجلس بودند نماز شام قائم شد از وی التماس امامت کردند در ہر دو رکعت سورۂ کافرون خواند چون نماز تمام کردند مولانا رومی با شیخ قونوی بر وجہ طیبت گفت ظاہرا یکبار برای شما خواند و یکبار برای ما وی گفتہ ؎

شمع ارچه چو من داغ جدا ئی دارد | باگریه و سوز آشنائی دارد
سررشتهٔ شمع به ز سررشتهٔ من | کان رشته سری بروشنائی دارد

شیخ رضی الدین علی لالا وی بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و سفر هندوستان کرده و صحبت ابو الرضا رتن دریافته علاؤ الدوله گفته صحب علی لالا ابا الرضا رتن بن نصر فاعطاه مشطا من امشاط رسول الله صلعم و خود علاؤ الدوله آن شانه را در خرقهٔ پیچیده و بران بخط خود نوشته هذا مشط من امشاط رسول الله صلعم وصل الی هذا الضعیف من صاحب رسول الله صلعم و هذه الخرقة وصلت من ابی الرضا رتن الی هذا الضعیف انتهی گویم رتن هندی را که دعوی صحبت نبوی و عمر دراز کرده کل و جل اهل حدیث انکار کرده اند و اورا وضاع کذاب دجال گفته و هو الحق و مراد انکار صحبت ست نه انکار وجود زیرا که شیخ مجد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس دیدن او بچشم خود بیان میکند فرحم الله الصوفیة الصافیة الی این ذهب بهم حب الله والرسول حتی وقعوا فیما یکذبه الشرع والعقول

محمد آدکانی مرید علاء الدوله ست عمر وی بهشتاد سال رسیده بود وی گفته در حدیث علیکم بالسواد الاعظم ای بالقرآن یعنی قرآن جامع جمیع معارف و حقائق ست ورنه مشهور میان این طائفه آنست که سواد اعظم رسانیدن خود ست بمقام فنا

مولوی معنوی جلال الدین بلخی رومی مرید شمس الدین تبریزی ست زاوش در بلخ در سنه ۶۰۴ بوده وی گفته مرغی که از زمین بالا پرد اگر بآسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دورتر گردد همچنین اگر کسی درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از زمرهٔ خلق و اهل بازار ممتاز شود و از زحمتهای دنیا برهد و سبکسار گردد که نجی المخففون وهلك المثقلون یکی از ابناء دنیا پیش وی عذر خواهی کرد که در خدمت مقصرم گفت حاجت باعتذار نیست آنقدر که دیگران از آمدن تو منت دارند ما از ناآمدن تو منت داریم ع منت ناآمدن از آمدن افزون بود دیگی گفت فلانی میگوید که دل و جان من در خدمت مولوی ست گفت خمش باش که این دروغ میان مردم شائع ست او چنان دل کجا یافت که در خدمت مردان باشد وی از خادم می پرسید که در خانه چیزی هست اگر گفتی نیست گفتی که خانهٔ ما بخانهٔ پیغمبر میماند و اگر گفتی هست اندوهگین گشتی و گفتی از خانهٔ ما بوی قارون می آید وی گفته آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جوانمرد آن باشد که مستحق رنجانیدن را نرنجاند روزی میگفت که ما آواز صریر باب بهشت از رباب می شنویم منکری گفت که ما نیز همان

آواز شنوم چون ست که گرم چنان نمی شوم که مولانا فرمود کلا و حاشا آنچه ما می شنویم آواز باز شدن آن در ست و آنچه تو میشنوی آواز فراز شدن ست صائب گوید

هو العفو رز جوش شراب می شنوم — صریر باب بهشت از رباب می شنوم
تفاوت ست میان شنیدن من و تو — تو بستن در و من فتح باب می شنوم

وی فرموده کسی بخلوت درویشی درآمد و گفت چرا تنها نشسته گفت ایندم تنها شدم که تو آمدی و مرا از حق باز داشتی و هم وی گفته که شمس الدین تبریزی فرموده علامت مرید مقبول آنست که اصلا با مردم بیگانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه چنین افتد چنان نشیند که منافق در مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان [illegible] در وصیت اصحاب چنین گفته اوصیکم بتقوی الله فی السر والعلانية وبقلة الطعام وقلة المنام وقلة الكلام وهجران المعاصي والآثام ومواظبة الصيام ودوام القيام وترك الشهوات على الدوام واحتمال الجفاء من جميع الانام وترك مجالسة السفهاء والعوام ومصاحبة الصالحين والكرام وان خير الناس من ينفع الناس وخير الكلام ما قل ودل والحمد لله وحده مثنوی شریف او خیلی پر مغز واقع شده و سبب وصول جمعی بمعارف گردیده و قبول غریب یافته گفت یاران ما را انجانب می کشند و مولانا شمس الدین آنجانب میخواند یا قومنا اجیبوا داعی الله ناچار رفتنی ست توفی فی ۶۷۲ه

شیخ شهاب الدین سهروردی از اولاد ابوبکر صدیق ست بصحبت شیخ عبدالقادر جیلی رسیده و آنجناب در باب او فرموده انت آخر المشهورين بالعراق عوارف و رشف النصائح تصنیف او ست در تصوف سنی کتابی بهتر از عوارف نیست شیخ فرید الدین گنج شکر او را دیده و دریافته شیخ سعدی شیرازی مرید اوست میگوید

مرا پیر دانای مرشد شهاب — دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه بر خویش خودبین مباش — دگر آنکه بر غیر بدبین مباش

خلیفه رشید او شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی ست عمر او نود و دو سال بود چهارم محرم ۶۳۲ه وفات یافت مرقد شریف در بغداد ست سعد الدین حموی را پرسیدند که ابن عربی را چون یافتی گفت بحر مواج لا نهاية له گفتند سهروردی را چگونه یافتی گفت نور متابعة النبي صلى الله عليه وسلم في جبين السهروردي شيء آخر گویم در کتاب ست سیماهم فی وجوههم من اثر السجود از اشعار اوست

وقد كنت لا ارضى من الوصل بالرضا — واخذ ما فوق الرضى متبرما

فلما تفرقنا وشط مالنا　　　　فنحت بطيف منك ياتي مسلما

عز الدین محمود کاشی وی صاحب ترجمه عوارف وشارح قصیدهٔ تائیهٔ فارضیه ست در دیباجه قصیده گفته
لم ازل اجیل في املائه الى مطالعة شرح کیلا یرتسم منه في قلبي رسوم واثار تسد باب الفتوح
وتتشبث باذیال الروح فاتلو حینئذ تلو الغیر واحذو حذوه في السیر ودابی في التحریر تفریغ
القلب من مظان الریب وتوجیه وجهه تلقاء مدین الغیب استنزالا للفیض الجدید واستفتاحا
لابواب المزید گویم این ترجمه نزد محرر سطور موجود ست بغایت نغز وچسپ واقع شده

شیخ علاء الدوله سمنانی ملک زاده سمنان بود در خدمت بادشاه منصب وشغلی داشت ترک کرده بخدمت
شیخ نور الدین در بغداد رسید وبارشاد مشرف گردید از مقالات اوست تمام جهد آنست که یک لقمه بغفلت
فرو نبرد هر که تخم اعمال خود بغفلت اندازد ممکن نیست که جمعیت وهوشیاری بر دهد وگفت درویشان
بکار مشغول اند باید که بطالان وبیکاران را با ایشان راه نباشد که یکمرد بیکار صد مرد کار را از راه براندازد
همه انبیا مبعوث اند که چشم امت بکشایند بعیب خودها وجمال حق وبعجز خود وقدرت حق وبظلم خود وعدل حق
وبجهل خود وعلم حق وبذلت خود وعز حق وبفنای خود وبقای حق وعلی هذا القیاس وشیخ نیز بجهت آنست
که چشمهای مریدان باین معنی بکشاید اگر کسی را یک لمحه نظر بکمال خویش افتد از دیدن کمال حق کور شود وگفت
انبیاء از ارتکاب گناه عمدا معصوم اند واولیا از حقیر شمردن گناه محفوظ وهیچ گناهی بدتر ازین نیست که خود را
بیگناه داند چون عمرش بهفتاد رسید در سنه هفتصد وسی وشش این عالم را پدرود نمود گویم وی اول کسی ست
که انکار وحدت وجود کرد وقائل شد بوحدت شهود وتحقیق آنست که در حقیقت مآل هردو یکی ست ونزاع
لفظی ست وغایت آن مطابق شرع شریف ست اگرچه شرع احدی را بقول بدان مکلف نساخته تفصیل این
اجمال را از کتاب دمغ الباطل تالیف شاه رفیع الدین دهلوی بن مسند الوقت شاه ولی الله محدث دهلوی
باید جست که درین باب بغایت بی نظیر ست والله اعلم بالصواب

شیخ کمال الدین عبد الرزاق کاشی جامع بود میان علوم ظاهری وباطنی شرح دارد بر فصوص وبر منازل
السائرین میان وی وشیخ رکن الدین علاء الدوله در قول بوحدت وجود مخالفات ومباحثات واقع شده
ودران معنی بیکدیگر مکتوبات نوشته اند خلاصه هردو نامه این ست کمال الدین نوشته هرچه نه بر قانون کتاب
وسنت مبتنی بود نزد این طائفه اعتباری ندارد وچه ایشان طریق متابعت می سپرند بنا راین معنی برین دو آیت

یکی سنریهم ایاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق دیگر اولم یکف بربك انه علی کل
شئ شهید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شئ محیط و مردوم در سه مرتبه اند یکی مرتبه نفس
واین طائفه اهل دنیا واتباع حواس اند واصحاب حجاب که چون حق وصفات او را نشناسند قرآن آنحضرت محمد
میگویند صلعم حق تعالی ایشان را فرمود قل ارایتم ان کان من عند الله ثم کفرتم به من اضل ممن هو فی
شقاق بعید واگر کسی از ایشان ایمان آرد رستگار شود واز دوزخ خلاص یابد دوم مرتبه قلب واهل این مقام
ازان مرتبه ترقی کرده وعقول ایشان صافی گشته بدان رسیده اند که بآیات حق استدلال کنند وبتفکر در آیات
وانفس وآفاق بقران وحقیت آن معترف شوند حتی یتبین لهم انه الحق واین طائفه اهل برهان باشند و در
استدلال ایشان غلط محال بود وانچه طائفه اول وانند این طائفه ببینند و نرجمان نکون منهم سوم مرتبه
روح واهل این مقام از مرتبه تجلی صفات گذشته بمقام مشاهده رسیده اند اولم یکف بربك انه علی کل
شئ شهید واین طائفه خلق را آیینه حق بینند یا حق را آیینه خلق وبالاتر ازین استهلاک ست در عین احدیت
ذات ومحجوبان مطلق را فرمود الا انهم فی مریة من لقاء ربهم وماندگان در مقام تجلیات اسماء وصفات
هرچند بسبب یقین از شک خلاص یافته اند اما از بقاء علی الدوام ومعنی کل من علیها فان ویبقی وجه
ربك ذو الجلال والاکرام قاصر اند ومحتاج تنبیه الا انه بکل شئ محیط وبشهود این حقیقت ومعنی
کل شئ هالك الا وجهه جز طائفه اخیر ظفر نیافته ودرین حضرت هو الاول والآخر والظاهر والباطن عیان ست
ودر کل متعینات وجه حق مشهود ودر وجوه اسماء وتعینات آن تنزیه فاینما تولوا فثم وجه الله محقق ایشان شده

هر نقش که بر تختهٔ هستی پیداست — آن صورت آنکس ست کان نقش آراست
دریای کهن چو برزند موجی نو — موجش خوانند ودر حقیقت دریاست

ومن لم یصدق الجملة فهان علیه التفصیل وانا وایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین علاء الدوله رحم
در جواب این مکتوب نوشت که مدت سی ودو سال شرف صحبت شیخ نور الدین اسفراینی یافته ام پس انچه درین
مکتوب ازوی روایت کرده هرگز آن معنی بر زبان او نرفت بلکه پیوسته از مطالعه تصنیفات ابن عربی
منع فرموده تا آنکه نسخه فصوص را بدرید وانچه بصاحبقران اعظم حواله کرده پس وی میگفته که من ازین اعتقاد
ومعارف بیزارم در وقت خوش خود کتاب فتوحات را محشی میکردم بدین تسبیح رسیدم که گفته ست سبحان
من اظهر الاشیاء وهو عینها نوشتم که ان الله لا یستحیی من الحق ایها الشیخ لو سمعت من احد انه

يقول فضلة الشيخ عين وجود الشيخ لاتسامحه البتة بل تغضب عليه فكيف يسوغ لعاقل ان ينسب الى الله تعالى هذا الهذيان تب الى الله توبة نصوحا للتنجو من هذه الورطة الوعرة التي يستنكف منه الدهريون والطبيعيون واليونانيون والكشمانيون والسلام على من اتبع الهدى

واما انچه نوشته که در عروه وثقی برهان بر نهج مستقیم نیست پس چون سخن مطابق واقع باشد خواه ببرهان منطقی راست باش گو خواه مباش وچون نفس الاطمینان در مسئله حاصل شود ومطابق نفس الامر بود وشیطان انجا اعتراض نتواند کرد مارا کافی ست والحمد لله على المعارف التي هي تطابق الواقع عقلا ونقلا بحيث لايمكن للنفس تكذيبها وللشيطان تشكيكها وتطمئن القلوب على وجوب وجود الحق ووحدانيته ونزاهته ومن لم يومن بوجوب وجوده فهو كافر حقيقي ومن لم يومن بوحدانيته فهو مشرك حقيقي ومن لم يومن بنزاهته عن جميع ما يختص به الممكن فهو ظالم حقيقي لانه ينسب اليه ما لا يليق بكمال قدسه والظلم وضع الشيء في غير موضعه ولذلك لعنهم الله في كتابه بقوله الا لعنة الله على الظالمين سبحانه وتعالى عما يصفه به الجاهلون بعده در بیان بطلان این عقیده بسط لائق کرده وگفته وانچه بیان کرده که آخر مقامات در منازل السائرین توحید ست پس نه چنین ست بلکه او در صد مقام افتاده وآخر المقامات المائة العبودية المعهودة وهو عود العبد الى بداية حاله من حيث الولاية المفتوح واوهادائرا مع الحق في شيون تجلياته تمكنا والرجوع الى الحق خير من التمادي في الباطل ولله الامثال انتهى المراد منه ملخصا والحق هو ما قاله الآخر

شیخ نظام الدین اولیاء وی از مشاہیر مشایخ ہند ست اصلش از سادات بخارا ست در اجداد اعلی با بحرر سطور متصل میشود چنانکه از کتب انساب ظاهر ست شبی در جامع دہلی بسر می برد چون وقت سحر موذن بمناره برآمد این آیه برخواند الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل من الحق وی شنید وحال بروی متغیر شد بامداد بی زاد وراحله رو بدریافت خدمت شیخ فرید الدین شکر گنج نهاد ورسید بجائی که رسید حسن علای سنجری فوائد الفواد در ملفوظات او نوشته وبسیار خوب نوشته خسرو دہلوی از اعظم ارادتمندان او بود در فوائد گفته بر لفظ مبارک می راند که تائب ومتقی برابرست متقی آنست که مثلا در همه عمر خویش شرب نکرده باشد ومعصیتی بوجه دنیا ورده وتائب آنست که کرده باشد وانابت آورده بعد ازان فرمود که هردو برابر باشند بحکم این حدیث التائب من الذنب کمن لاذنب له حسن علاء گوید این سخن

هم دران محل فرموده اند آنکه معصیتی کرده باشد و ازان معصیت ذوقها گرفته چون تائب شود طاعت کند هر آیینه از طاعت نیز ذوقها گیرد ممکن است که یک ذره ازان راحت که در طاعت یابد آن ذره خرمنهای معاصی را بسوزد لهذا سخن در جد و اجتهاد افتاد دران معنی این دو بیت از لفظ درربار ایشان استماع شد

گرچه ایزد دهد هدایت دین　　بنده را اجتهاد باید کرد

نامهٔ کان بحشر خواهی داد　　هم از ینجا سواد باید کرد

لختی سخن دران افتاد که مردان خدا خود را پوشیده داشته اند و حق تعالی ایشان را ظاهر گردانیده بلفظ مبارک راندند که خواجه ابو الحسن نوری در مناجات می گفت الٰهی استرنی فی بلادک بین عبادک ازین تفضی از شنید یا ابا الحسن الحق ما لا یستره شیء وی گفته در رین راه خواجگی و غلامی در میان نیست هر کرا علم محبت درست آمد کار او ساخته شد

شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره شهرت او بی نیاز میکند از ذکر او حنبلی مذهب بود و در علم ظاهری بمرتبهٔ اجتهاد رسیده و در باطن کمتر کسے باو میتواند رسید یافعی گفته کراماته خارجة عن الحصر وقد تواترت او قربت من التواتر سلسلهٔ ارادتش بواسطه بحضرت جنید بغدادی میرسد و بنه واسطه بامام علی رضا وی از جانب پدر حسنی ست و از طرف مادر حسینی قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله مشهور آنست که مراد اولیا همه عصراند اما شیخ احمد نقشبندی گفت که این حکم مخصوص باولیاء آنوقت ست اولیاء ما تقدم و ما تاخر ازین حکم خارج اند چنانکه از کلام شیخ حماد معلوم می شود و در مناقب الاولیاء گفته همیشه در قبهٔ اوست تا که ولایت باقی ست گویم صحیح همان اول ست زیراکه در حدیث آمده در صفت این امت که لا یدری اوله خیر ام آخره و آخر شامل ست تا غایت عالم والله اعلم کتاب ستین از ملفوظات وی هم ست در حق شهاب الدین سهروردی گفته انت آخر المشهورین بالعراق و بالجمله مرتبهٔ او در علم و ولایت بغایت رفیع ست اما چندان که خداوند تعالی شانه را گذاشته دوگانهٔ او گذارده دعا او بلفظ شیئاً لله نمایند مریدان او را تا قیامت حکم بخیریت خاتمه فرمایند سند قصیدهٔ سقانی الحب تا بجناب او بصحت نرسیده و لفظ غوث الثقلین و قطب الاقطاب و غوث اعظم و امثال آن هر چند بر زبان خاصه بسیاری از ترجمه نویسان دانشمند جاری شده اما خالی از کراهت و بدعت بلکه نوعی از شرک نیست اسم اعظمش همین عبد القادر بسنده که خبر از عبودیت تامهٔ او میدهد عامهٔ خلق بلکه بعض اهل خصوصیت نیز در وضع بسیار و حکایات بی شمار

بخلاف نقل وعقل پیوسته اند وجهانی را گمراه کرده عفا الله عنا وعنهم اجمعین ورحمنا وایاهم فهو ارحم الراحمین
در مناقب الاولیا نوشته خلفا وی بسیار بودند یکی از انجمله علی جامع ست که پیر شیخ محی الدین بن عربی بودست
بعده گفته خلیفهٔ رشید او سید شهاب الدین بود از وسید شمس الدین خلافت یافت از وسید احمد خلافت
داشت از وسید عبد الجلیل بغدادی خلافت داشت از وشاه صادق گنگوهی خلافت یافته از وشاه
عبد الجلیل الہ آبادی خلافت یافت واز وی این فقیر حبیب الله قنوجی خلافت یافت انتهی وبالجمله در اخبار الاخیار
ومناقب الاولیا در ترجمهٔ او اطالت بسیار کرده وچیزی ذکر نموده که عقل وشرع بدان دستوری نمیدهد
ولکن چون از وادی حبک الشئ یعمی ویصم در خورد التفات نیست وبران ابتنای حکمی وفتوی نمیتوان کرد شیخ
رح در غنیة الطالبین مسئله استوار رب العالمین بر عرش برین بر حسب فحوای قرآن کریم بسیار خوب
نوشته وامام ابو حنیفه را از مرجیه نشان داده وگفته از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیا حنفی المذهب
نیست جز فلان والله اعلم سعدی در گلستان گفته ؎

بر در کعبه سائلی دیدم	که همیگفت ومیگرستی خوش
من نگویم که طاعتم بپذیر	قلم عفو بر گناهم کش

گویند باین سائل مراد حضرت جیلانی ست مات رح فی ۵۶۱ھ رضی الله عنه

ابو مدین مغربی شیخ ابن عربی ست ذکرش در فتوحات کرده وی گفته اذا ظهر الحق لم یبق معه
غیره وهم وی گفته لیس للقلب سوی وجهة واحدة فالی ای وجهة توجهت حجبت عن غیرها وهم وی گفته
ما وصل الی صریح الحریة من علیه من نفسه بقیة

احمد رفاعی از نسل امام موسی کاظم ست مقامات علیه وحالات سنیه داشت جامی گفته خرق الله سبحانه
علی یدیه العوائد وقلب له الاعیان واظهر العجائب ولکن فی اصحابه الجید والردی یدخل بعضهم
النیران ویلعب بالحیات وهذا ما عرف الشیخ ولا صلحاء اصحابه ونعوذ بالله من الشیطان انتهی
وی گفته الحمد لله الذی اراني عتق اصحابی من النار فی الدنیا قبل الاخرة

شیخ عمر بن الفارض حموی از قبیلهٔ بنی سعد ست که حلیمه مرضعه از ان قبیله بود نزد ما از اهل سکر ست
از کبار علماء مصر بود قصیدهٔ تائیه او کما بیش هفتصد وپنجاه بیت ست ودرمیان مشایخ صوفیه ودیگر علماء حقیقت
خیلی شهرت یافته وجامع جمیع حقائق ودقائق ومعارف ومسالک آمده گویند چون قصیده با تمام رسانید پیغمبر

با صللم در خواب فرمود این را چه نام کردی گفت روائح الجنان فرمود نظم السلوک نام کن و او را دیوانی مشهور است که درین نزدیکی بمصر قاهره مع الشرح مطبوع گشته وفات او در سنه سیصد وسی و دو بود شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن القیم و شوکانی در بدر الطالع او را و ابن عربی و ابن سبعین و امثال ایشان را تکفیر کرده اند و بالحاد نامیده بنا بر شطحیات این قوم و کلمات و مسائل مخالف شرع ولکن الشرع رفع القلم عن الثلثة الذین منهم المجنون فما لنا ولهؤلاء السکاری ومن کلامه رح

هنیئا لاهل الدیر کم سکروا بها ... وما شربوا منها ولکنهم همّوا

علی نفسه فلیبک من ضاع عمره ... ولیس له فیها نصیب ولا سهم

ابراهیم جعبری صاحب آیات ظاهره و مقامات فاخره بود مذهب وی محو کلی و نفی وجود دوا فلا ب [illegible] بود و نا دانشت است شاگردی او را گفت که دو بیت شنیده ام که مرا بسیار خوش آمده است گفت کدام است وی برخواند

وقائلة انفقت عمرک مسرفا ... علی مسرف فی تیهه ودلاله

فقلت لها کفی عن اللوم انني ... شغلت به عن هجره ووصاله

شیخ گفت این مقام تست و نه مقام شیخ تو گویند چون اجل وی نزدیک شد بموضع قبر خود آمد و گفت یا قبیر قد جاءک زبیر

شیخ محی الدین بن عربی رح خلیفه علی جامع است و علی جامع خلیفه شیخ عبد القادر جیلانی است وی قدوه قائلان بوحدت وجود است جامی گفته بسیاری از فقها و علماء ظاهر در وی طعن کرده اند و انکار کرده اند از فقها و جماعتی از صوفیه وی را بزرگ داشته فخر و تفخیما عظیما و مدحوا کلامه مدحا کبیرا و وصفوه بعلو المقامات واخبروا عنه بما یطول ذکره من الکرامات انتهی او را با شیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات و اجتماع افتاده هر یکی در دیگری نظر کرده جدا شد بی آنکه سخنی در میان آید بعده وی را از سهروردی پرسیدند گفت رجل مملو من فرقه الی قدمه من السنة و سهروردی را از وی پرسیدند گفت هو بحر الحقائق اعظم اسباب طعن در وی کتاب فصوص الحکم است جامی گوید و همانا منشا طعن تقلید و تعصب است یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غموض معانی بعده در ترجمه او بسط بسیار کرده در مناقب الاولیا نوشته شیخ بحر الحقائق و خاتم الاولیا بود و ولایت مقیده محمدی بر وی ختم شد شیخ مؤید الدین جندی در شرح فصوص

آورده ومن دلائل ختمیته انه کان بین کتفیه علامة بعضی در تکفیر و تضلیل شیخ مبالغه دارند شیخ عز الدین بن
عبد السلام گفتی شیخ زندیق ست انتهی گویم علامه شوکانی اولا قائل بود بکفر کلام او اما بعد از چهل سال
ازان رجوع فرمود و گفت سخنش احتمال تاویل دارد و شیخ احمد ولی الله نیز در بارهٔ او قائل بتکفیر نیست
و از وی درگذر میکند والله اعلم من نیز اینقدر میدانم که وی را در اتباع سنت وجدی بالغ و حرصی قوی وحثی
متین ست و بر تقلید مذاهب خیلی لوم و نفرین و آین دلیل ست برآنکه هرچه از وی خلاف ظاهر سنت
آمده حسن ظن آنست که مدسوس ست در کتاب او یا محمول ست بر حالت سکر شعرانی در یواقیت و جواهر قصد
توفیق کلام او با ظاهر شرع کرده و جهد بسیار نموده جزاه الله خیرا وفات شیخ در ۶۳۸ بود مدفنش صالحیه دمشق ست
شیخ صدر الدین قونوی جامع بود میان علوم عقل و نقل و فنون ظاهر و باطن میان وی و نصیر الشرک
طوسی رافضی اسوله و اجوبه واقع شده قطب شیرازی در حدیث شاگرد اوست جامع الاصول را بخط خود
نوشته بروی خوانده ست و بدان فخر میکرد یکی از وی پرسید که من این الی این وما الحاصل فی البین
گفت من العلم الی العین والحاصل فی البین تجدد نسبة جامعة بین الطرفین ظاهرة بالحکم
در مناقب الاولیا گفته وی فرزند و مرید شیخ محی الدین بن عربی ست هرگاه شیخ از روم بقونیه رسید بعد از
ولادت صدر الدین و وفات پدرش مادرش در نکاح شیخ محی الدین آمد و صدر الدین در خدمت شیخ تربیت
یافت نقاد کلام شیخ ست مسئلهٔ وحدت وجود مطابق عقل و شرع از تتبع تحقیقات او توان یافت از مصنفات
او نصوص و فکوک و نفحات الٰهیه مشهور ست با جلال الدین رومی اختصاص بسیار داشت و مولانا روم وصیت
نماز خود بوی نمود
شیخ ابو الحسن شاذلی از کبار اولیا صاحب سلسله ست یافعی گوید چون کسی از وی دعای خواستی گفتی
کان الله لك و این کلمه با وجود کوتاهی جامع همه مطلوبات ست کما قال صلعم من کان لله کان الله له
وی گفته انا لا نری مع الحق من الخلق شیئا وان کان ولا بد فکالهباء فی الهواء ان فتشته لم تجده
شیئا و گفته لا یکن حظك من دعائك الفرح بقضاء حاجتك دون فرحك بمناجاتك محبوبك
فتکون من المحجوبین در ۶۵۶ از دنیا برفته
عفیف الدین تلمسانی وی را بزندقه و اتحاد منسوب داشته اند اما سخن او از وادی ذوق و وجدان ست
و او را دیوان شعری ست در کمال لطافت و عذوبت هرکه آن را مطالعه کند داند که از سرچشمهٔ کرمی گز

چنان زلال صافی نجو شد واز شجرهٔ خبیث ازنهار چنان میوهٔ طیب نیاید قائل بود بوحدت وجود لهذا در میان متقشفه فقهاء مردود شد واللہ اعلم بحاله و قاله گویم توحید آلہی نزد این طائفه آنست کہ او تعالی در ازل از آل بنفس خود بتوحید دیگری همیشه بوصف وحدانیت و بنعت فردانیت موصوف بود و منعوت کان اللہ ولم یکن معه شیٔ واکنون همچنان بر نعت ازلی واحد و فردست الآن کما کان وتا ابدالآباد همبرین وصف خواهد بود کل شیٔ هالك الا وجهه و نگفت یهلک تا معلوم شود که وجود همه اشیاء در وجود او امروز هالک ست و حواله مشاهدهٔ اینحال بفردا در استقبال در حق محجوبان ست ورنه اصحاب بصائر و ارباب مشاهدات که از مضیق زمان و مکان امکان خلاص یافته اند این وعده در حق ایشان عین نقد وقت ست و این توحید آلهی ست که از وصمت نقصان بری ست و توحید خلائق بنابر نقصان وجود ناقص شیخ الاسلام هروی قدس سره کتاب منازل السائرین را باین سه بیت ختم کرده

ما وحد الواحد من واحد   اذ کل من وحده جاحد

توحید من ینطق عن نعته   عاریة ابطلها الواحد

توحیده ایاه توحیده   و نعت من ینعته لاحد

امام عبداللہ یافعی یمنی الاصل حرمی النزول ست عالم و شیخ کبیر بود عبرة الیقظان و مرآة الجنان و روض الریاحین و جز آن تالیف اوست و اشعار نیز نیکو گفته میگوید در اوائل حال متردد بودم که بطلب علم مشغول باشم که موجب فضیلت و کمال ست یا بعبادت که مثمر حلاوت و سلامت از آفت قیل و قال ست کتابی داشتم درین کشاکش آنرا کشودم ورقی دیدم که هرگز ندیده بودم و در وی بیتی چند نوشته که از کس نشنیده بودم چون آنرا خواندم گویا آبی بر آتش من زدند و شدت قلق و حرارت مرا نشاندند آن ابیات

این ست

کن عن همومك معرضا   وکل الامور الی القضا

فلربما اتسع المضیق   ولربما ضاق الفضا

ولرب امر متعب   لك فی عواقبه رضا

اللہ یفعل ما یشاء   فلا تکن متعرضا

شهاب الدین مقتول سهروردی مرید مولانا شمس الدین تبریزی ست در حکمت مشائیان و اشراقیان

متبحر بوده و در هر یک از آن تالیفات رائقه دارد و ویرا منسوب بسیمیا داشته اند و حکایتی ازین باب بارهٔ سر گوسفند آورده که بی قیمت بفن سیمیا از ترکمانی ستده یافعی گفته بد کارها که اینهاست و بد کسانی که این کارها کنند و بد اعلی که مفضی بچنین کارها گردد از کلام اوست حرام علی الاجساد المظلمة ان یلجن فی ملکوت السموات فوحد الله سبحانه وانت بتعظیمه ملآن واذکره وانت من ملابس الاکوان عریان ومن ابیاته

خلعت هیاکلها بجرعاء الحمی	وصبت لمغناها القدیم تشوقا
وتلفتت نحو الدیار فشاقها	ربع عفت اطلاله فتمزقا
وقفت تسائله فرد جوابها	رجع الصدی ان لاسبیل الی اللقا
وکانها برق تالق بالحمی	ثم انطوی وکانه ما ابرقا

در مناقب الاولیا گفته جمعی او را صاحب کرامات می گفتند و اهل ظاهر او را بتکفیر نسبت کردند شمس تبریزی گفته حاشا و کلا که او کافر باشد یافعی گفته ویرا بخلل در عقیده و باعتقاد حکما و متفلسفین متهم داشته اند چون بحلب رسید علما بقتل وی فتوی دادند و کشته شد و در سنه ۵۸۷ از دنیا رفت گویند علمش بر عقل غالب بود با آنکه عقل بباید که بر علم غالب باشد و مثل ست که یک من علم را ده من عقل باید

اوحد الدین کرمانی بسی بزرگوار بود در فتوحات از وی حکایتها ست شیخ شهاب الدین سهروردی گفته نام وی پیش من مبر که مبتدع ست یعنی در شهود حقیقت توسل بمظاهر صوری می کرده و جمال مطلق را در صور مقیدات مشاهده مینموده چنانکه شمس تبریزی از وی پرسید که در چه کاری گفت ماه را در طشت آب می بینم شیخ گفت اگر بر قفا دمل نداری چرا بر آسمان نمی بینی در مناقب الاولیا گفته جمال حق کلی مطلق ست که عارفان را در فنا فی الله مشاهده می شود دوم مقید و آن بحکم تنزل در مظاهر حسیه یار و حانیه مشهود میگردد و دیشاهدون بالبصیرة الجمال المطلق المعنوی کما یعاینون بالبصر الحسن المقید الصوری انتهی گویند وی شاهد باز بود اما پاکباز هم زیست

زان می نگرم بچشم سر در صورت	زیرا که ز معنی ست اثر در صورت
این عالم صورت ست ما در صوریم	معنی نتوان دید مگر در صورت

و بالجمله چون این سخن باو رسانیدند گفت هر چند شیخ مرا مبتدع گفت اما مرا این مفاخرت بس که نام من

بر زبان او رفت و درین باب این بیت خواند ؎

ما ساءنی ذکرالش لی عسیئة　　بل سرنی انی خطرت ببالکا

گر بگذرم بخاطر عاطر شگفت نیست　　خاشاک بین که بر دل دریا گذر کند

جامی گفته حسن ظن بلکه صدق اعتقاد نسبت بجماعتی از اکابر چون شیخ احمد غزالی و اوحدالدین کرمانی و فخرالدین عراقی که بمطالعه جمال مظاهر صوری حسی اشتغال می نموده اند آنست که ایشان در انجا مشاهده جمال مطلق حق سبحانه میکرده اند و بصور حسی مقید نبوده اند و اگر از بعض کبرا نسبت با ایشان انکاری واقع شده مقصود ازان آن بوده باشد که محجوبان آنرا دستوری نسازند و قیاس حال خود بر حال ایشان نکنند و جاویدان در حضیض خذلان و اسفل سافلین طبیعت نمانند و اما اعلم از رباعیات اوست ؎

اوحد در دل میزنی آخر دل کو　　عمریست که راه میروی منزل کو

در دنیا دون بی وفا میگردی　　پنجاه و دو چله داشتی حاصل کو

شیخ اوحدالدین اصفهانی که مصنف جام جم ست مرید اوست میگوید ؎

اوحدی شصت سال سختی دید　　تا شبی روی نیکبختی دید

سر گفتار ما مجازی نیست　　باز کن دیده کاین بیازی نیست

حکیم سنائی غزنوی از کبار شعراء صوفیه ست نامش مجدود و کنیتش ابوالعبید بود مرید خواجه یوسف همدانی ست و سخنهای او را باستشهاد در مصنفات آورده اند حدیقة الحقیقة بر کمال وی در شعر و بیان اذواق و مواجید و معرفت و توحید دلیلی قاطع و برهانی ساطع ست همواره منزوی و منقطع می بود و از مخالطت اهل دنیا معرض یکی از ارباب جاه و جلال را عزیمت ملازمت او شد شیخ مکتوبی بوی نوشت مشتمل بر بسی لطائف از انجمله آنکه این داعی را عقل و روح در پیش خدمت ست و بنیه ضعیف دارد که طاقت تفقد و قوت تعمد را دان الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها از رباعیات اوست رباعی

ای عشق ترا روح مقدس منزل　　سودای ترا عقل مجرد محمل

سیاح جهان معرفت یعنی دل　　از دست غمت دست بسر پای بگل

مولوی فرموده ست ؎

عطار روح بود و سنائی دو چشم او　　ما از پی سنائی و عطار میرویم

شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری مرید شیخ مجدالدین بغدادی ست وهم اویسی بود مولوی رومی در هنگامی
که بچه میرفت بخدمت شیخ رسید وی کتاب اسرارنامه خود بمولوی داد که پیوسته با خود میداشت مولوی
گفته نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح عطار تجلی کرد و مربی او شد آنقدر اسرار توحید و حقائق اذواق
و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنهای هیچیکی ازین طائفه یافت نمی شود پندنامهٔ او
عالمگیر ست در ۶۲۷ه بدست کفار تاتار در سن صد و چهارده شهید شد رح

شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی الشیرازی از افاضل صوفیه و اعاظم شافعیه بود از علم بهره
تمام داشت و از آداب نصیب کامل سفر بسیار کرده و اقالیم را گشته و در بتخانه سومنات هند در آمده بت
بزرگ را چون ابراهیم خلیل شکسته و مشایخ بسیار را دریافته و بارها بسفر حج پیاده رفته و بصحبت شیخ
شهاب الدین سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریا کرده کتاب گلستان و بوستان او جهانگیر ست
و تا اینجا در قبول لفظ و معنی رسیده که در السنه مختلفه ترجمه گردیده و جهانی در اصلاح ظاهر و باطن بمضامین بلاغت
آگینش گرویده و بمعارف بلند و حقائق ارجمند رسیده این نوع پذیرائی و دلربائی در کلام هیچیکی نتوان یافت
در ۶۹۱ه از دنیا رفت میگوید ؎ گفتی برهم نشین یا از سر جان برخیز + بر گرد سرت گردم بنشینم و برخیزم

شیخ فخرالدین عراقی صاحب کتاب لمعات صوفی شاعر و عارف ماهر ست در ملتان رسیده صحبت شیخ
بهاءالدین زکریا دریافته درود اول از چله او را وجدی بهم رسید و حالی مستولی شد این غزل گفت ؎

نخستین باده کاندر جام کردند | زچشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند راز خویشتن فاش | عراقی را چرا بدنام کردند

شیخ گفت کار او تمام شد بر خاست و بدر خلوت وی آمد و گفت عراقی مناجات در خرابات میکنی بیرون
آی و خرقه از تن مبارک خود کشید و در وی پوشانید و دختر را بعقد او در آورد در ۶۸۸ه از دنیا برفت و در
قفای ابن عربی در صالحیه دمشق بیاسود

حافظ شمس الدین شیرازی لسان الغیب و ترجمان الاسرار ست بسی رموز غیبیه و معانی حقیقیه را در
کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده و سخن وی بمشرب این طائفه چنان واقع شده که هیچکس را آن اتفاق نیفتاده
هیچ دیوان در دنیا بهتر از دیوان او نیست زمانی یزدی جواب هر یک غزل او گفته پیش شاه عباس ماضی برد و گفت
دیوان خواجه را جواب گفته ام شاه فرمود خدا را چه جواب خواهی گفت مهر سطور را بدیوانش از طفلی دلبستگی تمام ست و بمبانی

و معانیش ذوق بسیار و اسد رده ست

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت　　بر در میکده با دف و نی ترسائی

گر مسلمانی ازین است که حافظ دارد　　وای اگر از پی امروز بود فردائی

ذکر النساء العارفات الواصلات الی مدارج الرجال در فتوحات گفته کل ما نذکره من هولاء
الرجال باسم الرجال فقد یکون منهم النساء ولکن یغلب ذکر الرجال و بالجمله از زنان یکی رابعه
عدویه است از اهل بصره سفیان ثوری از وی مسائل می پرسید و بموعظت و دعای او رغبت می نمود
وی گفته اندوه من از آن نیست که اندوهگینم اندوه من از آنست که اندوهگین نیستم دیگر مریم بصریه است
با رابعه همنشین بود گفت تا این آیت شنیدم وفی السماء رزقکم وما توعدون هرگز غم روزی نخوردم
و در طلب آن رنج نکشیدم دیگر معاذه عدویه است در روز چیزی نخوردی و در شب خواب نکردی گفتند
بجان خود بسیار گزند میرسانی گفت هیچ ضرر نمیرسانم خواب شب را بروز انداخته ام و خوردن روز را
بشب افگنده دیگر شعوانه است از عجم بود آواز خوب داشت و وعظ میگفت و از مجتهدات خائفات
و باکیات بکیات بود وی را گفتند می ترسیم که از بس گریه چشم تو نابینا شود گفت کور شدن در دنیا از
گریه بسیار مرا دوست تر است از کوری از عذاب نار وی گفته چشمی که از لقای محبوب　باز ماند و بدیدار اش
آرزومند باشد بی گریه نیک نمی نماید دیگر فاطمه نیشابوریه است در فهم معانی قرآن سخنها میگفت وی
گفته من لم یکن الله منه علی بال فانه یتخطی فی کل میدان و یتکلم بکل لسان ومن کان الله منه
علی بال اخرسه الا عن الصدق و الزمه الحیاء منه والاخلاص له و هم وی گفته من عمل لله علی
المشاهدة فهو عارف ومن عمل علی مشاهدة الله ایاه فهو المخلص دیگر فاطمه بردعیه است در اردبیل
می بوده یکی او را از معنی حدیث انا جلیس من ذکرنی پرسید گفت ان الذاکر تشهد المذکور لك
مع دوام ذکرك له فیفنی ذکرك فی ذکره و یبقی ذکره لك دیگر تحفه است رح در نفحات در ترجمه وی
اطالت کرده یکبار می گریست کسی او را گفت خدا تعالی ترا راه حق داد که همه بال صدقه کردی گریست گفت

هربت منه الیه　　وبکیت منه علیه

وحقه وهو سؤلی　　لا زلت بین یدیه

حتی انال واحظی　　بما رجوت لدیه

هذا اقول سبحان الذي لا تقوم الحادثات لتجلی نور جلاله الا بتثبيته ولا تستقر الكائنات لظهور صفاته الا بتائيده بل اختطفت سبحات قدسه ابصار العقول و اخذت نفحات بهائه الباب الفحول

ابراهیم ابن احمد کنیعی از اولیاء یمن ست شوکانی رحمہ اللہ تعالیٰ کتاب بدر طالع را بذکر او آغاز یده او را کلمات نافع ست که اصلاح قلوب قاسیه را دوای مجرب بوده کقوله ليس الزاهد من لا يملك شيئا انما الزاهد من لا يملكه شيء وهم وی گفته یا اخی جدد السفينة فان البحر عميق واكثر الزاد فان الطريق بعيد واخلص العمل فان الناقد بصير او را بعد از مرگ در خواب دیدند وی در مکانی ارفع از مکان ابراهیم بن ادهم ست گوینده گفت لولا ان منازل الانبياء لا يعلوها غيرهم لكان بها ابراهيم الكنيعي و بود مجاب الدعوات واو را درین باب حکایات و روایات بسیارست در ۱۳۰۰ھ از دنیا برفت

ابراهیم بن حسن بحری یمنی زاہد عصر و ناسک دہر بود در ورع و حسن سمت و تواضع و اشتغال بخاصه نفس نظیر نداشت شوکانی گفته هو الان حسنة الزمن وزينة اليمن مع المحافظة على الشرع والاقتداء برسول الله صلعم والاستكثار من النوافل والاوراد مات في ۱۲۲۳ھ

احمد بن عبد الحليم بن تيمية تقي الدين الدمشقي شوکانی گفته شیخ الاسلام امام الائمة المجتهد المطلق ولد في ۶۶۱ھ ولا اعلم بعد ابن حزم مثله وما اظن سمح الزمان ما بين عصري الرجلين بمن يشابهما او يقاربهما و ذهبی گفته كانت السنة نصب عينيه وعلى طرف لسانه وكان اية من ايات الله في التفسير وكان قوالا بالحق لا تاخذه في الله لومة لائم شوکانی گوید اتفقت الالسنة بالثناء عليه الا من لا يعتد به بعده فتنه او و حکم ابن مخلوف قاضی مالکیه در باره او ذکر کرده و گفته هذا الامام الذي سمح الزمان به وهي بمثله بخيل چون او را در قلعه محبوس کردند نزد در آمدن در سور حصن این آیه برخواند فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب در سلوک شانی عظیم داشت حکایات کرامات و روایات برکات او بیش از حصر ست در ۷۲۸ھ بجوار رحمت حق آسود

احمد بن عطا شاذلی در زمان خود بر زبان صوفیه سخن میراند شوکانی گفته وهو ممن قام على شيخ الاسلام ابن تيمية رح فبلغ ذلك حکم او مشهور ست بحکم ابن عطاء الله بسیاری از متصوفه زمان کلماتی از آن یاد دارند و حکایت و عظ و روایت کراماتش بسیار بینند

احمد بکر از اہل یمن است شوکانی او را دیدہ و گفتہ صار فی سن عالیۃ اخبرنی انہ فی مائۃ سنۃ واربع وعشرین سنۃ ونصف سنۃ ومع ھذا فھو صحیح العقل والحواس مستقیم القامۃ حسن العبارۃ او را تعلق تام بود بتصوف و ہم شوکانی گفتہ رایتہ کثیر المکاشفۃ وبعد ھذا السن تزوج وولد لہ ورایت رجلا آخر علی راس القرن الثانی عشر وقد صار فی مائۃ سنۃ وسبع وعشرین سنۃ ونصف سنۃ وھذا العمر خارج عن العادۃ المعروفۃ فی ھذہ الازمنۃ انتہی

اسمعیل بن حسن شامی از خیار زہاد یمن ست شوکانی را با او اجتماعات نفیسہ اتفاق افتادہ میگوید لہ ید فی المعارف العلمیۃ وعمل بما یقتضیہ الدلیل وانصاف فی جمیع مسائل الخلاف توفی رح فی سنۃ ۱۲۳۴

اسمعیل بن ابی بکر شرجی زبیدی علامۂ وقت خود بود در جمیع علوم عقل و نقل و با وجود ذکا غایت بود در نسیان تا آنکہ آنچہ در اول روز میگذشت در آخر روز بیادش نمی ماند شوکانی گفتہ وکان منکرا علی ابن عربی واتباعہ وبینہ وبین متبعیہ معارک ولہ فی ذلک رسالتان وقصائد و ترجمتہ تحتمل کراریس مات فی سنۃ ۹۳۷

امین بن محمد و بعد محمد سیزدہ کس ہمین اسم بیک نسق بودہ ابن حجر گفتہ لم یوجد لہ نظیر فی ذلک ان کان ثابتا مادح نبوی بود و مجاور مدینہ چون خواست کہ از انجا رحلت کند آنحضرت را صلعم در خواب دید میفرماید یا ابا البرکات کیف تنتقل عن جوارنا پس رحلۃ ترک کرد و بمدینہ مقیم شد شوکانی گفتہ وقد سمی نفسہ عاشق النبی صاحب تونس عود او بوطن خواست وی گفت اگر ملک مشرق و مغرب بمن دہی ہرگز از جوار رسول خدا صلعم رغبت نکنم و آنحضرت را دید کہ سہ لقمہ باو خورانید و گفت مرا سخنی فرمود کہ ہیچکس را نگویم جز آنکہ در آخر کلام گفت واعلم انی عنک راض پس قصیدہ گفت منہا ؎

فررت من الدنیا الی ساکن الحمی	فرار محب عائذ بحبیبہ
لجأت الی ھذا الجناب وانما	لجأت الی سامی العماد رحیبہ

ابن فضل اللہ گفتہ وذکر ابو البرکات انہ رأی النبی صلعم فانشد بین یدیہ ھذا البیت ؎

لولاک لم ادر الھوی	لولاک لم ادر الطریق

حسن بن اسمعیل مغربی حنفی شارح بلوغ المرام شوکانی در ترجمۂ او گفتہ والحاصل انہ من العلماء

الذین اذا رایتهم ذکرت الله عز وجل وکل شئونه جاریة علی نمط السلف ورثیته بابیات اولها

جفن المعارف من فراقك سافح   والعذب منها بعد بعدك مالح

حسن بن علی شهاری از کبار امراء وعلماء ومشایخ قطر یمن ست شوکانی بعد از ترجمه وی گفته والحاصل انه للدولة جمال ولاهل العلم جلال وللفقراء ذخیرة افضال طالت ایامه ومدت اعوامه وحصل له نسیان وکثرة سهو توفی فی سنه ۱۲۲۳

حسین بن عبد الرحمن اهدل عالم عارف بود شوکانی گفته له مؤلف فی مروق ابن عربی وابن الفارض واتباعهما وهو من مشاهیر علماء الیمن توفی فی سنه ۱۲۵۵

حسین بن علی بن الامام المتوکل علی الله الیمنی شاعر کبیر وعالم شهیر ست شوکانی گفته قد حبب الله الیه الانعزال عن بنی الدنیا حتی عن ولده ومن شعره

لا تحسبن لباس الصوف فی ملأ   ترقی به بین اهل الفضل للصوفی

وانما من صفی قلبا وصال الی   صقالة النفس من اوساخها صوفی

واورا قصیده ایست که بدان قصیده ابن الوردی را معارضه کرده اولها

اترك الدنیا ودع عنك الامل   طال ما عن نیله حال الاجل

مات فی سنه ۱۱۳۵

صالح بن مهدی المقبلی ثم المکی ایشان از مجتهدین مشاهیر ست شوکانی گفته کلامه یرتفع فی الاذهان حتی ان یمعن فی مطالعته من له فهم قلیل فیتقی علی التقلید بعد ذلك وقد اکثر الخطا علی المعتزلة فی بعض المسائل الکلامیة وعلی الاشعریة فی بعض اخر وعلی الفقهاء فی کثیر من تعریفاتهم وعلی الصوفیة فی غالب مسائلهم وعلی المحدثین فی بعض غلوهم ولا یبالی اذا تمسك بالدلیل بمن یخالفه کائنا من کان ومع ذلك فهو بشر یخطی ویصیب ولکنه قد قید نفسه بالدلیل لا بالقال والقیل وکان قد الزم نفسه سلوك مسالك الصحابة وعدم التعویل علی التقلید لاهل العلم فی جمیع الفنون ونسبوه الی الزندقة بسبب عدم التقلید والاعتراض علی اسلافهم

صدیق بن علی مزجاجی زبیدی پنجاه ساله بود که از شوکانی اجازت گرفت و وی سی ساله بود وی گفته لا اتعصب بما یخالف الدلیل وان قال به من قال ولا ادین الله بما یقوله ابو حنیفة واصحابه

اذا خالف الحدیث الصحیح شوکانی گفته وکان ذکیا فطنا ساکنا متواضعا جید الفهم قوی الادراک

گویم نام من نیز صدیق ست و وی فرزند علی ست و من فرزند حسن بن علی و او بلا واسطه تلمیذ شوکانی ست و من بیک واسطه و سعندادرین طریق که ذکر یافت من نیز رفیق او یم و بالله التوفیق

صلاح بن حسین عالم محقق و زاهد متقشف از علماء یمن ست در راه خدا اندیشه لوم لائم نمیکرد و با عدی نزد مخالفت او باحق مبالات نمی نمود در زهد ضرب المثل ست شهرت عظیمه در دیار یمن داشت در ۱۱۴۲ از دنیا رفت از دحام مردم بر جنازهٔ او بسیار شد و اسواق را بند کردند

عبد الرحمن بن احمد الجامی عالم بود صحبت مشایخ صوفیه دریافته و در جمیع معارف بارع برآمده در خراسان شهرت عظیم داشت تا آنکه سلطان روم بایزید خان او را از برای حکم بودن در اختلاف صوفیه و علماء کلام و حکما طلبید تا همدان رفته برگشت شوکانی گفته له مصنفات ونظم بالفارسیة یتنافس فی حفظه اهل تلک اللسان توفی بهراة فی سنه ۸۹۸ شرح کافیه او در علم نحو و سلسلة الذهب و تحفة الابرار و یوسف و زلیخا مشهور و مشتهر ست

محمد بن ابراهیم معروف با بن الوزیر علامهٔ عصر و مجتهد دهر خود ست در جمیع علوم تبحر عظیم داشت صاحب مطالع بدور گفته وقد ترجم له الطوائف واقر له الموالف والمخالف ترجم له ابن حجر العسقلانی فی الدرر الکامنة وترجم له مصنف سیرة العراقی علامة وقته بمکة انتهی لکن شوکانی گفته ترجمهٔ او در درر بی اصل ست بلکه در انباء الغمر ترجمهٔ او نوشته آری سخاوی او را ترجمه کرده و تقی بن فهد در معجم نیز ترجمه اش نگاشته سخاوی گوید صنف فی الرد علی الزیدیة العواصم والقواصم فی الذب عن سنة ابی القاسم واختصره فی الروض الباسم ابن حجر در انباء گفته مقبل علی الاشتغال بالحدیث شدید المیل الی السنة بخلاف اهل بیته انتهی شوکانی گفته ولو لقیه الحافظ ابن حجر بعد ان تبحر فی العلوم لاطال عنان قلمه فی الثناء علیه وکذلک السخاوی لو وقف علی العواصم لرأی فیها ما یملأ عینه وقلبه ولکن لعله بلغه الاسم دون المسمی گویم منت خدای را عزوجل که این عاجز را وقوف بر عواصم و مختصرش روض باسم و دیگر مولفات جلیله اش دست بهم داده و غالبها موجود عندی ولله الحمد در رد زیدیه و شیعه انچه نوشته یکی از کرامات اوست وما احسن ما قال الشوکانی فی البدر الطالع ان فی دیار الزیدیة من ائمة الکتاب والسنة عددا یجاوز الوصف یتقیدون بالعمل بنصوص الادلة ویعتمدون علی ما صح فی الامهات الحدیثیة وما یلتحق بها من دواوین الاسلام المشتملة علی سنة سید الانام ولا یرفعون الی التقلید راسا ولا یشوبون دینهم بشیء من البدع التی

لا يقلدوا اهل مذهب من المذاهب من شيء منها بل هم على نمط السلف الصالح في العمل بما يدل عليه كتاب الله وما صح من سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع كثرة اشتغالهم بالعلوم التي هي آلات علم الكتاب والسنة من نحو وصرف ومعان وبيان واصول ولغة وعدم اخلالهم بما عدا ذلك من العلوم العقلية ولو لم يكن من المزية الا التقييد بنصوص الكتاب والسنة وطرح التقليد فان هذه خصيصة خص الله بها اهل هذه الديار في هذه الازمنة الاخيرة ولا توجد في غيرهم الا نادرًا ولا ريب ان في سائر الديار لا سيما المصرية والشامية من العلماء الكبار من لا يبلغ غالب اهل ديارنا هذه الى رتبته ولكنهم لا يفارقون التقليد الذي هو دأب من لا يعقل حجج الله ورسوله ومن لم يفارق التقليد لم يكن لعلمه كثير فائدة وان وجد منهم من يعمل بالادلة ويدع التعويل على التقليد فهو القليل النادر كابن تيمية وامثاله واني لاكثر التعجب من جماعة من اكابر العلماء المتاخرين الموجودين في القرن الرابع وما بعده كيف يتفقون على تقليد عالم من العلماء ويقدمونه على كتاب الله وسنة رسوله مع كونهم قد عرفوا من علم اللسان ما يكفي في فهم الكتاب والسنة بعضه الى آخر ما قال وفي بيان ذلك قد اطنب واطال واين عبارت دلالت دارد بر آنکه علماء ومشايخ يمن در عمل بادله ظاهري محض بوده اند بلكه جمع بسيار كرده اند در بيان علوم آليه وفنون سنيه وهمين است داب تلامذهٔ اين گروه سيما شاگردان شوكاني رح على الخصوص اصحاب اين بنده وبعض ياران ما وفرزندان او وچون در مذهب ما تقليد احدي نيست در بعض مسائل ميان اين عاجز وحضرت شوكاني وشيخ الاسلام ابن تيميه وحافظ ابن القيم خلافي بوده است وظاهر آنست كه اين خلاف از راه قصور فهم ما وقلت درايت ماست وبالجمله ابن الوزير رح از مردم گوشه گير وبعبادت وعلم روشن ضمير بوده ودر معارف وحقائق ايماني ويماني بي نظير توفي رح في ۸۴۰ﻫ

سيد محمد بن اسمعيل بن صلاح الامير امام صنعاء وعلامهٔ يمن وشاعر مجيد ومجتهد مفيد ومحدث كامل وعارف واصل عامل بود بكتاب وسنت بحسب اجتهاد نفس خود تقييد بتقليد احدي از اهل علم نداشت شوكاني گفته وكانت العامة ترميه بالنصب مستدلين على ذلك بكونه عاكفًا على الامهات الست وسائر كتب الحديث عاملًا بما فيها ومن صنع هذا الصنع رمته العامة بذلك لا سيما اذا تظهر بفعل شيء من سنن الصلوة كرفع اليدين وضمهما ونحوهما فانهم ينفرون عنه ويعادونه ولا يقيمون له وزنًا وليس الذنب في معاداة من كان كذلك للعامة الذين لا تعلق لهم بشيء من المعارف العلمية فانهم اتباع كل ناعق اذا قال لهم من له هيئة اهل العلم ان هذا الامر حق قالوا حق وان قال باطل قالوا باطل انما الذنب لجماعة قرؤا شيئًا من كتب الفقه الى آخر ما قال

بعده ذکر تصانیف او کرده وگفته وبالجملة فهو من الائمة المجددين لمعالم الدين وقد رأيته في المنام في
سنة ... وهو يمشي راجلا وانا راكب في جماعة معي فلما رأيته نزلت فسلمت عليه فدار بيني وبينه كلام
حفظت منه انه قال لي دقق الاسناد وتأنق في تفسير كلام رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم سألته عن ذلك
عن اهل الحديث ما حالهم في الآخرة فقال بلغوا بجدهم الجنة او بلغوا بجدهم بين يدي الرحمن
الشك مني ثم بكى بكاء عاليا وضمني اليه وفارقني فقصصت ذلك على بعض من له يد في التعبير وسألته
عن تعبير البكا والضم فقال لابد ان يجري لك ما جرى له من الامتحان فوقع من ذلك بعد تلك
الرؤيا عجائب وغرائب كفى الله شرها وتوفي رح في سنة ١١٨٢ ووالده كان من الفضلاء الزاهدين في الدنيا
الراغبين في العمل للآخرة وله عرفان وشعر جيد گویم تاریخ وفات شریفش در نظم چنین ست محمد في
جنان الخلد قد نزلا + والحمد لله که بعض ادعیا وبا نیز همان اندیشیدند که با این هر دو بزرگوار از امتحان و
ابتلا خواسته‌اند بجهت آنکه حمایت سنت میکنیم ودر برابر ادله تقلید مذهب نمی‌شناسیم وشکایت را
از بلده سورت تا لندره وروم رسانیدند ولکن حفظ وصون الهی کفایت شرور این اشرار کرد وکفی الله المؤمنین
القتال وبالجمله سنت الله درباره عباد مخلصین متبعین خود چنان جاری وساری بوده است که هر که دامن سنت بدست
محکم میگیرد واقعه طلبان تقلید کیش در پی آزار او میشوند واز زبان وبیان تقصیری از خود در ازاله عرض
ومال وجاه بلکه دم او روا نمیدهند خواه این بلا باو رسد یا نرسد اللهم انت وليي في الدنيا والآخرة توفني
مسلما والحقني بالصالحين واحشرني في زمرة المحدثين المتبعين

محمد بن ابی بکر شمس الدین ابن القیم علامه کبیر مجتهد مطلق ست در جمیع علوم بارع بود برا قران ومشهور شد
در آفاق بمعرفت مذاهب سلف تبحر داشت شوکانی گفته غلب عليه حب ابن تيمية حتى كان لا يخرج
عن شيء من اقواله بل ينتصر له في جميع ذلك وهو الذي نشر علمه واعتقل معه واهين وطيف به على
جمل مضروبا بالدرة فلما مات ابن تيمية افرج عنه وامتحن محنة اخرى بسبب فتاوى ابن تيمية وكان
ينال من علماء عصره وينالون منه اورا مؤلفات ممتعه نافعه بسیارست وبیشتری ازان موجود نزد این
خاکسارست منازل السائرین را که از شیخ الاسلام هروی ست شرح نوشته مدارج السالکین نام تبحر او در
علم سلوک ازان معلوم میشود ودر بدر طالع گفته كل تصانيفه مرغوب فيها بين الطوائف كما قال ابن حجر في الدرر
وليس له على غير الدليل معول في الغالب وقد يميل نادرا الى مذهبه الذي نشأ عليه ولكنه لا يتجاسر

على الدفع في وجوه الادلة بالمحامل الباردة كما يفعله غيره من المتمذهبين بل لا بد له من مستند في
ذالك وغالب ابحاثه الانصاف والميل مع الدليل حيث مال وعدم التعويل على القيل والقال واظنها
سرت اليه بركة ملازمته لشيخه ابن تيمية في السراء والضراء وبالجملة فهو واحد من قام بنشر السنة
وجعلها بينه وبين الآراء المحدثة اعظم جنة ورأى شيخه في المنام وسأله عن منزلته فقال انت في
طبقة ابن خزيمة مات في ثالث شهر رجب سنة ۷۵۱ رضي الله عنه

شیخنا شیخ شیخنا بواسطهٔ واحده و بدو واسطتین محمد بن علی بن محمد بن عبد الله الشوکانی
الیمانی [illegible] علامهٔ زمن و مجتهد مطلق آن دیار و امام ائمه جلا اقطار بحر خلف بقیه سلف صاحب مؤلفات نفیسه
کمالات غیر متناهیه عارف بالله واصل الی رحمة الله است ترجمهٔ شریفه خود در بدر طالع بسیط تمام نوشته و جمعی
هم بافراد ترجمهٔ او در مؤلفات حافله پرداخته وی از اولاد هود علیه السلام است و در صنعا معروف بشوکانی
شده نسبت بشوکان که قریه ایست بمسافت یک روز از صنعا و آنرا هجرهٔ شوکان گویند و آنکه در اتحاف
شوکانی نسبت بقبیله نوشته شده پس بجای قریه انتقال قبیله سهو القلم کاتب یا طابع است [illegible]
شوکان حصن بالیمن و این حصن از اعاظم حصون یمن [illegible] مابین هجره و شوکان
کوهی بزرگ فاز واقع است و این هجره مسکونست باهل فضل و صلاح و دین از قدیم زمان و در [illegible]
عالمی خالی نبوده و ایشان را نزد ائمه یمن جلالتی عظیمه ست و در انجا روسا کبار گذشته اند اگرچه [illegible] قریه
شوکانی گر در صنعا ازین نام شوکان شهرت دارند و بالجمله صاحب ترجمه در سنه سبع و سبعین و مائة و الف متولد شده
[illegible] داشت ایام [illegible] بالله او را قاضی القضاة صنعا کرد وقتی که میان
سی و چهل سال بود اما وی این قضا را ابتلایی انگاشت تاریخ وفات او بعضی سنه ۱۲۵۵ نوشته اند و بعضی سنه ۱۲۵۰ و صحیح
ثانی ست محرر سطور دو سال پیش از وفات شریفش متولد شده و از مؤلفات لطیفش قسط عظیم فیوض ظاهر
و باطن در گرفته در اول نیل الاوطار مطبوع مصر و در اتحاف النبلاء و ابجد العلوم ترجمهٔ حافله اش مرقوم است
اگر زیادت علم خواهی بدان رجوع کن این مختصر گنجایش بسط آن همه فضائل و احوال ندارد و بالجمله حضرت وی
قدس سره بیست و سه سال از قرن دوازدهم و پنجاه سال از قرن سیزدهم دریافته و ذوالقرنین عهد خود
بوده و باین حساب عمر شریفش هفتاد و سه سال میشود والله اعلم از انچه وی در آخر ترجمهٔ خودش تحریر فرموده است
واضح میشود که قسطی عظیم از ذوق صحیح و وجه صریح و حصهٔ بزرگ از دریافت معارف و حقائق داشت قال

وهو الآن يسأل الله الذي لا اله الا هو الحكيم الكريم رب العرش العظيم ان يحسن ختامه وينيله من خيري الدارين مرامه ويسدده في اقواله وافعاله وينزع حب الدنيا من قلبه حتى ينظر الى الحقيقة فيفوز بنيل دقائق الطريقة اللهم اجذبه الى جنابك العلي جذبة يصحو عندها من سكر غروره وافتح له فتحة يتخلص بها عن حجاب الظلم الى الانوار الحقيقية ولا تخرجه من هذه الدار الا بعد ان يسبح في بحار حبك وتغسل ادران قلبه بمياه قربك فانت اذا شئت جعلت المريد مرادا

اذا كان هذا الدمع يجري صبابة — على غير ليلى فهو دمع مضيع

ولست اقول كما قال من قال

وكيف ترى ليلى بعين ترى بها — سواها وما طهرتها بالمدامع

وتلتذ منها بالحديث وقد جرى — حديث سواها في خروق المسامع

بل اقول كما قال الآخر

الا ان وادي الجزع اضحى ترابه — من المسك كافورا واعواده رندا

وما ذاك الا ان هندا عشية — تمشت وجرت في جوانبه بردا

واقول

انا راض بما قضى — واقف تحت حكمه

سائل ان افوز با — لخير من حسن ختمه

وما احسن قول من قال

العفو يرجى من بني آدم — فكيف لا يرجى من الرب

واقول مجيزا لهذا البيت

فانه ارأف بي منهم — حسبي به حسبي

واین عبارت صریح ست در حصول مقام تسلیم و رضا و بلوغ درجات فنا و بقا و وصول بمنازل حقائق علی الاستمرار رزقني منها ما رزقته واجعله متاعا لي الى حين والحقني بالصالحين واجعل لي لسان صدق في الآخرين

ابراهیم بن علی القشلی از مردم ساحل بحر ست که با وادی زبید قرب دارد صاحب کرامات سامیه

واحوال ظاهره بود جامع میان شریعت وحقیقت موثر عبادت وخلوت شیخ عارف زین الدین احمد بن احمد الشرجی مولف طبقات الخواص فی ذکر اہل الصدق والاخلاص که کتابی در مناقب اولیاء یمن ست نوشته ظهرت علیه الکرامات وتواترت عنه الاشارات وصحبه جمع کثیر من الاکابر احمد صیاد روزی پیش او سخن میکرد ویرا زجر نمود باز نماند گفت اللهم اعقل لسانه در حال زبانش بند شد بسوی بریه برآمد وگفت یارب وحقک لابرحت من ہذا الموضع حتی تردعلی ما وہبت لی او تعالی زاری او شنید ورد بسط کرد چون نزد فشلی آمد گفت یا الصبحت الی موضع کذا وشکوتنی

ابراہیم بن عبدالصمد بن زکریا امام کبیر صاحب علم وصلاح وعبادت وزہد وورع ست وی آنحضرت را بخواب دید فرمود ای ابراہیم بر من سورهٔ مریم بخوان چون باین آیت رسید وان منکم الا واردها فرمود نعم الا اہل الیمن گفت کدام اہل یمن فرمود سوره را تمام کن چون تمام کرد فرمود من المحالب الی حیس گفت ویرنالوا ذالک یا رسول الله فرمود بصبرہم علی جود ولا تقوا اسمعیل حضرمی چون از نزدیک هزار وی میگذشت از مرکب فرود می آمد وزیارتش میکرد وبمسجد خود آمده بربستر خاک دراز میشد وباین ابیات کثیر تمثل مینمود

خلیلی ہذا ربع عزة فاعقلا	قلوصیکما ثم احلا حیث حلت
ومسّا ترابا طال ما مس جلدها	وبیتا وظلا حیث باتت وحلت
ولا تیأسا ان یغفر الله ما مضی	اذا انتما صلیتما حیث صلت

احمد بجلی عالم کبیر وعارف شہیر ست از اولیاء یمن بمیمون اورا کرامات بسیار بود روزی نزد او مصروعی حاضر شد بروی این آیه برخواند قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون شیطانش فریاد برآورد وگفت لا والله لا واالله بعد فوت احمد یکی از حضار آن مجلس بر مصروع همان آیت خواند شیطان خندید وگفت الآیة الآیة والرجل غیر الرجل در ۷۰۴ از دنیا برفت

احمد صیاد از کبار اولیاء واصحاب احوال ست خفته بود یکی درخوابش نداکرد یا صیاد انت ترید نا قال نعم فقال انقطع الینا فی المفازات قال فترکت الاہل والاولاد وانقطعت الی الله تعالی وی گفته بعض مشایخ گفته اند که در دل من خطور شد که حقیقت مخالف شریعت ست ہاتفی آواز داد ای فلان کل حقیقة تخالف الشریعة فہی باطل وی گفته العارف مع الخلق بارکانه ومع الحق بجنانه

وهم وی گفته العارف مفارق لقیمه وهو بائن ذاهل وهو صامت وحاضر وهو غائب او را از محبت پرسیدند گفت المحبة حالة تنال لیست بمقالة تقال

احمد بن ابی الخیر شماخی از علما و عرفا یمن ست بعض علما آنحضرت را صلعم در خواب دیدند و در پهلوی وی مردی نشسته ست فرمود این را می شناسی گفت نه فرمود این احمد بن ابی الخیر ست که لم یزل یحبنی و احبه

احمد بکری شیخ عارف و محقق علم طریقه و متفنن در علوم شریعه بود در تصوف و تراجم احادیث نبویه و مدایح مصطفویه قصیدها دارد وی گفته الفقراء هم قوم قنعوا عن الکل وما دخلوا من حیث خرجوا ولا خرجوا من حیث دخلوا

اسمعیل بن محمد حضرمی قدوهٔ فریقین و عمدهٔ اهل طریقین ست وی گفته رسول خدا را صلعم در خواب دیدم و پرسیدم که الذین لاخوف علیهم ولاهم یحزنون کدام کس اند فرمود در سه گفتم کدام در سه فرمود در سه علم گفتم در سه قرآن فرمود اولئك اصفیاء الله

علی طواشی از کرام عرفا و شیوخ اولیا ست روزی برای نماز جمعه با جماعهٔ از اصحاب معرفت بر مردی منسوب بسوی فلسفه گذشت وی او را دشنام دادن آغاز کرد خواستند که بوی بیاویزند شیخ گفت دعوه معه ما یکفیه در دم آتشی در روی زد آبها ریختند منطفی نشد تا آنکه بعض جسم بسوخت صاحب طبقات الخواص گوید و ذلك مما استفاض بتلك البلاد اذ کان علی ملأ من الناس یافعی از وی حکایت کرامات بسیار کرده و اشعار او در سلوک وجز آن نقل نموده

جمال موصلی از واصلان طریقت و صاحب جمالان حقیقت ست شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیاء ذکر کرده که وی عمری خون خورد و جان کند و مال و جاه بذل نمود تا در محاذات جوار روضهٔ مصطفی صلعم یک گور جای یافت انگاه وصیت کرد که بر سر خاکم بنویسند و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید خداوندا سگی قدمی چند برابر دوستان نوزد او را در کار ایشان کردی

سگ اصحاب کهف روزی چند ... پی نیکان گرفت مردم شد

من نیز دعوی دوستی دوستان تو دارم بحق السائلین علیک من بیچاره و در دشت ایجاد آواره را از برکات این قوم محروم مگردان وازان نظر خاص که بایشان میرسد محجوب مگردان انك علی ما تشاء قدیر وبالاجابة جدیر ○ عمر بگذشت بمحرومی اگر روز پسین ○ ختم بر دولت دیدار شود باکی نیست ○

مالک دینار از مشاهیر زهادست و از کملاء عباد خلیفه حسن بصری ست سعدی گوید ــــ

ترا که مالک دینار نیستی سعدی ــــ طریق نیست بجز زهد مالک دینار

وی گفته ای نفس بجی که بتو میدهم نه از راه عداوت ست بلکه غایت شفقت تا فردا در آتش غضب نسوزی

چند روز صبر کن تا نعمتهای لایزال بیابی وی چون در نماز ایاک نعبد و ایاک نستعین خواندی بگریستی که کاذب

می شوم از انکه استعانت از دیگران میخواهم و هیچ وقت لبیک گفتن نتالید که مبادا جواب آید لا لبیک وی

گفته اگر ندا کنند که هر که از همه بدتر باشد از مسجد بدر آید اول من برآیم گفت هر که با مردم سخن گفتن دوستدارد

از مناجات علمش اندک بود و عمرش ضائع و گفت هر که طالب شهوت بود شیطان از و فارغ ست هر که

او را دیدی در نماز دیدی با خود میگفت انت منافق بعد از یکسال شبی بتماشا بیرون آمد او را ندا کردند یا

مالک مالک ان لا تتوب بمسجد برگشت شبی آتشی در بصره افتاد مالک بالا رفت و نظاره کرد دید گروهی در

رنج و تعب افتاده و گروهی رخت میکشد گفت نجا المخففون وهلک المثقلون بقیامت نیز چنین خواهد بود

وقتی زنی او را گفت ای مرائی جواب داد بیست سال ست که مراکسی بنام من نخواند الا تو نیک دانستی که

من کیم بعد از مرگ او را در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت خدا تعالی را دیدم با همه گناه اما بسبب

حسن ظن که بخداوند داشتم و بگمان نیکو که بوی بردم همه محو کرد

حبیب عجمی ولی قبه غیرت و حمی پردهٔ وحدت ست او را گفتند یکی را ازین پنج نماز نمازی فوت شده نمیداند

که کدام ست چه باید کرد گفت این دل کسی بود که از خدا غافل ست او را ادب باید کرد و هر پنج نماز را قضا

باید نمود وی در گوشهٔ نشسته بود و میگفت هر که با تو خوش نیست خوششش مباد و هر کرا با تو انس نیست با هیچکس

انسش مباد گفتند تو عجمی و قرآن ندانی گریه از چیست گفت زبانم عجمی ست اما دلم عربی ست درویشی گفت

او را دیدم در مرتبهٔ عظیم گفتم آخر عجمی این مرتبه از کجا یافتی آواز آمد آری عجمی ست اما حبیب ست

فضیل عیاض عارف مشهورست در ابتداء حال بر زنی عاشق بود هر چه در راهزنی می یافت برو صرف

میکرد و نماز میکرد و این آیه می خواند و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا روزی کاروانی

از بیابان میگذشت در میان آن حافظی این آیه برخواند الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله

وما نزل من الحق گویا تیری بر جان او آمد گفت آن وقت آن وقت آمد و انا بت شبی هارون رشید بدر خانهٔ

او رسید این آیه میخواند ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین امنوا وعملوا الصالحات

سواء محیاهم ومماتهم ساء ما یحکمون هارون گفت اگر پندی میطلبم این کفایت ست چون دست او
بر دست فضیل آمد گفت ما الین هذا الکف لو نجا من النار در عرفات ازو پرسیدند که حال این خلائق
چون می بینی گفت آمرزیده اند اگر فضیل درمیان نبودی سفیان ثوری گفت شبی پیش او رفتم وآیات
واخبار می گفتیم پس گفتم مبارک شبی که امشب بود وستوده نشستی که دوش بود همانا که نشستی چنین بهتر
از وحدت بود فضیل گفت بد شبی که امشب بود وتباه نشستی که دوش بود گفتم چرا گفت زیرا که تو همه شب
دربند آن بودی تا سخنی گوئی که مرا خوش آید ومن دربند آن بودم تا از کجا جوابی نیکو گویم که پسندیده خاطر
تو آید بسخن یکدیگر از خدا تعالی باز ماندیم تنهائی بهتر ومناجات با حق خوشتر مردی بزیارت او آمد گفت
بچه کار آمده گفت تا از تو آسایشی یابم ومؤانست کنم گفت بخدا که این بوحشت نزدیکتر ست ونیامده
از برای آنکه مرا بدروغ بفریبی ومن ترا فریبم بدروغ وی گفته مردم که از یکدیگر بریده شدند بسبب تکلف
شدند هرگاه تکلف از میان برخیزد گستاخ با یکدیگر توانند زیست یکی او را گفت مرا وصیتی کن گفت ارباب
متفرقون خیر ام الله الواحد القهار وی گفته هرکه را خدا دوست دارد اندوهش افزاید وهرکه را
دشمن دارد دنیا بروی فراخ گرداند اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا وهرکه از خدا ترسد همه چیز ازو بترسد
ابراهیم ادهم سید الطائفه جنید بغدادی او را مفاتیح القلوب گفتی وامام ابوحنیفه او را مولانا وسیدنا ابراهیم میگفت مرید خواجه فضیل عیاض ست
او را گفتند دائم تو مشغولی چرا حدیث نمیخوانی گفت هنوز از یک حدیث فارغ نشده ام ترک الدنیا راس کل عبادة گویم شاید این حدیث
مروی بالمعنی باشد ورنه باین لفظ در کتب حدیث موجود نیست بعضی میگویند قبر او در شام ست وبعضی میگویند در بغداد وسلسله ادهمیه
از وست وحذیفه مرعشی خلیفه او ست وی گفته پانزده سال سختی ومشقت کشیدم تا ندا شنیدم کن عبدا
فاسترحت یعنی فاستقم کما امرت او را چون واردی از غیب فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا به بینند
تا این چه کار وبار ست واز ملک خودشان ننگ آید وهم وی گفته هرکه دل خود حاضر نیابد در سه موضع این
نشان آنست که در بر وی بسته اند یکی در وقت خواندن قرآن دوم در وقت ذکر گفتن سوم در وقت نماز
کردن شقیق او را گفت چرا از خلق میگریزی گفت دین خود در کنار گرفته ام واز این شهر بآن شهر میگریزم
واز این کوه بآن کوه تا هرکه مرا بیند پندارد که حمالم یا وسواسی دارم تا باشد که دین از دست ابلیس نگاه دارم
وبسلامت از دروازه مرگ بیرون روم معتصم ازو پرسید که چه پیشه داری گفت دنیا را بطالبان دنیا
گذاشته ام وعقبی را بخواستاران عقبی ودر جهان ذکر خدا گزیده ام ودران جهان لقای خدا دیگرے

پرسیدم چه حرفه داری گفت ندانی که کارکنان خدای را حاجت بپیشه نیست وی گفته زاهدی متوکل را دیدم پرسیدم تو از کجا میخوری گفت این علم بنزدیک من نیست از روزی دهنده بپرس مرا باین فضول چه کارست از و پرسیدند که تو بنده کیستی بر خود لرزید و بر خاک بیفتاد پس برخاست و گفت ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا گفتند چرا اول جواب ندادی گفت ترسیدم که اگر گویم بنده اویم او حق بندگی طلب کند و اگر گویم که نیم نتوانم که گویم یکی از وی وصیتی خواست گفت ببسته بکشائی یعنی کیسه و کشاده دربند یعنی زبان وی بصحرا رفته بود لشکری پیش آمد و گفت آبادانی کدام طرف ست اشارت بگورستان کرد

ابو عبد الله مغربی از قدماء مشایخ ست از طبقه ثانیه ابراهیم شیبانی خلیفه اوست صد و بست سال عمر یافت پیوسته در سفری بود و دائم احرام میداشت و هرگز جامهٔ او چرکین نمیشد و موی او نمی بالید گفت هر که دعوی بندگی کند او را هنوز مرادی بود دروغ زن ست بندگی آنزمان درست باشد که از مراد خود فانی شود گفت درویشان راضی امینان حق اند ببرکت ایشان بلا از خلق مندفع میشود و گفت منصف تر از دنیا ندیدم تا که او را خدمت کنی خدمت کند و هرگاه ترک کنی ترک کند

ابو بکر کتانی قدس سره ختم قرآن بسیار کردی و در شبانروز یکبار وضو نمودی گفت در خواب جوانی جمیل دیدم گفتم کیستی و کجا می باشی گفت تقوی ام در دل اندوهناکان میباشم باز زنی زشت رو دیدم گفتم کیستی و کجا می باشی گفت خنده ام در دل اهل نشاط می باشم گویم اعمال هر چند درینجا اعراض اند اما در انجا جواهر گردند و موزون نموده شوند پس اولیا را آگاهی در منام عالم مثال مینمایند و برحقائق آن اعمال می آگاهند وی گفته پیغمبر را صلعم بخواب دیدم گفتم چه دعا کنم که دلم نمیرد فرمود هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم لا اله الا انت گویم بلفظ حدیث ماثور چنین ست یا حی یا قیوم برحمتک استغیث لا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شانی کله و بالجمله این کلمه مبارک را اثرها دیدیم که در هیچ شی نیافتیم بلاها از گفتن او دور شده و سرورها از راندن او برزبان نقد وقت آمده کتانی گوید تصوف همه خلق ست هر کرا خلق بیشتر تصوف بیشتر و گفت فراست پیدا شدن یقین ست و توکل در حقیقت کامل شدن یقین ست و گفت وردی بوقت انتباه از غفلت و لرزیدن از بیم قطیعت فاضلتر از عبادت ست گفت باد صبا مخزون ست در زیر عرش چون صبح بدمد باد صبا بوزد تا نالهای استغفار برساند.

ابو عبد الله محمد بن خفیف بغدادی قدس سره مرید ابو محمد رویم ست گفت رضا دو قسم ست رضا در

ورضا از و رضا ورود در تدبیرست ورضا از و در تقدیر گفتند عبودیت کی درست آید گفت وقتی که همه کارها بخدا گذارد و در بلا صبر نماید وی از طبقهٔ خامسه ست شافعی مذهب بوده امام زمانه خود بود و در انواع علوم وی گفته التوحید الاعراض عن الطبیعة جنید و ابن عطا و جریری و حسین حلاج و غیرهم را دیده بود

لقمان سرخسی قدس سره در اول حال صاحب مجاهده بود تا که حالی براو غلبه نمود که عقل را در ربود مجذوب شد از وی پرسیدند این چه حال ست گفت هرچند بندگی کردم بیش می بایست در ماندم گفتم خداوندا پادشاه مجاز را چون بنده پیر شود آزادش کنند تو پادشاه حقیقی در بندگی تو پیر شدم اکنون آزادم کن آوازے شنیدم که آزادت کردم و نشان آزادی آنست که عقل از وی گرفتند او از عقلاء مجانین ست در وقت مرگ یکی او را گفت بگو لا اله الا الله تبسم کرد و گفت ای جوانمرد ما خراج داده ایم و برات گرفته ایم و باقی بر توحید داریم

شیخ عبد الله انصاری از فرزندان ابی ایوب انصاری ست با احنف بن قیس در خراسان آمد و در هرات سکونت فرمود و از موعظت و هدایت هرات را گلزار نمود از ینجاست که مشایخ هرات را باغچه انصاریان گویند تصنیفات او اعتبار تمام دارد رساله او مشهورست و نزد این عاجز موجود وی گفته اگر یکبار بگوید بندهٔ من از عرش بگذرد خندهٔ من و گفت کاسنی اگرچه تلخ ست ولی از بوستان ست عبد الله اگرچه مجرم ست ولی از دوستان ست گفت التصوف هو الخلق ابو سهل صعلوکی گفته خلق اعراض ست از اعتراض مناجات وی در رساله عجب نمکی و شورے دارد

احمد جام از فرزندان جریر بن عبد الله بجلی ست خلیفه شیخ ابو سعید ابو الخیرست بتربیت باطن و در ظاهر مرید ابو طاهر فرزند ابو سعید مذکور بود ابو سعید وقت وفات وصیت کرد که خرقهٔ من بوی دهید ابو طاهر آرزو کرد که این دولت ولایت نصیب او شود گفت این کار بآرزو راست نیاید آنرا بدیگری دادند و علم شیخی ما را بر در خراباتے زدند و آن احمد جام بود که با اهل فسق خراباتے بود

مناجاتیان ذکر خوان من اند	خراباتیان خود از آن من اند

وی امی بود در بست و دو سالگی توبه نمود

توبه از باده در ایام جوانے کردم	اول مستی من بود که هشیار شدم

در چهل سالگی حق تعالی او را علم لدنی عطا فرمود کتابها تصنیف کرد در سراج السالکین نوشته اکنون شصت و دو ساله ام که این کتاب تصنیف کرده ام و صد و هشتاد هزار کس بدست من توفیق توبه یافته گویم سبحان الله

این چه دولت است که او را دست بهم داده آنحضرت صلعم می فرماید لان یهدی الله بک رجلا خیر لک من
حمر النعم وفات او در سنه ۵۳۲ بود

سالار مسعود غازی در مناقب الاولیاء نوشته وی از اولاد محمد بن حنفیه است مادرش ستر معلی خواهر
سلطان محمود غزنوی بود پدرش ساهو سالار اکثر کفار را ته تیغ آورد بقیه گریخته بقنوج در پناه رای اجیپال
آمدند خطبه بنام سلطان محمود خواندند وعیال خود ستر معلی را باجمیر طلب داشت ۲۱ رجب سنه ۴۰۵ سالار مسعود متولد
شد تولد ناصر دین تاریخ است چون سلطان بر رای مذکور غالب آمد اموال واسیر گرفته بغزنی رفت مسعود
در هندوستان ماند واکثر مواضع فتح کرد واموال بسیار وسپاه بیشمار بهم رسید رای مهیپال که راجه دهلی بود
وپسرش گوپال جنگ عظیم کردند از دست گوپال زخمی بر بینی سالار مسعود رسید ودندان هم شکست گردید اما
فتح بدست سالار ماند سالار مرید ابو محمد چشتی است مردم هرچند گفتند که بر تخت دهلی نشین گفت مطلوب من امتثال
امر الهی است نه پادشاهی خطبه بنام محمود خواند و بقنوج بر لب آب گنگ دائره لشکر کشید اجیپال به نیازمندی
پیش آمد وملازمت نمود وبخدمت راهداری ممتاز گشت سالار دریا عبور کرد واکثر رایان اطراف را شکست داده
در اطاعت اسلام آورد و در سنه ۴۲۳ ۱۷ شعبان بجهت شکار بهرائچ رفت وفرمود ازینجا بوی محبت حق آید استقامت
نمود و سورج کند که معبد عظیم کفار بود هدم نموده باغی عظیم بیاراست رایان بد رایان جنگی عظیم درمیان آوردند قضا کار
دران معرکه روز یکشنبه وقت عصر ۱۴ رجب سنه ۴۲۴ تیری بر شهرگ سالار مسعود رسید کلمه شهادت گویان شربت
شهادت چشید ودر همان باغ دفن شد ورواج بت پرستی داد تا آنکه حضرت خواجه معین الدین چشتی در سنه ۵۶۳
در اجمیر در وقت رای پتهورا قدوم فرمود واسلام را از سر نو تازگی بخشید ولله الحمد انتهی جاهلان هندوستان
سیله بهرائچ میکنند وشرکها وکفرها باگور آن شهید بمیان می آرند وآنچه از برای همه اولیاء تصرف ثابت میکنند
همچنان اعتقاد مشرکانه وارادت کافرانه بجناب او نیز دارند ووی وجمله اولیاء بهزار دل ازین حرکات دورند

شیخ نجم الدین کبری قدس سره از اجله مشایخ خوارزم است از مریدان شیخ عمار بن یاسر واز شاگردان
تلامذه محی السنه در زمان طلب علم با هر که مناظره کردی غالب آمدی چندانکه بطامة الکبری لقب کردند بعده طامه
افتاد کبری ماند او را ولی تراش از آن گویند که در غلبه حال بهر که نظر می افگند ولی میشد بابا فرج جامه خود باو پوشانید
وگفت ترا وقت دفتر خواندن نیست وقت آنست که سردفتر جهان شوی وی گفته رسول خدا را صلعم بخواب
دیدم التماس کنیت نمودم فرمود ابو الجناب گفتم بتشدید یا بتخفیف فرمود مشدد دانستم که از دنیا اجتناب باید کرد

تجرید اختیار کردم وی پادشاه را بدعا نمود تا چنگیز خان برا و خروج نمود خلفا رخود را گفت بلاد خود ها
روید که آتشی از سمت مشرق فروزان شده ست تا مغرب خواهد سوخت درین امت هیچ این فتنه واقع
نشده گفتند شیخ دعا کند تا این بلا مندفع گردد فرمود بلا مبرم ست دعا اثر نکند گفتند شیخ هم بیاید گفت
مرا حکم نیست همین جا شهید خواهم شد خلفا به بلاد خود ها رفتند چنگیز خان و کفار مغول در خوارزم در آمدند
خوارزم شاه بگریخت کشته شد مملکت تاراج گشت شیخ مقاتله کرد چند کفار را کشته پرچم کافری بر کشید
ناگاه تیر قضا بر سینه رسید شربت شهادت چشید بعد از شهادت پرچم از دست شیخ باز کردن نتوانستند
تا که آنرا ببریدند در مناقب الاولیا گفته پرچم موی سر را میگویند مولوی روم گفت ؛ شعر

ما ازان محتشمانیم که ساغر گیرند　　نه ازان مفلسکان بز لاغر گیرند
بیکی دست می خالص ایمان نوشند　　بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

شهادت شیخ در سنه سیصد و هژده هجری بود مجدالدین بغدادی خلیفه اوست
شیخ علی ابوالحسن مغربی قدس سره وی گفته در مناجات گفتم الهی ترا کی شاکر باشم ندا آمد وقتی که غیر خود را
منعم علیه نه بینی گفتم چگونه که تو بر انبیاء و علماء و ملوک انعام کرده آواز آمد اگر انبیا نمی بودند راه از که می یافتی
واگر علما نمی بودند اقتدا بکه میکردی واگر ملوک نمی بودند ترا امین که کردی پس این همه نعمت من ست بر تو از
مقالات اوست رهرو باید که خوشی تو بیافتن مراد و بر آمدن حاجات نباشد بلکه خوشی بدعا و مناجات و عوض
حاجات باشد والا از محجوبان باشی وفاتش در سنه ششصد و پنجاه و چهار واقع شد
مخدوم آخی جمشید راجگیری سالک صاحب جذبه بود گویند ارشاد از شاه شرف بوعلی قلندر یافت و بعضی
میگویند خلافت از مخدوم جهانیان داشت در اصل از قدوائیان اطراف لکهنو بود از طرف پادشاه منصبی
داشت ترک کرده بمجاهده و ریاضت پرداخت وفات او روز چهار شنبه دهم شوال در سنه هشتصد و چهل
و دو بوقوع انجامید راجگیر محله ایست از شهر قنوج مدفن او انجاست وی صاحب لفظ است والد مرحوم رضی الله
عنه در مجموعه ملفوظات او را بقلم خود نوشته از انجمله این ست که وی گفته او تعالی هرگز جاهلی را ولی نگرفته و در
کتاب خود گفته واعرض عن الجاهلین پس اعراض از صحبت جهال واجب ست ؛ شعر

صحبت بدکاره تیره می کند　　دیگ سیه جامه سیه میکند

وهم وی گفته رجل و نصف رجل و لاشیء فالرجل الواصل و نصف الرجل الطالب و لاشیء طالب الدنیا

گفت طالب صادق را باید که قدم در متابعت شریعت حضرت رسالت صلعم زند و در اعمال پیروی او کند
و آنچه وی صلعم فرموده است ازان برابر سوزنی تجاوز ننماید و همیشه بر جادهٔ سنت مستقیم باشد و اگر یکی بر روی
دریا میرود یا در آتش در می آید و خارق عادت بخلق مینماید و فریضه از فرائض الله عمدا ترک میدهد یا سنتی از
سنن محمد رسول الله صلعم نقصان میکند بدانکه او شیطان و ضال مضل است و کرامت نمودن او استدراج اوست
و در دعوی کذاب است اتقوا من الصوفیة الجهلة فانهم لصوص الدین و قطاع طریق المسلمین ؎

جنگ و جدال از درون و رنگ ابدال از برون   دام و زدان در ضمیر و رمز شاهان در خطاب

اورا در ذم دنیا سخنهای بسیار خوب است و کلام مرغوب میفرماید با چندین زهد اگر ذره محبت دنیا در دل وی
باشد هرگز لائق جوار حضرت پادشاه قدیم نگردد لو اذی فی قلبه حبة من محبة الدنیا لا اذیقه حلاوة
محبتی لان الملوث لا یصلح للحظیرة القدسیة والحضرة الربانیة ؎

خمار عشق تو اندر دماغ ازان باقیست   که صورت لمن الملک هر زمان باقیست

بشر حافی رح [illegible] صوفیه است و مشتغل این طائفه علیها ما روایت نکرد و گفت در خود شهوت آن می بینم اگر شهوت
در خاموشی بینم روایت کنم اورا گفتند بغداد مختلط شده است بلکه بیشتر حرام است تو از چه میخوری گفت از همین
که شما میخورید گفتند باین منزلت چون رسیدی گفت بلقمه کمتر از لقمه و بدستی کوتاه تر از دستی و کسیکه خورد و
خندد با کسیکه خورد و گرید برابر نبود و حلال اسراف نپذیرد و هم وی گفته رسول خدا را بخواب دیدم فرمود
هیچ میدانی ترا از میان اقران چرا برگزیده اند گفتم نه فرمود از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و صالحان را
حرمت داشتی و برادران را نصیحت کردی و یاران و اهل بیت مرا دوست گرفتی وی گفته سیاحت کنید آب
چون روان شود خوش باشد و چون ساکن بود متغیر شود یکی او را بخواب دید و پرسید خدا با تو چه کرد گفت بیامرزید
و نیمهٔ بهشت مرا مباح گردانید و بالجمله وی خلیفه جنید بغدادی است مولدش مرو و مسکنش بغداد بود مردم گفتند
که با تو بحج رویم گفت بسه شرط آنکه زاد نگیریم و از کسی نخواهیم و اگر دهند نستانیم گفتند همه کنیم اما اگر فتوحی رسد
رد نکنیم گفت پس توکل بر زاد حاجیان کردید گفتند پادشاه را که ظالم است چرا وعظ نگوئی گفت خدا بزرگتر
ازان است که پیش کسی که او را نداند یاد کنیم وی گفته سخت ترین کارها سه چیز است سخاوت در تنگدستی
و ورع در خلوت و حق گفتن پیش کسی که ازو بترسی گفت هر که عزت خواهد از سه چیز احتراز کند حاجت از خلق
خواستن و مردم را بد گفتن و بمهمانی رفتن او را بخواب دیدند و پرسیدند خدا تعالی با تو چه کرد گفت فرمود

چرا چندین می ترسیدی ای علمت ان اکرم صفتی

امام اعظم ابو حنیفه کوفی وی چنانکه در علم دین منصب امامت دارد همچنان در زهد و عبادت امام سالکان است
توجه بقبلهٔ حقیقی داشت و روی از خلق گردانیده بر ترک قضا ممتحن شد و شکیبا اند یکی از ظلمه بیاید و گفت مرا
قلمی تراش گفت نتراشم گفت چرا گفت ترسم که از آن قوم باشم که حق تعالی فرموده احشروا الذین ظلموا
وازواجهم کودکی را دید در گل مانده گفت گوش دار نیفتی کودک گفت افتادن من سهل ست اگر بیفتم تنها
باشم اما تو گوش دار اگر پایت بلغزد همگنان که از پس تو آیند بلغزند و برخاستن همه دشوار بود امام را عجب آمد
و یاران را گفت زنهار اگر شما را در مسئله چیزی ظاهر شود دلیلی روشن تر نماید در آن متابعت من نکنید و تقلید
من تحقیق خود را نهید شیخ عارف فریدالدین عطار گفته این نشان کمال انصاف ست لاجرم ابو یوسف و محمد
قال را در مسائل مختلفه انتهی گویم بر پیدا است حنفی کسی ست که اتباع دلیل میکنند نه پیروی قال و قیل هروی
را حضرت عثمان را دشمن داشتی امام او را گفت میخواهم که دختر ترا بفلان جهود دهم وی گفت تو امام مسلمانان
باشی روا داری که دختر مسلمانی بجهودی دهی من خود هرگز ندهم گفت سبحان الله روا باشد که محمد رسول الله دو
دختر خود بجهودی بدهد آخر در حال دانست که سخن از کجاست توبه کرد و از آن اعتقاد برگشت گویند خلیفه ملک الموت
را در خواب دید و پرسید که از عمر او چند مانده ست وی اشارت کرد به پنج انگشت یعنی پنج کس تعبیرش نتوانست کرد
از امام پرسید گفت اشارت باین آیه ست ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام
و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت [illegible] گفت پیغمبر صلعم را در خواب
دیدم گفتم این اطلاب فرمود عند علم ابی حنیفه گویم علم او اتباع دلیل و ترک تقلید بود و ایمان تقدم و مناقب او
بسیار و مجاهدات او بیشمار ست پوشیده نیست

محمد بن ادریس شافعی مطلبی وی شعبهٔ شجرهٔ نبوی ست و شجرهٔ بستان مصطفوی شیخ عطار میفرماید هم کریم جهان
بود و هم جواد زمان هم افضل وقت و هم اعلم عصر هم حجة الاسلام و هم مقدم الائمه ریاضات و کرامات او مجرد است
کراین کتاب تحمل آن نتواند کرد در پانزده سالگی فتوی داد احمد حنبل که امام جهان بود شاگرد وی او آمدی احمد گفت
ما هر چه یاد داریم [illegible] شافعی رسول خدا را صلعم در خواب دید فرمود کیستی گفت یکی از گروه توام
گفت نزدیک آی نزدیک شد آب دهن خود بگرفت تا دهن او کرد [illegible] هارون با زبیده
مناظره میکرد زبیده گفت ای دوزخی هارون گفت اگر من دوزخیم ترا طلاق ست از یکدیگر جدا شدند علمای

بغداد را حاضر کردند هیچکس جواب ننوشت شافعی را پرسیدند وی هارون را پرسید که هرگز بر هیچ معصیتی قادر
شده و از بیم خدا استاده گفت بلی شافعی گفت و اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة
هی الماوی یکی پیش از مرگ او در خواب دید که آدم علیه السلام بمرد معبری گفت اعلم زمانه وفات کند چه علم خاصهٔ
آدم ست وعلم آدم الاسماء کلها او را بعد از وفات در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی
نشاندند و زر و مروارید بر من افشاندند و رحمت کرد

احمد حنبل امام سنت و مقتدای ملت ست عطار قدس سره فرموده هیچکس را در علم احادیث آن حق نیست
که او راست در ورع و تقوی و ریاضت و کرامت شانی عظیم داشت و مستجاب الدعوة بود و جمله فرق او را
مبارک داشته اند و از آنچه مشبهه بوی افترا کردند مبرا و مقدس ست ذوالنون و بشر حافی و سری سقطی و شفیق
کرخی و امثال ایشان بسیار مشایخ را دیده بود و امتحان او در قول بخلق قرآن و ثبات او بر عدم آن مشهور ست
روز مرگ او هجوم مردم بر جنازه از لک درگذشت و الوف گبر و ترسا مسلمان شدند محمد بن خزیمه گفت احمد را بعد
وفاتش در خواب دیدم پرسیدم خدا با تو چه کرد گفت بیامرزید و تاج کرامت بر سر من نهاد و نعلین در پای من
کرد و گفت احمد این از برای آنست که قرآن را مخلوق نگفتی گویم او را مذهبی نبود جز حدیث و برکت همین حدیث
رسید بجائیکه رسید و چندان مجتهدین که در طریقهٔ او برخاستند در هیچ مذهب معلوم نیست و اگر هیچکس نباشد
مگر ابن تیمیه و ابن قیم از برای مراز نه با تمام علما زمان و اهل سلوک جهان کفایت ست خصوصا وجود شیخ عبدالقادر
جیلانی در طبقهٔ او والله اعلم

مالک بن انس امام دار الهجره ست و امامی از ائمهٔ مذاهب در تذکرة الاولیاء ذکر او نکرده با آنکه امام را نام
برده ترجمهٔ شریف او چندان ست که این نامه متحمل آن نمیتواند شد در اتحاف و جز آن ببسط نوشته ایم وی گفته
حق تعالی فرموده قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل خواستم که مضمون این کلمه نقش ضمیر من باشد پس در نگین خاتم
آنرا کنده کرد و بر دروازهٔ خود این کلمه نوشته بود ما شاء الله پرسیدند چرا چنین کردی گفت او تعالی فرموده
ولولا اذ دخلت جنتک قلت ما شاء الله و جنت من خانهٔ من ست خواستم که هر بار که بخانه در آیم این کلمه
بیاد من آید و بر زبان من رود خانهٔ او در مدینه خانهٔ ابن مسعود بود و مجلس او در مسجد نبوی مجلس عمر فاروق وی گفته
من تمام عمر با سفیهی و سبک عقلی همنشینی نکرده ام امام احمد گوید این امر عظیم ست که جز از مالک دیگری را میسر نشده
و این بیت بسیار می خواند ع

وخیر امور الدین ما کان سنة   وشر الامور المحدثات البدائع

در اتباع سنت و سد ذرائع بدعت آیتی بود از آیات خدا وی گفته لیس العلم بکثرة الروایة انما هو نور یضعه الله فی القلب و این کلمه تحقیقی دارد بس عمیق هارون رشید خواست تا بخانه او آمده اطفال او را روایت موطا کند گفت العلم یوتی ولا یاتی شافعی شاگرد اوست و احمد شاگرد شافعی است عمه شافعی در خواب دید که کسی میگوید که امشب آنکه از همه زمینیان در علم و فقه افزون بود بمرد چون آنشب را شمردند شب وفات او بود نزد وفات خود میگریست پرسیدند این گریه چراست گفت دوست دارم که فتوی نخیدادم بهر مسئله که از رای خود گفته ام مرا تازیانه می بایست زد و در احیاء العلوم حکایات زهد و سلوک او بسیار آورده و وی اول کسی است که در حدیث کتابی موطا جمع نموده و این کتاب او کتابی مبارک قدیم است و همه محدثان جهان درین باب متطفل او یند رحمهم الله تعالے اجمعین

سید عبد الرحمن بن سلیمان الاهدل سعد بن عبد الله سهیل در ترجمه او کتابی مفرد نوشته و فتح الرحمن فی مناقب سید عبد الرحمن نامش گذاشته او را اجازتی ست از برای بنی شوکانی وی گفته العلوم باب اصل جنات شغاء و الآخر داء یعنی چیزی نیست که او را اصلاحی و فسادی پیش نیاید و بحسب حیثیات گاهی خیر است و گاهی شر و هم وی گفته لیس العلم بلقلقة اللسان ولا بطول الاطناب وبدیع البیان ولا فی الاکثار لیس الکثیرة والمجلدات الضخمة انما العلم ما افادته الملکة التامة والرسوخ وکان مما ینفع صاحبه هدایة ویقربه الی رب العالمین وی گفته در قوله تعالی الذین یومنون بالغیب اشارتست بسوی علم عقائد است و در قوله ویقیمون الصلوة اشارتست بسوی علم فقه و در قوله ومما رزقناهم ینفقون اشارتست بسوی علم تصوف وی گفته السلامة کل السلامة فی المحافظة الکاملة علی الفاظ الکتاب والسنة واستفادة العلوم والاسرار من الفاظهما فهذا هو الصراط المستقیم واما جعل ما فهم من کتاب الله وسنة رسوله وروی بالمعنی هو الاصل الاصیل وجعل الاستفادة منه فمرتبة دون المرتبة الاولی وگفته واذکر ربك فی نفسك این را معنی قریب آنست که من عرف نفسه عرف ربه یعنی هر که نفس خود را بحدوث شناخت رب خود را بقدم شناخت ومن عرف نفسه بالفقر عرف ربه بالغنا ومن عرف نفسه بالسنة والنوم عرف ربه بانه لا تاخذه سنة ولا نوم فمن عرف حقیقة نفسه بالکشف الربانی والتوفیق عرف ربه فمعرفة النفس باب معرفة الله عز وجل فمن عرفها حق معرفتها فقد ذکر الله فی نفسه

علی بن حسام شاذلی چشتی معروف بعلی متقی در معرکهٔ هزیمت سلطان بهادر از همایون پادشاه بحرمین رفت شیخ ابن حجر مکی هم استاذ و هم مرید اوست در حالت احتضار حکم کرد که تا حین انزهاق روح مقابلهٔ کتاب جامع کبیر از دست ندهند شیخ گفت سبحان الله الی الآن یصنف کتب الحدیث والی هذا الوقت یصححها ویتتبع سنن رسول الله صلعم وی گفته که آنچه از وجه حلال کسب کنند هرگز ضائع نشود و اگر آنرا گم کنند باز یابند اتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی کتابی ست که خلیفهٔ ایشان عبد الوهاب متقی در مناقب ایشان نوشته و دران گفته توفی فی ۹۷۵ه و شیخ عبد الحق دهلوی در زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین بابی در حال و آل وی عقد کرده و محمد طاهر فتنی بمدح او در عنوان مجمع البحار پرداخته و بالجمله بسی بزرگ و عالم و عارف کامل بود و در باب کتب حقائق و اشارات توحید و امثال آن از کلمات شطح و طامات طریقه ایشان سکوت و تسلیم بود و در اعتقاد سماع همان تفصیل و تقسیم بود که در کتب متقدمین قوم ست و در محل آن توقف و اجتناب داشتند جوامع سیوطی را بر ابواب فقه ترتیب بخشیده گفته اند للسیوطی منة علی العالمین وللعلی منة علیه شیخ عبد الوهاب گفته خانه دیدم در وی شیخ علی متقی نشسته و انبار و جداول مختلف در صغر و کبر در صحن خانه جاری اند اشارت بنهری کردند که این جامع کبیرست و بنهری دیگر که این جامع صغیرست و بجدولی اشارت نمودند که این فلان رساله ست و بجدول دیگر که این فلان مقاله ست همچنین کتب و رسائل خود را نام بردند و هریکی را بنهری و جدولی تعیین نمودند عبد الوهاب متقی خلیفهٔ اوست ترجمهٔ او در بابی مفرد در زاد المتقین نوشته و گفته طریقهٔ ایشان در تصوف اتباع شریعت و تحکیم کتاب و سنت و استقامت بر آداب طریقت و کتمان اسرار حقیقت و تصحیح نیت و حفظ ورد و تعلیم علم و تکلم بر قدر عقول و تسلیم حال و اقتصاد در عمل و احتیاط در جمیع احوال ست وی گفته طریق طالب آنست که یستفید من کل مفید و یفید لکل مستفید و هم وی گفته مشایخ شاذلیه گفته اند المقصود موافقة الحق لا مخالفة النفس یعنی اگر شهوت نفس با طاعت حق موافق افتد زهی سعادت این موافقت حکم مخالطت شیر با شکر دارد

لذت همه در مناسبتها ست   از شیر دل شکر گشاید

می فرمودند هر عملی صحیح که بران اطلاع افتد لا اقل یکبار خود عمل بدان می باید کرد تا باری از جملهٔ عاملان آن عمل باشم اینمعنی را از دست نباید داد وی گفته ازان باز که با صرهٔ ما رفته ست عجب حضوری نصیب شده ست که در عمر الهم اینچنین خلوتی نیافته بودیم شیخ عبد الحق گفته بعد از حصول وداع از آنحضرت صلعم و قدوم بمکهٔ معظمه چون بخدمت

ایشان رسیدم خوشحال شدند و مبارکباد گفتند و فرمودند الحمد لله که باری بمشاهده آثار و ملاحظه انوار آنحضرت صلعم مشرف شدید و این دو بیت فرو خواندند

یا عین ان بعد الحبیب وداره　　ونائت مراحله وشط مزاره

فلقد ظفرت من الزمان بطائل　　ان لم تراه فهذه آثاره

و در وقت وداع پیراهن خاصه عنایت کردند و فرمودند که این خرقه شیخ عبد القادر ست و شما را بخدا سپردیم و دعا و وداع خواندند

دلی از سنگ باید بسر راه وداع　　که تحمل کند آن لحظه که محمل برود

ابو الحسن بکری جامع علم و عمل بود و هو ممن یتفق علی ولایته وجلالة شانه شیخ عبد الحق گفته در علم بپایه اجتهاد داشت و باوجود آن دائم نظر در کتاب میگماشت و هرگز کتاب از دست او مفارقت نکردے

زین العابدین حفید اوست وی گفته در بعض مجالس نعتقد ان ابابکر افضل من علی ولکن المحبة والانقیاد شئ آخر و میگفت مواهبنا کلها علی یدی سیدنا علی و هم وی گفته نعتقد ان الفضیلة بین الاصحاب علی ما ذکره العلماء وهذا هو المذهب ولکن للقوم ذوقا وحالا آخر یجدون ویدرکون به اشیاء

ابو بکر بن سالم یمنی حضرمی هو ممن جمع بین العلم والحال والولایة والسیادة له کلام عال واشعار رائقة فیما ینبی عن حاله ومقامه وی قصیدهٔ ابن فارض را معارضه کرده و در ان گفته

فلولا وجود السر ما کان کائن　　فقمت بذلک السر کل البریة

تمسک بنا والزم وفاق حسننا　　وزر فی بصرف الود تسعد بزورتی

ولی شرف بالمصطفی سید الوری　　بنسبته فقنا جمیع الخلیقة

وصل علی الهادی النبی وآله　　واصحابه والتابعین بجملة

شیخ احمد ابو الحراهم از اکابر علماء و عرفاء مدینهٔ منوره بست پسر او فوت کرد گریستند وی گفت ای پدر گریه مکن اگر من رفتم غم نیست تو باقی بمان که در وجود تو نفع خلق ست و این آیه برخواند اما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض شیخ در زاد المتقین گفته اکنون چون باین آیه میرسند گریه میکردند و قصه فوت پسر یاد می آوردند

شیخ محمد بهنسی از زهاد مصر ست و از زهاد عصر بمکه معظمه توطن کرد شاگرد رملی شاگرد سیوطی ست

وی میگفت که عمل من بر اکثر کتب احادیث ست از صحاح و در مسائل فقه اجتهاد و استنباط کردی

شیخ عیسی مغربی متوطن مدینهٔ منوره شیخ عبدالحق دهلوی او را ابدا دتیکه عربان دارند بگفت لا تنسونا من دعائکم
فرمود سبحان الله لست انت ممن تنسی در زاد المتقین نوشته دیوانه بود که در مسجد حرم می آمد و سخنان غریب
می گفت در پیش باب کعبه پا نهاد دراز کرده خواب میکرد گویا که خانهٔ پدرش هست از مشاهدهٔ او حالتی عجیب و ذوقی
غریب دست بهم میداد بعده گفته این فقیر هر بار در طواف بر پای او بوسه میزدم و میگفتم و وی در خواب نا زبود

خوش آنکه زمی مست شوی بیخبر افتی پنهان ز تو من بوسه زنم آن کف پا را

و بعده گفته یکی از غرائب اوقات و حالات آنمقام شریف طواف نیم شبی ست و تجلی خاص و عظمتی مخصوص در دیوار
آنمقام می افتد که تعبیر از ان جز بلسان وقت ممکن نگردد معنی بی کم و کیف که میباشد در جمال آنخانه مدرک میگردد
و مشاهده می افتد تا آنکسانی که بصاحب خانه آشنا باشند چه میدیده باشند خدا داند که در ان در و دیوار چه عظمت
نهاده اند و ذلک سر عظیم انتهی گویم درین فهید این حقیر نیز همزبان حضرت شیخ رحمه الله تعالی ست در حالت طواف
نیم شبی این برکات و آثار را بچشم سر خود دیده اللهم ارزقنا مرة اخری دیگر زنی بود و غالب آنست که از دیار
یمن بود ضعیفه کبیر السن در وقت دعا گریها میکرد و شوقها مینمود گویا تمام خانه را در شکم خواهد فرو برد دیگر حبشی
بود که بحرم می آمد و برای خود اذان و اقامت میگفت و نماز میکرد و تمام شب با کعبه در سخن بود و الله اعلم شیخ
عبدالحق دهلوی گوید در مدینهٔ مطهره از جنس مجاذیب کمتر دیده شد غالب بر حاضران آنمقام و ساکنان آن بلده سعادت
فرجام ادب و وقار و تواضع و انکسار ست و وجود مجاذیب در مکه معظمه بسیار و باوجود آن مردی یمنی بود مجذوب
مشکل در عین هوای زمستان با آن سردی هوا که در ان مقام شریف میباشد جامها را از بدن برکنده در یک ازار
میگشت و در مسجد شریف می آمد و سخنان غریب با اداهای نادر و شیرین میگفت و با حاضران خطاب میکرد و تحریص
بر رعایت ادب و حضور و توجه بجناب نبوت صلعم مینمود و اشاره بحجرهٔ شریفه میکرد و میگفت هذا رسول الله صلعم
جالس فیه و حاضر فیکم و انتم بین یدیه فتادبوا معه و شاهدوا جماله هذا رسول الله هذا چنان مینمود
که گویا بحس بصر آنحضرت را می بیند و بالجمله هیچکس را در مدینهٔ منوره اشارت بجانب آنحضرت صلعم جز حبشی نیست
و در محاورات غیر هذا رسول الله و هذا نبی الله نمیگویند و در مسجد شریف آواز بلند نمیکنند روزی از ترهٔ فروشی
می شنیدم که میگفت و ترهای خود را آب می پاشید یا برکة النبی تعالی و انزلی ثم کالا تقلی و جنازهٔ میت را
بر در حجرهٔ شریفه می برند و ساعتی می ایستند و استغفار و استشفاع مینمایند و یکی از اوقات ذوق و حضور وقت

خطیبست که خطیب در اثنای خطبه روی خود را گردانیده بجانب آنحضرت صلعم می بیند و میگوید هذا النبی صلعم
قال گویم انچه من شنیده ستم از خطیب این لفظ ست صاحب هذا القبر المطهر والمرقد المعطر و مانند آن
و حق آنست که اینجا هر چه گویند کمتر ست و انچه بسیار سرایند مختصر بابی هو و امی صلعم

میرزکریا اصل وی از هند ست و نشو و نما در بلاد یمن یافته بعد از ان بمکه معظمه شتافته و توطن گزیده
و بافاده علم حدیث شریف کمر بسته یکی او را پرسید چه سر ست که حق سبحانه دلهای خلائق را رجوع بخانه کعبه
داده و میلان ارواح مومنان بوی کرده گفت روح اعظم و عقل کل را که این عقول افراد یه و ارواح جزئیه
از وی استفاده و اقتباس دارند تعلق باین خانه داده اند از انست که تمام عقول و قلوب را میلان و رجوع
بسوی اینخانه گویم

زجام مهر بود هیچو باده مستی ما   بقدر وصل شود محو یار هستی ما

حاجی نظر الله بدخشی از مردم سلوک ست در مکه معظمه ساکن بوده وی گفته درین جبال مکه معظمه و نواحی
آن که می بینند بار ها نهاده اند که آسمان طاقت بر داشت آن نتواند داشت و یکی از نامهای این بلد عظیمه
مکه ست لانها تمك الرجال ای تد کهم و تذ قهم سکونت این مقام مردم را پست و پامال کند و از هستی او
چیزی باوی نگذارد خاصیت این مکان اینچنین واقع شده که جمیع انوار و آثار را اینجا محو و متلاشی میگردند اولیاء الله
در ینجا آنچنان باشند که آحاد الناس و لهذا اعتقاد فقیر را درین شهر آن تندی و تیزی نبود که در جاهای دیگر ست
مولانا نظر الله شیرازی از صلحاء وقت خود بود و عالم بعلوم دینیه تمام عمر بزهد و توکل و عبادت گذرانیده
و قوت از وجه کتابت کرده و از جهت تقوی از شبهات وجوه اوقاف و وظائف را قبول نکرده یکباری در
بغداد او را امام میکردند گفت آن وظیفه بر من چنان دشوار آمد که گویا کفر و شرک ست و همچنین اگر کسی پیش ما
چیزی می آرد چنان مکروه مینماید که گویا برای کشتن ما می آید و اگر یکی کارد بر حلق راند آسان تر از ان مینماید که زر
در دست نهد یکباری ایشان نقل کردند که امام ابوحنیفه پیش مالک چیزی خوانده اند و استماع حدیث نموده
شیخ عبدالحق دهلوی گوید چون این حکایت پیش فقیر غریب نمود روز دیگر که بملازمت مولانا رفته شد گفت
که از شما بوی تعصب می آید در واقع اگر امام ابوحنیفه از مالک استماع حدیث کرده باشد چه نقصان دارد این
تعصب چیزی نیست و اعتقاد ما این ست که هر کمال ولایت و قرب الهی که بایزید و جنید را حاصل ست
ابوحنیفه و شافعی را نیز میسر علاوه فقه و اجتهاد

عبدالله سندی از اصحاب علی متقی ست و شاگرد ابن حجر مکی در علم عربیت استفاده میکرد و اکثر احوال
میگفت اعمرو الناهض الکلام دانشمند بود و مرد خدا از هیچکس طمع و با هیچکس کاری نداشت ؎

بهشت آنجا که آزاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد

برای خدا درس و افاده نمودی و تصحیح کتب حدیث کردی نسخهٔ مشکوة بدست خود بغایت صحت نوشته ورق
ورق ساخته تا بسیار کس در یک مجلس ازان استفاده نمایند انتساخ میکرد و میگفت که در تمام عمر خود کاری که کرده‌ام
این مشکوة ست امیدوارم که خدا تعالی مرا بدان بخشد مات رح فی سنه ۹۹۶

میان خدا بخش دکنی فقیر هندی ست پنجاه سال مجاور مدینهٔ رسول بود از افراد این راه و مردان این
طریقه ست شیخ عبدالحق دهلوی روزی قوال ملتانی را همراه گرفته بملازمت او رفت وی همان لفظها را
کرد ایشان خاموش نشسته بودند شیخ گفت که این سرود عجب چیزیست موثر و ربانیده سر بالا کرد و تعظیم
تمام گفت بلی بدعتی ست که بعد از پیغمبر خدا صلعم پیدا شده شیخ گفت این ضعیفان و مسکینان که حالت ذاتی
نداشته باشند چه کنند حیلها برانگیزند و دست و پای زنند تا گرم سرگرمی در وقت پیدا شود مثل کسیکه اشتهای
طعام غالب ندارد اچار و مانند آن بخورد تا بمدد آن رغبتی در کار شود یا مرد ضعیفی که قوت شهوت او ست
افتاده ست زن را بزیور و خوشبو آرایند تا شهوتی حادث گردد و آن قوت و حالت کامل کجا یافت شود
بی حیله و تکلف پس باین چیزها دائم در ذوق باشد شیخ گوید امثال این کلمات از فقیر در غلبهٔ حال سر برزد
وی گفت خدا سلامت دارد شما اینجا از برای تاراج خزائن جواهر آمده آید معمور باشید

شیخ احمد شناوی وی پسر علی بن عبدالقدوس بن محمد عباسی ست جامع بود میان علم شریعت و حقیقت
علم حدیث از شمس رملی و پدر خود و محمد بکری گرفته و از سید صبغة الله خرقه پوشیده و بدرجات عالیه رسیده
وی گفته لو کان الشعرانی حیا ما وسعه الا اتباعی و هم وی گفته هذا نحفظ وان لم نحفظ در انسان العین
فی ذکر مشایخ الحرمین نوشته که قبول بیعت را در عرف متاخرین اهل حرمین اخذ عهد گویند یعنی هر که مشایخ صوفیه
بیعت او قبول کردند برکت مشایخ آن طریقه چه احیا و چه اموات شامل حال وی میشود روزی در حجرهٔ خود
خفته بود دو زنگی را دید که بر دیوار حجره میروند بحکم شرع خواست که او را بکشد شهود وحدت این داعیه را مضمحل ساخت
باز خواست که او را بکشد باز شهود وحدت آن داعیه را مضمحل ساخت بالجمله میان این دو خطره متردد شده
با خیر امتثال شرع را مصمم ساخته سنگی بجانب او انداخت آن سنگ خطا شد و زنگی گریخت بسیار خوشوقت شد

وگفت الحمد لله الذي جمع لنا بين الامرين شیخ احمد قشاشی عقب این حکایت گفت اگر من اینجا می بودم هیچ توقف نمیکردم وسرآن وزغ را بسنگ می کوفتم شیخ احمد ولی الله دهلوی گفته مراد قشاشی آنست که وحدت در حقیقت بوجهی واقع ست که باکثرت واحکام آن هیچ تنافی ندارد گو آب ونار همه در وجود یکی باشند اما چون هر یکے فوارهٔ فیض خاصی باشد ومظهر استعدادی خاص آمد آب از آتش معدوم شود وآتش از آب منطفی گردد وحکم شرع در ضبط احکام این کثرت ست وشهود کامل آنست که آن وحدت کثرت را مزاحمت نکند ونه کثرت وحدت را توفی رحمه الله تعالی فی سنه ۱۰۷۱ ودفن بالبقیع

شیخ احمد قشاشی وی پسر محمد بن یونس ست اصلش از قریهٔ دجانه مضاف بیت المقدس بوده بسیار بزرگ [illegible] قشاشی ازان گویند که برای ستر واخفا در مدینه قشاشه فروختی وقشاشه سقط متاع را گویند چون دوات [illegible] پوش کهنه ومانند آن وی امام ست در علم شریعت وحقیقت چون در حقیقت سخن گفتی بآیات واحادیث [illegible] را مبرهن کردی شناوی چون او را دید گفت مرحبا بمن جاء یقتبس منا علومنا بخط وی یافته شد الذي یتحقق وجدانه ان الختمیة الخاصة مرتبة الهیة ینزل بها کل احد حسب وقته وزمانه غیر منقطعة ابد الآباد الی ان لا یبقی علی وجه الارض من یقول الله الله لعدم خلو المراتب الالهیة عن القائمین بها سید محمد بن علوی بوی نوشت رایت النبي صلی الله علیه وسلم یقول لي سلم علی احمد القشاشي وبشره بالشفاعة وفردای آن روز آمده گفت رایت النبي صلی الله علیه وسلم ثانیا وسمعته یقول لي سلم علی احمد القشاشي وقل له انه جلیسی فی الفردوس گویند چون ذکر مقامات درمیان آمدی گفتی نحن لا مقام لنا لانا من اهل یثرب وقد قال تعالی یا اهل یثرب لا مقام لکم گویا اشارت میکرد بمقام بی نشان وآنکه وی برقدم حضرت خاتمیت ست صلعم یکی از عجائب روزگار قشاشی آنست که قرآن شریف بتمامه در منام بر حضرت پیغمبر صلعم خوانده بود وهمچنین مقدمهٔ عشماویه در فقه مالکیه شیخ ابراهیم گفته روزی وی برخاطر من سخن گفت بدلم خطور شد که کاش این معامله پیش از این وقت بودی قشاشی بمن التفات کرد وفرمود لو شاء الله ما تلوته علیکم ولا ادراکم به ومثل این اشراقات از وی بسیار روایت کرده اند وسیرت وی آن بود که نه برنمط فقهای زمانه بودی ونه بر وضع زهاد متقشفه بلکه بر طریقهٔ توسط وبی تکلفی که نهج سنت همان ست وهرگز بخانهٔ امرا نرفتی واگر ایشان بخانهٔ وی آمدندی بخوشخوئی وبشاشت تلقی کردی وبقدر منزلت هر یکی معامله فرمودی وکریم قوم را بمزید اکرام مخصوص نمودی وامر بمعروف بنهایت لین ادا کردی ووزرای ان خود را از نصیحت خالی نگذاشتی شیخ عیسی مغربی

گفته ما خرجت من عند القشاشي قط الا والدنیا فی عینی احقر من کل حقیر ونفسی اذل من کل ذلیل ولو تکرر دخولی علیه مرات توفی رح فی سنه

سید عبد الرحمن ادریسی مشهور بمحجوب مولدش مکناسه ست از بلاد مغرب مصر و روم و شام را سیاحت کرد بعده سالها بحرمین مجاورت نمود و بیمن رفت تا اولیاء انجا را زیارت کند زیرا که میگویند الیمن ینبت فیه الاولیاء کما ینبت فی الارض البقل و اورا با ایشان وقائع عجیبه و صحبتهای رنگین پیش آمد و بعد ازان بمکه باز آمد و رحل اقامت انداخت اهل مکه از وی مستفید شدند و خرقه پوشیدند از وی کرامات بسیار روایت کنند هر که با وی نشستی مفارقت دوست نداشتی بجهت عذوبت گفتار و نیک خلقی او و عاقل بود و قوی الفطانه و هر که پیش او آمدی بقدر استعداد ش بر وجوه خیر دلالت میکرد از درود و تلاوت و استغفار و اورا در ... دانستی بر مطالعهٔ کلام صوفیه تحریص فرمودی محجوبش ازان لقب کردند که نزدیک سماع روئی ... چون گرم میشد پرده از چهره می افگند انوار عجیب ظاهر میشد و اثر وی در مجلسیان در میگرفت ...

محمد بن علاء بابلی حافظ حدیث بود در زمانه خود استاد مصر و حرمین و باخلاق مرضیه متصف در مسجد حال شب قدر را دریافت و بعض آثار عجیبه آنشب مشاهده نمود در انوقت دعا کرد که بار خدایا مارا مانند حافظ ابن حجر عسقلانی گردان این دعای وی مستجاب شد وی گفته لا یؤلف احد تالیفا الا فی احد اقسام سبعة اما ان یؤلف فی شئ لم یسبق الیه یخترعه او شئ ناقص یتممه او شئ مغلق یشرحه او طویل یختصره دون ان یخل من معانیه بشئ او شئ مختلط یرتبه او شئ اخطأ فیه مصنف یبینه او شئ متفرق یجمعه والا کان اضاعة الوقت بمصداق حدیث نبوی صلعم نضر الله امرأ سمع منی الحدیث از جلالت و عظمت و بزرگی و احترام امری عجیب داده شده بود شرفاء و باشوات و وزراء همه بوی تبرک می جستند و از قول وی انحراف نمی توانستند و بتلاوت قرآن عظیم مواظبت داشت در ۱۰۷۷ھ از دنیا برفت بابل دهی ست بمصر رحمه الله تعالی و ایانا بمنه و کرمه

شیخ عیسی مغربی عالم کامل بود و جزائر و قسطنطینیه و مصر را سیر کرده متجرد شد و بمکه وطن گرفت معجمی دارد مقالید الاسانید نام استاذ جمهور اهل حرمین ست و یکی از اوعیه حدیث و قراءت سید عمر ابا حسن در حق وی گفتی من اراد ان ینظر الی شخص لا یشك فی ولایته فلینظر الی هذا از عمل بر سنت و مواظبت حضور جماعه و کثرت طواف و صیام و قیام چیزی عجیب اورا روزی شده بود و متوسط بود در جمیع امور نه مبالغه داشت

و نیز تساهل میکرد و احزاب شاذلیه را لازم گرفت تا آخر عمر و آن طریقه بروی غلبه داشت و در سنه ... برفت از دنیا

محمد بن محمد بن سلیمان مغربی حافظ حدیث بود و جامع فنون علم ریاست دین و دنیا هر دو جمع کرده طریق تصحیح کتب حدیث و اتقان در معرفت آن بحرمین وی آورده استاد جمهور اهل حرمین و یکی از ثقات متبحرین بود شیخ تاج الدین قلعی گفته وی چنانکه علم روایت بکمال داشت صناعات عجیبه و علوم غریبه نیز میدانست و مصداق قوله تعالی وزاده بسطة فی العلم والجسم افتاده بود و عقل معاش نیز بر کمال داشت با آخر حل و عقد مکه بوی افتاد و حاسدان راه یافتند و شد آنچه شد شیخ احمد ولی الله دهلوی رح از پدر خود ولی الله ابن شیخ مذکور اجازت جمیع مرویات والدش حاصل کرده بحق اخذه عن والده قراءة و سماعا و نیز موطا را بتمامه بروی خوانده بحق سماعه لجمیعه من الشیخ حسن العجیمی و غیره من المشائخ و گفته والحمد لله

شیخ ابراهیم کردی عالم بود و عارف و شیخ حدیث و پیر طریقت سیاحتها کرده و تالیفها نموده و قریبا صد تصانیف کرده و هر یکی را بدیگری خصوصیت عجیب پیدا شد زبان فارسی و کردی و ترکی و عربی همه میدانست و بتوقد ذهن و تبحر علم و زهد و تواضع و صبر و حلم متصف بود استاد پادشاه روم که آنرا خواجه گفتندی بزیارت مدینه منوره آمد و با جماعهٔ کثیر از علما و ابهت عظیم بصحبت شیخ رسید و گفت من در شام بدعتی آشکارا دیدم و در قلع و قمع آن سعی بلیغ کردم فرمود آن بدعت چه بود گفت ذکر جهر در مساجد میکردند شیخ این آیه برخواند ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها قیافهٔ خواجه متغیر شد و بروی بغایت دشوار آمد و بعض نقول فقهیه که از فتاوی قاضی خان وغیره نوشته بود از جیب برآورده بدست شیخ داد شیخ گفت اگر بتقلید سخن میگوئید من مقلد کسی ام و شما مقلد کسی حجت شما بر من لازم نیست و اگر از تحقیق سخن میگوئید اینک گوی و میدان و عنقریب در آن باب رساله نوشت و شبهات خواجه را قطع کرد یاران شیخ از تغیر مزاج خواجه که در دولت عثمانیه پایه بلند داشت ملاحظه کردند و گفتند چندین مبالغه در رد مناسب نیست شیخ گفت از حق نتوان گذشت هر چه شود گو شود آخر الامر خواجه و اصحاب وی سخنی نتوانستند و مبهوت ماندند و کلمهٔ الحق یعلو ولا یعلی بظهور پیوست گویم ذکر جهر و ذکر سر هر دو ثابت است در هر جا همان باید کرد که آنجا آمده و باین طریق حاصل شود جمع میان روایات و قصر غل بر مورد والله اعلم

شیخ یحیی شاوی بحرمین آمده بود با شیخ ابراهیم ملاقات کرد بعده بروم رفت وزیر روم که معتقد شیخ بود ویرا گفت کیف وجدت شیخنا ابراهیم وی گفت وجدته مجسما وزیر بخشم آمد و او را از آن مجلس براند

پدر کر دیحیی را با شیخ حقد قوی افتاد خواست که بقصد ایذا بحرمین آید این قصد را بسمع شیخ رسانیدند فرمود یحیی سا
حابس الفیل آخر چنان شد که در راه بگذشت و بالجمله سیرت شیخ آن بود که از زی صوفیه و متقشفه روزگار هیچو تکبیر عمامه
تطویل اکمام و لباس خوخ و کاوک بیزار بود ثیاب متوسطه و عمامه متقاربه و کوفیه لاطیه چنانکه عامه اهل حجاز عادت
دارند می پوشید و هرگز اظهار حیثیت تصدر در مجلس و تقدم در کلام و امثال آن نمیکرد و افاده وی اصحاب خود را
بر هیئت مناظره و مباحثه می بود میگفت اما هو کذا او کذا الیس یفهم من کذا اکذا او کذا و چون در مسئله با وی ادنی
مراجعت کردندی متوقف میشد تا آنکه بطریق انصاف و تحقیق رفع آن اشکال نماید عبدالله عباسی گفته کان مجلسه
روضة من ریاض الجنة و نزد تقریر مسائل حکمت البته حقائق صوفیه در ضمن آن ذکر کردی و کلام صوفیه را بر تحقیقات
حکماء ترجیح بیان نمودی و گفتی هولاء الفلاسفة قاربوا عثوا علی الحق و لم یهتدوا الیه یکی از خطبا در تاریخ
وفاتش گفته والله انا بفراقك یا ابراهیم لمحزونون

شیخ حسن عجیمی یکی شیخ حدیث و جامع فنون و فائق در فصاحت و حفظ و جودت فهم بود نسبت و استفاد
از شیخ عیسی مغربی ست اگرچه مشایخ بسیار را مثل قشاشی و بابلی و زین العابدین دریافته و حنفی بود اما در سفر جمع
میکرد و در میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا و در حالت اقتدا فاتحه میخواند و وصیت میکرد که نساء خود را تنگ
نگیرید بلکه بعضی از رخص حنفیه ایشان را فرمائید تا نماز توانند کرد و در انسان العین گفته غرض آنست که باوجود این همه
علم التزام مذهب معین در جمیع امور لازم نمیدانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظه آنکه حقیقی ممتنعه نزد یک
فریقین متحقق شود یا نه انتهی گوییم پیش ازین صد سیزدهم اکثر اهل علم از عرب و عجم همبرین شیوه مرضیه گذشته
و بوده اند و اینچنین تقیید بتقلید که امروز نمایان شده در ایشان دیده و شنیده نشده الا من لا یعتد به شیخ
ابوطاهر مدنی گفته لم یکن سیدی حسن العجیمی بجمیل و کانت فی عینیه هنة و کان مع ذلك اذا قرأ
الحدیث رُئی علی وجهه الانوار و صار کاجمل من رُئی فی الدنیا و ذلك سر قوله صلعم نضر الله امرأ
سمع الحدیث اسانید خود در رساله ضبط کرده از انجا قوت تجرو وی معلوم توان کرد وی گفته یقول الناس ولد
العالم نصف العالم و صدقوا فان العالم له نصفان عاولم و لیس لواحد منهما معنی فکانهم قالوا ولد العالم
لا معنی له هر سال بماه رجب بزیارت مدینه مشرفه می آمد و در مسجد نبوی کتابی از کتب ستة بطریق سرد ختم میکرد
قاری وی شیخ ابوطاهر می بود و اهل مدینه از وی روایت میکردند و اگر دیگری قراءت میکرد خوش
نمی شد رحمه الله تعالی

شیخ احمد نخلی جامع بود میان علم ظاهر و باطن و صحبت بسیاری از مشایخ طریقه و علمای شریعه دریافته و خرقه
از محجوب و محمد رومی و عبدالله سقاف و میرکلان بلخی پوشیده و حدیث از بابلی و شیخ عیسی مغربی و طبقهٔ ایشان
روایت کرده و تسلسل در سماع بخاری و موطا حاصل نموده و از اول نشو و نما بصلاح و محبت علم و التزام صحبت
علماء و اعتقاد مشایخ و تثبت بر اعمال و اشغال ایشان متصف بود و مشهور است ببرکت و استجابت دعوات
غرضکه یکی از اعیان مکه معظمه بود رحمه الله تعالی و یرا اجازت طریقهٔ خلوتیه بود از شیخ عیسی بن کنان خلوتی و میل
دلش بطریقهٔ نقشبندیه بود و بمدینهٔ منوره رفت بعد از نماز جمعه آنحضرت صلعم را بخواب دید که میفرماید هذه
سبحة الشیخ تاج اجلس علیها گفت دانستم که اشارت بطریقهٔ نقشبندیه است و اجازت است دران

شیخ [illegible] بن سالم بصری عالم مکه بود احیاء بسیاری از کتب حدیث کرد از انجمله مسند امام احمد است نزدیک بود
وجه ارض نسخهٔ کامله از ان یافت نشود وی از مصر و عراق و شام از خزائن قدیم اجزاء و اطراف آن جمع
نمود و از انهمه یک نسخه نوشت و آنرا تصحیح کرد و اصل ساخت و هم تصحیح کتب سته از اصول پرداخت بر بخاری
شرحی دارد مسمی بضیاء الساری که بسبب ضعف پیری اتمام آن نتوانست همه عمر بروایت کتب حدیث سرداً
و بحثاً گذرانید و بالجمله بتحقیق حافظ درین زمانه متاخروی بود و هیچ وقت خالی نبودی از درس یا تلاوت یا
نماز یا سخن ضروری دو بار بخاری را در جوف کعبه معظمه ختم کرد و مسند احمد را نزد منبر مبارک نبوی در مسجد شریف
در پنجاه و شش روز بنحوا از عمری طویل یافت و آنهمه در مرضیات الهی گذشت و تا آخر عمر بوفور عقل و حفظ و صحت
حواس متصف بود الا سامعه که فی الجمله فتور یافته بود و در آخر عمر شیخ عبدالله مغربی کتب سته را بروی گذرانید
و اکثر اهل مکه سماع آن بروی کردند و در ۱۱۳۴ از دنیا برفت

شیخ ابو طاهر مدنی فرزند سعادتمند ابراهیم کردی است و شیخ المحدث شاه ولی الله محدث دهلوی خرقه از
پدر پوشید و پدر برای او اجازت از بزرگان بسیار گرفت کتب نحو [illegible] مغربی که [illegible] ان نحو [illegible]
حاصل کرد و فقه شافعی از علی طولونی مصری و معقول از عجم باشی که از مشاهیر شهیران روم بود و علم حدیث
از والد خود برگرفت بعده از حسن عجیمی و احمد نخلی و شیخ عبدالله بصری و بروی مسند احمد در اقل از دو ماه
شنید و از واردین حرمین بسیار اخذ کرد کتب ملا عبدالحکیم سیالکوتی را از شیخ عبدالله لاهوری روایت کرد
و همین واسطه کتب شیخ عبدالحق دهلوی را از سیالکوتی سند گرفت و بالجمله متصف بود بصفات سلف صالح
و اجتهاد در طاعت و اشتغال در علم نیز مذاکره در ادنی مراجعت تامل وافی نکردی و تتبع کتب نحو [illegible]

جواب ندادی ورقیق القلب بود چون احادیث رقاق خواندی چشم پر آب کردی و در لباس وجز آن هیچ
تکلف نداشت در انسان العین نوشته در اثناء قراءت صحیح بخاری سخن در اختلاف روایات حدیث وقعه افتاد
گفت اینما ازان ست که حقیقت آنحضرت صلعم در نهایت جمعیت ست و از فرط جمعیت اضداد را جمع میتواند کرد
او کما قال و این نکته عمق دارد تدبر کن روزی سخن در احوال صوفیه افتاد که بعض ایشان با بعض نقاری داشتند
و این نقار در تابعان نفوذ میکند گفت من از انکار صوفیه بغایت می ترسم و هرچند بعض اسلاف من با بعض
نقاری داشته باشند من هیچگونه با آن بعض گران خاطر نمی باشم انگاه گفتند که شیخ محی الدین بن عربی درین باب
وصیتی عجیب فرموده ست و باب الوصیة را از فتوحات که بخط مصنف بود برآوردند و آن مبحث خواندند
حاصلش آنست که شیخ گفته با شخصی عداوت داشتم بجهت آنکه طعن میکرد در شیخ ابو مدین مغربی و کنت علی
بصیرة منه روزی آنحضرت صلعم را بخواب دیدم گویا می فرمایند لم ابغضت فلانا گفتم لانه یبغض ابا مدین
وانا علی بصیرة منه فرمود الیس یحب الله ورسوله گفتم نعم فرمود فلم ابغضته لبغضه ابا مدین لم
تحبه لحبه الله ورسوله شیخ گوید فتبت الی الله من تلك البغضة ودخلت علیه فی داره واعتذرت
الیه وقصصت القصة واهدیت له ثوبا عالیا واسترضیته وسالته ما کان سبب وقوعك فی
ابی مدین فذکر سببا لا یصلح للوقیعة ففهمته حقیقة الحال فتاب الی الله ورجع عما کان یقول وسرت
برکة رسول الله صلعم فی الجمیع ولله الحمد شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرموده روزی که این فقیر از برای
وداع نزدیک شیخ ابو طاهر رفت این بیت برخواند ؎

نسیت کل طریق کنت اعرفه   الا طریقا یؤدینی لربعکم

بمجرد شنیدن آن بکا بر شیخ غالب آمد و بغایت متاثر شد توفی شیخنا فی رمضان سنة ۱۱۴۵ الهجریة رحمه الله تعالی
شیخ تاج الدین قلعی حنفی مفتی مکه مکرمه بیشتر قاضی عبد المحسن صحبت بسیاری از مشایخ حدیث رسیده و از ایشان
اخذ علم نموده و از هر یکی اجازت یافته شاگرد عبد الله بن سالم بصری ست در علم حدیث وی گفت در مجلس درس
شیخ محمد بن سلیمان مغربی وقت ختم سنن نسائی حاضر شدم بعد از ختم جمیع حضار مجلس خود را اجازت دادند
من نیز مشمول آن اجازت شده ام و صحیحین بر شیخی خوانده و اجازت جمیع ما یصح له روایته از وی حاصل کرده شاه
ولی الله دهلوی گفته در مجلس درس وی دران ایام که مذکور بخاری میکردند دو سه روز متصل حاضر شدم و اطراف
کتب ستة و طرفی از موطا و مسند دارمی وجز آن از وی شنیدم و اجازت سائر آن کتب بجمیع اهل مجلس داد فقیر نیز

داخل انجماعه بود وحدثنی بالحدیث المسلسل بالاولیة عن الشیخ ابراهیم الکردی وهو اول حدیث سمعته منه بعد عودی
من زیارة النبی صلعم فی سنه ۱۱۴۳

شیخ احمد بن ادریس از مشاهیر علماست ابو طاهر مدنی وغیره شاگرد او بیند امامی از تلامذه وی در محراب
شریف مسجد نبوی سوره تبت خواند چون نزدیک سید آمد بروی بسیار عتاب کرد وگفت لا ادرک تقرء بین
یدی رسول الله صلعم سورة ذکر فیها عمه بما ذکر فان الله یخاطب رسوله بما یشاء ولیس ذلک حدنا
شاه ولی الله دهلوی گفته امثال این چیزها اگرچه ناشی از محبت پیغمبر صلعم میشوند اما ارباب تعمق فی الدین اند
امیران درین چیزها عادات صحابه وتابعین ست چرا نگویند که درین سوره منقبت عظیمه وفضل کبیر ست حضرت پیغمبر
را صلعم زیرا که درینجا خدا تعالی لعنت کرده ست اعدی الاعادی آنجناب را بسبب سوء ادب وی در آنجناب
انتهی گویم اینچنین محبت از وادی غلو در دین ست که ازان نهی آمده وهیچ سودی بران مترتب نیست خدا رحمت کند
بر کسیکه حدیث لا تطرونی کما اطرت النصاری عیسی بن مریم را نصب العین دارد وبر اشهد ان
محمدا عبده ورسوله اقتصار میکند

شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرزند ارجمند شیخ عبد الرحیم ست در نسب فاروقی ودر سلسله مجددی نقشبندی
ودر حسب علامه یگانه روزگار ودر علم حدیث وفقه ومعقول مسند الوقت ودر طریقت شیخ شیوخ هندست
خود ترجمه خویش نوشته وبجزء لطیف فی ترجمة العبد الضعیف موسوم کرده وخلیفه ایشان شاه محمد عاشق
بن عبید الله بارهوی پهلتی القول الجلی فی ترجمة الولی نوشته سخن در مناقب وفضائل او دراز کردن بی سود ست
زیرا که بیش ازان ست که ثنای او در قلم آید وعلوم ظاهر وباطن او را احاطه نتوان کرد گویی در سرزمین هند
نظیر او در وفور عقل وعلم وسلوک کسی برنخاسته مجتهد عصر ومجدد دین بود باتفاق علما ومشایخ آنعهد تالیفاتش بسیار ست
وهمه در باب خود بی مثل ومثال اگر نزد یکی هیچ نباشد مگر مولفات وی در دین ودنیا از برای علم ظاهر وباطن
کفایت ست وی در ترجمه خود گفته بعد ملاحظه کتب مذاهب اربعه واصول فقه ایشان واحادیثی که متمسک
ایشان ست قرار داد خاطر بمدد نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد بعد ازان شوق زیارت حرمین شریفین
در سر پیدا شد وبحج مشرف گردید ویکسال بمجاورت مکه معظمه وزیارت مدینه منوره وروایت حدیث از شیخ
ابو طاهر مدنی قدس سره وغیره از مشایخ حرمین موفق گشت ودران میان بروضه منوره حضرت خیر البشر
متوجه شد وفیضها یافت وبا متوطنان حرمین شریفین از علما ومشایخ صحبتهای رنگین اتفاق افتاد وخرقه

جامع شیخ ابو طاهر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان گفت پوشید و بوطن در کنف صحت و سلامت برگشت لعنت
عظمی برین ضعیف آنست که او را خلعت فاتحیه وادند و فتح دوره بازپسین بردست وی کردند و ارشاد
فرمودند که مرضی در فقه چیست آنرا جمع کرده فقه حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث و مصالح احکام و ترغیبات
و سائر انچه حضرت پیغامبر صلعم از خدای آورده ست و تعلیم فرموده بیان نموده و آن فنی ست که پیش از بن
فقیر مضبوط تر از تحقیق کسی آنرا ادا نکرده ست با وجود جلالت آن فن اگر کسی را درین حرف شبه باشد گو کتاب
قواعد کبری ببین که شیخ عز الدین انجا چه جهدها کرده بعشر عشیر این فن فائز نشده و طریقه سلوک که این زمان
مرضی حق ست و درین دوره فائز میشود و بیا الهام فرمودند آنرا در دو رساله ضبط کرده یکی لمعات و دوم
الطاف القدس و عقائد قدمای اهل سنت بدلائل و حجج اثبات کرده و آنرا از خس و خاشاک معقولیان پاک
و بوجهی مقرر نمود که محل بحث نماند و علم کمالات اربع یعنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی را با اینجمله و طوا
استعدادات نفوس انسانیه را بجمیعها و کمال و مآل هر کسی افاضه فرمودند و این هر دو علم جلیل اند که پیش از
فقیر کسی گرد آن نگشته و حکمت عملی که صلاح این دوره دران ست بوسعتی تمام افاده نمودند و توفیق تشیید آن
بکتاب و سنت و آثار صحابه دادند و بر تمیز انچه علم دین ست منقول از حضرت پیغامبر صلعم و انچه مدخول ست
و محرف و انچه سنت ست و انچه هر فرقه بدعت کرده ست افاده ساختند ع

ولو ان لی فی کل منبت شعرة لسانا لما استوفیت واجب حمده

انتهی بلفظه الشریف وفات او در ۱۱۷۶ بود و رح کتاب حجة الله البالغه و ازالة الخفا و ترجمه فارسی قرآن تحفت
نیره ست بر کمال علم او و وی از مشایخ ماست و کفی بذلک لی فخرا و شناءً و اولاد امجاد او شاه عبد العزیز
مولف تفسیر عزیزی و تحفه اثنا عشریه و شاه رفیع الدین مولف رساله تکمیل و دمغ الباطل و شاه عبد القادر
مولف موضح القرآن و حفید او محمد اسمعیل بن شیخ عبد الغنی جامع صراط مستقیم و رساله امامت و تنویر العینین و رد الاشراک
و تقویة الایمان و فرزندان دختر شاه عبد العزیز محمد اسحق مولف مائة مسائل و اربعین و محمد یعقوب مهاجر
مکه معظمه رحمهم الله تعالی هر یکی از ایشان در عهد خود آیتی در علم و عمل و تقوی و ریاضت بود و در ابجد العلوم و
یانع جنی و دیگر رسائل بعض تراجم ایشان مضبوط ست این مختصر ذکر آنهمه بر نمی تابد
سید احمد بریلوی قدس سره وی از اولاد شاه علم الله ساکن رای بریلی بود و در اوائل حال بطلب علم
وارد دهلی شد و در مسجد اکبر آبادی زانوی ادب بخدمت شاه عبد القادر بن مسند الوقت شاه ولی الله دهلوی

نکرده چیزی از علم صرف و نحو قرائت کرد لکن چون شوق علم باطن و فکر تحصیلش بر دل او غلبه داشت بحضرت
شاه عبدالعزیز دهلوی حاضر شده دست بیعت بدست شریف ایشان داده کمالات باطن اکتساب نمود
سلسله مشایخ ایشان در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله مذکور ست بعده چندی در لشکر نواب امیر خان
والی ٹونک بسر برد و آخر ترک روزگار گفته راه مجاهده و ریاضت و سلوک پیمود و بار دیگر بدهلی رسید
مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی و دیگر اکابر و اعیان انجا از اهل علم و فضل مرید او شدند و در رکاب وی
از راه دارالاماره کلکته سفر حجاز میمنت طراز کردند جمعیت هفتصد مردم بود چون اتفاق مراجعت از حرمین
شریفین شد هوای جهاد در سر ایشان افتاد در هند این معرکه بسبب قواعد شرعیه راست نمی آمد ناچار اول
مردم را بوعظ و نصایح بر ترک امور شرکیه و بدعیه آوردند و جهانی بزرگ باندرز ایشان حق بین و حق گزین گردید
و از اقوال و اعمال شرک و بدع ازین دیار بر افتاد ثانیا عامه اهل اسلام را تحریض نمودند بر جهاد و فضیلت
جهاد بزبان و بیان و تحریر بنان آنچنان در دلهای ایشان راسخ کردند که جوق جوق مردم ترک خانمان گفته
همراه ایشان بر مفارقت اوطان و اخوان رضا دادند و همگی جمعیت بهمراه سید ازین دیار هجرت نموده بحدود
افغانستان پیوستند و قتال و جدال را در دیار هند که زیر حکومت دولت انگلشیه بود جهاد ندیدند و چندی
در انجا هنگامه حرب و ضرب برپا ماند و شورشی در خراسان افتاد تا آنکه در سنه ۱۲۴۶ در جنگ قوم سکهه سید احمد
با محمد اسمعیل شربت شهادت چشیدند و مولوی عبدالحی مرحوم پیش از این معرکه در راه کابل بعارضه تپ لرزه
فوت شدند و از ان باز آن هنگامه بکلی خاموش گشت و آن فتح بشکست و آن ساق نماند و اگرچه بعض
خلفای ایشان مثل مولوی ولایت علی و عنایت علی عظیم آبادی درین باب کوششها داشتند اما کار بجای نرسید
ولادت محرر سطور بعد از دو سال از معرکه مذکور اتفاق افتاده و وفات شاه عبدالعزیز شیخ سید احمد در
سنه ۱۲۳۹ بوده و وفات پدر شاه عبدالعزیز یعنی شاه ولی الله محدث دهلوی در سنه ۱۱۷۶ گشته و وفات پدر محرر
سطور در سنه ۱۲۵۳ بوده و ولادت شان در سنه ۱۲۱۰ و باین حساب عمر ایشان چهل و سه سال میشود این بنده نزد وفات
ایشان پنج ساله بودم و بالجمله سید احمد مرحوم در علم ظاهر دستگاه تام نداشتی هرچند بعض کتب ابتدائی مثل میزان
و غیره خوانده بود مگر در علم باطن بدرجه کمال و تکمیل رسیده و در هدایت خلق و انابت بسوی خدا آیتی از آیات
الهی ظاهر شده جهانی بزرگ و عالمی بیشمار بتوجه قلبی و قالبی او بمرتبه ولایت فائز شده و بوعظ خلفا و وی
سر زمین هند را از خس و خاشاک شرک و بدع پاک ساخته و بر شاهراه اتباع کتاب و سنت آورده که

هنوز برکات آن نصائح جاری و ساری ست مقامات حضرت سید در سلوک ظاهر و باطن عالی تر از ان ست که بمقامات و حالات فلان و بهمان ماند اگر خواهی که نمونهٔ ازان به بینی بیا و کتاب صراط مستقیم و رد الاشراک در رسالهٔ امامت و تقویة الایمان را ملاحظه کن و دریاب که اینهمه بیان هر چند در ظاهر از زبان خلفاء و مریدان اوست اما در حقیقت از جنان او فائض گشته ست

خوشتر آن باشد که سر دلبران | گفته آید در حدیث دیگران

تسدید و تقریب صوری و معنوی علماء موحدین متبعین این سرزمین را منبع و معدن همین فیوض خاطر اوست و معهذا که چون شوق غزو در دل داشت و در تدبیر آن مشغول بود این بیت بر زبان او بسیار گذشتی ست

گر نثار قدم یار گرامی نکنم | گوهر جان بچه کار دگرم باز آید

تا آنکه در همین غوغا جان در راه جان آفرین سپرد حکایت حیات و غیبوبت او در کوهسار افغانستان موضوع مفتری ست هرگز با نقل و عقل موافقت ندارد علامهٔ عبدالله خان علوی را که شاگرد شهید مرحوم محمد اسمعیل خلیفه سید احمد بود قصیده ایست در مدح سید مطلع اش این ست

صاحبدلان که دل ز ولائی تو یافتند | دل آفریده بهر ثنائی تو یافتند

مومن خان دهلوی نیز ابیات مدح دارد حاصل کلام آنکه درین قرب زمان اینچنین صاحب کمالی در قطری از اقطار جهان نشان نداده اند و چندان فیوض که ازین جماعهٔ منصوره بخلق رسید عشر عشیر آن از دیگر مشایخ و علماء این ارض معلوم نیست لکن از انجا که باطل را با حق عداوت ست گور پرستان و پیر پرستان هند بمجرد دیدن جهاد ازوی در حدود افاغنه طریقه او را بر دامن محمد بن عبدالوهاب نجدی بستند و گفتند انچه گفتند و نوشتند انچه نوشتند و کردند انچه کردند حاشا و کلا که او را هیچ علاقه ظاهر و باطن با مشار الیه باشد جهاد نه ایجاد شیخ نجد بود بلکه این مسئله در جمله کتب اسلام از کتاب و سنت و فقه وجز آن مرقوم ست اما تا شروط و قیود آن موجود نگردد روا نیست و لهذا سید احمد در هند جهاد نکرد و با دولت برطانیه طرف نشد هجرت نمود و بیرون ازین معموله سیدان صف با سکهان و افغانان آراست آین تفرقه یاد داشتنی ست تا فتن و محن که از عوام هند و مانند ایشان سر بر میزند آن از جهاد نشمری و از شرکت دران و اعانت آن کسان محترز باشی و بالله التوفیق و هو المستعان

شیخ احمد بن عبد الاحد بن زین العابدین سهرندی معروف بمجدد الف ثانی عالم عارف و کامل مکمل بود طریقهٔ نقشبندیه را امام عهد ست و برای صوفیه در مسالک سلوک عهد و خلیفهٔ خواجه باقی بالله ست سلسلهٔ او از هند

تا ماوراء النهر و شام و روم و اقصی مغرب رسیده مکتوباتش که در سه مجلد است دلیل واضح اند بر علو علم و
کمال تبحر او در معرفت و بلوغ غایت مقامات در ترجمهٔ شریفه او رسالها ساخته اند این موضع مختصر ذکر
آنهمه کمالات را نمی تواند گنجید از افادات اوست فرق میان وحدت وجود و وحدت شهود و باین تفرقه
طریق الحاد را بر بسیاری از منتسبین بزی صوفیه مسدود کرد حریص بود بر اتباع سنت و ترک بدعت مکتوبی
در رد احتفال مولد شریف نوشته و داد حق پرستی داده جزاه الله خیرا وجود امثال شاه ولی الله میرزا مظهر
جانجان در اصحاب طریقه او کفایت است از برای دریافت قدر و منزلت وی رضی الله عنه شیخ عبد الحق دهلوی را
در بدایت حال بر قال و حال او انکار بود اما آخر الامر رجوع کرد از آن و اعتراف نمود بفضل او در ظاهر و باطن
والد محمد جهانگیر پادشاه او را بر عدم سجده تعظیمی تا سه سال در قلعه گوالیار محبوس داشت وی در حبس قرآن کریم را
از بر گرفت در سنه ۱۰۳۴ در عمر شصت و سه سالگی از دنیا برفت و بالجمله وی امام اهل سنت بود در عهد خود
شیخ عبید الله بن نوح بن آدم اله آبادی حنفی نقشبندی در جواهر الالفات در باب الرابع الثانی در تحقیق معنی
لفظ بدعت میفرماید گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیئه حسن آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسرور
صلعم و خلفاء راشدین پیدا شده باشد و رفع سنت نماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد و درین باب حضرت شیخ
احمد کابلی قدس الله سره میفرماید که این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمی کند و جز ظلمت و
کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را امروز بواسطه ضعف بصارت بطراوت و نضارت بینند فردا که
حدید البصر گردند دانند که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت ع

بوقت صبح شود همچو روز معلومت — که با که باخته عشق در شب دیجور

الی قوله هر گاه که هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا آنچه از احادیث
مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص ببعض ندارد ما احدث قوم بدعة الا رفع
مثلها من السنة فتمسك بسنة خير من احداث بدعة و حسان گفته ما ابتدع قوم بدعة في دينهم
الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا يعيدها اليهم الى يوم القيامة انتهى كلامه ملخصا و درین کلام ذکر بدعت
بودن عمامه در کفن و نیت نماز بلفظ کردن ذکر نموده و گفته که این بدعات را حسنه گفته اند حالانکه رافع سنت اند الخ فهم
فرض است بعده گفته و الاجتهاد ليس من البدعة في شي فانه مظهر لمعنى النصوص لا مثبت امر زائد
فاعتبروا یا اولی الابصار چه نفیس است که محبان و مخلصان همگی همت خود مصروف احیای سنتی از سنن مصطفویه

علی صاحبہا الصلوٰۃ والتحیہ باشند و بقلب خود خواہان رفع بدعتی از بدع منکرہ نامرضیہ شوند سنت و بدعت ضد یکدیگر اند وجود یکی مستلزم نفی دیگرست و احیاء یکی مستلزم اماتت دیگری بود و بدعت حسنہ گویند یا سیئہ مستلزم رفع سنت ست جمیع سنن مرضی حق اند جل سلطانہ و اضداد آنہا مرضیات شیطان آمرچہ این سخن بواسطہ شیوع بدعت بر اکثران گران ست اما فردا معلوم خواہند کرد کہ ما بر ہدایتیم یا ایشان منقول ست کہ حضرت مہدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید و احیاء سنت فرماید عالم مدینہ کہ عادت بعمل بدعت گرفتہ بود و آنرا حسن پنداشتہ ملحق بدین ساختہ باشد از تعجب گوید کہ این مرد برفع دین ما نمودہ و اماتت ملت ما کردہ حضرت مہدی رضی اللہ عنہ امر بکشتن آن عالم فرماید و حسنہ او را سیئہ انگارد ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم دیگر آنکہ محدثات را امور مستحسنہ میدانند و آن بدعتہا را حسنات میشمارند و تکمیل دین و ملت و تتمیم آن نعمت از آن حسنات می جویند و در اتیان آن امور ترغیبات بلیغ مینمایند ہداہم اللہ سواء الصراط مگر نمیدانند کہ دین پیش از این محدثات کامل شدہ بود و نعمت تمام گشتہ و رضای حق تعالی بحصول پیوستہ کما قال سبحانہ و تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس کمال از این محدثات جستن فی الحقیقت انکار نمودن ست انتہی و بالجملہ مکاتیب عالی جناب حضرت مجدد قدس سرہ مالامال ست در رد بدعت و انکار تقسیم آن بسوی حسنہ و سیئہ و طریقہ علیہ وی رحمہ مبنی ست بر اتباع کتاب و سنت در ظاہر و باطن و نپذیرفتن چیزی کہ مخالف این ہر دو اصل محکم باشد و این مکتوبات اصول عظیمہ ست از برای وصول بمنازل معرفت و قبول طالب صادق و سالک راغب را ازہیچ وقتی از اوقات از مطالعہ آن بی نیازی حاصل نیست

شیخ عبد الحق دہلوی فقیہ حنفی و علامہ دین حنیفی ست اما محدث مشہور ست و ترجمہ او بر مشکوٰۃ و جز آن از مولفات نافعہ ممتعہ معروف طریقہ قادریہ داشت خرقہ از شیخ عبد الوہاب متقی و شیخ موسی قادری گرفت مستفید بود بتاثا ظاہر و باطن دستگاہش در فقہ بیشتر از مہارت در علوم سنت سنیہ ست و لہذا جانب داری اہل رای جانب او گرفتہ معہذا جا بجا حمایت سنت صحیحہ نیز نمودہ طالب علم را باید کہ در تصانیف وی خذ ما صفا و دع ما کدر پیش نظر دارد و زلات تقلید او را بر محامل نیک فرود آرد و از سوء ظن در حق چنین بزرگواران خود را دور گرداند کہ ان الحسنات یذہبن السیئات بندہ عاجز در دہلی بر تربت شریف او رسیدہ نتوانند گفتن کہ کدام روح و ریحان بر کاتش مشاہدہ نمودہ رحمہ اللہ تعالی رحمۃ واسعۃ وی در ترجمہ مشکوٰۃ زیر حدیث ما احدث قوم بدعۃ الا رفع مثلہا من السنۃ فتمسک بسنۃ خیر من احداث بدعۃ نوشتہ چون احداث بدعت رافع سنت باشد ہمچنین اقامہ

اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود وبعده گفته پس چنگ در زدن بسنت اگرچه اندک باشد بهترست از نو پدید
کردن بدعت اگرچه حسنه بود زیرا که باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلا رعایت
آداب خلا و استنجا بروجه سنت بهترست از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت ترقی کند بمقام
قرب و بترک او تنزل کند از ان واین موجب میگردد بترک افضل از ان تا بمرتبهٔ قساوت قلب که آنرا رین و طبع
وختم گویند میرسد نعوذ بالله من ذلک انتهی رواه احمد عن غضیف بن الحارث الثمالی مرفوعا و حق اینست
که شیخ عبدالحق رحمه الله تعالی در ترجمهٔ عربی بفارسی یکی از افراد این امت ست مثل او درین کار و بار خصوصا
درین روزگار احدی معلوم نیست والله یختص برحمته من یشاء در سنه ۹۵۸ متولد شد و در ۱۰۵۲ وفات یافت
میرزا مظهر جانجانان شیخ جمعی از علماء و درویشان و اصحاب دل ست در ۱۱۱۱ متولد شد عالمگیر پادشاه پدرش
را جان جان گفت که چون پسر جان پدر میباشد نامش جانجانان مقرر کردیم شاه محمد نعیم الله در معمولاتش کتابی
نوشته و شاه غلام علی رح در حالات و مقاماتش مجموعه فراهم آورده و قاضی ثناء الله پانی پتی تفسیر خود را که مشتمل
بر بسیاری از احوال اوست مظهری نام کرده اگرچه در ظاهر علوی نسب حنفی مذهب بود اما در اتباع قدم راسخ داشت
و تقلید و بدعات صوفیه را کان لم یکن میپنداشت و طریقهٔ شاه ولی الله دهلوی را بجهت کمال متابعت سنت سنیه
بسیار می ستود وی گفته هر مریضی که طالب صحت کامل بود یعنی نسبت محمدیه جوید باید که اتباع سنت نبویه را بهتر
از جمیع ریاضات و مجاهدات شناسد و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و گفته پیر از برای
آن بغرض گیرند که دلالت بشریعت نماید نه آنکه مریدان هرچه دانند کنند و هرچه خواهند خورند و پیران سپر اینها گردند
و از عذاب نگاه دارند که این تمنای محض ست انجا بی اذن کسی شفاعت نتواند کرد و جای دیگر گفته پیر آنست که در
متابعت کتاب و سنت و آثار سلف صالحین ترغیب فرماید و وصول بمطالب بی متابعت محال داند و تصحیح
عقاید بمقتضای آرای فرقهٔ ناجیهٔ اهل سنت و جماعت نصیحت نماید و گفته الطریقة کلها ادب هیچ بی ادب
بخدا نرسد و دست در نماز برابر سینه می بست و فاتحه خلف امام میخواند و رفع سبابه میکرد و سفر السعادة را بسیار
می پسندید و بموجب آن کار میکرد و مسئلهٔ وحدت وجود و وحدت شهود را از مسائل عقاید ضروریه نمی انگاشت
و میفرمود که در جمیع احوال عمل سنت را باید گزید و از بدعت حتی الامکان احتراز باید نمود و هم وی گفته هر حدیث صحیح
که از نظر گذرد حتی الامکان به مواظبت عمل آن بکوشد ورنه هر قدر که توانی بران عمل کن اگرچه در تمام عمر یکبار باشد
تا از نور آن محروم نمانی و گفته برسمیات عرفی از عرس و غیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن شناعت بسیار است

و یکی را از خلفا خرقه داد و گفت این خرقه که ترا میدهم کمتر از لته زنان حائض نمیدانم مگر آنکه عادت مشایخ سلف بران جاری ست که وقت رخصت و اجازت خرقه عنایت میفرمایند و فرمود مدار کار طریقه ما بر استقامت ست که فوق کرامت ست ؎

بر اهل استقامت فیض نازل میشود مظهر — نمیدانی تجلی گرد کوه طور میگردد

کشف را درین راه بانیست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری ندارد و عرس و چراغان منزلتی ندارد و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این برگزیدگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه و در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدری و مقداری نه و از اخلاق شریفه آن بود که طعام بازار میخوردند و جامهٔ دیگر نمیداشتند و در خانهٔ عاریت یا کرایه زندگانی میفرمودند و میگفتند که از برای گذاشتن خانهٔ خویش و بیگانه برابر ست طعام خانهٔ اغنیا نمیخوردند و نذر و نیاز ایشان نمی پذیرفتند نظام الملک آصف جاه سی هزار روپیه نیاز آورد و مبالغه ها کرد قبول نکردند ؎

بی نیازی همتی دارد که پیمان واقف اند — ما هم از دست رد خود چیزی بخشیده ایم

و میگفتند فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم بوته اکسیر را که یکی نذر آورد باز پس دادند و میفرمودند الحمد لله که دنیاداران این وقت با فقرا سری ندارند ورنه ایشان از نه حال بمانند و نه فراغ وقت و ملقب بودند بلقب شمس الدین حبیب الله ... و می گفتند که الحمد لله فقیر از عملی بغیر مباح تائب و سماع مباح را تارک ست و عملی که بطور سنت صادر میشد آنرا غنیمت میشمردند در بارهٔ طریقهٔ نقشبندیه میفرمودند که من این طریقه را منطبق بر کتاب و سنت یافتم و الحمد لله که تا این زمان این طریقهٔ عالیه چنانکه باید از جمیع طرق بدعت محفوظ ست ؎

قدر گل و مل باده پرستان دانند — نی خود منشان و تنگدستان دانند

از نقش توان بسوی بی نقش شدن — این نقش غریب نقشبندان دانند

و می گفته عجب ست که مردم از مرگ می ترسند حالانکه در حدیث صحیح ست که روح را بجرد انقطاع از قالب شرف القا از خدا میسر میشود فقیر را بسیار آرزوی این امر ست از برای حصول ملاقات بارواح طیبات هفتم محرم در ۱۱۹۵ الاشیعی طپنچه بر سینهٔ مبارک زد روز سوم وقت شام شب دهم روز عاشورا جان فدای جان بخش کردند عاش حمیدا مات شهیدا تاریخ وفات ست در وصیت نامه نوشته اند که مخلصان مرا همین وصیت جامع کافی ست که تا دم اخیر در اتباع سنت کوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول

خدا اصلا ندانند و از رسوم درویشان متعارف و اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل
علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم وفقهم انتهی قاضی ثناء الله فرمود در بیقراری خبر شهادت حضرت ایشان
این آیه از غیب بر دل ریخت اولئک مع الذین انعم الله چون حساب کرد تاریخ بود دیوان آنجناب بسیار
مطبوع دلهاست بسی معارف را در انجا کسوت عبارت پوشانیده و طائفه از حقائق را در صورت اشارت
قبول معنی بخشیده کتاب معمولات و کتاب حالات و مقامات که اول از مولانا نعیم الله و ثانی از مولانا غلام علی
مسمی بمعمولات هست هر چند در ظاهر مشتمل بر ذکر آن عالیجناب ست اما در مطاوی فحاوی این هر دو مجموعه نکات سلوک
و بیان مسالک و مسائل طریقه این طائفه علیه بسیار ست معلوم نیست که درین آخر زمان بعد از مولفات
حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی کسی چنین نقش ساده و پرکار بسته باشد دیدن او و نظر کردن در ان
[illegible] از برکات صحبت شریفه او میدهد اگر کسی را شیخی میسر نیاید که از وی استفاده این فواید و علوم نماید
ربط [illegible] بجولت و سواد برگرفتن آن خضر راه ست و بی تکلف و تکلیف و بی زحمت حرکت عنیفت با صدق و
صفا و معرفت و وفا بر دل طالب راغب می کشاید اما توفیق این کار بدست پروردگارست نه باختیار ما و شما

یهدی الله لنوره من یشاء ومن لم یجعل الله له نورا فماله من نور

شیخ محمد فاخر زائر اله آبادی ثم المکی رح ترجمهٔ حافلهٔ او در اتحاف و شمع انجمن و دیگر مولفات این هیچکاره
مرقوم ست وی معاصر میرزا مظهر جانجان بود و یکدیگر را باهم رابطهٔ محبت قوی شاه غلام علی دهلوی در حالات
مظهریه او را از کبار علمای حدیث شمرده و سید غلام علی آزاد بلگرامی در کسب علم حدیث از شیخ محمد حیات سندی
مدنی شریک او بوده و حضرت میرزا مظهر جانجان گفته که بسیاری را از کبرا در دین مشاهده نمودم بعد از یازده
سال یک شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب و سنت دریافتم الحاصل وی رحمه الله تعالی
امام ائمه متبعین سرزمین هندست و شیخ الشیوخ اکابر علما ارجمند تصنیفها دارد و سخن منظومش در مدح حدیث
و ذم رای نوربخش دلهای تاریک ست و افکار صحیحهٔ او در اتباع قرآن و حدیث بغایت لطیف و باریک
خورشید تاریخ ولادت اوست و زوال خورشید سال وفات او یعنی سنه ۱۱۶۴ ظاهرش محدث بود و باطنش
صوفی در برهانپور مدفون ست و با رحمت رحمن مقرون محرر سطور او را در خواب دید که بر سریری با جامه
کفن سفید چنان خوشحال خفته ست که گویا عروسی در خواب نوشین رفته طریقهٔ او از شیخ بدرالدین کمال مرید و
و از شاه غلام جیلانی مرید شیخ بدرالدین و از شیخ اسمعیل همی مرید شاه غلام جیلانی هنوز جاری ست در مروآباد

گفته تشرع بدرجهٔ کمال داشت و همیشه همت بتعدیل قسطاس شریعت میگماشت بسیار کشاده دست و شگفته
پیشانی بود فتوح ذخیره نمی ساخت و یگانه و بیگانه را باحسان بیدریغ می نواخت جوهر فهم و ذکا او بس عالی افتاده بود
در مقدمات غامضه علم بسرعت هرچه تمامتر میرسید جد امجدش شیخ محمد افضل او را در صغر سن مرید ساخت و تربیت
او حوالهٔ شیخ محمد یحیی کردو وی در ظل پدر بزرگوار تربیتها یافت و مجاز و مرخص گردید و بعد ارتحال والد ماجد جانشین
گشت و بمصداق فعززنا بثالث زیب سجادهٔ ابوین و فرع آسمان سای اصلین طیبین است صاحب صفات رضیه
و مناقب سنیه اساس محکم مدارج علیا قیاس منتج ولایت کبری میزان عدل نقلیات برهان نقد عقلیات بود در
سنه ۱۲۴۲ از دهلی روانه شده به برهانپور رسید فلک ناتوان بین فرصت نداد بعد عبور دریای نربدا بیماری سرسام
او را عارض شد یازدهم ذیحجه روز یکشنبه وقت اشراق جان عزیز در راه بیت الله فدا ساخت و من یخرج من
بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله در حالت مرض وصیت کرد که لاش مرا بمزار شیخ عبد الملک
قدس سره که در کمال تشرع بود ند بمقبرهٔ مبارک ایشان بجهتهای اهل زمان بعلی نمی آید مرا در جوار ایشان دفن سازند موافق وصیت
اهل آورد ند و احسن تاکه چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و داغ مفارقت بر دل یاران
گذاشت سپهر دوار اگر عمر ها چرخ زند مشکل که چنین ذات قدسی صفات بهم رساند انتهی که این راقم صاحب دیوان
علاوه شاعری مضامین ذم رای و اتباع سنت خیلی خوب بسته رحمه الله تعالی **تمام شد فصل اول**
و عقد آن از برای التقاط ترجمه و ملفوظ مشایخ و علما پیشین بود اما بعد از ختم دیده شد که جمعی از متاخرین هم
بدان ملحق شده اند که آخر با اول نسبتی دارد و همچنین در فصل ثانی که عقد آن از برای تذکار مشایخ پسین بوده است
جر گه از متقدمین خزیده که ازل را با ابد تعلقی هست و کذلک دو سه ترجمه در هر دو فصل مکرر شده در اثنای تحریر
این رقیمه کتاب طبقات کبری از شیخ عارف عبد الوهاب شعرانی و دیگر مؤلفات مشیخه ربانی میسر آمد اما فلت فرصت
و کثرت غصص نگذاشت که انتخاب بعض معانی و مبانی از آن کتب بوجود آید ناچار این بیاض را همچنان بر صرافت
تالیف غیر مهذب عمدا گذاشته آمد که این هم فنی ست و اهل انصاف و طلبهٔ معارف را با اهل سلمان حسن ظنی
و هر چند حکایت حالت پریشانم در انجام این نامه بیاید و خامهٔ واقعه نگار ماجرای دل اندوهگین اینجا بسراید اما آنچه
در خورد ذکر بپایان این فصل ست درین مقام بگوئیم تا از رفاقت جلوه آرایان این بزم هم محروم نمانیم ولادت این جزو
محقر با خاک برابر روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ۱۲۴۸ هجری در شهر بانس بریلی اتفاق افتاده و نشو و نما
ظاهری در بلدهٔ قنوج که موطن آبای کرام ست بوده در نسب با امام حسین بن علی شهید کربلا علیهما السلام می پیوندد

ودر حسب بامیهٔ حدیث ومشایخ نقشبندیه رحمهم الله تعالی میرسد معنی حدیث انی تارک فیکم الثقلین لن تضلوا
بعدی ما تمسکتم بهما کتاب الله واهل بیتی او کما قال درینجا جلوه گر ست در اصول عقاید ماشی بر طریقهٔ سلفم
ودر فروع مذاهب متمسک باخبار وآثار صحیحهٔ جناب رسالت اساتذهٔ کما همه مجتهد عصر وعلامهٔ دهر ائمهٔ سنت وتحقیق
امت گذشته اند وجز اتباع دلیل وطرح تقلید وترک قال وقیل بدلی ومشربی دیگر کار وباری نداشته اند
ولله الحمد منکه هنوز دست بیعت بدست کسی نداده ام شاگرد بلا واسطهٔ حضرت قرآنم ومرید بی‌پیر جناب رسول
انس وجان صلی الله علیه وآله وسلم ؎

چو سایه در قدم سرو سرفراز توام   مرید سلسلهٔ گیسوی دراز توام
نگاه است بآزاد بیش از دگران   غلام معتقد حسن امتیاز توام

ازینچه شعور تا حال عمر مستعار در مطالعهٔ اسفار هر علم وفن گذشته وبه دواوین لا تعد ولا تحصی از مؤلفات سلف
خلف غابر وابناء عصر حاضر عبور واطلاع دست بهم داده واز جملهٔ صنایع علیه علی اختلاف انواعها بقدر مقدور بهره
ربوده ؎

تمتع ز هر گوشهٔ یافتم   ز هر خرمنی خوشهٔ یافتم
من کل شیء لذیذ احتسی قدحا   وکل ناطقة فی الکون یطربنی

وعون الهی کتب علوم تفسیریه وحدیثیه را فراوان بمن ارزانی داشته وتکرر ورد این احوال توفیق تالیف رسائل
ومسائل بسیارم در علوم کتاب وسنت ولغت وادب وانچه از آلات ومبادی این فنون شریفه است بخشیده
در طبع تفسیر فتح البیان خامهٔ بیست هزار ودر طبع نیل الاوطار بیست وچهار هزار سکه در شمار آمده ودر تالیف
طبع دیگر کتب ورسائل تا حال مقدار مصارف به سی هزار سکه رسیده اگر او سبحانه این خدمت را که خالصا لوجهه الکریم
بامید نصح امت مودی شده بپذیرد از برای نجات آخرت کافی ووافی ست انشاء الله تعالی خدا امیدانند که مقصود
درین رسته وجز ونشست وبرخاست نه نیکنامی وسمعه وریاست بلکه هدایت خود وارشاد دیگر اصحاب صدق
وصفا چه انچه اهل زمان را سواد شهرت ونام آوری باشد این کس بیرزد را بحمد الله تعالی نقد کفت ست تا قدم
از عالم لاهوت بعرصهٔ ناسوت گذاشته ام جز علم ومطالعه وبحث کتب کاری دیگر باخود نداشته ام ؎

شربت الحب کاسا بعد کاس   فما نفد الشراب ولا رویت

هرگز هوای تحسین اکل وشرب وتزئین مرکب ومسکن وتوفیر دولت وتدبیر حکومت وخورسندی صحبت ابناء زمان

دماغ مرا پریشان نکرده و از اسباب عیش و مسرت دنیا هیچ شی بخودش مرا دلبستگی در بود کی وشیفتگی آشفتگی داده

دولت دنیا که تمنت کنند | با که وفا کرد که با ما کند

نه بر وجود چیزی ازین اجناس وحصول خورسندم و نه بر عدم آن دردمند هر دم در اندیشهٔ دریافت مسائل علوم و ذکر هذا اگر رسائل منطوق و مفهوم بسر می آید و هر ساعتم در نگارش علمی و دانشی و گذارش سعر رفتی و شفقتی روز بشب میرساند ؎

یارا ما ز اغنم تو هر شب | همخوابه سعز استخوان است

اگر در سفرم سفر در وستم و اگر در حضرم کتاب در کنارم شب در همین اندیشه بخوابم و صبح در همین طلب برخیزم آری جیفی که بر من میرود قصور عمل بر مقدار علم ست در ۱۲۹۵ ملتزم را در کعبه ملتزم گشته دعا زیادت علم کردم و آب زمزم را بکلمه رب زدنی علما خوردم و رب اشربه لعطش یوم القیامة درنیت آوردم در تفهیم آنچه کرد دران هنگام توفیق زیادت عمل چرا نخواستم و ازین نعمت چه قسم تغفلت در ساختم اکنون اگر توفیق ایزد رفیق ارادت سفر ثانی حجاز میشود درین کرت همین عمل شکر کنم و حصول رتبه اعلای تقوی دریوزه نمایم و گرد معصیت از دامن دل و تن با آب دیده بشویم انشاء الله تعالی و عدکات از خداوند عز اسمه که رحمتش بر غضب سابق ست تمنای آن دارم که محبت خدا و رسول و اصحاب و عترت مقبول و القتایمهٔ حدیث و مشایخ سلوک صافی موجب حظوظ ~~مطلب عفو و عافیت~~ آن برای من شود ؎

شنیدم که در روز امید و بیم | بدان را به نیکان ببخشد کریم

در حدیث ست المرء مع من احب وانت مع من احببت و قید مساوات در عمل در بیان نکرده ست خوردن و آشامیدن و جز انهماک در علوم بکار دیگر پرداختن بر من چندان گران ست که بر دیگران اشتغال بعلم سنت نموده چکنم که در بنی آدم زاده ام ورنه تنی خواهم که محتاج آب و نان نبود و جانی خواهم که جز ذکر و فکر جان آفرین و شغل تلاوت کلام خدا و دراست حدیث سید المرسلین شغلی دیگر او را نباید و ازین خیال اگر دمی جدا نیم که یاران معصر این حرف را از من پذیرا نکنند و آنرا حمل بر ستایش نفس خود نمایند اما پیرب را ست اندیشه تکذیب کسی زیانی در اصل کار نمیکند و صادق را این سوء ظن بحمد لله در علام الغیوب کاذب نمیگرداند اگر تمام دنیا بمن ارزانی دارند مسرتی در خود نیابم و اگر بر پاره آب و نانی قانعم سازند هیچ ملالی دل را فرا نگیرد آری فقری که مانع باشد و خلق را از خالق برگرداند و مسکنی که پیش کسی فرا از گردن نخواهم و خدا را عز جل ست که مرا ازین ذلت تا حال

نگاه داشته و در تمام عمر که امروز به پنجاه سال نزدیک است حاجتمند وام ستدن و چیزی از کسی خواستن و احتمال
آسودگان نمودن و اسباب رفاه و جاه اندیشیدن و بدین آن اوقات بیگاه و بیگاه بر باد دادن نبوده

نه یار آمد بکار من نه اغیار　　　نیم ممنون کس منت خدا را

دلی دارم از رد و قبول همگنان آزاد و خاطری دارم از فکر سود و زیان این و آن نامراد نه دوستی با کسی که
دوستیش در آخرت بکار نیاید و نه دشمنی با کسی که دشمنیش نقصان عقبی کند و آنکه کمتر مرا دوست دارند و بیشتر
دشمن انگارند و بسیاری بپذیرند و اندکی رد کنند موجب عروج بمعارج دنیا و ابتلای من بسیاست ریاست
از طرف ولی نعمت ست مرا خود درین میان تدبیری نیست هرچه هست از دوست و همه نیکوست

تو جلوه داری و روپوش کرده ما را　　　نقاب عارض گل جوش کرده ما را

صورت پرستان که بوی معنی بدماغ ایشان نرسیده و ظاهر بینان که شراب باطن در ایاغ ایشان نریخته است
ظاهر و صورت دیگران را حمل بر باطن و معنی خود کنند و اندیشه هزار فتنه و ستیزه را بخود راه دهند و سری بسوی
دریافت حقائق امور و دقائق نفس الامر نمیدارند و بیگناهان غفلت طبیعت را بتردستی فکر بداندیش
خود مبتلای هزاران بلا میخواهند گاهی بتهمت در دین و گاهی بافترا در دنیا بدنام می کنند و باین حیل و جهل بسیط
کامیابی خود بمرادات این هیچمدان اندیشند اما حمایت الهی و برکت رسالت دستگاهی چون در صدد کار
خود ست و عون و صون عزوجل همراه حال این پریشان دل عداوت اعدا مضمحل ست و بغض و شنحار ایشان
معطل ولولا فضل الله ورحمته علیکم لکنتم من الخاسرین وان عبادی لیس لک علیهم سلطان
من هیچ باشم که درین طوفان خونریزی و گردباد فتنه انگیزی بحفظ خود توانستم کرد و از مکاید و مصاید شیاطین الانس
و اخوان الشیاطین بنی آدم توانستم رست باری شکر منعم حقیقی ست که معامله او با بندگان خویش بر وفق ارادت
دلهای ایشان ست و لطف خفی و مرحمت جلی او مرهم زخم دلهای پریشان سبحان الله وبحمده کجا بودم و کجا
افتاده ام و کجا رسیده ام و کجا استفاده ام ... پا که نه از عقل معاش بهره کافی دارم و نه از فکر معاد حصه
وافی و نه در مراتب حسد و تعصب و عداوت تدبیر شافی محض بفضل باری نفسی این نفس چند را که در دام هوا
و هوس گرفتار ست قرین هزار عفو و عافیت بسر می آرم و روز خود را متوکلا علی رحمته و برکته غافلانه

از بازی جهان و جهانیان بشب میرسانم
شایستگی عداوتم نیست　　　بس منفعلم ز کینه ورها

شکر این نعمت بی پایان را اگر هر موی تن زبان سخن گردد پایان نبود و سپاس این احسان گرانمایه را اگر هزار دل هم زبان یکدیگر شوند کی از فراوانش مودی نگردد الٰہی مرا از برای کاری که آفریدهٔ در ان مشغول داشته تا آخر عمر همبران دار و چنانکه تا حال حفظ حضور و غیبت من فرموده بر همان منوال نگهبان من از آفات دارین باش و الله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین بست و هشت سال ست که خامه بدست گرفته ام و پنجاه و نه کتاب نوشته و اکثری از ان مطبوع دلهای اهل اتباع گردیده و عرب و عجم را تا بلاد دور دست جهانگیر و عالم ستان آمده درین مؤلفات برکت روز افزون بخش و این مجامیع را که نخبهٔ علوم علما و اولیاء سلف و خلف ست تاج کرامت و قبول بر سر گزار و اگر هیچ توشهٔ راه بدست ندارم همین عمل را که خالصة للذکری الدار بر روی کار آورده ام

سرمایهٔ هزار مغفرت و رضوان خود میشناسم ؎

کریمان را نظر بر زشتی مهمان نمیباشد ... مبر از باغ بیرون سبزهٔ بیگانه ما را

درین دور صد سیزدهم از هجرت طرفه ماجریات در پیش ست و غریب آفات دامنگیر هر بیگانه و خویش یکسو مقلدین رجال در صدد خرابی احوال اهل اتباع اند و طرف دیگر مبتدعه در فکر ازالهٔ اعراض اهل سنت جانب آخر فساق و دنیا طلب حربها بر ارباب صلاح میکنند و جانب دیگر ملوک بر ملوک پیشدستی مینمایند یکی را اگر مسموم کردند دیگری را افسون کشتند آن دیگر را در پیچاپیچ انداخته اند و آن آخر را در کشاکش هیچ در هیچ ؎

سلیم از دست بیدادی که نالم ... بگشت ما گزارش کرا افتاد

دنیا از جور و ستم پر گشته و نصفت و عدل از طبع همگنان رخت بر بسته و امن و آسایش یکقلم از دفتر جهان بر خاسته و هوای رسوم هر یکی را بر کینه و عداوت دیگری بر داشته و اقامت بر شعائر اسلام سخت تر از صبر بر اخگر گردیده و بجز سکوت و شکیبائی هم صورت نجات نمو از گشته ؎

صبرست دوای دل بیمار تو واقف ... افسوس که کم داری و بسیار ضرورست

بگوئید که چه میتوان کرد که ایمان بسلامت و جان بعافیت ماند کسی را از کجا بدست می توان آورد که قدر راستی داند و مقدار دینداری شناسد نه در علم برکتی مانده و نه در عمل اخلاصی و نه در عقیده صحتی و نه در سلوک اثری و نه در ملوک انصافی و نه در عوام صلاحیتی و نه در خواص انسانیتی گوئی همگنان بهائم سیرت و حوش سریرت نگس طینت گشته اند الا الشاذ و النادر من قبائل شتی و بلاد لا یحیط بها الا الله و حتی حجر اگر جویند جز جائی که آنجا خون و مال مسلم شیر مادر باشد میسر نمی آید و امن اگر خواهند جز مکانی که آنجا تکفیر و تضلیل و تبدیع سنی متبع نمایند دست بهم نمیدهد ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس کدام ماه ست که فلک نادره کارکاری نادر بر روی کار نمی آرد و کدام

سالہاست کہ چرخ دوار گردش گرگون بروزگار نمیدہد

غم چہ استادہ تو بر در ما | اندر آ یار ما برادر ما

صورتحال زمانہ چنان میخواہد کہ آسمان بتر قدو زمین بشگافد و صور را بدمند و ستارگان را بریزند درین شورش دہر
و یورش اہل عصر ہر کہ جان بعافیت و ایمان بسلامت تا لب گور برد رستم جہان و سام نریمان زمانست ما را
کہ تجربہ فقر و آسودگی ہر دو نوازشہا کردہ و گلگشت خزان و بہار روزگار عبیر تہا روزی ساختہ معلوم شد کہ
فقر و سکوت درین زمانہ کہ لا یحیی فیہ و لا یموت صفت اوست ہزار درجہ بر آسودگی و اختیار عمل می چربد
و قلت ہمنشینی و گریز از یار و اغیار صد مرتبہ بر اختلاط من و توی بالدا ما توقع وفا این کار از ابنا روزگار

کجا و وجود اینچنین عزیزان کدام جاست

دوستانی کہ اندرین عہد اند | ما لہم ذمۃ و لا الّ
ہمہ در خون یکدگر شدہ اند | ثم افتوا انہ جلّ

نگوئی کہ تراجم حال و نامہای مقال تو ہمہ پر از شکوہ غربت اسلام و اوضاع انام باشد این چہ صنیع ست و مسائل
و مسائل تو جملہ مملو از حکایتہای مظالم زید و عمرو این کدام ہنجار بود زیرا کہ تا از شکم مادر بکنار پدر شتافتہ ام

ہیچ وقتی دست بر مراد دل نیافتہ ست

زخمہ بر تار زم پریشان میرود | کین نواہای پریشان میزنم

در حالت فقر و تہیدستی غم نانم بود و اکنون کہ حالت آسودگی و فراغبالی ست غم جہان الحمد للہ علی کل حال ست

یک نیمہ عمر در بطالت بگذشت | یک نیمہ بتشویش و خیالات بگذشت
عمری کہ از و دل جہانے آزرد | بنگر بچہ حیلت و چہ حالت بگذشت

آدمی زاد را ہیچ مصیبتی بالاتر از سہ ہنگام نیست روزی کہ متولد شد و روزیکہ بمیرد و روزیکہ از گور برخیزد
تا پیدا شد نخست غم مکتب نشینی سپس غم معیشت گریبان گیر پیش آمد و نمیداند کہ عمر با فلاس در یا بگذرد یا بدولت
و اخلاص و تازہ شدہ ست و اسیر این خاکدان گندہ ہزار دشمن در پی ست و تا بمیرد احوال برزخ و اہوال محشر
در صدد وی باز چون برخیزد حساب و کتاب اعمال این خانہ خراب و تباب دامنگیر و معاملہ ہر عالم ازین ہر سہ
عوالم بر وفق قضا و قدر علیم خبیر بیچارہ انسان چہ کند مگر آنکہ رحمت عامہ الٰہی دستگیر وی شود و مضمون عیسوی را
در حق بندگان عاصی خائف راجی خود جلوہ اظہار دہد و سلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا

اکنون بنظارهٔ دگرگونی حالات خلق و واردید آفات گیتی دل از همه آرزوها خالی ست و بقیهٔ انفاس حیات مستعار
در کشاکش غم و غصه از خوف و دهشت هالی ست

بدنامیِ حیات دو روزی نبود بیش ‌‌ ‌ گویم کلیم با تو که آنهم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد باین و آن ‌ ‌ ‌ روزی دگر بکندن دل زینهان گذشت

چون بحکم ما ابعد ما فات وما اقرب ما آت از سیاق امر ناگزیریم و هنگام رحیل ازین خاکدان فنا نشان معلوم
ندانیم و بار گران گناهان بیشمار پشت طاقت را خم کرده و انواع عداوات دنیاداران و دین گذاران خاطر را
بستوه آورده چارهٔ کار جز آن نیست که غم و غصهٔ خود را که تعلق بدین و دنیا دارد بر خداوند حقیقی عرض کنیم و بهزار
زبان و دل از تبعات گرفتاری این آب و گل توبه نمائیم و از موفق جل مجده دریوزهٔ توفیق خیریت دارین و سعادت
نشاتین بسازیم و بزبان حال و جنان قال بمناجات مستطاب حضرت رب الارباب بپردازیم و با دای بندگی
و ندای نیازمندانه سر رشتهٔ عرض حال بگشائیم و گوئیم

ای کریم بخشندهٔ عطا و ای رحیم پوشندهٔ خطا ای خالق خلق را راهنما ای قادر خدائی را سزا جان ما را صفای توحید ده
و چشم ما را ضیای سنت بخش و ما را آن ده که آن به این بنده چه داند که چه می باید خواست داننده توئی هرچه دانی
آن ده آنچه پیغمبران و دوستان تو از تو خواسته اند و در آن خیریت دارین پنداشته اند آن همه بمن بی برگ
ارزانی دار و تیرگی گناه و آلودگی بدعت را از دل و تن من شرمنده بردار عذرهای ما بپذیر و ما را بعیبهای
ما مگیر ترسانیم از بدی خود ما را بیامرز بخودی خود بنیاد توحید ما خراب مکن باغ امید ما بی آب مکن جستجو جای شادی
نیست و جز از تو روی آزادی بندگی ده که در کار تو جان بازیم جانی بخش که کار آنجهان سازیم یقینی لطف کن
که در آز برما باز نشود قناعتی مرحمت فرما که گنجشک حرص ما باز نگردد دستی مرا بگیر که دست آویز نداریم توبهٔ
من بپذیر که پای گریز نداریم مگو که چه آورده که در واشویم مپرس که چه کرده که رسوا شویم آخرتی ده که از اولی
بیزار گردیم توفیقی در کار کن که در دین استوار گردیم یا رب تو بساز که دیگران نسازند و تو بنواز که فلان و بهمان
ننوازند قلبی ده که طاعت افزون کند طاعتی بخش که به بهشت رهنمون کند عملی ده که در وی آتش هوا نبود عملی ده که
در وی آب ریا نبود دیدهٔ کرامت فرما که جز ربوبیت تو نه بیند جانی بخش که جز عبودیت تو نگزیند نفسی ده
که حلقهٔ بندگیت در گوش کشد لبی ده که زهر حکمت تو نوش کند یافت تو آرزوی ماست دریافت تو نیاز وی
ماست امروز معصیت کردیم دوست تو محمد رسول الله صلعم غمگین و دشمن تو ابلیس شاد است فردا اگر عقوبت کنی

باز دوست تو حزین وعدو تو مسرور گردند پس دو شادی بدشمن مده و اندوه بر دل دوست منه گفتی که
مکن و بران داشتی و فرمودی که بکن و بران نگذاشتی علمی که خود شرا فراختی نگونسار مکن و چون در آخر عفو
خواهی کرد در اول شرمسار مکن آمرزیدن مطیعان چه کارست و کرمی که همه را برسد چه مقدارست آین بنده
سخت گناهگارست و صفت تو در ازل و ابد غفارست رباعی

من بندهٔ عاصیم رضائی تو کجاست — تاریک دلم نور و صفائی تو کجاست
ما را تو بهشت گر بطاعت بخشی — آن بیع بود لطف و عطای تو کجاست

ربی جمال تراست باقی همه زشتند عاصیان امید وار و زاهدان مزدور بهشتند اگر و مبادا بدوزخ فرستی
نالیم و اگر بهشت بری بی دیدار تو خریدار نیم خداوندا ابوجهل از کعبه آمد و ابراهیم از بتخانه کار
بعنایت ست باقی بهانه گرفتیم که نور در طاعت ست اما اگر راست پسند کار بعنایت ست بر عجز خود آگاهم
بیچارگی خود گواه خواست خواست تست من چه خواهم و جز در تو درگاهی نیست که انجا پناهم آین چراغ
افروخته را مکش و این دل سوخته را مسوز و این پردهٔ دوخته را مدر و این بندهٔ آموخته را مران و نواخته خود را
مینداز چون توانستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم بحرمت آن نامی که تو آنی و بطفیل آن صفاتی که انچنانی
بفریادم رس که بینوا سنے رباعی

یارب ز تو آنچه من گدا می خواهم — افزون ز هزار پادشا میخواهم
هر کس ز در تو حاجتی میخواهد — من آمده ام کز تو ترا میخواهم

کار بدل آگاه ست نه بدستار و کلاه یارب همه از تو ترسند و من از خود چه از تو همه نیک آید و از من همه بد
تو نه ظالمی که گویم زنهار و نه مراحقی که گویم بیار آین میگویم که چون در اول بد داشتی با آخر فرو مگذار گناه در جنب
کرم تو زبون ست زیرا که کرمت قدیم و گناه من اکنون ست اگر عاصیم پاکی و اگر خاطی هزار سخن بدانکی گفتی که بیم
امید ازان تمام ست چون کرم تو بی پایان ست نومیدی حرام ست الهی که در وجودی نیست هیچ پیدا از وجود تست که
در وجودی نیست گنجیده اند و چون بیند میارزم که مبادا فردا هیچ نیرزم آمی فریاد از کمینه طاعت عادتی و حکمت
تجربتی و حقیقت عاریتی الهی این چاشنی که بکام شوق دادی تمام کن و آین برق که در جان نتابیدی مدام کن

اللهم انا بتہ و غفرانہ

ان ختم الله بغفرانه — فکل ما لاقیته سهل

فصل در ذکر بعضی از مشایخ متاخرین رحمة الله علیهم اجمعین

محقق و متقرر ست که موثر ترین حالات بلکه افضل ترین مقالات مصاحبت اہل کمال و مجالست مقربان آستانهٔ ذو الجلال ست زیرا که بمشاهدهٔ استقامت احوال ایشان و معاینهٔ صحت اقوال درویشان سالک را ہمتی دست دہد که تحمل اعبای عبادت و برداشت مشاق ریاضت که لازم این طریق و خادم این فریق ست آسان شود بلکه بوادید جمال باکمال ایشان اگر دست دہد نوری در دل می افتد که ظلمت ریب و ارتیاب را که علت بعد و حجاب معرفت ست زائل میگرداند هم القوم لا یشقی جلیسهم و اگر فرضاً این شخص استعداد این کار و قابلیت استفاضهٔ انوار ندارد تا تاثیر صحبت بوجود آید و فائدهٔ محاذات رو نماید لکن بقیاس و استدلال بر وجود لذت و ذوق ارباب حال باشد از گرویدن باین طریقه که قسمی از ولایت ست محروم نماند

ای که از کشمکش قال و مقال ۔۔۔ نیست ت حالت ارباب کمال
ہیچ نا یافته در خود اثری ۔۔۔ نشنیده ز کسان جز خبری
قابل کار نه معذوری ۔۔۔ یا خود از کوشش آن بس دوری
باش کین راه گذاری دگرست ۔۔۔ ہر کسی قابل کاری دگرست
لیکن اندر پی انکار مرو ۔۔۔ از جهان منکر این کار مرو
بنگر این حالت درویشان را ۔۔۔ کوشش و سوز و غم ایشان را
که درین ره چه طلبها دارند ۔۔۔ در طلبها چه تعبها دارند
زین طلب گر نخدا یافته اند ۔۔۔ این همه بهر چه بشتافته اند
در طلب اینهمه جانبازی چیست ۔۔۔ مال و اسباب فدا سازی چیست
کشف اگر نیست قیاس تو کجاست ۔۔۔ عقل کو درک حواس تو کجاست
باری ار نیست ترا وجدانی ۔۔۔ معتقد باش و بیا ایمانی

و بعد از حرمان دولت صحبت کاملان و مشاهدهٔ جمال عارفان استماع اخبار و تتبع آثار ایشان در رفع تفرقه و ظلمت زدائی ہمان تاثیر دارد که صحبت و مجالست بلکه این خود نوعی از صحبت ست که جمال وقت در روی از غبار کدورت بشری و حجاب صورت عنصری مصفا ست و صفای حسن عقیدت از مشاهدهٔ عادیات و اطلاع بر زلات منزه و مبرا

ولهذا جمعی از اخلاف قرناً بعد قرنٍ حفظ اخبار و آثار اسلاف نموده در محافل و مجالس بیان میکرده اند و در دفاتر گرانمایه و صحائف بلند پایه فراهم آورده زیوری دیگر بر جمال آن میافزوده اند

ذات من نقش خیال خویش تست　　من مگر خود حقیقت ذات توام
نقش اندیشهٔ من جمله زتست　　گوئی الفاظ و عبارات توام

و ورای تسلیهٔ فؤاد و تثبیت مراد و انتقاظ و اعتبار آنرا دیگر فوائد و منافع بسیارست یکی آنکه وجود اولیا رحمتست شامل و نعمتیست بهر جوینده و اصل پس ذکر مناقب و احوال ایشان که در معنی شکر این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری باشد و اعتقاد و محبت این صفاکیشان صدق اندیشان واجب و متحتم و اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ الخ و الا ضرور آنکه ذکر بیان آله و محبان بارگاه سبب نزول رحمت و موجب وصول قربت ست زیرا که هر محبوبرا هر محب موجب ... است را وصف دوست محبوب نماید قرآن کریم را ببین که مملو از ذکر انبیا دست چون بقصص اولیا و اصفیا دید بر دوستان هر جا آفرین ست و بر دشمنان ایشان هزار نفرین دیگر این عبادتی که بهر حال در جمیع حال بی کلفت و محنت از دست هر کس حاصل ست و با وجود سهل جدای حیل که عبادت از قرب رب جلیل ست علاوه بران و اصل دیگر چون نقل اخبار و حکایات ماضی و حال و اضاعت اوقات بذکر احوال اداخر و اوائل مالوف عادت و مانوس طبیعت هر کس تا آنکه هست پس اشتغال بذکر احوال اهل کمال که منشر سعادت مبدء و نتیج رشادت مآل ست در همه حال بهتر باشد تا اقتضای مقتضای طبیعت و عادت نیز متضمن نوعی از طاعت و عبادت باشد دیگر لابد میان ذاکر و مذکور علاقهٔ مناسبتی و رابطهٔ محبتی باشد که باعث بر ذکر گردد پس ذکر حکایات صالحین بجهت آنکه مشعر از مناسبت باطن و مخبر از محبت اندرون ست ذاکر را در ظاهر نیز از ایشان نماید و بزمرهٔ صلاح و حلیهٔ فلاح بیاراید دیگر هر کس که حالات اسلاف استماع نماید بالضرورة دریابد که چندین کس که بعد از مضی قرون و ادوار و تمادی دهور و اعصار هنوز ذکر فضائل پیشینیان میگویند سبب آن بجز حسن عمل و کردار نیک و گفتار راست نیست ایمن پاید که حیات ابدی و سعادت سرمدی در حسن عمل ست و شاید که تصور این معنی منجر و باعث کسب خیرات و نیل صالحات و تحصیل مبرات گردد

جانا لبم از ذکر تو خاموش مباد　　یاد تو ز خاطرم فراموش مباد
هر جا ز شما لبی در سینه گردد　　ذرات وجود من بجز گوش مباد

دیگر تواند که ذکر خیر این طائفهٔ علیه سبب ترویح ارواح مقدسهٔ ایشان گردد و چنانکه وی ایشان را در ...

بخیر ذکر میکنند ایشان نیز ابدا تا من الله بحکم تخلق باخلاق الٰهی او را در انجهان به نیکی یاد نمایند ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم دیگر آنکه چون وی نشر مناقب وذکر محامد گذشتگان میکند بتقاضای کما تدین تدان امیدوار باید بود که بعد از وی با وی نیز همین معامله کنند

چو من بخیر کنم یاد رفتگان دارم | امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند
چو شاد میکنم ارواح دیگران شاید | کسان رسند و مرا نیز روح شاد کنند

رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الآخرین بعلاقه این امور اینمعنی مرا هوس آن شد که بذکر حال وقال چندی از اهل کمال بر طریقهٔ اختصار وشیوهٔ اعتبار از اخبار الاخبار وجز آن باکم وبیش بسیار درین فصل زبان کشایم واز حکایت وشکایت روزگار بر در توبه و استغفار آویزم وتاخیر را در ذکر وقید سوالید و وفیات را در بیان ملحوظ نکنیم که مراد دریافتن حالات ومعارف ایشانست سال ولادت و وفات ومعهذا در کتب معتمده این وطر مقتضی ست طالب بدان رجوع میتواند کرد وعلی کل حال امید آنست که اگر فقیری محزونی وقت خود را باین کتاب خوش کند جای آن دارد واگر سالکی خداجوی سطاو تخواهش را ازین فصل و باب جوید روسے بحرمان نیارد وبقبول خداوندی جلت عظمته مقبول گردد وبحصول مقصود ولی موصول شود ان الله لا یضیع اجر المحسنین

شیخ الاسلام محی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی از احفاد عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن سبط ست رضی الله عنهم درسنه ۴۷۱ متولد شد گیلان وطن اوست سی وسه سال تصدی تدریس کرد وفتوی داد چهل سال سخن بمردم در ارشاد فرمود نود سال زیست ودرسنه ۵۶۱ از دنیا برفت عالم قرآن وحدیث بود وجمیع علوم را اصولا وفروعا ومذهبا وخلافا نیکو میدانست تا آنکه گوینده گفت فاق الکل فی الکل وصار مرجع الجمیع فی الجمیع ودر قلوب خاص وعام قبول عظیم وعظمت تمام یافت وی گفته قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله واین سخن از وی اگر بصحت رسد علما دانند که مراد وی بدان چیست یا از وادی سکرست که اهل حال را پیش سے آید روزی در تفسیر آیتی یازده وجه ذکر کرد تا اینجا علم حضار بزم همراه بود بعده در بیان دیگر وجوه شروع نمود وبه چهل وجه تمام فرمود وگفت گذاشتیم قال وباز آمدیم بحال لا اله الا الله محمد رسول الله این کلمه گفتن شوری واضطرابی در دلها حاضران افتاد از نفائس اجوبه اوست که یکی سوگند کرد بر طلاق زن اگر خدا تعالی را چنان عبادت

نکنند که دران فردی از انسان در هیچ مکان انباز او دران عبادت نبود که ام عبادت ادا نماید پس بعد از آنکه
علماء عراقین در جواب ازین مسئله درماندند وی بجرد نظر دران مسئله فرمود یخلی له المطاف ویطوف
وحده وبحل بمینه طریق وی تحکیم کتاب وسنت بود در هر خطره ولحظه وواردو حال وثبوت مع الله در جمله
احوال وحفظ احکام شریعت با مشاهدهٔ اسرار حقیقت وانچه از خوارق وکرامات وعجائب وغرائب از وی رح
نقل کرده اند شاید بسیاری ازان مبنی بر خیال محبان است همچو تجلی نبوی از برای تربیت وتائید در مجلس وی
وحضور ارواح جمله انبیاء واولیاء وگفتن وی قف یا اسرائیل واسمع کلام المحمدی بحضور ونحو آن که این
احوال نزد اهل بصیرت واصحاب شریعت درخورد پذیرائی وثبوت نیست ولیس الخبر کالعیان آری اینقدر
ضرورست که کمل مشائخ او را ستوده اند واز وی کرامات وحالات سنیه بسیار ملاحظه نموده شیخ بزرگ شهاب الدین
سهروردی گفته کان سلطان الطریق علی التحقیق ویافعی گفته کرامات بلغت حد التواتر ومعلوم ست که انکار
کرامات اولیاء کار مسلمان نیست اما این کرامات آن ولی را تا آنقدر چه نیز رسانند که معبود عباد ومسجود خلائق گردد ودر همه عالم
تصرف وتصریف او باشد حیاً ومیتاً ونعوذ بالله من جمیع ما کره الله می بینیم که احوال نویسان وی در ذکر حالات بفشر
چندان مبالغه کرده اند وجادهٔ اغراق پیموده که از مرتبهٔ بندگی بخدائی رسانیده اند واز درجهٔ غلامی باوج خواجگی برده
واین آفت از اهل علم ظاهر شده است تا بعوام کالانعام چه رسد واز ین جنس ست ضامن شدن وی رح تا روز قیامت
بمغفرت از برای جمیع مریدان ومنتسبان خود مگر دریغ ست بر آنکه این ضمان رسول انس وجان از برای اتقیاء وعاصیان
اسلامیان نکرده وهمگنان را بر مشیت خدا گذاشته وبحق سبحانه وتعالی سپرده پس انچه از شیخ آمد از رسول هم نیامد
وما فیه هذا المنقول واسوءه فی العقول اللهم ثبت قلوبنا علی دینك ولا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
ترجمهٔ شریفهٔ او که تعلق دار دبمراتب علم در تاج مکلل نوشته ایم وهمچنین تراجم هم مشربان او همچو ابن عربی وابن فارض
وابن سبعین وامثال ایشان درانجا ذکر نموده ان شئت زیادة الاطلاع فارجع الیه واذلك ما
اثبتناه من تراجم المحدثین هنالك وعول علیه

خواجه بزرگ سید معین الدین بن سید غیاث الدین الحسنی الحسینی السنجری امام سلسلهٔ چشتیه وسر حلقه مشائخ
این طریقه علیه ست اگرچه مرید خواجه عثمان هرونی مرید حاجی شریف زندنی ست اما بعد از انکه از مدینه ببغداد آمد
شیخ عبد القادر جیلانی را ملازمت نمود وپنج ماه وهفت روز در خدمتش ترقی حاصل کرد ونجم الدین کبری را در
خوارزم دید وخواجه یوسف همدانی را در همدان وشیخ ابو سعید تبریزی را در تبریز وشیخ حسن زنجانی را در لاهور

دیدار از انجا بدهلی آمد بعد از ان در ۵۸۳ه باجمیر رفته اقامت نمود خواجهٔ قطب الدین بخدمت او رسیده بسلسال
در خدمت خواجهٔ عثمان هرونی بود وی اول کسی ست از اولیاء الله که در اقلیم هند سلسلهٔ ولایت برپا کرد و انوار
شریعت و طریقت نشر ساخت و لاریب بزرگان چشت عنبر سرشت را حقی ست قدیم بر رقبهٔ ولایت هند چه سلطان
محمود غزنوی دست توسل بدامن حضرات چشتیه زد و بهمم قدسیهٔ ایشان کمر بغزا هند بربست و در غزای سومنات
خواجه محمد چشتی بذات مبارک خود با سلطان متوجه هند گردید و این سرزمین را بقدوم میمنت لزوم شرف اندوز
ساخت خواجه از جانب غزنین باجمیر تشریف ارزانی فرمود و بار اقامت درینمقام کشاد و بعبادت مشغول
شد و این آمدن در زمان پتهورا رای هندوستان بود پتهورا او را بعدم قبول سفارش مسلمانی رنجانید و گفت
این مرد درینجا آمده ست و سخنها از غیب میگوید خواجه برآشفت و بر زبان مبارک آورد که او را زنده گرفتیم و دادیم
همدران ایام لشکر سلطان معز الدین سام غوری از غزنین در رسید و وی اسیر گشته کشته شد و از ان تاریخ باز درین
دیار اساس اسلام استحکام یافت و بیخ و بنیاد کفر و فساد برافتاد و لهذا حضرت خواجه را مجدد مائه سابعه گویند
و بالجمله وجود اولیاء امت در هر اقلیم بروفق فتح بلاد و جلوه افروزی شعائر اسلام ست و پیداست که از ابتداء
طلوع آفتاب جهانتاب اسلام درین آفاق، هیچ عصر خالی از وجود اولیاء امت و اصفیاء ملت نبا شد احوال این
طائفه علیه از مبادی مائه سابعه منضبط ست و آثار اکابر ما تقدم بوجوه شتی در نقاب خفا ماند و صدق هل اتی علی الانسان
حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا بهم رساند مگر حال بعضی در لباس قال بر سبیل ندرت یافت میشود مثل ابو حفص
ربیع بن صبیح السعدی البصری که از اتباع تابعین و ثقات محدثین ست صدوق بود و عابد و مجاهد و اول کسی که در
اسلام بتصنیف پرداخت حدیث را از حسن بصری و عطا شنید و از وی سفیان ثوری و وکیع و ابن مهدی
روایت کرده اند صاحب مغنی گوید مات بارض السند سنة ستین و مائة و صاحب کشف المحجوب علی بن عثمان الهجویری
المتوفی سنة خمس و ستین و اربعمائة و شیخ فخر الدین زنجانی پیر ارشاد شیخ سعد الدین حموی که هر دو بزرگوار در لاهور
آسوده اند و شاه یوسف گردیزی که در سنه خمسین و خمسمائة از گردیز کابل بملتان آمده طرح اقامت ریخت و اول
اولیاء هند چنانکه گذشت خواجه معین الدین چشتی اجمیری ست قدس الله سره وی در سنه ۶۳۳ از دنیا رفت
از کلمات قدسی سمات اوست که دل عاشق آتش کده محبت ست هر چه درو فرود آید آنرا پاک بسوزد و ناچیز
گرداند و هم وی گفته از جوی های آب روان آوازی میشنو و چگونه آوازی برآید همین که بدریا رسید ساکت
گشت از شیخ خود خواجه عثمان نقل فرموده که هر کس نماز بی سه خصلت با شد تحقیق بدان که حق تعالی مرا

دوست ست سخاوت چون دریا شفقت چون آفتاب تواضع چون زمین وفرمود صحبت نیکان به از کار
نیک وصحبت بدان بدتر از کار بد وگفت نشان محبت آنست که مطیع باشی و بترسی که نباید دوست براندو گفت
گناه شمارا چندان ضرر نه دارد که بیحرمتی وخوار داشتن برادر مسلمان وفرمود عبادت اهل معرفت پاس انفاس
وفرمود علامت شناخت حق تعالی گریختن ست از خلق وخاموش شدن در معرفت فرمود علامت شقاوت
آنست که معصیت کند وامید دارد که مقبول خواهد بود فرمود عزیزترین چیزها در جهان آنست که درویشان
با درویشان بنشینند مسکین جالس مسکینا ع ما الغریب سوی الغریب انیس و بدترین چیزها آنکه
درویشان از درویشان جدا گردند بدانکه این از علتی خالی نباشد فرمود متوکل بحقیقت کسی ست که رنج ومحنت
از خلق برگیرد نه از کسی شکایت و نه با کسی حکایت فرمود فاضلترین اوقات آنست که وسواس از خاطر رسته باشد
فرمود خدا که بنده کجا علم خدای راست ومعرفت بنده را فرمود محرم از منزلگاه قرب نزدیک نشوند مگر بفرمان
برداری در نماز زیراکه معراج مومن همین نماز ست

خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره خلیفه بزرگ خواجه معین الدین چشتی ست از اکابر اولیاء
واجلهٔ اصفیا رست بغایت ترک وتجرید وفقر وفاقه موصوف بود ونهایت استغراق داشت شیخ محمد نوربخش
در سلسلة الذهب گفته له فی احوال الباطن شان کبیر بین المکاشفین ودر دلیل العارفین گفته سخن در حکایت
ملک الموت بود فرمود که دنیا بی مرگ بجنبه نیرزد گفتند چرا گفت از انکه الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
نیز در خلافت خواجه او را فرمود چهار چیز گوهر نفس ست اول درویشی که تونگری نماید دوم گرسنه که سیری نماید سوم
اندوهگین که شادی نماید چهارم با کسیکه دشمنی بود دوستی نماید وی هم در دهلی آمد وساکن شد قوالی بیت شیخ احمد جام
برخواند خواجه را آن بیت در گرفت چار شبانه روز در تحیر بود وبران بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت کرد
میر حسن دهلوی در غزلیکه درین زمین گفته ست اشارت باین قصه کرده

جان برین یک بیت داد آن بزرگ	آری این گوهر زکان دیگرست
کشتگان خنجر تسلیم را	هر زمان از غیب جانی دیگرست

واین واقعه در ۶۳۳ روداده ودر مناقب الاولیا آورده که اوش موضع ست از فرغانه وکاکی از ان گویند که نان کاک یعنی خشک
از و برآمده بیست سال در خدمت پیر ماند بعده سیاحی کرد چون ببغداد رسید شیخ شهاب الدین سهروردی را دید
ودر ملتان شیخ بهاء الدین زکریا را دریافت شخصی بخدمت او آمد به نیت آنکه دنیا متوجه او شود فرمود برو دوستان

غدا می آیند و دشمن گرفته غدا را می طلبند

شیخ الاسلام بهاء الدین ابو محمد زکریا الحاج الملتانی القرشی خلیفهٔ شیخ شهاب الدین سهروردی ست

پیش از ارادت در تحصیل و تدریس مشغول بود بعد از ان در مجاهدات سعی نمود و رسید بجائیکه رسید از اکابر اولیاء هندست صاحب کرامات ظاهره و مقامات باهره و برکات شامله بود و میر حسینی صاحب نزهة الارواح و شیخ فرید الدین عراقی صاحب لمعات بملازمت او رسیده اند و تربیت یافته وی از اغنیاء شاکرست و این کریمه در حق او صادق و اتیناه فی الدنیا حسنة وانه فی الاخرة لمن الصالحین بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا با وی گفتگوی واقع بود فرمود دنیا تمامها چه قدر دارد قل متاع الدنیا قلیل و معلوم ست که از ان قلیل چه قدر پیش یا شد و گاهے میفرمود صحبت ما کسی را ضرر کند که افسون مار نداند و میفرمود که غنا میل رخساره حال ماست بشیخ فرید الدین قدس سره یک سخن این بود که میان ما و شما عشقبازی ست وی در جواب گفت میان ما و شما عشق ست بازی نیست شیخ فرید الدین را افطار کم بودی اگرچه تپ آمدی یا فصد کردی و شیخ بهاء الدین را صوم کمتر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی و این آیه فرو خواندی یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا شیخ نوربخش در سلسله او را رئیس اولیاء هند و عالم بعلوم ظاهر و صاحب احوال و مقامات نوشته و گفته له فی الارشاد وهدایة الناس من الکفر الی الایمان و من المعصیة الی الطاعة و من النفسانیة الی الروحانیة شان کبیر و در مجمع الاخبار وصایای او آورده و گفته من وصایاه المحبة نار تحرق کل دنس فاذا تحقق المحبة کان الذاکر ذکرا مع مشاهدة المذکور وهذا هو الذکر الکثیر الموعود به الفلاح فی قوله سبحانه و تعالی واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و در بعض رسائل اوست سلامة الجسد فی قلة الطعام و سلامة الروح فی ترک الاثام و سلامة الدین فی الصلوة علی محمد خیر الانام توفی رح فی سنه ۶۶۱

سید نور الدین مبارک غزنوی خلیفهٔ شیخ شهاب الدین سهروردی ست در زمان سلطان شمس الدین او را میر دهلی میگفتند در سنه ۶۳۲ از دنیا برفت وقتی امساک باران شد او را الزام گرفتند که دعاء باران کن بر سر منبر آمد و دعا کرد بعده روی بآسمان نمود و گفت یا الله اگر تو باران نفرستی من پیش ازین در هیچ آبادی نباشم این بگفت و فرود آمد حق تعالی باران فرستاد ؎

تند و پر شور و سیه مست بکهسار آمد میکشان مژده که ابر آمد و بسیار آمد

شیخ محمد اجل شیرازی گویند سید مبارک مذکور نعمت از و یافته وقتی در غزنین استسقاء شد خلقی بروی آمدند

وگفتند دعا بکن تا باران ببارد وی از خانه برون آمد وخلقی دنبال او شد شیخ را باغی پیش آمد انجا رفت باغبان زیر درختی خفته بود شیخ او را بیدار کرد وگفت درختان خشک میشوند برخیز وآب ده وی گفت بلغ من ودرختان من آنزمان که حاجت آب دادن خواهد بود خواهم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع کنی که دنبال من گرفته اند ما بندگان خدا وزمین زمین خدا آنزمان که حضرت عزت خواهد خواست باران خواهد فرستاد این سخن بگفت وبازگشت عقب آن چندان باران بارید که نهایت نبود رحمه الله تعالے

شیخ حمید الدین ناگوری لقب او سلطان التارکین است خلیفه خواجه اجمیریست در تجرید وتفرید قدمی راسخ داشت همت عالی او از دنیا وعقبی برتر است از بندگان خاص مولی عز اسمه بود از اولاد سعید بن زید است که از عشره مبشره باشد سن طویل یافته وی گفته اول مولودی که بعد از فتح دهلی در خانه مسلمانان آمد منم شیخ نظام الدین اولیا کلمات او را انتخاب نموده بخط خود نوشته بود مرقد او در ناگور است در ۶۷۳ از دنیا برفت او را تصنیفات ومکتوبات بسیار است در کتاب اصول الطریقه نوشته مردان راه که روی ایشان بدرگاه است سه طائفه اند چنانکه در کلام مجید آمده الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات معذورانند که بعد الایمان بالله والاقرار بالتوحید بحضرت حاضر نیایند واگر آیند دیر آیند وآهسته آیند واز خطاب ساده وار غافل شوند ومشکورانند که با ایمان همعنان آیند وبا اقرار هم کاب وقت نیایند که خطاب الست بربکم یاد دارند وجواب آن که قالوا بلی ست فراموش نکرده اند ودر نهان پیش از دعوت بحکم ازل اجابت کرده اند ودر هدایت کار بطلب نهایت اسرار برآمده اند یکی از ایشان ابوبکر صدیق ست که پیش از دعوت بطلب سالت برآمد ودر دخود راه واطلب کرد دیگر علی مرتضی ست که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت دیگر اویس قرنی ست که اگر پیغمبر صلعم تعریف او نکردی نام او از هیچ دیوان بر نیامدی ونشان او در هیچ دفتری ثابت نکردندی زهی مکنت که در حضرت عزت داشته در دنیا چیزی ننهاد واز دنیا چیزی برنداشت آزاد آمد وشاد رفت دیگر سلمان فارسی ست که پیش از دعوت در طلب هدایت پوئید وصدق عهد میثاق از خویشتن جوئید هم وی هم گفته راه را مرتبهاست اول آن علم ست که بی علم عمل درست نیاید دوم عمل ست که بی عمل نیت بکار نیاید سوم نیت تصحیح ست که بی نیت عمل چیز باطل نیاید چهارم صدق ست که بی صدق عشق رو نماید پنجم عشق ست که بی عشق توجه درست نیاید ششم توجه ست که بی توجه سلوک نشاید هفتم سلوک ست که بی سلوک دروازه پیشگاه نگشاید هشتم کشاد در پیشگاه ست که تا نگشاید روی مقصود ننماید وهم وی گفته راهی در پیش تو نهاده اند هم باریک وهم دراز وترا عمری داده اند هم تاریک وهم کوتاه ودرین عمر

کوتاه تر ز امر کرده اند بر رفتن این راه دراز و شب دنیا اگرچه تاریک ست که الدنیا کلها ظلمة اما درین تاریکی
بهر تو ماهتابی از مطلع عنایت بر آورده اند الله نور السموات والارض برخیز و بشتاب و این ماهتاب را در یاب
و غنیمت دار و این عمر کوتاه را گذشته و رفته انگار و خود را یکی از مردگان بشمار و اگر مرده مردی میدان و پیوسته
این بیت بر دل سے خوان ؎

جانی ست هر آیینه بخواهد رفتن | اندر غم عشق تو رود او ولے تر

خواجه بر بستر غفلت در خواب ظلمت خوش خفته ست و شنیده اند که دعوی محبت که کرده ست او را سوال و جواب ست
که پاره از ان در اخبار الاخیار ذکر کرده بعضی از ان اجوبه این ست این تفاوتی که تو می بینی در فیض و فائض نیست
بلکه در قبول و قابل ست ظالم را شادی بحصول مراد دنیا ست مقتصد را شادی بحصول مراد عقبی ست سابق را شادی
بوصول مراد مولی ست و این ظالمان گریختن از معاصی و آویختن بطاعات ست و درین مقتصدان بریدن از دنیا
و آرمیدن بعقبی ست و درین سابقان بیزار از ما دون الله و تولا با لله ست قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون
طریقت جان شریعت ست چنانکه تو جان و تن خود را یکی میدانی زآدو منزل شریعت از نفس و مال بر آمدن ست
و بنعیم مقیم در آمدن ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة و راه و منزل طریقت
از جان و دل بر آمدن و تبتل الیه تبتیلا و بذروه اعلای وحدت بر آمدن وان الی ربك المنتهی فردا
کار بر خلاف روزگار امروز خواهد بود ظاهر باطن خواهد گشت و باطن ظاهر بالا بفرود بدل خواهد شد و فرود بالا عوض
خواهد پذیرفت پیغمبر فرمود یحشر الظالم یوم القیامة علی صورة الذر گناهی ست که بمرگ مکفر شود و گناهی ست
که بطول مکث در گور مکفر شود و گناهی ست که بعذاب قبر مکفر شود و گناهی ست که تا دوزخ نبیند و آتش دوزخ آنرا
نسوزد هیچ سود ندارد مرد باید که از اینجا چندان نور برد که آن نور نار دوزخ را فرو خورد آتش دوزخ با درویشان
چه کار دارد که او را از برای متکبران و فرعون صفتان در وجود آورده اند النار مثوی المتکبرین ؎

بروز حشر فغانی ز بار پرس مترس | تو بیکسی و غریبی ترا کسی نپرسد

اما فقر کو و فقیر کجا مولانا نصیر الدین به مولانا شمس الدین شکر عدم قوی و قدرت باین صنعت گفتی الحمد لله علی
عدم الامکان و بسیار می فرمودی مباد که آدمی را ناخن انگشت دراز شود که اگر ناخن خود را دراز بیند خواهد که
شکم برادر مسلمان پاره کند ؎

کجا خود شکر این نعمت گزارم | که زور مردم آزاری ندارم

محمد بن عطا معروف بقاضی حمید الدین ناگوری رح از مشایخ متقدمین هندوستان گزیده ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن از اصحاب خواجه قطب الدین ست اگرچه مرید و خلیفه شهاب الدین سهروردی بود مولع بود بسماع هیچکس در زمان او اینقدر توغل در سماع نداشت که او داشت ٥

چه خوش باشد آواز نرم حزین		بگوش حریفان مست صبوح
به از روی زیباست آواز خوش		که این حظ نفس ست و آن قوت روح

علماء عصر بر سر او محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیا این سلسله را برپا داشت و در زمان تغلق شاه بر سر ایشان نیز محضر شده و شک نیست که حق آنست که سماع از برای اهل آن جائز و مباح ست قاضی را تصانیف بسیار ست بزبان عشق و ولوله سخن میکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار میگوید در ششصد از دنیا برفت طوالع شموس از تصانیف او مشهور ست در روی شرح اسماء حسنی میکند در اخبار الاخیار گفته حقیقت آنست که اختصار و انتخاب ازان کتاب حقیقت مآب که هرجا موج موج از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت ست متعسر ست جمیع مواضع او در متانت و حرارت و حالت متشاکل و متشابه واقع شده کلمه چند بیاد می باید که وقت کاتب حروف از احاطه آن قاصر ست باری هرچه آمد نیکوست انتهی بعده انچه بخامه ازان کتاب سپرده شرح اسم هو ست

شیخ جلال الدین تبریزی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی ست ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار ست در زمان خواجه قطب الدین بدهلی تشریف آورد شیخ الاسلام دهلی نجم الدین کبری او را بامری متهم کرده جانب بنگاله روان ساخت وی گفته چون من درین شهر یعنی دهلی آمدم زر صرف بودم این ساعت نقره ام تا پیشتر چه شود و در مکتوبی بجانب شیخ بهاء الدین زکریا نوشته من احب افخاذ النساء لم یفلح ابدا قبر او در بنگاله ست

شیخ نظام الدین ابو المؤید از مشاهیر بزرگان ست در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجه قطب الدین بود شیخ نظام الدین اولیا نیز او را دیده ست جد او را شمس العارفین میگفتند و شیخ جمال که مقبره او در کول ست از اولاد اوست وی گفته بخط بابای خود نوشته دیده ام انگاه این دو مصراع بگفت ٥

پر عشق تو و برتو نظر خواهم کرد		جان در غم تو زیر و زبر خواهم کرد

بعده گفت ای مسلمانان دو مصراع دیگر این رباعی یاد نمی آید چکنم این سخن بر طریقی گفت که در همه جمع اثر کرد انگاه قاسم سقری آن دو مصراع را بیاد داد ٥

پر درد دلی بخاک در خواهم شد		پر عشق سری زگور بر خواهم کرد

شیخ برهان الدین محمود بن ابی الخیر بلخی از اکابر علماء عهد سلطان غیاث الدین بلبن بود اتصاف داشت بوجد و سماع و علم شریعت و طریقت مشارق حدیث راپیش مصنف سند کرده بعالم شعر نیز میلی دارد بعضی اشعار درویشانه از وی نقل میکنند چنانکه این بیت ؎

گر کرمت عام شد رفت زبرهان عذاب
ور بعمل حکم شد وه که چها دیدنی ست

وی بارها گفتی که خدا عز و جل مرا از هیچ کبیره نخواهد پرسید مگر از یک کبیره گفتند کدام ست گفت سماع چنگ ست که بسیار شنیده ام و این ساعت اگر باشد هم بشنوم قبر او در دهلی ست آنرا تختهٔ نور گویند

شیخ احمد نهروانی مردی بزرگ بود بافنده مرید قاضی حمید الدین ناگوری شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا کم کسی را پسندیدی اما در بارهٔ او گفتی که اگر مشغولی احمد بسنجند مایهٔ ده صوفی باشد او را گاه گاه بر سر کارگاه حالی پیدا شدی که از خود غائب گشتی و دست از کار برداشتی و جامه خود بافته شدی قبر او در بداون ست رحمه الله تعالی

شیخ بدر الدین غزنوی خلیفه خواجه قطب الدین ست از اهل سماع بود تذکیر گفتی و سخن گیرا داشت و بیشتر سخن از محبت گفتی شیخ فرید الدین شکر گنج در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی از غزنین اول بلاهور آمد و از انجا بدهلی رسید و مرید خواجه شد سلطان المشائخ گفته از وی شنیدم که میگفت خواجه قطب الدین این دو بیت بسیار گفتی ؎

سودای تو اندر دل دیوانهٔ ماست
هر جا که حدیث تست افسانهٔ ماست

بیگانه که از تو گفت آن خویش من ست
خویشی که نه از تو گفت بیگانهٔ ماست

وی در عمر بزرگ بود و مسن شده گفتند شیخ پیر شده ست چه شکل میر قصد گفت شیخ نمیر قصد عشق میر قصد

شیخ فرید الدین گنج شکر نام او مسعود ست پدرش شیخ عز الدین محمود از اولاد امیر المومنین عمر بن الخطاب بود و مادرش دختر مولانا وجیه الدین خجندی وی قدس سره خلیفهٔ خواجه قطب الدین ست و از خواجهٔ بزرگ معین الدین چشتی نیز نعمت یافته از اعیان اولیاء و ارکان اصفیا ست بغایت ریاضت و مجاهده و فقر و تجرد داشت و در کشف و کرامات آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی از شهری بشهری میگشت تا در اجودهن سکونت کرد وقتی یکی از حرمها گفت که ای خواجه امروز فلان پسر بسبب گرسنگی بمعرض هلاک رسیده ست سر بر آورد و گفت مسعود بنده چه کند اگر قضا بحق در آید از جهان سفر کند رسنی در پای او بربندید و بیرون افگنید گویم این کمال مرتبه تسلیم و رضاست که ذوق آن متصور نیست و در وجه تسمیهٔ او بشکر گنج چیزها گفته اند که از جنس کرامات ست والله اعلم بحقیقة الحال [illegible] فی سنة [illegible] عمر شریفش نود و پنج سال شد وی گفته چهار چیز از هفت صد پیر پرسیدند همه یک

جواب فرمودند اعقل الناس تارك الذنب اكيس الناس الذي لا يغر بشيء اغنى الناس القانع افقر الناس تارك القناعه و فرمود ان الله یستحیي من العبد ان یرفع الیه یدیه و یردهما خائبتین و گفت اگر هست غم نیست و اگر نیست غم نیست و فرمود روز نامرادی شب معراج مردان ست و گفت کار گرم خود را بسخن سرد مردمان نباید گذاشت و گفت چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد و فرمود آن نما که باشی ورنه باز نماید ترا چنانکه باشی و فرمود جذبة من جذبات الحق خير من عبادة الثقلين و گفت الصوفي يصفو به كل شيء ولا يكدره شيء فرمود

دوشینه شبم دل حزینم بگرفت ❊ اندیشهٔ یار نازنینم بگرفت ❊

گفتم لب رود دیده رودم برود ❊ اشکم بدوید و آستینم بگرفت ❊

نقل ست که پیش او در باب اباحت و حرمت سماع که دران اختلاف علما ست گفتند فرمود سبحان الله یکی سوخت و خاکستر شد و دیگری هنوز در اختلاف ست و فرمود آفت در تدبیر ست و سلامت در تسلیم و گفت العلماء اشرف الناس و الفقراء اشرف الاشراف و گفته ارذل الناس من اشتغل بالاكل و اللباس و می گفته فردای قیامت دنیا را بد ورنج اندازند تا اهل دنیا و دوستان خدا ببینند خواری دنیا را و گفت هر روز بر دنیا پنج بار ندا شود که ای تلخ باش بر دوستان من تا در تو نیک ننبینند و شیرین باش بر طالبان خود که ذکر تو بسیار کنند و گفت معراج الفقراء حیاة الفاقة شاه حبیب الله قنوجی خلیفهٔ [illegible] ست [illegible] قطب الاولیا [illegible]

شیخ نظام الدین بداونی خلیفهٔ شیخ فرید الدین گنج شکر ست نام او محمد بن احمد بن علی البخاری ست و لقب او سلطان المشایخ و نظام اولیا وی از محبوبان و مقربان درگاه الهی ست دیار هندوستان همه او بود از آثار برکات او در دهلی علم آموخت و حدیث خواند و مقامات حریری یاد گرفت و با جودهن رفت و پیش پاره پیش گنج شکر تجوید کرد و پیش باب عوارف نیز رسیده بود و پرسید فرمان چیست ترک تعلم کنم و با وراد و نوافل مشغول شوم فرمود ما کسی را از تعلم منع نکنیم آن هم کن این هم کن تا غالب که آید درویش را قدری علم باید بعده بنعمت خلافت مشرف شد و در دهلی بموضع غیاث پور که الآن خانقاه در انجاست ساکن شد و قبول عظیم یافت و ابواب فتوح بروی مفتوح گشت وی شب تنها در حجره بودی و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودی چون روز شدی هر کرا نظر بر جمال او افتادی تصور کردی که گرسنگی طالع ست و از بس بیداری شب چشمهای مبارک او سرخ بودی گویند میر خسرو این بیت در وصف او گفته ست

تو شبانه می نمائی بهر که بودی امشب ❊ که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد

وی فرمود مرا در واقعه کتابی دادند دران مسطور بود تا توانی راحتی بدل میرسان که دل مومن محل ظهور ربوبیت
و گفته در بازار قیامت هیچ کالا را آنچنان رواج نخواهد بود که دریافت دلها را متعلمی همراه هدایای دیگران قدری
خاک راه برداشت و در کاغذی بپیچید چون بخدمت او رسید هرکس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذ پاره بپیچیده را
نهاد خادم آن هدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود این را همین جا بگذار که این سرمهٔ
شریف خاص از برای چشم ماست آن متعلم تائب شد وقتی شخصی رقعه نوشت که خط او بغایت مغشوش بود و بدست
شیخ داد شیخ را در مطالعهٔ او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بمعذرت پیش آمد و گفت آری
مخدوم خط بنده طبعی ست شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع در آخر وقت که از عالم میرفت می گفت وقت نماز شده است
و من نماز گزارده ام اگر میگفتند که شما نماز گزارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را مکرر میگذارد مات رح
فی ۷۲۵ھ شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیا سلسلهٔ ارادت خود را بوی رسانیده وی گفته سماع علی الاطلاق
حلال نیست و نه علی الاطلاق حرام ست از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تا مستمع کیست سماع صوتی ست موزون
چرا حرام باشد آری سماع مزامیر حرام ست او را از منصور حلاج پرسیدند فرمود جنید مقتدای وقت بود رد او رد
همه شد یعنی مردود ست ولکن از شیخ عبدالقادر جیلانی نقل کنند که وی گفته کان ولیا مقربا عند الله زلت
قدمه ولم یکن فی عهده من یاخذ بیده گویم درین نقل ما را نظر ست زیرا که جنید در وقت او بود اما هیچ نکرد
بلکه رد نمود و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تعالی درین باب موافق نظام اولیا ست والله اعلم بحقیقة الحال
وی گفته قفل سعادت را کلید ها ست بهمه کلید ها تمسک باید کرد و اگر از یکی نکشاید شاید بکلید دیگر گشاده شود فرمود
در وقتی که خواجهٔ من مرا خلافت داد گفت حق تعالی ترا علم داد و عقل داد و عشق داد هرکه در وی این سه صفت بود
شایان خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید

شیخ نجیب الدین برادر و خلیفه گنج شکر ست سخت معامله داشت و بغایت متوکل بود هفتاد سال در شهر بود
هیچ چیز از جنس ادرار نداشت باوجود عیال و فرزندان عیش و خوشی کردی تا بحدیکه ندانستی که امروز کدام روز ست
و این ماه کدام ماه ست و این درم چه درم ست شیخ نظام الدین اولیا پیش از آنکه بخدمت گنج شکر رسد در مجلس وی
شد و دو بار عرض کرد که یکبار سورهٔ فاتحه و اخلاص بخوانید به نیت آنکه من قاضی جائی شوم یکبار اغماض کرد و
کرت دوم تبسم نمود و فرمود تو قاضی مشو چیز دیگر شو روزی بخدمت شیخ فریدالدین عرضه کرد که مردمان چنین
میگویند که شما در مناجات یارب میگوئید جواب می شنوید لبیک عبدی فرمود نه بعده گفت الارجاف

مقدمة الکتاب قبر او متقابل بدیع منزل از عمارات سلطان محمد عادل در حوالی دهلی ست

سید جلال الدین بخاری بزرگ او را سید جلال سرخ نیز گویند مرید شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا ست
وجد سید جلال الدین ملقب بمخدوم جهانیان جهان گشت از بخارا ببکر آمد و بسید بدر الدین بکری که از اکابر و اعیان
انجا بود وصلت کرد گویند در خواب از جانب جناب رسالت صلعم مبشر شد بتزوج دختر سید مذکور و سید بدر الدین
دولت بشارت یافته وجگر گوشهٔ خود را بوی عقد تزویج بست و از انجا بجهت حسد و نزاع اخوان بجانب
ملتان آمد و او را اولاد صوری و معنوی بهم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبر او هم در
اوچ ست در اخبار الاخیار و تاریخ فرشته نوشته او سید صحیح النسب و نسبا و بامام علی هادی چنین
میرسد سید جلال بخاری ابن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر بن امام علی الهادی
از بخارا بملتان آمده در خانقاه شیخ فرید الدین گنج شکر فرود آمد همان روز شیخ بهاء الدین زکریا از آنجناب خرقه
خلافت یافت بسکونت بلدهٔ اوچه مامور شد مقبرهٔ او در انجاست انتهی حاصله و در ترجمهٔ مخدوم جهانیان نوشته که چون
سید جلال رخصت یافته باوچه آمد و بمقتضای شریعت نبوی متاهل شد او را سه پسر تولد گشت یکی سید احمد کبیر دوم
سید بهاء الدین سوم سید محمد و از سید احمد کبیر که سجاده نشین پدر خود بوده دو فرزند سعادتمند بوجود آمدند یکی مخدوم
جهانیان سید جلال الدین بخاری دوم سید صدر الدین راجو قتال انتهی محرر سطور از اولاد مخدوم جهانیان ست
بچهارده واسطه بآنجناب و بشانزده واسطه بسید جلال سرخ میرسد چنانکه از رسالهٔ زبدة و جز آن واضح ست والله اعلم

شیخ صدر الدین بن شیخ الاسلام زکریا بعد از پدر بر مسند ارشاد و تربیت نشست میر حسینی سادات مرید او ست
کنوز الفوائد ملفوظات اوست که خواجه ضیاء الدین نام یکی از مریدان او جمع کرده ست و در ان سخنهای او بعبارات
در عربی و فارسی آورده وی گفته در کلام قدسی ست حکایة عن الله تعالی لا اله الا الله حصنی ست هر که در آید در حصن من
ایمن گردد از عذاب من یکی حصن ست دیگر حصار ست حصار آنست که گرد بر گرد درگیرد فاما نگاه نگاه دارد و نگاه ندارد
حصن آنست که گرد گیرد و نگاه دارد بعده گفته در آمدن در حصن بر سه نوع ست ظاهر و باطن و حقیقت ظاهر آنکه خوف
جا بجز از خدا زائل گرداند که اگر همه عالم خصم شوند یا دوست گردند بغیر حکم او هیچ نفع و ضرر و خیر و شر نتوانند رسانید
وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله باطن آنکه تحقیق گردد که هر چه
جز او ست از مرگ زندگانی درین سرای فانی بر سر جا مدوانی نیست و رقم قلم عدم بر در رفته کل من علیها فان و ثبات و بقا ندارد
هستی و نیستی آن التفات نماید بلکه در باطن آن در آمده باشد حقیقت آنست که آرزوی بهشت و خوف دوزخ

در دل نیارد و جز بحق قرار نگیرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر چون انجا رسد بهشت خود در تبع او گردد

و دوزخ از وی گریزان باشد انتهی و لنعم ما قیل

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن ٭ که خواجه خود روش بنده پروری داند

شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین موصوف است در فتاوی صوفیه که یکی از مریدان ایشان تصنیف کرده است ذکر او بسیار میکند و در مجمع الاخبار ملفوظات او ایراد نموده در انجا می نویسد که مجموع آدمی مرکب از دو چیز صورت و صفت و حکم بر صفت راست نه صورت را ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم مغشوش بود و بدست قلوبکم اما ظهور صفت بر سبیل تحقیق جز در دار آخرت صورت نه بندد چه انجا حقائق اشیا ظاهر گردد پیش آمد و گفت آری متلاشی شود و هر کس را در صورتی که لائق صفت او باشد حشر کنند چنانچه بلعم باعور را با چندان طاعت وقت تمام شده است برانگیزند فمثله کمثل الکلب و همچنین صاحب ظلم و تعدی خویشتن را در صورت گرگ بیند و صاحب تکبر میگذارد مات رح پلنگ و صاحب بخل و حرص در صورت خوک فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید این باشد علی الاطلاق که مرد ازین اوصاف ذمیمه تزکیه نیابد هنوز وی در عداد بهائم و سباع است اولئک کالانعام بل هم اضل هنوز انسان و تزکیه نفس حاصل نشود مگر بالتجا و استعانت در حضرت عزت و ما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم و تا فضل و رحمت او دستگیری نکند تزکیه حاصل نگردد و لو لا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا علامت ظهور این فضل و رحمت آنست که او را بعیوب نفس خودش بینا گرد کنند و پرتوی از انوار عظمت الهی که همه کونات در جنب آن متلاشی است بر درون او تابد تا همه دنیا و بزرگیهای آن در نظر او خاک بود و اهل آن را در دل او سنگی نماند چون این حالت بر درون مستولی گشت هر آیینه از اوصاف سبعی که ارباب دنیا بدان گرفتار اند او را نفرت آید و خواهد که بجای آن اوصاف و اخلاق ملکی رو نماید چنانچه بجای ظلم و غضب و کبر و بخل و حرص همه عفو و حلم و تواضع و سخاوت و ایثار پدید آید و هنوز این معامله طالبان عقبی را ست کار طالبان حق بالاتر ازین ست تخلقوا باخلاق الله مر ایشان را مسلم ست فهم هر کس بدان نرسد. بیت

عهدیست مرا که نگیرم بجز تو دوست ٭ شرطیست مرا که نخواهم بجز تو هیچ

مولانا ظهیر الدین لنگ پرسید که حکمت در سنت مضمضه و استنشاق چیست فرمود آب را سه صفت باید تا مطهر باشد و مزیل جنابت شود لون و طعم و ریح لون بدیدن آب در دست معلوم گردد و طعم بمضمضه تحقیق شود و بوی باستنشاق بعده فرمود مولانا از علوم قالی مالی ست اما از علوم حالی خالی ست

مولانا بدرالدین اسحق دهلوی خادم و خلیفه و داماد شیخ گنج شکرست از مشایخ زمان خود بود و در زهد و ورع و فقر و عشق نظیر نداشت وی را رساله ایست مسمی باسرار الاولیاء در وی ملفوظات گنج شکر را جمع کرده و در علم تصریف کتابی نظم نموده و غایت تبحر و فصاحت را در انجا کار فرموده مدفن وی در صحن مسجد جامع قدیم اجودهن ست که بیشتر احوال در انجا مشغول بودی رحمه الله تعالی

شیخ جمال الدین احمد الهانسوی الخطیب انتساب او بامام اعظم ابوحنیفه کوفی ست از اعاظم خلفای گنج شکرست [illegible] ظاهر و باطن بود شیخ در حق او فرموده جمال جمال ماست و گاهی فرمودی جمال میخواهم که گرد سر تو گردم [illegible] دادی بروی فرستادی اگر او قبول کردی خلافت او درست شدی و اگر رد کردی باز شیخ [illegible] فرمودی پاره کرده جمال را فرید نتواند دوخت روزی شخصی از هانسی بخدمت گنج شکر آمد از و [illegible] حال جمال پرسید گفت عرض کرد [illegible] پیوند کرده است مواضع و اسباب و شغل خطابت [illegible] ترک داد و ست و گرسنگی و بلاهای سخت میکشد شیخ خوشحال شد و فرمود الحمد لله خوش حال شد گویند که او از روز که این حدیث شنیده بود القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران بغایت متلهف بودی و از سبب این وعید بیقرار چون بجوار رحمت حق پیوست خواستند که بر بالای قبر او گنبد بنا کنند که او بدین گفته چون نزدیک بلحد رسیدند غرفه بجانب قبله پیدا شد که از انجا بوی بهشت می آمد همان ساعت از انجا دور شدند و همچنان پوشیدند و آنرا بر بستند وی رح بعض رسائل و اشعار دارد از انجمله رساله ملهمات معروف ست قبر او در هانسی ست پاسه کس از اولاد خود در یک جا خفته ست او را در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود که چون مرا در گور کردند دو فرشته دیگر در پی آمدند و فرمان رسانیدند که با او را بدو رکعت نماز که متصل سنت نماز شام بقراءت سورۀ بروج و طارق بعد از فاتحه میگذارد و باآیة الکرسی که بعد از فرض میخواند بخشیدیم رح

مولانا کمال الدین زاهد سند مشارق الانوار در علم حدیث بیکواسطه تا مصنف دارد و از وی شیخ نظام الدین اولیا سماع کرده و برای وی اجازت نامه بخط خود نوشته نسخه آن در سیر الاولیاء است سلطان غیاث الدین بلبن او را گفت ما را بکمال علم و دیانت و صیانت شما اعتقاد تمام ست اگر با ما موافقت کنید و منصب امامت ما را قبول نمائید مخصص کرم باشد و ما را بقبول نماز خود و ثوق تمام حاصل شود مولانا فرمود که در ما جز نماز چیزی دیگر نمانده ست اکنون پادشاه چه میخواهد که انهم از ما برود سلطان ساکت شد رحمه الله تعالی

شیخ ضیاء الدین رومی از مشایخ کبار است خلیفه سهروردی ست و پیر سلطان قطب الدین بوده گفته

مرا یاری بود او را در سماع حالی و ذوقی بود بعد نقل او در خواب دیدم که در بهشت مقام رفیع یافته ست اما مغموم نشسته تهنیت آن مقام کردم و پرسیدم چرا مغموم نشسته گفت این همه یافتم اما آن ذوق و حالی که در سماع بود نمی یابم

مولانا نور ترک قاضی منهاج در طبقات ناصری ذکر او را بزرگی دیگر آورده ست که از انجا تفیض حال و تشنیع مذاهب لازم آید اما در فوائد الفواد مذکور ست که شیخ نظام الدین اولیا فرموده که بعضی از علما در باب او چیزی فرموده اند اما وی از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر تعصبی تمام داشت بسبب آنکه ایشان را آلوده دنیا دیدی او را سخنی گیرا بود اما دست بکسی ندادی هر چه گفتی بقوت علم گفتی و بقوت مجاهده شیخ گنج شکر در تذکیر او حاضر شده

خواجه علی مرید شیخ جلال الدین تبریزی ست صاحب نفس بود و قبول عظیم داشت شیخ نظام الدین اولیا فرموده وی هیچ ندانستی همین پنج وقت نماز گزاردی و بس اما صادق بود و جماعه مشایخ و علما و خلق دیگر بوی تبرک میجستند و آدمی بوسیدند قبولی در وی پیدا شده بود هر که او را بدیدی تحقیق دانستی که مرد خداست ... بدایون بزرگان بسیار بوده چنانکه امروز اشعار ... بدایون ...

خواجه حسن افغان مرید شیخ الاسلام زکریا ست وقتی وی در کوی میگذشت در مسجدی رسید مؤذن تکبیر گفت امام پیش رفت خلقی بجماعت پیوست خواجه نیز در آمده اقتدا کرد چون نماز تمام شد و خلق بازگشت وی نزدیک امام رفت و گفت ای خواجه تو در نماز شروع کردی و من بتو پیوستم تو از اینجا بدهلی رفتی و بردها خریدی و بازگشتی و این برده ها بملتان بردی و از انجا بملتان آمدی من دنبال تو سرگشته شده میگشتم آخر این چه نماز ست شیخ وی را یا فرموده اگر فردا مرا گویند بدرگاه ما چه آوردی من گویم حسن افغان را آورده ام وی امی بود هیچ نخوانده اما در میان سطرها اگر آیتی می بود آن را میشناخت و را گفتند از کجا میشناسی که این آیه قرآن ست گفت نوری که درین سطر می بینم در دیگر سطرها نیست

شیخ محمد تقی الدین نظام اولیا گفته مردی صاحب حال دائم الاستغراق بود او را خبر چیزی نبود وقتی مردی بروی کاغذ آورد و گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس قلم برداشت و متحیر ماند خادم دانست که نام خود فراموش کرده ست گفت نام شیخ محمد ست بعده نام خود بران نوشت روزی در مسجد جمعه رفته بود بر در رسید و متحیر ماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش کرده ست گفت پای راست شیخ این ست بعده پا در مسجد نهاد گوییم این حکایت از عالم استغراق نیست مستم چنان مکن که ندانم ز بیخودی ٭ در عالم خیال که آمد کدام رفت ٭

شیخ برهان الدین نسفی در فوائد الفواد گفته دانشمندی کامل حال بود اگر شاگردی بخدمت او بیامدی تا چیزی بخواند او گفتی که اول بر من سه شرط بکن تا چیزی ترا بیاموزم از ان سه شرط اول این ست که طعام یکوقت خوری

تا او عاری علم خالی ماند دوم آنست که ناغه نکنی اگر یک روز ناغه کنی دوم روز ترا سبق نگویم سوم آنست که چون مرا در راهی پیش آئی جلد همین سلام کنی و بگذری دست و پا افتادن وزیاده تعظیم کردن در میان راه نکنی

شمس الملک از صدور و افاضل روزگار بود و در زمان خود بعلم و فضل ممتاز نظام اولیا مقامات حریری از و یادگرفته و بروی تلمذ کرده و گفته چون من سبق ناغه میکردم و روز دیگر پیش او میرفتم میفرمود

آخر کم از ان که گاه گاهے ... آئے و بما کنے نگاہے

تاج زهره که از شعرا وقت بود برائے او گفته ست

صدرا کنون بکام دل و دستان شدی ... مستوفی ممالک هندوستان شدی

قاضی جمال ملتانی در بداون بود وقتی در خواب دید حضرت رسالت را صلعم در سواد بداون گوئی که در موضعی نشسته بسیار دیر چون بیدار شد بفور آنجا رفت زمین تر شده دید گفت گور من همین جا بکاوید بعد از فوتش اوان بمقام دفن کردند کشتی که عشق دارد نگذاردت بدینسان بجنازه گر نیائی بمزار خواهی آمد

شیخ صوفی بدهنی تارکے عظیم بود تا بجائے که ستر عورت هم نداشت

تنم ز بند لباس تکلف آزادست ... برهنگی ببرم خلعت خدادادست

سلطان المشایخ فرموده اگر یکی سه جزو را که بدان قوام تن باشد و خرقه جامه را که بدان عورت بپوشد تارک شود هم معاقب گردد او از انها بود که از بینها هم دور بود این چنین ست در فوائد الفواد وی معاصر گنج شکر ست روزی دانشمندی را پرسید که در بهشت نماز خواهد بود گفت نه آنجای خوردن و تمتع کردن بیش نباشد هر عبادت که هست در دنیاست وی چون شنید که در بهشت نماز نخواهد بود گفت مرا آن بهشت چه کار آید که دران نماز نباشد

قلندرانه حدیثی ست زاهدا معذور ... تو غره به بهشتی که جای ریدن نیست

در خیر المجالس گفته ذوق طاعت بسیار داشت در مسجد بودی پیش محراب شب و روز همین نماز گذاردی کاری دیگر هیچ نکردی انتهی گویند در انوقت که او مشغول شدی حالی پیدا گشتی که هر جدا دست جدا پای جدا گردیدی حکایه نظام الاولیا رح گویم این حالت محتاج بیان و برهان ست شاید در نظر خلق همچنان آمدی والله اعلم

بیت ... بهستی تو امیدست نیستی ما را ... که گفته اند که هیچ نیست الله هست

شیخ مصلای خود لیج جرجانی صاحب طبقات ناصری دانشمند و بزرگ بود از اهل وجد و سماع نظام اولیا گفته من در تج پیوست و در پیش کسے در تذکیر او بودم این رباعے بگفت

لب برلب لعل دلبران خوش کردن　　آهنگ سر زلف مشوش کردن
امروز خوش ست لیک فردا خوش نیست　　خود را چو خسی طعمهٔ آتش کردن

من چون این رباعی شنیدم بیخود گونه گشتم ساعتی بایست تا بخود آمدم

شیخ احمد بدایونی نظام اولیا گفته امی بود همه روز در تحقیق مسائل شرعیه مشغول می بود چون از دنیا رحلت کرد شبی او را در خواب دیدم همچنان بر حکم معهود از من مسائل و احکام می پرسید گفتم اینکه تو می پرسی در حالت حیات کار آید آخر نه تو مرده گفت تو اولیای خدا را مرده میگوئی

مولانا احمد حافظ مرد خدای بود و دانشمند نظام اولیا فرموده وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ شکر گنج بود در حدود قصبهٔ سرسی او را با من ملاقات واقع شد گفت چون بروضهٔ متبرکهٔ شیخ برسی سلام من برسانی و بگوئی که من دنیا نمی طلبم طالبان آن بسیار اند و عقبی نیز همین حکم دارد همین میخواهم که توفنی مسلما والحقنی بالصالحین

شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی هم نامش محمود ست و هم کامش محمود خلیفهٔ نظام الدین اولیا است در صاحب سر و وارث احوال او بغایت اتباع شیخ داشت و طریقهٔ او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود وی از مجلسی که در ان مریدان شیخ او سرود می شنیدند برخاست تا بر آید یاران تکلیف نشستن کردند گفت خلاف سنت ست گفتند از مشرب پیر خود برگشتی گفت حجت نمیشود دلیل از کتاب و حدیث باید بعضی از غرض گویان این سخن بخدمت شیخ رسانیدند که شیخ محمود چنین میگوید شیخ را صدق معامله او معلوم بود فرمود راست میگوید حق آنست که او میگوید سیر الاولیا می گوید که در مجلس نظام اولیا مزامیر نبودی و تصفیق نکردندی بلکه یاران را از ان منع کردی و میگفت که خوب نمیکنند انتهی چراغ دهلی گفته غم ایمان باید خورد و در پی کرامت نباید بود و نیز میگفت حیرانم که خلق بی مشاهده چگونه میزیند در خیر المجالس گفته عزیزی او را پرسید حالی که درویشان را می باشد از کجاست و چگونه دست گفت حال نتیجهٔ صحت اعمال ست و عمل دو گونه ست یکی از جوارح و آن معلوم ست دیگر عمل قلب و آنرا مراقبه خوانند والمراقبة ان تلازم قلبك العلم بان الله ناظر اليك وی گفته اگر درویش شب گرسنه خفته باشد و آخر شب بیدار شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بهیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاهده کند خواه همین زمان کسی برود و ترک علائق کند و مجاهده اختیار کند این حال پیدا شود در ین شبهی نیست و فرمود نظر بر دل داشته و دل را در طلب حق متوجه شمرده و بدو مشغول گردانیده و غیر حق را از دل نفی کرده باید نشست تا چها پیدا شود و فرمود آنچه بعضی مشایخ طعام کم کنند یکوقت خورند و کوتاه کنند آنست که صوفی چون در سلوک در آمد این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش مخلوق

و ناگرفتنی نگیرد و اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو و غسل و مصافحه با برادر مسلمان پس
چکنند انچه نزدیک دست است یعنی آستین را کوتاه کند تا اورا اندر کشود بریدن دست و همچنین کوتاه کردن دامن
جامه و موی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد بایستی سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سربازی ست
اما اگر سر قلم کند از جمله چیزها ماند پس چه کند از سر موی برخیزد آنکه موی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر بریده
هیچ کاری نیاید باید که از سر تراشیده نیز همچنان نامشروعی در وجود نیاید پرسیدند مراد از جاهدوا فینا چیست
فرمود بگویم در بیان آن تقریری بر گفتند که فهم مستمعان بدان نرسید فرمود فرود تر آئیم تقریری آسان برگرفت
و گفت فینا ای لاجلنا و فی الله ای لاجل الله در کلمه فی شدت اتصال ست که در کلمه لام نیست فی برای ظرف ست
و در ظرف مظروف ست و استشهاد را این آیه خواند انما الصدقات للفقراء الی قوله و فی الرقاب فرمود این را
[illegible] گفت و در دیگران بکلمهٔ لام زیرا که در رقاب شدتی ست که در انها نیست این بیان علم و نحو و معنی و بیان بود
[illegible] بیان مشایخ آنست که مجاهده کننده از سه حال خالی نیست یا از ترس دوزخ یا باسید بهشت خواهد کرد یا خاص از برای
ذات پاک حق جل ذکره آن مجاهده لله باشد و این فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجا آورده شود
و جاهدوا فی الله حق جهاده فرمود قدر مطلوب نمیدانند از ان مجاهده اختیار نمی کنند فرمود قبول اعمال موقوف ست
بر جذبه یعنی هر عملی که میکنند تا جذبه در نیامده ست قبول نیست چون جذبه نامزد حال او باشد هر عمل که کند قبول باشد و
آن جذبه را وقت معین نیست یا در صبا باشد یا در جوانی یا در شیخوخت اما جذبه را مراتب ست
جذبه عوام توفیق یافتن ست در اعمال جذبه خواص توجه قلب ست بسوی حق با انقطاع عما سواه از جمله فضلاء عصر که در
حلقه ارادت وی بودند یکی مولانا مظهر کره ست دیگر حمید شاعر قلندر جامع کتاب خیر المجالس ست که در ۷۵۶ ختم کرده
و احوال و حکایات را ساده نوشته و بتفصیل نوشته رحم

شیخ حسام الدین ملتانی خلیفه نظام اولیاست طریقهٔ او طریقهٔ سلف بود گویند در شریعت هدایه و بزدوی
و در طریقت قوت القلوب و احیاء العلوم بر ذکر داشت روزی در راهی میگذشت مصلی از کتف مبارک او بیفتاد
و او را ازین حال خبر نبود چون قدری راه رفت شخصی از عقب او آواز داد و چند بار شیخ شیخ گفت چون او خود را مستحق
نمیدانست این را بخود راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب او دوید و بوی رسید و گفت شما را چند کرت آواز دادیم که
شیخ مصلای خود را بستان شما نشنیدید گفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملائی فقیرم وی در گجرات رفت و همانجا بجوار رحمت
حق پیوست و در پٹن که شهر قدیم گجرات ست مدفون شد وی گفته درویش را هر درمی نباید بعد هر درمی دو درویش بست

صوری و آن درویشانند که بدر ها میگردند و چیزی میخواهند و معنوی آن درویشانند که در کنج خانهٔ خود مشغول
باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمرو ما را چیزی خواهد رسید هر دری صوری به از هر دری معنوی ست زیرا که هر دری
صوری چنانکه هست بنماید اما هر دری معنوی ظاهر خود را بطریق مشغولان حق بنماید و باطن در بدر میگردد

مولانا فخر الدین زرادی خلیفهٔ نظام اولیا ست بزرگ بود جامع علم و تقوی و ذوق و عشق در امر دین صلابتی
تمام داشت و عظمتی وافر در صحراها و بیابانها خدا را عبادت کردی و صوم دائم داشتی بزیارت خانهٔ کعبه رفت
و از آنجا ببغداد رفت و علم حدیث بحث کرد و بعد از آن بشوق دهلی که وطن قدیم او بود باز گشت و در کشتی نشست
آن کشتی غرق شد و مولانا بدرجهٔ شهادت رسید سلطان محمد تغلق میخواست که ملک ترکستان و خراسان را ضبط
کند و آل چنگیز را از آن دیار بر آرد مولانا را گفت شما درین کار با ما موافقت خواهید کرد [؟] مولانا گفت انشاء الله تعالی
سلطان گفت این کلمه شک ست مولانا گفت در مستقبل همچنین آید سلطان از این سخن برخود پیچید و گفت شما مارا
نصیحت بکنید تا بران کار بکنیم فرمود که غضب فرو خورید گفت کدام غضب فرمود سبعی سلطان از این حرف بیشتر
در غضب شد و رخصت کرد

مولانا علاء الدین نیلی خلیفهٔ نظام اولیا ست روشی پاکیزه داشت و صفای تمام پیش مولانا فریدالدین
شافعی که شیخ الاسلام اوده بود کشاف میخواند مولانا شمس الدین یحیی و علمای اوده سامع بودند تدریس علما داشت
اما با وصف تصوف موصوف بود در آخر عمر فوائد الفواد را که ملفوظات شیخ ست بخط خود نوشت و بیشتر حال
بر خود میداشت و مطالعه میکرد ازو پرسیدند که چندان کتب معتبر از هر علم که پیش شماست هیچ دران رغبتی
نمی نمائید مگر درین کتاب گفت جهانی از کتب سلوک و جز آن پرست اما ملفوظات روح افزای مخدوم من کجا یابیم

مرا نسیم تو باید صبا کجاست که نیست   کجاست زلف تو مشک ختا کجاست که نیست

شیخ برهان الدین غریب صاحب شوق و ذوق بود و در سماع غلوی تمام داشت فضلای زمانه مثل
امیر خسرو و امیر حسن و خوش طبعان دیگر اسیر محبت او بودند شیخ نصیرالدین در وقتی که در شهر حی بود بخانهٔ او
می بود بعد از نقل شیخ یعنی نظام اولیا چند سال در حیات بود دست بیعت بخلق میداد چون در دیوگیر رفت
برحمت حق پیوست قبر او همانجاست و این برهانپور که شهری مشهور ست بنام شیخ آباد ان ست

خواجه محمد بن بدرالدین اسحق از اولاد دختری گنج شکر ست جامع علوم و حاوی فنون بود در علم حکمت دستی
داشت و در علم موسیقی آیتی بود بکمال ذوق و شوق و طاعت و عبادت موصوف بود و وی از ملفوظات

شیخ کتابی جمع کرده مسمی بفوائد المجالس نام روزی مجلسی بود هر چند قوالان چیزی میگفتند در حاضران ذوقی در نمیگرفت
وی و نظام پانی پتی برخاستند و غزلی آغاز کردند چون بدین بیت رسیدند

هر چیز دی که بینی امشب — از من همه درگذار تا روز

در جمله اثر کرد و ذوقی پیدا آمد

مولانا شمس الدین یحیی خلیفه نظام اولیاست او را شرح مشارق است در وی نقل کرده ما نشاء و ب
نبی قطب چراغ دهلی در مدح او گفته

سألت العلم من احياك حقا — فقال العلم شمس الدين يحيى

سلطان تغلق او را طلبید و گفت مثل تو دانشمندی اینجا چکند تو در کشمیر برو و در بتخانهای آنجا بنشین و خلق
خدا را باسلام دعوت کن مولانا از پیش او برای تهیه اسباب سفر برآمد و گفت من شیخ را بخواب دیدم که مرا
می طلبند فردای آن بر سینه او دنبل برآمد بیمار افتاد و ازین عالم رحلت کرد رحمه الله تعالی

قاضی محی الدین کاشانی خلیفه نظام اولیاست شیخ کاغذ خلافت او بدست خود نوشت که میباید که تارک دنیا
باشی و بسوی دنیا و ارباب دنیا مائل نشوی و ده قبول نکنی و صله پادشاهان نگیری و اگر مسافران بر تو برسند و بر تو
چیزی نباشد این حال را نعمتی شمری از نعمتهای الهی فان فعلت ما امرتك به وظني بك ان تفعل كذلك
فانت خليفتي وان لم تفعل فالله خليفتي

امیر خسرو دهلوی وی سلطان الشعرا و برهان الفضلا است در وادی سخن یگانه عالم است و نقاوه بنی آدم در
اخبار الاخیار گفته وی در سخن عالمی است از عوالم خداوندی که پایان ندارد آنچه او را از مضامین و معانی در اطوار سخن
و انواع آن دست داده هیچکس را از شعرای متقدمین و متاخرین نداده در طرز سخن بر فرموده شیخ خود نظام اولیا
رفته است که سخن بطرز اصفهانیان بگو و با وجود وفور فواضل بوصوف بود و بصفات تصوف و احوال مشایخ و اگرچه
تعلق بپادشاهان داشت و با ملوک و امرا بعنوان خوش طبعی و ظرافت مخالطت بود اما توجه دل او نه بآن جانب
بود بعضی را از برکات آثارش توان دانست چه در دلها اهل معصیت برکت کمتر توان یافت و آثار ایشان را
قبول دلها و جذب خواطر نبود شیخ را بوی نهایت شفقت و عنایت بود هیچکس را بخدمت شیخ آن قرب و محرمیتی
که امیر خسرو داشت نبود هر شب بعد از نماز خفتن در خلوت خاص شیخ رفتی و از هر باب سخن کردی و از یاران
هر که را درخواست بودی عرضه کردی و در وقت تهجد هفت پاره قرآن خواندی و گفته سلطان المشایخ

این بنده را فرمود که من از همه تنگ آیم و از تو تنگ نه آیم و وقتی بر زبان خواجه رفت دعای من بگو که بقای تو موقوف ست بر بقای من باید که ترا پهلوی من دفن کنند و خواجه با بنده عهد خدا کرده ست که هرگاه در بهشت خرامد بنده را برابر خود در بهشت برد انشاء الله تعالی بنده را خواجه ترک الله خطاب کرده ست وقتی که شیخ بریاض رضوان میخرامید وی حاضر نبود همراه تغلق شاه رفته بود چون ازان سفر باز آمد گریها کرد و دیوانگی نمود و گفت که من از برای خود میگیریم که مرا بعد از شیخ چندان بقا نخواهد بود شش ماه زیست و دهم شوال ۷۲۵ از دنیا برفت

این چند بیت بی اختیار از کلام او درینجا نوشته آمد اگرچه ملائم وضع این کتاب نبود ؎

نیست آن دولت که بوسم پای والایت ولی ‌‌ ‌‌ ‌‌ پای آن بوسم که در کوی تو گاهی بگذرد

بحشر گر ترا پرسند خسرو را چرا کشتی ‌‌ ‌‌ ‌‌ سرت گردم چه خواهی گفت تا من هم همان گویم

ملامتی بجز این نیست آشنایان را ‌‌ ‌‌ ‌‌ که آشنائی و بیگانه وار میگذری

کششی که عشق دارد نگذاردت بدینسان ‌‌ ‌‌ ‌‌ بجنازه گر نیائی بمزار خواهی آمد

دل بستمت بزلف و ندانستم اینقدر ‌‌ ‌‌ ‌‌ کز وی چنین دراز شود گفتگوی دل

زین غم که بکس نمی توان گفت ‌‌ ‌‌ ‌‌ شبهاست که غمگسار خویشم

امیر حسن بن علاء سنجری مولد و منشاء وی دهلی ست و او در میان فضلای عصر عزتی و مکانی دیگر بود و در میان مریدان شیخ نظام اولیا بقرب و عنایت شیخ امتیازی داشت و در حسن معاملت و صفای سریرت و سائر صفات حمیده یگانه عصر بود و باوصاف تصوف موصوف او را نسبت بمیر خسرو تقدم گونه ست اگرچه هر دو مصاحب و معاصر یکدیگر بودند کتابی دارد مسمی بفوائد الفواد درانجا ملفوظات شیخ را جمع کرده گویند میر خسرو گفتی کاشکی تمام تصنیفات من بنام حسن بودی و این کتاب از من بودی و این سخن ناشی از غایت محبتی ست که میر خسرو را نسبت به پیر خود بود در فوائد الفواد می نویسد که روزی بپابوس خواجه رفتم بسعادت بر بام و طهیر نشسته بود نزدیک نردبان نشستم هر بار یک طبق در را باد میزد بسته میشد بنده آن در را محکم بدست بگرفت تا ایستد ساعتی شد در بنده نظر کرد و دید که در گرفته مانده ام فرمود چرا نمیگذاری بنده گفتم من این در گرفته ام تبسم فرمود و گفت این در گرفته محکم گرفته در سیر الاولیا می نویسد که روزی میر حسن بخدمت شیخ عرضه داشت کرد که نعمت رویت که مومنان را وعده ست بعد از حصول آن از نعمتهای دیگر چه بیند بلفظ مبارک راند که سخت کوتاه نظری باشد که بعد ازان بچیز دیگر نظر کند انتهی وی در مدت حیات خود مجردانه زیست و در آخر عمر در دیوگیر رفت و همانجا دفن یافت

در شمع انجمن چندی از اشعار او نوشته شده از انجاست این سه بیت

دستار و ندا از سر کوئی تو زاهدان — بر سر سبوی باده بجاے عمامها

تو آفتابی و من صبح میتوان دانست — که بیتو من نتوانم نفس برآوردن

حسن دعای تو گر مستجاب نیست مرنج — ترا زبان دگر و دل دگر دعا چکند

خواجه ضیاء نخشبی در بداون بود در زاویه خمول بکار خود مشغول تصانیف بسیار دارد از انجمله سلک السلوک او بغایت کتاب شیرین و رنگین ست بزبانی لطیف مشتمل بحکایات مشایخ و کلمات ایشان قطعات بسیار گفته و نیکو گفته چنانکه گوید

نخشبی خیز با زمانه بساز — ورنه خود را نشانه ساختن ست

عاقلان زمانه میگویند — عاقلی با زمانه ساختن ست

انچه ظاهر ست از حال او آنست که وی از صحبت خلق بر کرانه بود و با اعتقاد و انکار کسی کار نداشت معاصر نظام اولیا ست گویند مرید شیخ فرید ست که نبیره و خلیفه شیخ حمید الدین ناگوری ست والله اعلم و رشته از دنیا برفت در سلک السلوک گفته روزی خواجه کنیزکی خرید چون شب شد گفت ای کنیزک جامه خواب من راست کن تا بخسپم وی گفت یا مولای الک مولی قال نعم قالت ایرقد مولاک قال لا قالت الا تستحیی ان ترقد و مولاک یقظان و هم وی می نویسد قیل لابی ذر جهنی ای الدواب اجهد قال الانسان وضع بین یدیه مضار الموت و الفقر والنار والله تعالی رائقه والانبیاء سائقه والکتب قائده وهو جموح وی گفته این راهی ست که اگر یکی طاعت نکند بهتر از انکه دعوی طاعت کند در کشور شریعت مدعا علیه را حبس کنند و در عالم طریقت مدعی را در زندان فرستند و هم وی گفته پیش ازین مردمان بودند که از شنیدن گناه دیگران ایشان را تب آمدی و ترا از سبب گناه خود هم باطن گرم نمیشود عبد الله خفیف بیمار شد طبیبی بر سر وقت او رسید گفت ایها الشیخ ما العلة جواب داد که الوجود فاذا زال زالت العلة محمد واسع که جهان وسیع در چشم همت او تنگ تر از چشم سوزن بودی گفت اگر گناه را بوی بودی هیچکس پهلوی من نتوانستی نشست عزیز من که او دو بار از راه بول بیرون آمده شد او را با جاه چکار بیچاره چند را از حما مسنون در وجود آورده اند ضعیف من ضعیف تراب من تراب مفلس من مفلس عاجز من عاجز متحیر من متحیر انگاه گریبان گرفته در معرکه شجاعان آورده اند مردانه میکشد و نمی داند اگر میخواهی این راه بمنزل رسانی زنهار خود را درمیان مبین طائفه که از طاعت توانگر بوده اند

خود را همه وقت مفلس تصور کرده اند طبقه که ایشان همه وقت مفلس بوده اند خود را چگونه تونگر کنند جنید را
در خواب دیدند گفتند کار خود کجا رسانیدی گفت کار عقبی ازان دشوارترست که تا در دنیا گمان می بردیم یکی از
صلحا خواست تا در بازار رود و چیزی بخرد دیناری در خانه وزن کرد چون آنرا در بازار برکشید کمتر ازان برآمد
که در خانه وزن کرده بود گریه در روی افتاد گفتند چرا میگریی گفت امروز حکایت خانه در بازار راست نمی آید
فردا حکایت دنیا در آخرت چگونه راست خواهد آمد

مولانا ضیاء الدین سنامی در دیانت و تقوی مقتدای وقت بود و بر پایه شریعت بغایت قدم راسخ
داشت معاصر نظام اولیاست و دائم بشیخ از جهت سماع احتساب کردی و شیخ با وی بجز بعذرت و انقیاد
پیش نیامدی و در تعظیم مولانا دقیقه نامرعی نگذاشتی او را کتابی ست مسمی بنصاب الاحتساب حاوی بر دقائق
آداب و رد انواع بدع و احکام سنت در مرض موت وی شیخ بعیادت رفت مولانا دستار خود را بپای انداز
شیخ انداخت شیخ دستار برچید و بر چشم نهاد و تاسف کرد که یکذات بود حامی شریعت حیف که آن نیز نماند

مولانا جلال الدین اودهی بزهد و ورع و ترک و تجرید و عزلت متصف بود وقتی جماعه از یاران شیخ نظام
اولیا که خوگر مطالعه و بحث بودند خواستند که تعلم بکنند مولانا ابران داشتند که بخدمت شیخ عرضه کند و درین
باب رخصت خواهد چون عرضه کرد شیخ دانست که این سوال همگنان ست که حاضر اند فرمود من چکنم مرا از ایشان
مطلوبی دیگرست و ایشان همچو پیاز پوست در پوست اند

خواجه مؤید الدین کره ملک زاده دیار کره بود در آخر کار بنظام اولیا پیوست چون سلطان علاء الدین
پادشاه شد او را یاد کرد شنید که تارک دنیا شده ست بشیخ گفته فرستاد که او را رخصت فرماید تا کاری از پیش ما
بگیرد شیخ گفت که او را کاری دیگر پیش آمده ست در استعداد آن کارست این سخن بر حاجب سلطان گران نمود
گفت مخدوم شما همه را میخواهید که همچو خود کنید فرمود همچو خود چه باشد بهتر از خود میخواهیم شاه چون این سخن شنید
دست ازو بداشت قبر او بپایان روضه شیخ ست رح

خواجه احمد بدایونی مجرد بود و طریقه ابدال داشت و در سماع بیقرار بود در سیر الاولیا گفته روزی ازین بزرگ
سوال کردم که خوش می باشید فرمود خوشی در آنست که پنج وقت نماز بجماعت دریابم رحمة الله علیه

خواجه معین الدین خرد مرید چراغ دهلی ست و خرقه خلافت از وی یافته ست اما نسبت شیخ فرید نبیره شیخ حمید الدین
قدس سره در سرور الصدور از وی نقل میکند که چون خواجه ما را فرزندان تولد شده روزی از من پسر حمید

چون پیش ازین که قوی و جوان بودیم هر چه از درگاه عزت می طلبیدیم زود می یافتیم اکنون که پیر و ضعیف
شدیم چون حاجت بدعا میشود کار بدرنگ میکشد بنده عرض کرد خواجه را روشن است که چون مریم علیها السلام
را حضرت عیسی متولد نشده بود میوهٔ زمستانی در تابستان و بالعکس بی محنت در محراب حاضر می یافت چون عیسی متولد
شد مریم منتظر شد که رزق همچنان خواهد رسید فرمان آمد وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا
جنیا برو شاخهای خرما را بسوی خود بجنبان تا بر تو خرمای تر ریزد در آن حال و درین حال اینقدر تفاوت است
خواجه این جواب را از بنده قبول کرد و پسندید
شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری وی از مشاهیر مشایخ هندوستان است چه احتیاج که کسی ذکر مناقب او
کند او را تصانیف عالی است از جمله آنها مکتوبات مشهورتر و لطیف ترین تصانیف اوست بسیاری از آداب
طریقت و اسرار حقیقت در انجا اندراج یافته در یکی از انها گفته فی المثل اگر هر دو عالم را بر در تو آرند و گویند
هر تصرفی که خواهی بکن هوشیار باشد تا از انچه فوق دنیا و آخرت است محجوب نگردد و قاطع طریق نشود
بلکه همان گوید که آن عارف گفته است

دنیاست بلاخانه و عقبی هوس آباد ما حاصل این هر دو بیک جو نستانیم

شیخ حسین بلخی در اوائل حال در حضرت ... به تعلیم و تعلم اشتغال داشت و بعد از مجاهدهٔ الٰهی که باعث بر
سلوک طریقهٔ فقر است سفر حجاز کرد و بزیارت سید کونین صلی الله علیه وسلم مشرف شد و بوطن اصلی رجوع فرمود او را نیز مکتوبات است
متضمن اسرار توحید و باعث بر اختیار تجرید بزبانی لطیف و بیانی عجیب بعضی از ان در اخبار الاخیار مذکور است
در یکی از ان گفته وصیت کاتب همین است که ما شغلک عن الحق فهو طاغوتک و همین نوشته بدوستان میسپارم
و بخدای میسپارم که ان خیر الزاد التقوی وکفی بالله حسیبا و در جای دیگر نوشته هر زمان که در یاد او گذرد
اسلام دانی و زمانی که از وی غفلت یابی کفر شماری اعتبار لا اعتقادا اینقدر از برای دفع خصم در تحریر آمد
اصل کار با توبه است و مقامات توبه را نهایت نیست والتوبة للمقامات کالارض للبناء فمن لا ارض له لا بناء له مارا و
ترا همین مهم است که چشم و گوش و دست و زبان از معصیت و خلاف پاک داریم و شب و روز درین تجسس باشیم که امروز
زبان پاک ماند یا نه همچنین از جوارح چه پاک ماند و چه پلید شد هر چه پلید شده باشد از ان توبه و تجدید ایمان بسوی خدا
بازگردد چون تو درین غم مشغول و درین اندوه و اندیشه باشی عبادت تمام جهان بنام تو نویسند درین زمانه
لقمه پاک داشتن و اعضا و جوارح از معاصی باز داشتن هر کرا دست دهد او جنید وقت ماست اگر انصاف دهی

مغز سخن این ست و خلاصه کار این باقی دیگر با نقش بر آب روان ست اگر همیشه این دولت دست دهد یا گاه
دست دهد آن زمان شکر واجب شود و یا گاهی دست ندهد آن زمان توبه واجب شود

شیخ شرف الدین پانی پتی او را ابوعلی قلندر نیز گویند در اوائل حال تحصیل علم کرد و طریق مجاهده و ریاضت سلوک
نمود و در آخر مجذوب شد و کتابها در آب انداخت نسبت او بیکی ازین مشایخ مشهور نیست بعضی گویند بخواجه
قطب الدین کاکی ارادت داشت و بعضی گویند بشیخ نظام الدین اولیا لکن شیخ عبدالحق دهلوی گفته هیچکی ازین
دو نقل بصحت نرسیده ست او را مکتوبست بزبان عشق و محبت مشتمل بر معارف و حقائق توحید و ترک دنیا و طلب
آخرت جمله آن بنام اختیار الدین میگوید و حکم نامه او که در عوام شهرت دارد ظاهر آنست که از مخترعات عامه ست
وقتی شوارب او بنهایت دراز شده بود و هیچکس را مجال نبود که بوی امر بقص آن نماید مولانا ضیاء الدین سنامی که
جوشش شریعت میداشت مقراض بگرفت و محاسن شریفش در دست گرفته قص شوارب کرد گویند که بعد ازین
شیخ همیشه محاسن خود را بوسیدی و گفتی که این در راه شریعت محمدی گرفته شده ست روضه او در پانی پت
[illegible] پانی پت ست

شهاب الدین حق گو پسر شیخ فخر الدین زاهدی ست او را حق گو از آن لقب ست که سلطان محمد بن تغلق حکم کرد
که مرا محمد عادل گویند او از همین حکم ابا کرد و گفت ظالما ترا عادل نخوانیم گفت سلطان محمد او را از قلعه دهلی
در زیر انداخت قبر او هم زیر قلعه ست رحمه

سید محمد بن یوسف الحسینی الدهلوی معروف بگیسو دراز خلیفه راستین چراغ دهلی ست جامع بود میان سیادت
و علم و ولایت شانی رفیع و رتبتی منیع و کلام عالی دارد او را میان مشایخ چشت مشربی خاص ست در بیان اسرار حقیقت
طریقی مخصوص ست بعد از رحلت شیخ بدیار دکن رفت و قبول عظیم یافت و همدران دیار از دنیا انتقال فرمود خدمت
میر را ملفوظات ست مسمی بجوامع الکلم که بعضی از مریدان او جمع کرده در وی مینویسد که سخن در مخالفت فقیهان با
صوفیان بود فرمود خلاص صوفیان ازین طائفه جز بدین طریق نیست که خود را یکی از ایشان گردانند و میان ایشان
همچو ایشان باشند و یکی از تصنیفات او کتاب اسمارست که در انجا حقائق و معارف را بزبان رمز
و ایما و اشارت بیان کرده

سید محمد بن جعفر المکی الحسینی از اعاظم خلفای چراغ دهلی ست در توحید و تفرید مقام عالی دارد از افراد اولیاست
در انچه از احوال ظاهر و باطن خود نوشته ست عقل حیران ست شیخ عبدالحق دهلوی میفرماید اگر اینها همه بی شائبه

تاویل و صرف ظاهر مراد ست پس از کاملان وقت خود ست او را تصنیفی ست بحر المعانی نام در وی بسیاری از حقائق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کرده سخن رهستانه میگوید بحر الانساب از وست در انجا بیان نسب اهل بیت رسالت کرده و نسب آبا و اجداد خود ثبت نموده عمر دراز یافته از زمان تغلق تا زمان سلطان بهلول در حیات بود سن شریفش از صد تجاوز کرده وی گفته ابن عربی صاحب فصوص مینویسد که منصور حلاج را تجلی ذات بود و مقام افراد داشت اما من میگویم که اگر او را تجلی ذات بودی هرگز انا الحق نگفتی و دیگری سبحانی نسرائیدی چه در تجلی ذات محویت ست محو چه داند که من کیستم و چیستم من عرف الله کل لسانه در تجلی ذات ست و طال لسانه در تجلی صفات الی قوله بحکم ابن عربی امروز زنده نیست ورنه با او گفتمی انچه گفتی و او شنیدی انچه یقین ست و گفته انچه از زبانم در قلم می آید زبانم اقتباس از دلم میکند و میگوید و دلم اقتباس از روحم میکند و روحم اقتباس از روح علی میکند و روح علی اقتباس از روح نبی و روح نبی از کلام بیحرف و صوت حضرت الوهیت میکند وی گفته معراج الروح السماء و معراج القلب الصلوة در اخبار الاخیار عبارتها از بحر المعانی نقل کرده و گفته که کلمات اهل سکر و حال که در حالت ذوق و غلبهٔ حال واقع باید خارج از قواعد عقل و موازین قیاس اند

سید جلال الدین بخاری ملقب بمخدوم جهانیان جهان گشت ست پدرش سید احمد کبیر بخاری و مادرش مریم بنت سید محی الدین بود در مناقب الاولیا گفته کمالات و سیر مقامات مخدوم اظهر من الشمس ست چنانچه در سفرنامه مخدوم توضیح یافت انتهی شیخ عبد الحق گفته جامع ست میان علم و ولایت و سیادت و مرید شیخ الاسلام رکن الدین ابو الفتح قریشی ست و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود و با امام یافعی در مکه معظمه صحبت داشته در خزانه جلالی که از ملفوظات وست از وی بسیار نقل کرده سیاحت بسیار نموده و از بسیاری از اولیا نعمت و برکت یافته مشهورست که وی هرکه را معاینه کردی نعمتی که آنکس داشت بستدی و در تاریخ محمدی می نویسد که وی اول خرقه از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشید و کلاه ارادت و خرقه تبرک از شیخ الاسلام عفیف الدین مطری در حرم شریف نبوی پوشید و مدت دو سال در صحبت او ملازم بود و کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین ذکر یافت و در گازرون از شیخ امام الدین استفادها کرد و باز گشت و در عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی و مسند خانقاه محمدی در سیوستان با مضافات مخصوص گشت و بعد از چندگاه ترک همه کرده راه کعبه گرفت وی خلیفه چهارده خانواده بود و در عهد سلطان فیروز بکرات و مرات از اچه در حضرت دهلی آمد سلطان مراسم اعتقاد و اخلاص انچه باید بجا می آورد انتهی در تاریخ فرشته نوشته سید احمد کبیر سید جلال الدین حسین بخاری را در هفت سالگی نزد شیخ جمال خجندی که از

در زمینها جای دیگر نیست البته کسی را بوادی فراق و دیوانگی می برد الآن آبا دانی که در زمان سابق داشت نمانده ست مقابر بزرگان ست

مریدان شیخ بهاء الدین زکریا بود برده بدست بوس او مشرف ساخت خجندی فرمود تو آن پسری که خاندان خود
تا قیامت منور داری سید جلال الدین عالی بود متبحر و در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده بود و معتقد آن بود
که مرید یک کس بوده بجای دیگر رجوع نماید و میگفت جمیع مشایخ و فضلا را می باید دید و از هر کدام نصیبی و فیضی
ربود و از پدر خویش شیخ احمد خرقه خلافت یافت دیگر از شیخ رکن الدین ابو الفتح و بجانب مکه و مدینه و مصر و شام
و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد از انجمله شش حج اکبر نمود
و در مدینه استاذ المحدثین عفیف الدین بن سعد الدین علی شافعی یمنی را ملاقات کرد و دو سال بملازمت آنجناب
بوده نسخهٔ عوارف پیش او گذرانید گویند عفیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین محمد ابو القاسم صوفی پوشیده و وی از
شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت شیخ حمید الدین بن محمود الحسینی السمرقندی
رسیده از و نیز خرقه و فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی و وی از شیخ نظام الدین [illegible] العطار
بخاری کمالات و حالات سید جلال الدین در کتاب قطبی که تصنیف یکی از درویشان اوست بشرح و بسط مرقوم
شده انتهی و هم در فرشته وجه تلقیب او بمخدوم جهانیان جهان گشت و حکایت احیا میت که شیخ بدر الدین یمنی باشد
نقل کرده و گفته که در کتب معتبره مسطورست که مخدوم کسی را بمریدی نمیگرفت هرگاه کسی بقصد ارادت بخدمت او
آمدی گفتی من از انها نیستم که شخصی را مرید کنم اما عقد اخوت میکنم بعده ذکر کبیر الدین اسمعیل علیه الرحمه کرده و گفته که
او از مریدان مخدوم جهانیان ست بعد از وفات آنجناب نسخهٔ عوارف را نزد سید صدر الدین راجو قتال خوانده
و وی برادر خورد مخدوم ست در علوم ظاهری و باطنی شهرت تمام داشت و صفت جلالت بروی غالب بوده هرچه
بر زبان آوردی چنان شدی انتهی حاصله شیخ عبد الحق دهلوی مینویسد که مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت
علیهٔ قادریه کمال محبت ست در خزانهٔ جلالی میگوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی
را و سهروردی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را و لادت مخدوم شب برات سنه سبع و سبعمائه و وفات روز
عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعمائه و مدت عمر هفتاد و هشت چنین شنیده شده است که امیر سید علی همدانی بدیدن وی
رفت و بر در حجرهٔ مخدوم نشست خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته ست مخدوم فرمود که همدان غیر علام الغیوب
کسی نیست این را گفت و ایشان را درون نطلبید انتهی در مناقب الاولیا نوشته مخدوم چون کسی را خلافت میداد
در مثال می نوشت وصینا هذا الاخ بالاتباع الدائم المستقیم بشریعة نبینا صلی الله علیه وسلم
والانقیاد لاحکامها وان لا یتردد الی ارباب الدنیا واصحابها وان لا یحضر فی مجالسهم ابدا وان یتق

الی الله بالکلیة ویعرض عما سواه بالکلیة فان کان هکذا فیده العزیزة نائبة عن ید النبی وهو من بین الناس خلیفتنا فرحم الله من اکرمه واهان من اهانه وهو الموفق والهادی والمستعان وعلیه التکلان و در لطائف اشرفی گفته مشایخ جمیع فرق صوفیه و مشایخ همه سلاسل طائفه علیه حضرت علی بن ابی طالب است کرم الله وجهه بتخصیص سلسلهٔ سادات و در دودمان سادات ایشان تند اشرف الشهدا حسین رضی الله عنه ارادت و خلافت و علوم الهی از مرتضی اخذ نمود و از وی بامام زین العابدین رسید و از وی بامام محمد باقر و از وی بامام جعفر صادق و از وی بامام موسی کاظم و از وی بامام علی رضا و از وی بامام محمد تقی و از وی بامام علی نقی و از وی بسید علی اشقر و از وی بسید عبد الله و از وی بسید احمد و از وی بسید محمود بخاری و از وی بسید جعفر بخاری و از وی بسید علی ابی المؤید بخاری و از وی بسید جلال اعظم بخاری و از وی بسید احمد کبیر الحق بخاری و از وی بسید المتأخرین و مرشد العالمین سید جلال الحق مخدوم جهانیان جهان گشت قدس سره رسید انتهی لیکن در بخاره دو واسطه از میان ساقط شده یعنی محمد بن محمود و ابو القاسم کما هو ثابت و نیز گفته که مشایخ این سلسلهٔ سادات بخاریه و مشایخ سهروردیه مقامات عالیه دوی شد ولیکن مخدوم جهانیان آنقدر حقائق و معارف و خوارق عادات که از وی صادر شد از هیچ یک از بزرگان القدر متأخرین ظاهر نشد مظهر العجائب و مصدر الغرائب بود در ربع مسکون هیچ درویشی نمانده که بملازمت وی مشرف نشده و ویرا خلافت و اجازت از سیصد و چهل و چند مشایخ اهل ارشاد رسیده بود فاما تربیت و ارشاد تمام از شیخ رکن الدین ابو الفتح مرید وی و از شیخ نصیر الدین محمود چشتی یافته و در خاندان وی تا حال هر دو سلسله جاری است از سهروردی و چشتی مخدوم زاده حسینی بخاریه انتهی و بعد از وی مقامات مذکور با خلافتهای متعدد به میر سید اشرف جهانگیر سمنانی رسید و این سلسله هم سادات بخاریه سلسلة الذهب است زیرا که درین سلسله جز اهل بیت نبوت علیهم السلام دیگری در میان نیست و نسبت اهل بیت شکستگی نفس و بیزاری از لذت اوست و حقیقت هر نسبت کیفیت حال آن نفس [illegible] از قسم تشبیه بلا که در میدان عالم [illegible] از آن حضرت مخدوم [illegible] واسطه [illegible]

مرا دیا خلافت مرا از برکات ظاهر و باطن سلاسل وی [illegible] افزاید

گرچه خردیم نسبتیست بزرگ ذرهٔ آفتاب تابانیم

مولانا خواجگی مرید و خلیفه چراغ دهلی و شاگرد مولانا معین الدین عمرانی و استاد قاضی شهاب الدین [illegible] و [illegible] از طی منازل فنون ظاهر جاده پیمای طریقهٔ باطن شد و مراتب تزکیه و تصفیه بکمال رسانده و بر طریقهٔ [illegible] مرشد هم شغل [illegible] پیش گرفت و همواره بدانش آموزی می پرداخت و [illegible] علوم [illegible]

میساخت وی پیش از آمدن امیر تیمور گورگان بنابر رویاء صالحه که میر سید محمد گیسو دراز دیده بود و از آمدن مغل اخبار نموده از دهلی برآمده بکالپی رسیده متوطن شد و در همانجا بسر برد قبر او بیرون شهر کالپی ست یزار و یتبرک به

مولانا معین الدین عمرانی دانشمندی عظیم و استاد شهر بود حواشی کنز و حسامی و مفتاح تالیف اوست چنین گویند که سلطان محمد تغلق که قاضی عضد را بدیار هند طلبید و توضیح متن مواقف بنام خود التماس نمود وی هم مولانا را فرستاده بود تا فضل و دانش از وی اینجا بظهور آمد و سبب نا آمدن قاضی عضد بدین دیار آن شد که چون سلطان ابو اسحق والی شیراز پادشاه عصر وی شنید که قاضی قصد این حدود میکند از جمیع املاک و اسباب سلطنت برآمده بخدمت وی آمد و التماس نمود که شما بر تخت سلطنت بنشینید و من خدمت شما کنم غیر از منکوحه خود هر چه دارم همه از آن شماست قاضی عضد چون این همه مروت و همت از وی دید فسخ عزیمت دیار هندوستان نمود و نیت اقامت آن دیار محکم ساخت و مواقف را بنام سلطان ابو اسحق موشح ساخت و نام او را تا دور روزگار باقی گذاشت

مولانا احمد تهانیسری فاضل بی نظیر و شاعر خوش تقریر و مقتبس انوار معنوی و از مریدان چراغ دهلوی ست در فضائل و علوم ظاهری بسیار ماهر بود میان وی و شیخ الاسلام تیموری که نبیره صاحب هدایه بود در جهت تقدم و تاخر مجلس گفتگوی شد امیر تیمور گفت ایشان نبیره صاحب هدایه اند مولانا گفت صاحب هدایه که بزرگان ایشان بوده در چندین محل از هدایه خطا کرده است ایشان اگر کجا خطا کرده باشند چه باک شیخ الاسلام گفت آن محلها که خطا کرده است به ثبوت باید رسانید مولانا اشارت بفرزندان و شاگردان خود کرد که ایشان تقریر میکنند امیر تیمور [illegible] کرده صحبت مجلس دیگر انداخت او را با مولانا خواجگی موافقت بود او در هجرت از شهر دهلی باتفاق [illegible] مولانا از آنجا با اهل و عیال برآمده بکالپی متوطن شد و همه عمر را بتقدیم عبادت و درس علوم معمور ساخت قبر او درون قلعه کالپی ست او را قصیده ایست در نعت که در وی داد فصاحت و بلاغت داده اولش این ست ع

اطار لبی حنین الطائر الغرد	وهاج لوعة قلبی التائه الکمد
واذکرتنی عهود ابالحمی سلفت	حمامة صدحت من لاعج الکبد

غالب ابیات این قصیده در اخبار الاخیار و سبحة المرجان و مآثر الکرام و تسلیة الفواد مذکور است رحمه الله تعالی

قاضی شمس الدین شیبانی دانشمند متبحر بود در دهلی بقصد زیارت خانه کعبه برآمده چون بگجرات رسید در مسجدی در آمد که واعظی معتزلی المذهب بر منبر برآمده تقریر مذهب اعتزال در باره خلق افعال عباد میکرد و میگفت این دست من ست اگر بکشایم من کشایم و اگر ببندم من ببندم هیچکس را از حاضران قدرت مجادله او نبود قاضی

فرمود اگر قدرت بدست است چرا دست بر پشت بر بند بندی حاکم گجرات را این نقل وی خوش آمد جاریۀ از دار الحرب
آورده بود به پیشکش او کرد و از وی اولاد شد و حق تعالی در اولاد او برکت داد و علم بخشید

قاضی عبد المقتدر بن رکن الدین شریحی کندی خلیفه شیخ نصیر الدین محمود است دانشمند فیاض بود و درویش کامل
مرتاض و بغایت فصیح و بلیغ قصاید و غزل دارد دائم درس میگفت و بافادۀ علم مشغول بود و طریقه چراغ دهلی اکثر
خلفاء ایشان این بود و وصیت او بطالبان اشتغال علم و حفظ شریعت بود و گفتی فکر در یک مسئله شرعی فضل
دارد بر هزار رکعتی که مشوب بعجب و ریا کنند و وی نعمت اهل را با فضیلت ظاهر مقرون گردانید و کمال صوری را
اجمال معنوی هم آغوش ساخت همواره بافادۀ طلبه می پرداخت و لب تشنگان را سلسبیل علوم سیراب میساخت
در کتاب مناقب الصدیقین احوال و کرامات او بسیار نوشته می گفت پیش من طالب علمی می آید که پوست او
علم و مغز او علم و استخوان او علم است و از این طالب علم قاضی شهاب الدین را میخواست در سنه ۷۹۱ بگذشت و مقام
عند ملیک مقتدر قرار گرفت هشتاد و هفت ساله بود قبر او و مقام خواجه قطب است رح قصیدۀ او که در
معارضه لامیة العجم گفته دلالت دارد بر کمال فصاحت او در نعت میگوید

یا سائق الظعن فی الاسحار والاصل — سلم علی دار سلمی وابک ثم سل
عن الظباء التی من دابها ابدا — صید الاسود بحسن الدل والنجل

غالب ابیات این قصیده را شیخ دهلوی در اخبار الاخیار و آزاد بلگرامی در تسلیه و مآثر و سبحه ایراد کرده اند

شیخ نور الدین مشهور بقطب عالم فرزند و مرید و خلیفه علاء الحق است از مشاهیر اولیاء هندوستان است
صاحب عشق و محبت و ذوق و تصرف و کرامت بود وی گفته مشایخ پیشینه بعدد اسماء الهی نود و نه منزل
قرار داده اند تا سلوک تمام گردد و پیران ما پانزده منزل تعیین کرده اند این فقیر سه منزل اختیار کرد اول
حاسبوا قبل ان تحاسبوا دوم من استوی یوماه فهو مغبون سوم عبادة الفقیر نفی الخاطر بدین علمها
کار سالک تمام گردد انشاء الله تعالی وی گفته پیش شیخ عرضداشت کرد که چه سر است که مشایخ بعد از نماز فریضه
مصافحه میکنند فرمود سنت برین است که چون مسافری از سفر باز می آید با دوستان مصافحه میکند درویش
در نماز مع الله مستغرق میگردد و از خود بیرون می آید سفر باطن حاصل میشود و چون سلام میدهد گویا باز می آید
ضرورةً مصافحه میکند شیخ نور الحق را مکتوبات است بغایت شیرین و لطیف بزبان اهل درد و محبت پاره ازان
در اخبار الاخیار نقل کرده نقدا ازان این است بیچاره حزین نور مسکین عمر بباد داده و بوی مقصود نیافته و در

ودر تیه حیرت ومیدان حسرت چون گوی سرگردان شده ع

همه شب بزاریم شد که صبا ندارد بوی تی   ندمید صبح بختم چه گنه نهم صبا را

عمر از شصت گذشته وتیر از شست جسته واز شر نفس اماره یکساعت نرسته جز باد بدست وآتش در جگر و
آب در دیده وخاک برسر نپیوسته جز ندامت وخجالت دست آویزی نه وجز درد و آه پای گریزی نه ع

گفتم مگر که کار بسامان شود نشد   یار از جفای خویش پشیمان شود نشد
گفتم مگر زمانه عنایت کند نکرد   بخت ستیزه کار بفرمان شود نشد

قبر شریف او در شهر پنده است در سنه ۸۱۳ه وفات کرده رح

شیخ سارنگ در اوائل حال از امراء نامدار سلطان فیروز شاه بود وبلدهٔ سارنگپور آبادان کردهٔ اوست در آخر
که جذبات عنایت خداوند تعالی او را دریافت قدم در سلوک طریق که مخصوص اهل وصول است نهاد مرید شیخ
قوام الدین خلیفهٔ مخدوم جهانیان است سفر حجاز کرده وزیارت نموده سید راجو قتال برادر مخدوم جهانیان خرقه او را
دیگر را که از پیران طریقت رسیده بود بجلدوی سابقه طلب ابوی فرستاد قبول کرد و از آن سعادتهای غیبی مشرف شد

شیخ مینا لکهنوی نام او شیخ محمد است از صغر سن در سایهٔ تربیت وعنایت شیخ قوام الدین بوده پرورش یافت بعده
مرید شیخ سارنگ گشته وکار کرده مینا در عرف آن دیار لفظی است که در مقام تعظیم ومحبت استعمال کنند چنانچه میان
در دیار ما شیخ مینا مشهور بوده ومجرد از دنیا

شیخ احمد کهتو اعظم مشایخ ولایت گجرات است در سرکهیج از مضافات احمد آباد آسوده است مرقد او مقامی
بغایت لطیف ومنزه وصفا که نظائر او بر روی زمین کم باشد کهتو نام موضعی است قریب ناگور بابای او دولت
نعمت از بابا اسحق مغربی یافته سلسلهٔ او بشیخ ابو مدین مغربی میرسد [illegible] طول اعمار مشایخ [illegible] وصول
بحضرت سید کائنات قلیل اند بابا اسحق هیچ واسطه با آنحضرت صلعم [illegible] از مشایخ او [illegible] صد و چهل سال
بلکه بیشتر عمر داشته محمود بن سعید ایرجی ملفوظات واحوال وحکایات که از وی شنیده [illegible] تحفة المجالس نام نها[illegible]
مخدوم جهانیان با وی ملاقات کرده [illegible]
دوست حق آید [illegible] وقت خوش [illegible] سلطان احمد
گجراتی است که بنای احمد آباد [illegible]
قطب عالم نبیرهٔ مخدوم جهانیان است [illegible] گجرات [illegible]

ودر زبان خلائق آن دیار بقطب عالم مشهور ست روضهٔ او در بتوه ست سه کروهی احمدآباد وفات او در ۸۵۷
بوده که عدد عبارت مطلع یوم الترویه ست بر در روضهٔ او سنگی افتاده ست که جامع صفت سنگ و چوب
و آهن ست و این هر سه صفت در وی معا موجود و اصلا تشخیص یکی ازین هر سه چیز در وی نتوان کرد که کدام ست
شیخ عبدالحق گفته اگر گویند سنگ ست باز چون نیک ملاحظه کنند گویند نه بلکه آهن ست باز چون بنگرند بخاطر رسد
که نه بلکه چوب ست هر کدام ازین سه صفت در وی هم مجزوم ست و هم مشکوک عجائب چیزی ست بمشاهده تعلق
دارد چنین گویند که قطب عالم روزی در آب آمده بود چیزی بپای او خورد گفت این سنگ ست یا آهن یا چوب
حق تعالی این هر سه صفت را در وی احداث فرمود والله اعلم انتهی تحریر سطور که واسطهٔ آل و ذمه بوی دارد
وقتی که در ۱۰۹۳ وارد احمدآباد شد بزیارت قبر شریفش و قبر شاه عالم و خانقاه و مدرسه سعادت اندوز گشت

جای پر صفا و نزهتگاه ست

وضع فقیری ما با ساز هیچکس نیست ... ویرانه ایم اما بسیار خوش هوائیم

گرامی جگر گوشه ام ابوالخیر نور الحسن انعم الله علیه بکل نعمة نیز درین سفر و زیارت همراه من بود و لله الحمد
شاه عالم پسر قطب عالم ست نام او شاه منجهن ست نیز در احمدآباد آسوده ست روضهٔ او زیارتگاه و تفرجگاه اهل
آن دیار ست مقامی عالی و جای پاکیزه دارد و وی را در سلوک این طریق طوری عجیب و طریق غریب بود و حال طالع
و سکر وی غالب داشت تربیت از شیخ احمد کهتو یافته خوارق عادات از وی بسیار بوجود می آمد در ۸۸۰ که عدد لفظ
نور ست از دنیا برفت اما وی از کبار مشائخ ست حق تعالی از برکات او بما نیز حصه بخشد شیخ عبدالحق دهلوی
می نویسد که در پتن که بلدهٔ قدیمه ولایت گجرات ست مشائخ بسیار آسوده اند اعظم و اشهر ایشان شیخ حسام
ملتانی ست خلیفهٔ نظام اولیا و در حقیقت در آن سرزمین بوی عشق و محبت می آید و از ویرانهای آنجا نور کیفیت

و ولایت می تابد

بسرزمین که نسیمی ز زلف او زده ست ... هنوز از سر آن بوی عشق می آید

دواء الملک یکی از عظما وقت و مقبولان آن دیار ست در لباس سپاهگری و صورت عام بود و بعضی خاص و
علامات حضور را اقامت داشت قبر او قریب جوناگده ست
قاضی محمود دریائی صاحب سکر و ذوق و عشق و محبت و مشرب و حالت و حلاوت بود جگر بهای می که بزبان هندی
دارد بغایت مطبوع و مشهور ست و آثار عشق و وجد بی تکلف از سخنان وی لائح وقتی که او را دفن کردند پدید

بزرگوارش گوشهٔ کفن از روی او برداشته نگاهی بجانب او میکرد او نیز چشم بکشاد و تبسم کرد پدر گفت یا احمد
این چه اداهای خفقان است نهان از چشم پسست قبر او در قصبهٔ بسرپور گجرات است

شیخ وجیه الدین علوی از متاخرین مشایخ گجرات است دانشمندی بود علی الاطلاق جامع کمالات و برکات
سنن و معمر و مرتاض مشغول بتدریس علوم و تصنیف کتب و تربیت و ارشاد طالبان بر اکثر کتب شروح و حواشی
و تعلیقات هم دارد و در لباس بروضع عوام آمد یار اکتفا کرده در سنه ۹۱۰ متولد شد مولد او چانپانیر است و در آنجا
نشو و نما یافت و در بلدهٔ فاخرهٔ گجرات فنون متعارفه از ملا عماد کسب نمود و دست ارادت بدست شیخ قاضی بجا آورد
و سالهای دراز بر مسند افاده و افاضه نشست و مشرق و مغرب عالم را از فیض انفاس خود سیراب ساخت در سنه ۹۹۸ گذشت
[illegible] تاریخ است شیخ احمدآباد و در صحن خانقاه خود آسوده است شرح الشرح نخبة الفکر و جز آن
از مؤلفاتش نزد این خاکسار موجود است شیخ عبدالحق دهلوی می‌نویسد که محرر سطور در وقتی که بقصد زیارت سید کائنات
صلعم بدان دیار رسید بملاقات وی مستسعد شد و ببعضی اذکار و اشغال سلسلهٔ علیهٔ قادریه مشرف گردید

شیخ سراج سوخته حافظ قرآن بود و بصحبت مخدوم جهانیان پیوسته و سالها امامت ایشان کرده مخدوم فرموده
سراج تا کعبهٔ معظمه را نبیند تکبیر تحریمه نمیگوید در اخفای کرامات با وجود کثرت خوارق عادات بسیار میکوشید شاه
بدیع الدین مدار بوجه او از کالپی بجونپور رسید و از آنجا بازگشته بمکن پور که موضعی است در نواحی قنوج آمده همانجا بود
شاه مدار غرائب احوال و عجائب اطوار از وی نقل میکنند که در عقل نمی‌آید گویند در مقام صمدیت بود دوازده سال
طعام نخورد و لباسی که یکبار پوشید بار دیگر محتاج تجدید بغسل نشد سلسلهٔ او بسبب کیستی با هیچ یکی بپنج واسطه
بحضرت رسالت صلعم میپیوندد و بعضی چیزهای دیگر است که اصلی ندارد و از دائرهٔ شریعت و طریقت خارج است
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در عهد او بود مکتوب نوشته شاه والاجاه ولی الله دهلوی را کسی از حال شاه مدار
پرسید فرمود ایشان وارد شدند بهندوستان بعد عصر شیخ نصیر الدین محمود و انتساب ایشان در طریقه این است
اخذ الخرقة عن الشیخ طیفور الشامی المعروف بابی یزید البسطامی عن الشیخ یمین الدین الشامی عن الشیخ
عبد الله حامل رایة النبی صلی الله علیه وسلم عن ابی بکر الصدیق عن النبی صلی الله علیه وسلم هکذا
حققناه عن رسالة العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید و در نسب این است بدیع الدین بن علاء الدین بهاء الدین
بن ظهیر الدین بن سعید بن اسمعیل بن الامام جعفر صادق هکذا رایناه فی بعض المجامیع و در هر دو نسبت
خللها باعتبار علم نسب و علم احوال سلف پیداست بحیث لا یحل القول الجازم فی ذلک و احوال ایشان

دو قسم ست جمعی که ثقات اند که چیزی نوشته اند و غیر ثقات خود محالات ادعا میکنند و این فقیر از والد خود و ایشان
از خلیفه ابو القاسم اکبرآبادی بعض اشغال این طائفه اخذ کرده ست مثل شغل آینه و در قنوج دو سه چیزی ادعا
می کنند که اصلا نقلی بآن وارد نشده نه صحیح و نه ضعیف مثل قبر حاجی شریف زندنی و دندان مبارک آنحضرت
صلعم و در کتاب اخبار الاخیار ترجمه حاجی شریف چرا باشد که ما فوق حضرت خواجه معین الدین قدس سره را ذکر
کرده انتهی کلامه در مناقب الاولیا گفته پدرش حلبی ست شاه اندر دو سالی طلب گذاشته بصحبت خضر اقتاده و
توجه بانواع ریاضات نمود بعده سند اخذ خرقه چنانکه گذشت ذکر نمود و گفته و از اینجا طریقه اویسیه داشت از
روحانیت پیغمبر صلعم نعمت یافته بعده ذکر خلفا او نام بنام کرده و جمعی کثیر را نشان داده و گفته در مکن پور
سی و نه سال استقامت فرموده و در ۸۳۸ ساکن بهشت شد و در روایتی که در مدار الاسرار ست در ۸۶۳ از این
عالم رحلت فرمود تاریخ سنه اول ساکن بهشت ست و تاریخ سنه دوم آه افسوس شاه مدار و میگویند که تاریخ تولدش
شاه کو نیست انتهی گویم در صحت جسد وی درون قبر مکن پور نیز نزد اهل علم و شعور سخنی ست مشهور و بعضی هم در بنگاله
نشان میدهند و این قول عام ست و خاص و در مکه میان صفا و مروه میگویند علی کل حال از مداریان این زمانه
هیچ مپرس که بنده گور اند و سراپا مکر و زور والله اعلم

مولانا تقی الدین اودهی بغایت متقی بود کار او آن بود که کتاب اوراد می داشت آنرا میگرفت و در آخر
شب از خانه بیرون می آمد تمام روز در جای مشغول می بود چون پاره از شب میگذشت بخانه می آمد گویند ابدال
بر مولانا آمدند و گفتند که تو میان ما باشی گفت من با زن و فرزند دارم با شما هیچان و ما تان مرا صحبت بر نخواهد آمد

شیخ رفیع الدین پسر بزرگ شیخ نور ست بسی منکسر و صاحب حالت بود شیخ حسام مانکپوری گفت او میگفت الحمد لله
که من از سگ بازار هم کمترم شیخ عبد الحق فرموده وقتی این حکایت بخدمت والد خود نقل کردم گفتند که در تمام عمر
خود این کلمه را حسب حال خود یافته ام رح

شیخ انور پسر خرد شیخ نور ست بزرگ بود شیخ حسام الدین در مکتوبات نوشته که روزی او را پرسیدم عشق چه
باشد فرمود مردمان که چشم فراز کرده می نگرند آن می بینند که دوست می آید یا خیال دوست یا پیام دوست گرنه
چشم از برای چه میگشایند انتهی و لنعم ما قیل شعر

نشانده ام که خیال تو راه گم نکند
براه دیده دو رویه درختهای مژه

میر سید اشرف سمنانی معروف باشرف جهانگیر از کاملان ست صاحب کرامات و حالات در سیاحت رفیق

علی همدانی بود عاقبت بجانب هندوستان افتاد و در حلقهٔ ارادت شیخ علاء الحق درآمد و خلافت عظمی از مخدوم
جهانیان جهان گشت دارد و او را بسیار مدح میکند در حقائق و توحید سخنان از بس عالی افتاده او را مکتوبات
مشتمل بر تحقیقات غریبه قاضی شهاب الدین جونپوری از وی تحقیق بحث ایمان فرعون که در فصوص اشارتی
بدان واقع شده کرده بود و او درین باب بوی مکتوبی نوشت قبر او در کچهری از قریات جونپور است بسی بمقام
بفیض هست در مکتوب مذکور قاضی را بر مشرب صوفیه تحریض نموده و نوشته که در تنهای این مشرب و وجدانی نصیب
شمهٔ از کلام احمد غزالی داشته شود که میفرماید من لم یکن له نصیب من هذا العلم اخاف علیه من سوء
الخاتمة وادنی نصیبه منه التصدیق والتسلیم لاهل التحقیق بعده نوشته که برآمدن از ورطهٔ دریای شرک
خفی جز بدستگیری این عقیده امکان ندارد انتهی لیکن اهل علم را درین سخن که گفته و نوشته نظری هست

شیخ قاسم اودهی دهلوی مرید شیخ فتح الله است که از علمای دهلی بود وی رساله دارد مسمی آداب السالکین
در وی مینویسد درویشان مصلی و تسبیح و شانه و عصا و مقراض و سوزن و ابریق و کاسه و نمکدان و طشت و آفتابه
و کفش و نعلین که بمریدان و یاران میدهند هر یکی دلالت دارد بمعنی بعده این معانی را بیان کرده که در اخبار الاخیار
منقول ست

مسعود بک از اقربای سلطان فیروز ست نام اصلی او شیرخان بود مدتی در لباس دولتمندان ماند ناگاه جذبه
از جذبات حق گریبان گیر حال او شد و مرید شیخ رکن الدین گردید بغایت حالت سکر داشت شیخ دهلوی میگوید وی
از مستان بادهٔ وحدت و خم شکنان خمخانهٔ حقیقت ست سخن مستانه میگوید در سلسلهٔ چشتیه هیچکس اینچنین اسرار حقیقت را
فاش نگفته و مستی نکرده که او کرده اشک او بحدی گرم بود که اگر بر دست کسی می افتاد میسوخت تصانیف بسیار دارد
و اکثر نظم خسرو را جواب گفته تمهیدات و مرآة العارفین تالیف اوست در لادو سرای قریب مقام خواجه قطب الدین
بسیار مجردانه و غریبانه خفته ست در مرآة میگوید لسان وقت ناطق ست و عین غیب شاهد ما غائبان حاضریم حاضران
غائب ازان رو که ما ئیم پیدا ناییم و ازان روی که ما ما ناییم هیولائیم اگر کشف رموز غیب جوئی ما را ما نگوئی
این حروف ست که ظروف اشارت ست و نقاطی ست که کاتش اسرار ست بیاضی ست که در چشم دل سودا ریزد
و سوادیست که در دماغ جان سودا انگیزد نوریست دیده افروز ناریست پرده سوز ما شجر اخضر طوریم که نار نهای
آن نوریم نورش برتافته و ظلمت از ما شتافته و ما را بما یافته بما از ما میگوید و شما را بی شما میجوید الی آخره شیخ دهلوی
گوید همین فقرات در دلالت بر فضل و کمال او کافی ست و آنقدر معارف که درین کتاب ذکر کرده در کتاب دیگر کمتر ست

سید یداللہ نبیره و خلیفه گیسو دراز است مشرب عشق و محبت بر وی غالب بود وی را با زنی محبتی واقع شده مدتی پنهان داشت آخر آن زن را در حبالهٔ عقد خود آورد وقت جلوه هنگام سحر نظر سید بر جمال او افتاد یکی ذوقی و حالتی او را دست داد آهی برکشید و جان بحق تسلیم کرد عروس در محفه نشست و او را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شده بود هر دو را پهلوی یکدیگر در قبر کردند رحمهما الله تعالے

کشتهٔ عشق وار دنگذارد تب بر پیشان | بجنازه گر نیاید بمزار خواهد آمد

شیخ پیاره مرید سید یدالله است و تربیت از گیسو دراز یافته وی در اول که بخدمت میر سید پرسید درویش جامی عاشق بوده او جواب کرد و گفت بنده برای عشق آموختن بخدمت رسیده است من عشق چه دانم که چه باشد فرمود مقصود امتحان حال و دانستن کیفیت مشرب تست اگر درین باب واقعه افتاده است بگو وی عرضه نمود که من وقتی بر هندو زنی نگران بودم و هیچ حیله وصال او دست نداد ی زنار بستم و به بتخانه که او به پرستش می آمد رفتم تا او را به بینم سید او را در کنار گرفت و گفت عالی همتی چون تو دیگر کجا یابم که او را طریق محبت خدا بیاموزم این کار عالی همتان است عزیز ترا از ایمان دیگر چه چیز خواهد بود آنرا صرف راه محبت کردی اکنون ترا عشق حقیقی در آموزم پس او را چلها فرمود و قابل انعکاس معرفت گردانید و رسید بجائیکه رسید و لنعم ما قیل ؎

دلیل عشق حقیقی است عشقهای مجاز | بآفتاب رسد شبنم از نظارهٔ گل

شیخ جلال گجراتی مرید شیخ پیاره است از کاملان وقت و صاحب کرامت بود در مرتبهٔ عظیم و شانی رفیع داشت در گور و بنگاله بر تخت نشستی و حکم کردی چنانچه پادشاهان نشینند و حکم کنند شاه گور را از جهت توهم و غدغه که اقبال غرض گویان بخاطر او راه یافت وی را شهید کرد قاتلان چون در خانقاه او در آمدند و بنیاد خونریزی کردند بهر مریدی که شمشیر میزدند شیخ یا قهار یا قهار میفرمود چون تیغ بر وی زدند فرمود یا رحمن و بهمین کلمه جان بحق تسلیم کرد چنین گویند سر او بر زمین افتاده بود و الله الله میگفت

شیخ محمد ملاوه او را مصباح العاشقین گویند بصحبت شیخ جلال گجراتی رسید و نسبت عشق و محبت درست کرد شیخی کامل و صحیح الحال بود و مولع بود بوجد و سماع یکبار قوالی بحضور او چیزی میگفت مشتمل حالت بعد و فراق شیخ را حال بجدی کشید که نزدیک بانزهاق روح رسید شخصی که بر حال او اطلاع داشت قوال را فرمود تا چیزی دیگر گوید که مخبر از حالت قرب و وصال بود بمجرد شنیدن آن یکی تازگی و فرحت در شیخ پیدا شد گویا از سر نو جانی در قالب او ریختند ؎

شان المحب عجیب فی صبابته　　الهجر یقتله والوصل یحییه

گه بلطفم می نوازد گه بنازم میکشد　　زنده میسازد مرا آن شوخ و بازم میکشد

الوصل یحیی والفراق یمیت　　فما زلت فی العشق حیا و میتا

چشمت کشد و لبت دهد جان　　مرگ آید و در میان نگنجد ؛

چشمت بغمزه لب بشکر خنده میکند　　تفسیر آیت خلق الموت والحیاة

وی روزی در سماع بود و تواجد مینمود در اثنای آن از رایان آن دیار گذر کرد و بقصد تماشا چون نظرش بر جمال شیخ افتاد بیهوش شد و هندوانی که با وی بودند گفتند بگیرید و در خانه رفتم او را از ان مجلس کشیده بدر بردند بعد از زمانی که بحال خود آمد کیفیت حال را از وی پرسیدند گفت این مسلمان خدا را در کنار گرفته میگردد اگر شما مرا بیرون کشیدندی بجای او رفته بودم و در پای او افتاده و در دین او در آمده ؎

عاشق گردد هر که بکوی تو گذرد　　آری از در و بام تو میبارد عشق

وفات او در سنه ۹۰۰ بوده قبر او در بلاوه ست که قصبه ایست از قنوج جد پدری شیخ عبدالحق دهلوی سعدالله رح مرید او بود و عم کلان شیخ رزق الله متخلص بمشتاقی نیز از مریدان اوست در هر دو معنی درد و محبت و ذوق و شوق او چو که بر سن همچنان تازه بود ع من اگر پیر شدم عشق جوان ست هنوز ؛ و درین نزدیکی قصبه بلاوه بوجود شیخ فضل الرحمن تذکار آن زمان ست ایشان مرید شاه آفاق دهلوی اند و امروز سن شریف نزدیک بهشتاد سال رسیده اما ذوق و محبت و درد همچنان تازه ست که کسی را در اول نشو و نما باشد والد بزرگوارم را بوی عنایتی بود و این بنده را نیز با او دوستی و راه و رسم کتابت ست بیشتر وقت شریف او در تلاوت قرآن و تصحیح آن و مطالعه کتب حدیث میگذرد. و در زهد و عبادت و شب بیداری و قطع طمع از خلق و صبر بر مصائب و دوام حضور و کشف قبور و استقامت احوال یگانه این روزگار ست کسیکه بصحبت ایشان میرسد یا دست بدست ایشان میدهد رنگی از رنگهای این پیر نورانی در وی میگیرد حق تعالی در عمر و وقت ایشان برکت بخشد و برکت ایشان را شامل اهل این روزگار گرداند

شیخ ابو الفتح جونپوری مرید و شاگرد جد خود ست قاضی عبدالمقتدر دانشمند بود و بدوام درس و افاده مشغول فصیح بود و بزبان عربی قصائد و بزبان فارسی نیز شعری دارد او را با قاضی شهاب الدین در اصول کلامیه و فروع فقهیه بحثها بود خصوصا در زنباد که از گربه مشکین چکیده شیخ آن را نجس میگفت و قاضی بطهارت او میرفت گویم ظاهر قضا درین قدر با قاضی ست شیخ عبدالحق گفته که شیخ طریقه موالی از طعن و تشنیع خصم غالب بود و تحمل که در ایام بحث بسبب بعضی از عوارض

عارض شده باشد یا در انجا تیقی نیز دست بهم داده والله اعلم گویند در خانهٔ وی زر بادیه بود شیخ در دهلی بود در واقعهٔ
امیر تیمور با بعضی دیگر از اکابر شهر بجونپور رفت قاضی همدران واقعه از دهلی بد انجا رفته وفات او در هشتصد بوده هم
شیخ تقی در کرده مانکپور بود و حاکی بود حق تعالی او را تقوی و برکت و کرامت عطا فرموده نام او در دفع هوام گویند
بسیار مؤثر است خصوصا در دفع زهر مار لکن چه خوش بودی اگر استعانت بغیر خدا شرک نبودی یاد دارم که سلطان دمشق
بغزو برآمده بود و شیخ الاسلام ابن تیمیه قدس سره نیز در آن لشکر تشریف داشت چون نوبت حمله بر مخالفان آمد سلطان
حمله برآورد و گفت یا خالد بن الولید شیخ الاسلام بانگ برزد که چه میگوئی بگو ایاک نعبد و ایاک نستعین بگفت و دید
لشکر دشمن بگریخت حق تعالی فتح نمایان روزی گردانید سبحان الله و بحمده سخن ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
شیخ عبدالله شطاری از اولاد شیخ شهاب الدین سهروردی ست سلسلهٔ شطاریه به پاکی دعاوی او ست سطوت ظاهر
و شوکت باطن داشت مرشد وقت خود بود گویند وی نقاره میزد و ندا در میداد که طالبی هست که بیاید تا او را بخدا
راه نمایم چون در مجلس جی نشست هر سو نگاه میکرد و میگفت که انجا تخته سیاه که عبارت از طالب علمان پر شیبی اعتقاد
باشد نباشد تا سخن خدا گفته شود رسالهٔ او در طریق شطاریه مشهور ست قبر او در قلعهٔ مندو ست رح
شیخ حسام الدین مانکپوری مرید و خلیفهٔ شیخ نور ست از اعیان مشایخ وقت خود بود عالم بود بعلم شریعت و طریقت
او را ملفوظات ست رفیق العارفین نام که بعضی از مریدان او جمع کرده اند در انجا می نویسد فرمان شد سالک از ذکر
عاشق گردد و از فکر عارف فرمان شد فیض الهی ناگاه رسد ولکن بر دل آگاه رسد پس سالک منتظر می باید تا از پردهٔ غیب
چه گشاید فرمان شد فراق کجاست یا اوست یا نور اوست یا پرتو نور اوست فرمان شد که اگر کسی بمقام قطبیت برسد
هم می باید که تلاوت قرآن ترک نکند لااقل یک پاره هر روز بخواند فرمان شد درویش را چهار چیز می باید دو درست
دو شکسته دین درست یقین درست پای شکسته دل شکسته فرمان شد الطمع مرض والسوال شکوات والمنع موت
فرمان شد دنیا همچو سایه است و آخرت همچو آفتاب هرچند کسی جانب سایه رود گرفتن نیاید و چون سوی آفتاب رسد
سایهٔ خود برابر او روان شود فرمان شد که چنان شیرین تشوید که مگسان بلیسند فرمان شد آمیخته همه کس باش و آمیخته کس مباش
جدش مولانا جلال الدین و فرزندش مولانا خواجه هر دو دانشمند بزرگ و عالم و عابد و صابر و متقی بودند ترجمهٔ ایشان
در اخبار الاخیار است
مولانا شیخن حافظ کنج نشین بود در مانکپور بسیاری خلق بوی رجوع داشت اگر حزازتی پیش او آمدی پرسیدی
ستوران تو نخورده اند و کشت تو نیک ست شیخ حسام الدین گفت این چه می پرسید فرمود این را از سلوک چه خبر و از

علم چه فهم از پرسیدن این چیزها دل او خوش میشود و در خانهٔ خویش فخر میکند که مخدوم چنین گفت و چنین پرسیدم

شیخ علی پیرو بن شیخ احمد مهائمی از قوم نوایت ست و این قوم در ولایت دکن معروف ست طبری در تاریخ خود گوید نائیته طائفه ایست از قریش که از ترس حجاج بن یوسف ثقفی از مدینهٔ منوره برآمده خود را بساحل بحر هند رسانیدند و دران سرزمین توطن برگرفتند مهایم بروزن عظائم یکی از بنادر گجرات احمد آباد ست شیخ علی نحریر زمان و صاحب ذوق و عرفان بود در ولایت گجرات بود و از علمای صوفیه موحد ست مثبت توحید وجودی و پیرو شیخ محی الدین بن عربی عالم بود بعلوم ظاهر و باطن تفسیر رحمانی که بصفت ایجاز و تدقیق موصوف ست و تفسیر را بقرآن امتزاج داده از وست این تفسیر درین نزدیکی بهمت مدار المهام این ریاست شیخ محمد جمال الدین خان دهلوی که خسر کاتب حروف باشند در مصر قاهره مطبوع گشته و از نظر این بنده عاجز گذشته بسیار خوب تفسیر ست و زوارف شرح عوارف نیز از وست شرحی دارد بر فصوص که دران در تطبیق ظاهر و باطن کوشیده و رساله دارد مسمی بادلة التوحید بغایت موجز و منقح درین رساله در تحریر دلائل عقلیه و براهین قطعیه و ازاله شکوک و اماطه شبهات سخن را بغایت تدقیق ادا نموده و در اول رساله بعضی آیات و احادیث که اشارتی بآن مطلب عالی دارند ایراد فرموده میگوید هذه ادلة التوحید تنجح عن افئدة المنکرین ظلمات التردید اذا لم یغشهم رین ریب التقلید وهی من القران المجید فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربك انه علی کل شئ شهید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شئ محیط هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شئ علیم ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون ونحن اقرب الیه من حبل الورید وهو معکم اینما کنتم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وکل شئ هالك الا وجهه وکل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذو الجلال والاکرام الله نور السموات والارض الایة ومن الاخبار النبویة اصدق کلمة قالها العرب ع الا کل شئ ما خلا الله باطل ولا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به والذی نفس محمد بیده لو دلیتم بحبل لهبط علی الله الی غیر ذلك من الایات والاخبار والجمهور اولوها فرارا من الشبهات در ۸۳۵ متوجه عالم قدس گردید

قاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی روح الله روحه عمده دانشمندان هند ست و شهره بلاد عرب و عجم مولد او دولت آباد دهلی ست و شهرت وی مغنی است از شرح اوصاف او اگرچه در زمان او دانشمندان

بوده اند که اساتذه و شرکای او بوده اند اما شهرت و قبولی که حق تعالی او را اعطا کرد هیچکس از اهل زمان او نکرد
دانش رسمی نزد مولانا خواجگی و قاضی عبدالمقتدر اندوخت و چراغ امتیاز در انجمن اقران برافروخت ایامی که رایات
تیموریه جانب دهلی حرکت کرد قاضی در رکاب استاد خود مولانا خواجگی طریق مهاجرت از دهلی پیمود مولانا در کالپی
رحل اقامت افگند و قاضی جانب جونپور رفت سلطان ابراهیم شرقی مقدم او را مغتنم دانسته لوازم قدرشناسی
افزون از وصف بجا آورد و بخطاب ملک العلمای بلند آوازه ساخت عرق حسد ابنای جنس در جنبش آمد قاضی
شکایت حساد بمولانا خواجگی نوشت مولانا این دو بیت سعدی شیرازی در جواب قلمی نمود ؎

ای بیش از آنکه در قلم آید ثنای تو — واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو
ای در بقای عمر تو نفع جهانیان — باقی مباد آنکه نخواهد بقای تو

گویند در اندک زمانی جماعه حساد فانی گشتند حواشی کافیه و ارشاد نحو که در وی تشقیق در ضمن تعبیر التزام نموده
و بدیع البیان در علم بلاغت که در آن قصیده مسجع شده و تفسیر بحر مواج از وست در تفسیر نیز از برای سجع تکلفی کرده
شیخ دهلوی گوید قابل اختصار و تنقیح و تهذیب است و در عربی و فارسی رسائل دیگر نیز دارد وفات وی فی سنه ۸۴۹
قبر او در جونپور است رساله او مسمی بمناقب السادات در انجا در عقیدت و محبت با اهل بیت نبوت سلام الله
علیهم اجمعین او شیخ گفته رساله سعادت و موجب نجات وی در آخرت آن خواهد بود ان شاء الله تعالی
بعد از آن شیخ بعض آن رساله ذکر کرده ان شئت الاطلاع علیها فارجع الی اخبار الاخیار
شیخ حسین ... از اولاد شیخ حمیدالدین است بسیار بزرگ بود جامع میان شریعت و طریقت و حقیقت
ذوقی کامل داشت و حظی تمام و علمی وافر و موصوف بود بغایت زهد و تقوی مرید شیخ کبیر است که صاحب مقام
و مولف کتاب در بیان شیخ خود بود وی را تفسیریست مسمی بنور النبی هر جزوی را از قرآن مجلدی جدا نوشته است
وحل تراکیب و بیان معنی قرآن از آنچه در تفسیرها می باشد بتفصیل و تسهیل هر چه تمامتر بیان فرموده بغایت محو
بود در محبت حضرت سید کائنات صلعم هر چه او را بود از خانه و چاه و باغ همه را در تسمیه نسبت بآنحضرت صلعم کرده
وقف نموده بود عرابه را خود میراند و گاوان عرابه را هم خود نگاه میداشت و خدمت میکرد و بغایت جامه کهن
در پوشیدی شیخ عبدالحق دهلوی گفته فقیر آن جامها را زیارت کرده است هر سه جامه دستار و پیراهن
و ازار از یک جنس پارچه بود و آنانچه ذراعی بیک فلس هم نیرزد انتهی گویم گویا تفسیر بود از برای حدیث
الا ان البذاذة من الایمان رواه

شیخ احمد از اولاد محمد شیبانی صاحب امام اعظم ست بزرگ بود جامع علوم شریعت و طریقت و ورع و تقوی
و ذوق و حالت در امر معروف و نهی عن المنکر جانباز بود و اهل دنیا پیش او قدر نبود مجلس او مشابه مجلس سفیان ثوری
بود وی شاگرد و مرید شیخ حسین ناگوری ست شیروار در مجلس نشستی و ما قال الله و قال الرسول بهیبت و عظمت
تمام گفتی چنانکه زهره ملوک آب شدی و گفتی با سادات سخن بشریعت نباید کرد با ایشان سخن بمروت باید کرد روزی
الهدین مجذوب آمد و گفت احمد ترا آسمان میطلبند پیش پیر خود برو او خود نیز در همان شب مثل این چیزی دیده بود
همان ساعت متوجه ناگور شد و از دار فنا بدار بقا رحلت کرد در حالت سکرات بعد از انکه اندک افاقه دست بهم
دست برآوردی و تکبیر تحریمه گفتی و بیخود شدی و در همین حالت الله اکبر گویان جان بحق تسلیم کرد و در سنه ۹۲۰ در پایان پیر
خویش جامی یافت در اخبار الاخیار از احوال وی حکایاتی ذکر کرده که از قبیل بدعات صوفیه ست حسن ظن آنست
که از باب شطح و سکر بود بلکه خود آن حرکات دلیل است بر همین والله اعلم

شیخ حمزه دهرسو از اولاد شیخ الاسلام بهاء الدین زکریاست و دهرسو قصبه ایست که وی نا نول پیری
عظیم با برکت و نعمت و کرامت معمر الاوقات بود و کبیر السن از زمان سلطان بهلول تا زمان اسلام شاه باقی
بود وی گفته دنیا بمثل آتش ست هم آنقدر بسبب که از وی چیزی پخته خورند و در وقت سردی گرم شوند چون
زیاده شود بسوزد و هلاک کند در نماز شام بود دو رکعت تمام کرده در رکعت سوم جان بحق سپرد و این واقعه
در سنه [illegible] رو داد

شیخ احمد عبد الحق مرید شیخ جلال پانی پتی ست درویش صاحب کرامات و خوارق عادات و ذوق و شوق
و سکر و حالت و فقر و تجرید بود و جذبی قوی داشت مولد و مقام و مرقد او در دهلی ست استاذ او را علم ظاهر
می آموخت وی نمیخواند و میگفت مرا علم معرفت حق بیاموزید برادر او خواست که او را تنبیه کند چون آگاه شد
پیش انجاعه رفت و گفت که من غنیم مرا خبر نیست وقتی در مسافرت در مسجدی در آمد شب جمعه بود مسلمانان
آن جمله اذان میگفتند پرسید مقصود از تکرار اذان چیست گفتند شنیده ایم که اگر شب جمعه هفت اذان بگویند
تمام هفته خدا تعالی بلا از ان شهر بردارد تو نیز بگو گفت مرا درین کار نیست دست نمیدهد زیرا که هر بنده که خدا را
از جهت نیکی پرستد و از بلا او بگریزد آن بنده بنده خود باشد نه بنده خدا شعر مطلوب گوید و چه چند موافق ست
این مضمون کریمه و منهم من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمان به و ان اصابته فتنة انقلب
علی وجهه خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین وی گفته ستم نیچه بود طاقت نیاورد و امرا

بیرون نرود بعضی هم واننده که دریا با فروغی بیند و آن ریخ نی آرند وی میگفت نظامی شاعر ناقص بود گفت بیت

صحبت نیکان ز جهان دور شد　　خوان عسل خانهٔ زنبور شد

زیرا که صحبت مصطفی صلعم چنانکه صحابه را بود همچنان ارباب حال و محبان ذو الجلال را اکنون هست بیت

در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست　　می بینمت عیان و دعا میفرستمت

در زمان سلطان ابراهیم شرقی در [illegible] از دنیا برفت

شیخ جمال گجراتی مرید شیخ عبدالحق است در ان ایام که شیخ او در راه او بود دو سگ را ده همراه داشتی

نیز با آن شیخ میزبانی ... کرد و ... شهر ... ساخت روز دیگر شیخ جمال شکایت کرد که شما چگونه ما را خواندید و ما را نطلبیدید گفت جمال میزبانی سگ بود سگان را طلبیدم که الدنیا جیفة وطالبها کلاب تو از جملهٔ آدمیانی ترا چرا طلبم

شیخ بختیار غلام جوهر فروشی بود مرید شیخ عبدالحق شد و رسید بجایی که سبق هیچ نخوانده بود اما بعلم معرفت عالم بود و هرچه گفتی از کتاب الله و سنت رسول الله بیرون نگفتی وی را شهوت جماع بکمال بود و در قضاء آن بیطاقت روزی با زن خود خواست که مجامعت کند در اثناء آن بود که دخول کند شیخ او را طلبید فی الحال زن را بجای خود بگذاشت و جامه برگرفت و بخدمت پیر بشتافت شیخ عبدالحق دهلوی میفرماید شاید که این طلب از جهت امتحان او بود تا در آن وقت مطاوعت کند یا نه انتهی گویم نسائی صاحب سنن نیز شبق داشت و مولع بود بکثرت جماع و درین کار اگر بطریق حلال بود انکاری درمیان نیست بلکه مفید طالب و سالک عارف زیرا که از ان تجلیه او [illegible] شود حبب الی من دنیاکم الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة

شاه نور بزرگ بود صاحب کشف در اول قصاب بود ناگاهان شاه داود بر سر وقت او رسید و قوت استعداد او را معاینه کرد و گفت بابا تاکی چوب را بر چوب بزنی کار دیگر کن وی طریق ریاضت پیش گرفت و بکمال حال رسید

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار　　بگذارند و سر طرهٔ یاری گیرند

شاه پیرک ... خلیفهٔ اوست

شیخ سعد الدین خیرآبادی مرید شیخ مینا ست بزرگ بود حافظ حدود شریعت و آداب طریقت مصور بود بطریقهٔ پیر خود ... در علم فقه و اصول ... تالیفها دارد بر رسالهٔ مکیه شرح نوشته است مسمی بمجمع السلوک بیشی از ملفوظات و حالات شیخ خود را در وی درج کرده و در وقتی که ازو وی نقل میکنند میگوید

قال شیخی شیخ مینا ادامه الله فینا

شیخ حسن بن طاهر در نه سالگی کلام الله را حفظ کرده و در هژده سالگی اکثر کتب متداوله را تحصیل نمود و
از ان عمر مشغول بحق گشت و در بست و پنج سالگی درویشی را بکمال رسانید و مرید راجی سید حامد شاه گردید و
خرقهٔ خلافت و کمال از حق خطاب یافت سید حامد شاه میفرمود اگر فردای قیامت بپرسند که بدرگاه عالم پناه ما
چه تحفه آوردی گویم فرزندی مثل شیخ حسن و اکثر میفرمود شیخ حسن حجت موجه ماست عالم بود و عارف برادر
سلطان سکندر لودی که هوای سلطنت در سر داشت مرید او بود روزی هم برین خیال بخدمت او آمد و التماس
نمود که فاتحه بخوانید تا مرا سلطنت دهلی نصیب گردد شیخ او را ازین سودا باز داشت و گفت حق سبحانه و تعالی
بحکمت خویش ترقی یکی خواسته است تو در دنیا معاش بکن تو مطیع او باش قبر او در مدیع منزل دهلی ...
و آن برجی ست از حصار بنا کرده سلطان تغلق بتغییر السنه آنرا بجی مندل گویند روزی قوال این رباعی سرائید

ای ساقی از ان می که دل و دین منست	پر کن قدحی که جان شیرین منست
گر هست شراب خوردن آئین کسی	معشوقه بجام خوردن آئین منست

شیخ را ذوقی غریب دست داد سه روز متصل بی اکل و شرب وجد میکرد روز سوم در جهان غلبهٔ شوق جان شیرین
بجهان آفرین سپرد وفات او روز جمعه شنبه بوده از مصنفات او مفتاح الفیض متضمن شصت و سه رساله است
او را رسائل دیگر ست در طریق سلوک و علم توحید در جواب سوالی نوشته سلوک در لغت رفتن ست و رفتن
حسی انتقال ست از مکانی بمکانی و درین محل از سلوک رفتن معنوی و انتقال معنوی مراد ست و این او در مرتبه
نفس تزکیه می نامند و در مرتبهٔ قلب تصفیه و در مرتبهٔ روح تجلیه الخ شیخ دهلوی درین محل از جهات قطب عالم نقل
آورده که شریعت کمر بندگی در میان بستن ست و طریقت از خود رستن و حقیقت بدوست پیوستن دیگر شریعت
فرمانبرداری ست طریقت از غیر بیزاری حقیقت با دوست برخورداری دیگر شریعت فنا ست و طریقت فنا
و حقیقت بقا و جذبه عبارتست از رحمت خاص که آتیناه رحمة من عندنا عبارت از انست و دعای
مصطفی صلعم اللهم انی اسالک رحمة من عندک تهدی بها قلبی مبنی بر آنست و الیه اشار صلعم فی

قوله انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن

درین دیار از ان سرخوشم که گه گاهی	نسیم بوی تو ام زین دیار می آید

این اشارتست بتجلی دائم و فیض حق و جذبهٔ حق و وصل بحق عبارتست از انقطاع و تبرا از ما سوا بخودی و دوئی

وارتفاع جهل و علم بوجود مطلق والله اعلم

شیخ بهاء الدین بن ابراهیم شطاری صاحب حالات و جامع برکات و کرامات بود قادری بود و مشرب
شطار داشت او را رساله ایست درین باب در وی گفته الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق او را در حال
استشمام روائح طیبه چنان ذوق و حالت دست دادی که نزدیک بانزهاق روح بودی گویند شخصی در حالت
نقاهت غالیه پیش او آورد بهمدران ذوق وصال یافت و کان ذلک فی سنه ۹۲۱

مخدوم عماد الدین غوری از مشایخ دیار ما [illegible] ست مردی بزرگ بود و کمال اتباع داشت هیچ سنتی از سنن
سید المرسلین صلعم ترک نمیکرد و فقر و فقرا را بسیار دوست میداشت مخدوم از اولاد آن مولانا عماد است که در
زمان سلطان [illegible] بود میگویند وی در ایام عزم [illegible] خود گفته بود که فیض خدا منقطع نیست چرا باید که فیض نبوت
منقطع شود اگر کسی حالا دعوی پیغمبری بکند معجزه نماید تصدیق باید کرد یا نه مولانا عماد بر فور گفت که گه میخورد چه
[illegible] بی تعلق حکم کرد که او را ذبح کنند [illegible]

مولانا سماء الدین [illegible] میان علوم رسمی و حقیقی و تقوی و ورع از دنیا زیادت بر قدر ما یحتاج احتیا
کرده مرید شیخ کبیر نبیره مخدوم بهاء [illegible] پیش مولانا سماء الدین که شاگرد سید شریف جرجانی بود تلمذ کرده و از
ملتان برآمده در [illegible] شهور [illegible] بر لمعات عراقی حواشی نوشته که مجمل معانی آن
[illegible] رساله دیگر [illegible] بمفتاح الاسرار [illegible] آن بعینه منقول از رسائل شیخ عزیز نسفی است در سنه ۹۰۱
گذشت و مفتاح [illegible] ارواح قبل از اجساد یا بعد از آن و مقام روح پیغمبر صلعم و معنی شفاعت و آنکه در ترجمه
[illegible] ذکر کرده [illegible] در اخبار الاخیار نقل نموده ح

شیخ عبد الصمد ابانی پسر مولانا سماء الدین است از زهاد وقت بود و نهایت تجرید داشت تزوج کرد چون مانع
حضور وقت و فراغ عبادت دید باختیار از وی مفارقت کرد گویند وی در سخن ترک اضافت بخود کرده بود و هر چه گفتی
بصیغه غائب گفتی خواهد آمد خواهد رفت و نگفتی خواهم آمد خواهم رفت گویم در کتب صحاح اهل حدیث نیز همچنین کرده اند چنانچه
ترمذی میگوید قال ابو عیسی و بخاری میگوید قال ابو عبد الله و یکبار پادشاه عهد قومی را اسیر کرده بود در آن میان جماعتی
از سادات نیز اسیر شده بود وی رفت و بادشاه گفت که سادات را بگذار او قبول نکرد وی گفت حرام باد
سکونت در شهری که تو پادشاه آن شهر باشی بعد از آن بسند رفت بادشاه آنجا چیزی پیشکش نمود نپذیرفت
و گفت مرا بآنها کار نیست [illegible] که فلان [illegible] بیابان مرا جا ده تشویش و ظلم نکند هم در بعضی

قریات مند و مقام کرد و قبر او هم در آنجاست رح

سید کبیر الدین حسن سیاحت بسیار کرده بعده در اچه سکونت کرد گویند صد و هشتاد سال عمر داشت از وی
خوارق عادات بوجود می آمد اشهر آنها اخراج کفار بود از کفر بسوی اسلام شیخ کافر را بعد از عرض کردن او
اسلام را بروی طاقت نماندی و در قبول اسلام بی اختیار شدی جماعه جماعه کفار می آمدند و مسلمان می شدند
در حدیث شریف است لان یهدی الله بك رجلا خیر لك من حمر النعم وفاتش در سنه ۹۱۶ در اچه بوده همانجا آسوده

شیخ حسام الدین متقی ملتانی عالم بود و زاهد از پایهٔ فاتقوا الله ما استطعتم بمرتبهٔ فاتقوا الله حق تقاته
رسیده در لقمه بغایت احتیاط نمودی و در زمین خراجی خراج میداد همبرین حالت از عالم رفت شیخ علی متقی مکی در
اوائل بصحبت او رسیده و تعلم نموده و نسبت ورع و تقوی حاصل فرموده گویند وی در سایهٔ دیوار مقبرهٔ شیخ بهاء الدین
زکریا نایستادی که آنرا از وجه بیت المال ساخته اند و حق مسلمانان بروی صرف شده پس انتفاع و استمتاع
بدان درست نباشد رح و این بدان ماند که امام اعظم رضی الله عنه زیر سایهٔ دیوار قرضخواه ننشستی

شیخ عبدالوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری ست بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال و محبت وی از
سید صدر الدین بخاری که پیر و استاد و صهر او بود شنید که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجودست که فوق جمیع
نعمتهاست لکن مردم قدر آن نعمت الهی نشناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک
پیغمبر صلعم بصفت حیات در مدینه موجودست و مردم این سعادت را در نمی یابند دیگر قرآن مجید که کلام پروردگارست
و وحی سبحانه و تعالی بدان متکلم است و خلق از آن غافلند وی بمجرد شنیدن این کلام از پیش پیر رخصت
زیارت مدینه درخواست و براه خشکی بشتافت و این سعادت دریافته بوطن اصلی عود نمود بنده عاجز میگوید که اگر
حضرت پیر رح چنین میفرمود که یکی کلام مجیدست و دیگر سنت آنحضرت صلعم در کتب حدیث خوشتر مینمود زیراکه نفع
دو او بسنت شامل هر عامی و خاصی ست و فائدهٔ زیارت اگر فرض کنند جز مردم خواص دیگر عامه را بالیقین نخواهد بود
و بالجمله شیخ در عهد سلطان سکندر لودهی بدهلی آمد و سکندر را بوی اعتقاد پیدا شد و باز از دهلی قصد حرمین شریفین کرد
و مکرر باین سعادت عظمی رسید و بشارتها اشارتها یافته باین حدود عود نمود لفظ شیخ حاجی نهصد و سال وفات اوست
که در سنه ۹۳۲ بوده وی را تفسیریست که اکثر قرآن بلکه تمام آنرا ارجاع بنعت پیغمبر صلعم و ذکر او کرده و بسیاری از دقائق
عشق و اسرار محبت در آنجا درج نموده شیخ عبدالحق دهلوی رح میگوید غالباً وقوع آن در غلبهٔ حال و استغراق وقت
بوده است و بدان جهت در بعضی مواضع جانب ظاهر لفظ و عبارت نا مرعی مانده بعده سخنی چند از وی انتخاب زده

ذکر کرده ست تا کیفیت غرائب بیان آن کتاب منکشف گردد و گفته که میان شروع و اتمام این تفسیر شش ماه بوده رحم

شیخ جلال شیرازی مرید شیخ محمد نوربخش ست که بر گلشن راز شرح دارد و درین دیار در زمان سلطان سکندر از

مکه معظمه تشریف آورده و سکونت کرد عارف بود و صاحب حالت و اهل مشرب حلیه نیک نورانی داشت جگر گوشه خود را

بشیخ مدثر بن حاجی عبد الوهاب مذکور داد وی گفته وقتی در حرم شریف از درویشی سخنی شنیدم که نه موافق ظاهر شریعت

بود خواستم که او را بگیرم و تعزیر کنم وی بر بالای کوه بر آمد و من دنبال او کردم برگشت و بجانب من دید این بیت بر خواند

دست تا پیدا گریبان میکشد | من بپای دست و گریبان میروم

این بیت در من اثر کرد و بیهوش افتادم و از خود خبر نداشتم وفات او در سنه ۹۴۲ بوده قبر او هم در جوار شیخ حاجی ست رحم

شاه احمد شرعی ترک دانشمند متبحر بود درویشی کامل و چندی درین دیار توطن داشت و کبیر السن بود در جواب

ابیات صاحب کشاف که در طعن اهل سنت و جماعت دارد

وجماعة سموا هواهم سنة | وجماعة حمر لعمري موكفه

قد شبهوه بخلقه فتخوفوا | شنع الورى فتستروا بالبلكفه

چنین گفته

عجبا لقوم ظالمين تلقبوا | بالعدل ما فيهم لعمري معرفه

قد جاءهم من حيث لا يدرونه | [illegible]

[illegible] از دنیا رفته در علم [illegible] [illegible] بود [illegible] پادشاه [illegible] بود [illegible] حاجات [illegible] برآورده

شیخ عبد الغفور اعظم پوری خلیفه شیخ عبد القدوس ست صاحب افعات و کرامات بود و گویند وی حضرت

سید کائنات را صلعم در خواب دید آنحضرت صلعم این صیغه صلوة را بوی تلقین نمود اللهم صل علی محمد و الیه اسالک الحسنی

شیخ عبد القدوس صاحب علم و ذوق و حالت و حلاوت و وجد و سماع بود اگرچه بظاهر دست بیعت از

شیخ محمد گرفته ست ولی معتقد و عاشق شیخ احمد عبد الحق بود او را کتابیست مسمی با انوار العیون در فوائد آن

مناقب شیخ احمد نوشته و در رساله قدسیه در معنی گرسنگی سخنی خوب در تقریر بی مرغوبانه نوشته که در اخبار الاخیار

مرقوم ست در آخر آن میگوید گرسنگی را سه مقام ست اول را آتش گرسنگی خوانند که غذای آن آب و طعام ست

دوم را آتش درد و محبت و عشق خوانند که غذای آن خون جگر و تماشای غیرت سوم را آتش عجیب شوق

خوانند که غذای آن حسن و جمال و اوصاف کمال ست ان الله جمیل یحب الجمال

توهم در آینه حیران حسن خویشتنی   زمانه ایست که هر کس بخود گرفتارست

شیخ ادهن دهلوی جد مادری شیخ عبدالحق دهلوی ست نام اصلی ایشان زین العابدین ست دانشمند کامل ومتورع ومتعبد و در غایت خشوع وانکسار وتادب و وقار بود بهاین آداب واوضاع که در میان مردم می بود درون خانه نیز بود و حلیه در غایت جمال ونورانیت داشت انوار علم وتقوی از جبین وی لایح بود واکثر احوال صائم بودی و در لقمه احتیاط تمام داشتی مرید مولانا سماء الدین ست رح در سنه ۹۳۴ بگذشت

مولانا شعیب عالم وعامل و در صورت وسیرت ملک مثال بود و در وعظ وتذکیر بی نظیر زمان خود در زمانی که او وعظ گفتی و قرآن خواندی هیچکس امجال عبور ازان راه نبودی اگرچه خود بارگران بر سر داشتی استاده شدی واستماع نمودی اکثر موالی واهالی شهر شاگرد او بودند واورا در وعظ بحسب اختلافات مقامات وعد و وعید حالات عارض شدی وجله اکابر وعلمای شهر در پای وعظ او حاضر شدندی والد او مولانا منهاج در عهد دولت سلطان بهلول مفتی دهلی بود در سنه ۹۳۶ برحمت حق پیوست

سلطان سکندر لودهی شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که زمان او زمان صلاح وتقوی ودیانت وامانت وحلم ووقار بود اورا با علما وصلحا واکابر واشراف میل عظیم شد ولهذا از اکناف عالم از عرب وعجم اعیان مسابقه به جد وطلب وبعضی بی آن در عهد دولت او تشریف آورده توطن این دیار اختیار کردند چنانچه اکثر بزرگان که درین طبقه مذکور میشوند ازان قبیل اند وفی الحقیقه محامد زمان سلطنت آن سلطان سعادت نشان از حد تقریر وتحریر خارج ست وازوی نیز در باب فراست بلکه کرامت حکایات نقل میکنند تاریخ جلوس او بر سریر سلطنت وایالت سبع وتسعین وثمانمائه ست وارتحال او بعالم آخرت ثلث وعشرون وتسعمائه ومدت سلطنت وی سی ونه سال رح گویم فی الجمله نمونه آن سلطنت امروز ریاست بهوپال ست وعهد دولت وایالت نواب شاهجهان بیگم ملکه این دار الاقبال وتا حال صدارت او را چهارده سال میشود حق تعالی در عموم برکات وشمول همم وی که در صلاح رعایا وبرایا وحلم ووقار وعمارت مساجد واهتمام صلوة وترویج علم کتاب وسنت مبذول ست ترقیات روزافزون بخشد وزمان حکومت وعزت اورا عمر دراز وبقاء طولانی ارزانی دارد

برست پاس خاطر آزادگان وشکر   بپا و به خدای جهان آفرین جسدا

شیخ جمالی مرید مولانا سماء الدین ست [illegible] اطوار بود نام اصلی او جلال خان [illegible] وشاعر [illegible] بود [illegible] [illegible] شهرت

شده و مولانا عبدالرحمن جامی و مولانا جلال الدین دوانی را دریافته صحابت صورت و معنی در ذات او تعبیه بود
کمتر کسی را از اکابر در مجالس فرصت سخن داوری ابتدای او از زمان سلطان سکندر بن بهلول است و تا زمان همایون بن
بابر شاه باقی بود این بیت او در نعت شهرت دارد و بعضی از صلحاء در خواب بقبول این بیت در پیش آنسرور
صلی الله علیه و سلم بشارت یافته اند

موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات   تو عین ذات می نگری در تبسمی

مقبرهٔ او در مقام خواجه قطب الدین است قدس سره وقتی که طالب علم در دهلی کردی که بزیارت وی و زیارت
جناب خواجه قدس سره مشرف شدم روضه حالی بغایت نزه و لطیف است و خانه که الآن قبر او در دست ورثه
حیات مسکن او بود همراه همایون بگجرات رفته بود و پسرش شیخ عبدالحی نشاء غریبی داشت و ظهور عجیبی بی گویند
و حالتی بود و با هر که نعره میزد داشت از آنجهت او را قبولی دیگر بود و بی تکلفی زیاده به همه بود و در آن که چه شیشی
که او را بود چنان خوش بیکار را نبوده که کلفت و شفقت را گرد سراپرده خاطرش مجال عبور نبود و هر روز در حواله کاهی بود دائم
در سیر و سرور و شوق بود و با جمیع از سیر فقر و فنا و دردمندی که سرمایهٔ سعادت ابدی است قسطی کامل نصیب
او شده در جوانی رخت ازین سرای فانی بربست و در سنه ۹۵۹ درگذشت رحمهما الله تعالی

سید علاء الدین سید عالی نسب و متکبر بود صاحب ذوق و حالت و حلاوت و در فن موسیقی هند وقوف
تمام داشت شعر هم میگفته این ابیات از واردات وقت اوست

ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد   که مرغ هر چمنی گفتگوی او دارد
بجستجوی نیابد کسی مراد ولی   کسی مراد بیابد که جستجو دارد
نشاط باده پرستان بما کجا رسید   هنوز ساقی ما باده در سبو دارد
حدیث عشق تو تنها نه من همی گویم   که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد
متاع دل بکف دلبری بده تو علا   که این متاع گرانمایه را نکو دارد

سید علی قوام از ارباب کمال و سکر و وجد و حال بود دائم با خود حالتی و سرگرمی داشتی و سخن را مجذوبانه گفتی
و بلباس خاص مقید نبودی گاهی خرقهٔ مشایخ پوشیدی و گاهی لباس سپاهیانه در بر کردی چهار منکوحه داشت و وصول
فتوحات بروی متصل و متوالی بود و هرگز منقطع نگشتی و تا بوده بخانهٔ دنیاداری نرفته و هیچکی را از ایشان
بخانهٔ خود نخوانده و خادم بخانهٔ کس نفرستاده و چهل سال هیچ خادمی را امر نکرد و خدمت نفرمودی گفته مرا

عجب آید ازان طائفه که بر قوالان حکم رانند که فلان غزل بگو این را خوش دارم و آنرا خوش ندارم ذوق من مقید نیست مرا هرچه بگویند خوش آید و همران ذوق کنم گویم سعدی شیرازی گویا از همین وادی گفته است آنچه گفته است

کسانی که یزدان پرستی کنند | بآواز دولاب مستی کنند

قبر او در جونپور است در سنه ... درگذشت

میان قاضی خان ظفرآبادی

مرید شیخ حسن طاهر است از جمله صادقان این طریق بود صاحب استقامت و کرامت و حرمت و زهد و تجرید است وی گفته سی سال جان کندم و ریاضتها کشیدم تا قدری معرفت بکمال نفس حاصل کردم و دانستم که نفس بچه طریق راه میزند و چه کمین گاهها دارد همایون پادشاه یکبار وی کاغذ سفید با مهر و نشانها که در فرمان می باشد بخدمت وی فرستاد تا هر چیزی و هر مقداری که خواهند در آنجا بنویسند فرمود ما را احتیاج نیست ولی احتیاج حق مسلمانان گرفتن روا نباشد و ما در خدمت پیر خود دعوت کرده ایم که

از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا | که نه هم بنده دیگر و نه خدای دگرست

قبر او در ظفرآباد است در سنه ۹.. برحمت حق پیوست

شیخ محمد حسن

پسر بزرگ شیخ حسن طاهر است از عارفان روزگار بود حال صحیح و مشرب عالی داشت سالها در حرم مدینه منوره علی صاحبها الصلوٰة والسلام مجاوری کرده و بمشایخ یمن صحبت نموده وی بعد از نماز دیگر در آن شب ... چنان منتظر بودی که کسی منتظر آمدن محبوبی باشد همچنین تا شام در آن روی در خلوت رفتی و در حجره بستی و شمع افروختی بشغول ... شدی در سنه ۹۴۳ درگذشت وی گفته عالمیست که مدرک آن جز حواس نیست قل هو الذی انشأکم و جعل لکم السمع والابصار والافئدة عالمی دیگرست که مدرک آن جز عقل نیست العقل نور یقذفه الله تعالی فی قلب المؤمن فیفرق به بین الحق والباطل والصواب والخطا عالمی دیگرست که مدرک آن جز علم نیست فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون عالمی دیگرست که مدرک آن جز محبت نیست و هو القاهر فوق عباده و یرسل علیکم حفظة و ورای این اطوار طور دیگرست که عشقش نامند در ان طور چیزها معلوم شود که در اطوار دیگر از طور عقل و علم حسن معلوم نشود او را کلمات است در بیان توحید وجودی که قدری ازان در اخبار الاخیار نقل کرده

شیخ عبد الرزاق جهنجهانه

خلیفه شیخ محمد حسن است حالی طرفه داشت بعد ازان مشرب عشق و محبت بر وی غالب آمد و از مجاهده بمرتبه مشاهده رسید یکباری سیدی بدست یکی از اعوان گرفتار بود و شیخ او را در بند دید ضامن وی شد و او را گفت تو از شهر بدر رو که من بجای تو در بند خواهم بود از بعضی بر سر او محنتها آمد همه را تحمل کرد و خود را ظاهر

نکرد گوید بی‌واسطه از آنحضرت صلعم باذن وبشارت شیخ دهلوی گفته وچه کمال باشد ورای آنکه کسی بی‌واسطه
از آنحضرت مستفیض باشد صلعم غالباً میان الهٰ و شیخ امان پانی‌پتی در تقریر مسئله توحید واطلاق وجود وعینیت وغیریت
او بعالم گفتگوئی درمیان بود او وبعضی دیگر از مشایخ عصر اطلاق حق را برنگی دیگر تقریر مینمودند وشیخ امان را
درین باب رساله ایست مسمی باثبات الاحدیه که مخالفان او را در آئینه خوانند الی قوله اگرچه از افشای این اسرار
واجرای این کلمات زبان وقت کاتب حروف متحاشی وغیر متجاوز است لکن چون ایشان گفته اند ونوشته مارا
از نقل آن چاره نیست ونیز باعث آن بود که این مجموعه باضمیمه مکتوب شیخ امان بمشابهتی بکتاب نفحات الانس
که جامع مکتوب شیخ عبدالرزاق کاشی وشیخ علاء الدوله سمنانی واقع شود انتهی بعد ازین تحریر هر دو بزرگ را
نقل کرده ودر ضمن آن قصه شیخ را هم ذکر نموده لکن بعض کلام مذکور مشتمل احادیث موضوعه است چنانکه حال معرفت
این قال برای اهل معرفت معلوم ومعروف است

شیخ امان پانی‌پتی نام او عبدالملک است ولقب او امان الله وی از علمای صوفیه موحده است از تابعان شیخ
ابن عربی در علم این طائفه مرتبه بلند وپایه ارجمند داشت سخن توحید را فاش گفتی وفرمودی اگر پایه انصاف درمیان
باشد این علم را بر سر منبر میتوان گفت بطریقیکه اصلا در انجا مجال انکار نباشد وگفتی مراد را ابتدا حال دو دلیل بر مسئله
توحید بود الآن بعنایت الهی شانزده دلیل دست بهم داده او را در علم تصوف وتوحید کتب ورسائل بسیار است
دانا تحقیق از تقریرات او لائح وی گفته سرمایه درویشی پیش ما دو چیز است تهذیب اخلاق ومحبت خاندان پیغمبر صلعم
در معرکه دو سید بزرگ که در زمان پادشاه بر آنها تهمت کشتن سیدی دیگر محضر قتل نوشتند او را نیز تکلیف
کردند حاضر نشد وفرمود قدم امان در دوزخ چرا نرود که در معرکه که اهل بیت پیغمبر را آورده خوار وگرفتار در پیش
استاده کنند من در مجلس معزز ومکرم نشسته باشم مینمود کشته شدن حضرات آن شاهزادها حیف است وخوار
کردن ایشان حیفی دیگر از ان نیز خون در جگر بیم وازین نیز در خوف وخطر گویند در وقت درس او اگر طفلی از
سادات بازی کنان درآن کوچه میرسیدی کتاب در دست گرفتی وبایستادی وما دام که ایشان استاده بودندی
او را مجال نشستن نبودی ودر مجلس او ذکر دنیا ومالا یعنی وغیبت مردم نگذشتی اوقاتش بذکر حق ونشر علوم معمور
بود وفرمودی قال این علم عین حال است هر کسی را بر چیزی کشایش داده اند کشایش ما در کتب ایشان است
در خانقاه وی بادوا نداشتی وطالبان را از عشق صورت منع کردی واز خورد وخواب هیچ چیز را بخود راه ندادی
بارها دیده اند که نماز شروع کرد و ایاک نعبد وایاک نستعین نتوانستی گذشت همین کلمه را تکرار کردی

و بیخود افتادی و هم بارها دیده اند که در نماز شروع کردی و رنگ روی او بگردیدی قریب رحلت بهمه کس و بهمه
چیز در مقام وداع شد کتاب را بگشادی و نظر کردی و وداع فرمودی و گفتی که از تو بسیار محظوظ شدیم و فائده ها
گرفتیم و همچنین حجره و در و دیوار را وداع کردیم درین اثنا او را تپی عارض شد فرمود آب بسیار گرم کنند و
کوزه های نو بیارند که امروز وسواس تمام عمر زائل میگردد چون سکرات موت بروی غلبه کرد دران حالت میگفت
که مشایخ طریقت استاده اند و فتوی توحید میطلبند و کلمات توحید بر زبان او میرفت توفی رحمه الله تعالی فی
سنه ۹۵۷ شیخ سیف الدین والد ماجد حضرت شیخ عبد الحق دهلوی هم یکی از مریدان و خلفا و شاگردان اوست در
اخبار الاخیار در ذکر ارادت او باوی رح و نقل از رساله اثبات الاحدیه درازی کرده و درینجا ضرورت ذکر آن نمی بینیم

سلطان جلال الدین قریشی درویشی بود صاحب حالت و جذبه و بشکل در بیابانها گشتی و سر و پا برهنه بودی
و از پوشش بر مقدار ستر عورت اکتفا کردی علوم عقلی و نقلی و رسمی و تحقیقی همه بر ذکر داشت و با وجود غلبه حال
مقید بود باحکام شریعت هیچکسی از اهل دنیا را در نظر همت او اعتباری نبود و بزبان عربی و فارسی و هندی
سخن کردی و اکثر اوقات در سخن آمدی و سخن بسیار گفتی و چون گرم سخن گشتی برخاستی و در بیابان نهادی روزی
پیش او ذکر کیمیا کردند گفت تف بر عمل کیمیا تف وی بر طبق مسین افتاد در حال زر شد خوارق دیگر نیز از وی
مسموع شده است چندگاه در دهلی تشریف داشت و در بیانه و آگره و نواحی آن نیز می بود بعمر بیست و پنج سال
وفات کرد در سنه ۹۴۸ رحمه الله تعالی

میر سید ابراهیم بن معین عبد القادر الحسنی الایرجی متبرک و دانشمند کامل بود و بر سائر علوم عبور نموده کتب
بسیار را از هر علم مطالعه و تصحیح فرموده در دهلی در زمان او هیچکس بدانش او نبود از خانه او کتابخانه بزرگ بخط او آید
بعلت بی انصافی اهل روزگار در زاویه خود مشغول بودی و درس کم گفتی و کتاب خود بکس کمتر دادی و چنانچه فنون
علوم احراز نموده بود از برکات صحبت درویشان و ربط بسلاسل ایشان هم بهره کامل داشت در مجلس سماع حاضر نشدی
روز عرس خواجه قطب الدین شیخ رکن الدین او را تکلیف حضور داد فرمود شما بروید و متوجه شوید تا خواجه صاحب
چه میفرمایند وی همچنان کرد میگوید مجلس سماع گرم بود و قوالان و صوفیان در جوش و خروش درین اثنا حضرت
خواجه میفرمایند که این بدبختان دماغ ما را بردند و وقت ما را مشغول ساختند من بخدمت میر آمدم خنده کردند و فرمودند
که اکنون ما را معذور دارید گفتم حق بجانب شماست در آخر عهد سلطان سکندر بدهلی تشریف آوردند و در عهد
اسلام شاه در سنه ۹۵۳ برحمت حق پیوست

سید رفیع الدین صفوی جامع بود میان فضائل حسبیه و نسبیه دانشمند بود و محدث در معقولات شاگرد دوانی است
و در حدیث تلمیذ حافظ سخاوی باذن سلطان سکندر در آگره اقامت فرمود از طرف گجرات بدهلی آمده بود اصلش
از شیراز ست و معین الدین صاحب تفسیر معینی یکی از اجداد او بود سلسله او بالکلیه منقطع شد و کس نماند در سنه ۹۵۴
آنجهانی شد قبر او هم درانجاست که خانهٔ او بود

میر سید عبد الاول بن علاء الحسینی دانشمند بود جامع جمیع علوم عقلی و نقلی و رسمی و حقیقی بر صحیح بخاری
شرحی نوشته مسمی بفیض الباری و سراجی را که در فرائض ست نظم کرده و رساله دارد در تحقیق نفس و معرفت آن
شیخ دهلوی گوید بغایت محققانه نوشته ست و مختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعادة بغایت حسن
معمر بود حج کرده و سیاحت نموده آخر باستدعای خانخانان محمد بیرم خان بدهلی مدت دو سال کما ینبغی در صدر
حیات بود و در سنه ۹۶۸ برحمت حق پیوست درون قلعهٔ دهلی در میان گور غریبان افتاده ست در اخبار الاخیار
از رساله او در معرفت نفس فصلی چند نقل کرده ست

شیخ علی بن حسام الدین بن عبد الملک القادری الشاذلی المدینی الچشتی المتقی اصلش از جونپور ست و تولدش در
برهانپور و مرید شیخ حسام الدین متقی ملتانی ست عالم بود همراه زاد تقوی و راحله توفیق عزیمت حرمین شریفین
یافت و شیخ ابو الحسن بکری را که عالم و ولی بود تلمذ نمود و مهاجر شد جامع صغیر و جمع الجوامع سیوطی را تبویب فرمود
شیخ عبد الحق دهلوی می فرماید الحق بنظر در ان کتابها ظاهر میشود که چه کارها کرده و چه تصرفات نموده شیخ ابو الحسن
گفته للسیوطی منة علی العالمین وللمتقی منة علیه تالیف عربی و فارسی او از صد متجاوز ست شیخ ابن حجر
مکی در ابتدا حال استاذ او بود و در آخر مرید او شد و خود را تلمیذ حقیقی او میخواند محمد طاهر صاحب مجمع البحار شاگرد او ست
و محمد بن محمد سخاوی استاذ او و شیخ ترجمهٔ او در اخبار الاخیار و غیره بسط تمام نوشته و جمله صالحه از حالات و کرامات
و حکایات زهد و ورع و دیانت و تقاوت او ایراد کرده و بعض وصایا و مکاتیب او نقل نموده رح توفی فی سنه ۹۷۵
شیخ مکه تاریخ وفات اوست عمر گرامی نود سال در ترجمهٔ مشکوة در کتاب الامارة والقضاء از شیخ عبد الوهاب متقی
نقل کرده که یکباری بخاطر شیخ علی متقی رسید که ثواب عدالت بسیار ست اگر بدست آید غنیمت ست چندگاه باین
نیت منصب عدالت اختیار باید کرد و نیز امتحان باید کرد که شغل دنیا با حضور و جمعیت خاطر جمع میشود یا نه چون سلطان
محمود گجراتی که بغایت معتقد و منقاد حضرت شیخ بود این حکایت شنید غنیمت دانست و سعادت کارخانهٔ سلطنت
شمرد پس شیخ منصب داروغگی اختیار کردند و بدار العدالت نشستند و جمعی از خادمان و پاجیان که در خدمت می بودند

رشوت گرفتن بنیاد نهاده‌اند بسلطان رسید که شیخ با آن تقوی و دیانت که داشتند رشوت میگیرند و افراط و تفریط
مینمایند سلطان باور نداشت گفتند جا صره که همیشه با ایشان می‌باشند رشوت می‌ستانند البته شیخ نیز میدانند و روا
میدارند چون شیخ شنیدند که بسلطان اینچنین رسانیده‌اند چندگاه در مقام اصلاح این کار بودند آخر دیدند که راست
نمی‌آید روزی در چبوتره عدالت نشسته بودند عصای خود گرفته برخاستند و یاران سلام علیک کردند و برخاسته
رفتند و گفتند که این هر دو کار جمع نمیشود والعاقبة بالخیر انتهی و بالجمله وضع وی در ایام سفر آن بود که دو خریطه
راست کرده بود در یکی اسباب طعام و حوائج میداشت و خانه بکرایه میگرفت و در مسجد فرود نمی‌آمد و کاریکه از
دست خود می‌برآمد بکسی دیگر نمیفرمود و در خریطه دیگر مصحف و چند کتاب ضروری برمیداشت یکی از وزرا ایشان را
تکلیف ضیافت کرد که یکبار به بنده خانه تشریف آرند تا در وی برکتی باشد فرمودند ما را معذور دارید هم از اینجا دعا
بکنیم خدای تعالی شما را برکتی دهد چون آن شخص بسیار تکلیف کرد فرمودند می‌آییم اما بسه شرط یکی آنکه هر جا که خواهیم بنشینیم
ما را تکلیف نکنند که بالاتر بیایید و بر صدر نشینید گفت همچنین باشد هر جا که حضرت را خوش آید بنشینند دوم آنکه تکلیف
نکنند که این بخورید آن بخورید هرچه ما را خوش آید بخوریم سوم آنکه هرگاه که خوش آید برخیزیم و بیاییم تکلیف نکنند که یکساعت
دیگر بنشینید

شیخ عبد الوهاب متقی خلیفه شیخ علی متقی است تولد او در مندو است هم از زمان صغر قائد توفیق الهی رفیق حال
ایشان شده در طلب حق براه فقر و تجرید کشید و بمکه معظمه افتاد و بملازمت علی متقی گزید عالم بود و کاتب جید [illegible]
شیخ او میگفت یک یار و برادر در راه خدا که یافتم عبد الوهاب است شیخ عبد الحق مرید و خلیفه اوست میگوید عمر شریف
ایشان الآن والله اعلم شصت و چهار سال باشد و عدد حجهای ایشان چهل و چهار که مدت اقامت بمکه معظمه است طریقه
ایشان در باب کتب توحید و حقائق مثل فصوص و امثال آن توقف و تسلیم بود اینها را درس نگویند و بدان اشتغال
نکنند و انکار هم نکنند و بد نگویند و چنانچه عادت فقهاست بطعن و تشنیع پیش نیایند میفرمودند باید که هرچه بشنوند
اگرچه سخن باطل باشد زود بانکار و تعصب پیش نیایند اول خود بشنوند که چه میگوید و بفهمند سخن نیک در روند که
قائل آن چه مقصود دارد بعد از آن اگر توانند آنرا موافق حق سازند و گرنه رد کنند و اگر این را نتوانند از سر آن
بگذرند و خلل در عقیده خود نبینند میفرمودند هر کرا بینند که بکلمه اسلام اقرار میکند و نماز و روزه میکند از وی
اگر امثال این کلمات صادر شود معذور دارند و تکفیر و تشنیع نکنند و بالحاد نسبت ننمایند اما اگر این چیزها را
نداشته باشد و این سخنان بگوید او ملحد است او را بالقطع منکر باید بود و میتوان گفت که درین زمان بدانش ایشان

در علوم شرعیه کمتر کسی خواهد بود قاموس لغت مبالغه می توان گفت که گویا همه یاد داشت و فقه و حدیث نیز
همین حکم دارد درسالها در حرم شریف درس این علوم گفته اند میفرمودند علم بمنزلهٔ غذاست که همیشه احتیاج بآن
باقی ست و نفع آن عام و ذکر بمثابهٔ دوا که گاه گاهی بران علاج باید کرد در روش سلف متقدمین همین ست که تشبث
بانواع اعمال خیر و تهذیب اخلاق و نشر علوم میکردند علم از ان قبیل نیست که هیچکس ترک آن فرماید سعی و تصحیح
نیت باید کرد در اخبار الاخیار در بیان حالات و مقامات و حکایات ایشان درازی بسیار کرده و هر چه نوشته
خوب نوشته فایدهٔ از فائده نیست وی گفته در عمره آوردن از جعرانه روایت آنحضرت صلعم میسر است وقتی
ما آنجا بخواب رفته بودیم بر بالای که چشم ما بر جمال آنحضرت صلعم در نظر بود ایشان باین عمره بسیار میفرمودند و صائم
شب ... میرفتند گویم جعرانه موضعی ست بمسافت یک مرحله از مکه معظمه آنحضرت صلعم در وقت قسمت غنائم
حنین در آنجا اقامت فرموده عمره بر آورده بودند پس اگر کسی عمره باین نیت از جعرانه برآرد خوب است شاید او را باین نعمت بنوازند
سید حاتم مردی بود از مردان این راه بشوق ملاقات ایشان بمکه آمد و استیذان در آمدن نمود اذن ندادند
و گفته فرستادند که ملاقات القلوب اوقع یعنی دیدار دلها بیکدیگر بیشتر است وی همین کلمه از ایشان راضی و خرسند
رفت اتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی رساله ایست از ایشان که دران مجملی از احوال شیخ خود نوشته اند و زاد المتقین
کتابی ست از شیخ عبدالحق دهلوی که دران ترجمهٔ این هر دو بزرگوار بسیط تمام ثبت نموده رحمهما الله تعالی
میان غیاث در بروچ که از بلاد مشهوره گجرات ست بود از خواص عباد الله و مصداق خیر الناس من ینفع
الناس از هر چیز و هر جنس که مردم را بآن احتیاج افتد ایشان نگاه میداشتند و بمردم خیر میکردند چه از زر و جامه و
اغذیه و ادویه و کتب و اسباب و آلات همه در خانهٔ ایشان بود افضل اعمال ایشان این بود با وجود آن عالم و عامل
و متقی و متبع بودند شیخ عبدالوهاب متقی میفرمودند یکباری آنحضرت صلعم را در خواب دیدم پرسیدم یا رسول الله
من افضل الناس فی هذا الزمان فرمودند افضل الناس میان غیاث ثم شیخک ثم محمد طاهر مزار ایشان در
مقام بروچ یاد در سفر احمدآباد گجرات دیده بر جای بلندی افتاده است امروز آنرا بهر تیغ گویند و در اصل بر لب تیغ ست
میان شیخ محمد بن طاهر در پتن گجرات بود از قوم بوهره که دران دیار اند حق سبحانه و تعالی او را علم و فضل
داد خادم حدیث نبوی ست و ناشر سنن مصطفوی بود تحصیل کتب متداوله در حرمین شریفین رفت و علما و مشایخ
آن دیار شریف را دریافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود و با شیخ علی متقی صحبت داشت و مرید شد و بوطن اصلی
عود نمود و هنگامهٔ افادهٔ علوم و اعلای کلمة الحق گرم ساخت بعضی بدعتها که دران قوم شایع بود زائل کرده سعایت

اہل سنت واہل بدعت این قوم تمییز و تعریف نمود و در علم حدیث توالیف مفیده جمع کرد از انجمله کتابی ست که متکفل
شرح غریب صحاح ستہ ست مجمع البحار نام که درین نزدیکی زمان مطبوع شده و رسالهٔ دیگر ست مختصر مسمی بمغنی که دران
تصحیح اسما و رجال کرده بی تعرض به بیان احوال انجابیت مفید و در خطبهٔ این کتب مدح علی متقی بسیار نموده و دوسے
بوصیت شیخ سیاهی بجهت امداد طلبه راست میکرد و در وقت درس نیز تکمیل کردن آن مشغول می بود تا دست نیز
در کار باشد و در ازالهٔ بدع و اہل بدع که دران دیار بودند تقصیر نکرد آخر هم بدست آنجماعه در سنه ۹۸۶ بشهادت رسید
شکر الله سعیه و جزاه عن المسلمین خیرا محرر سطور ترجمهٔ وی علحده در یک کراسه نوشته و در انجا تحقیق قوم بوهره نموده
در مآثر الکرام می نویسد که او در شکست بواهیر مهدویه که هم قوم او بودند و اقتدا به سید محمد جونپوری میکردند مثل
استاد خود کمر بست و عهد کرد که تا داغ بدعت از پیشانی این طائفه نشوید دستار بر سر نبندد و چون اکبر بادشاه
در سنه ۹۸۰ گجرات را تسخیر کرد و در پٹن با شیخ ملاقات واقع شد پادشاه دستار بدست خود بر سر شیخ پیچید و فرمود
باعث ترک دستار بسمع رسیده نصرت دین متین بر وفق ارادهٔ شما بر ذمهٔ معدلت من لازم ست دران سال
حکومت گجرات بخان اعظم میرزا عزیز کوکه تفویض یافت و باعانت خان اعظم اکثر رسوم بدعت برانداخته شد اما
عنقریب صوبه گجرات بر عبد الرحیم خانخانان قرار گرفت و حمایت او طائفه مهدویه باز کمین جستند شیخ دستار
از سر بکشاد و عزم آگره کرد که باجرا انجاح سمع اکبری رساند و مدارکی بعمل آرد شیخ وجیه الدین علوی هر چند بطریق کنایه
منع کرد و فرمود عالم مظهر اسما جمالی و جلالی ست حفظاً آثار بر داحکام هر اسم صراطی ست مستقیم سود مند نیفتاد و رخت
کوچ بربست جمعی از مخالفان در پی افتادند ما بین اوجین و سارنگپور رفته شهید ساختند نعش او را از مالوه به پٹن
برده در مقابر اسلاف او دفن ساختند یکی از احفاد او شیخ عبد القادر بن شیخ ابو بکر مفتی بلدهٔ معظمه بود در علم و فضل
و فصاحت و بلاغت لاسیما فقاهت ممتاز عصر می زیست و سالها بر مسند افتاء حرم محترم سربلندی داشت در
سنه ۱۱۳۸ گذشت شیخ محمد طاهر باتفاق جمهور از قوم بوهره ست و صدیقی میگویند باعتبار نسب از جانب او رسیده بود یا
از جهت اعتقاد بود که چون شیعه خود را حیدری میگویند او خود را صدیقی خواند والله اعلم

شیخ حسین از یاران و قرابتیان شیخ عبد الوهاب متقی بود او را در سلوک این راه رفتاری خاص بود عجائب
حالتی و شگرف همتی داشت در خریدن ادنی چیز مثل حبوب و بقول هر چه بدست او می بود سیاه خواه مظفری
و خواه روپیه اصلا سفید نمی شد که حساب کند و بها پرسد

شیخ عبد العزیز بن حسن طاهر خلیفهٔ میان قاضی خان ست او را در تواضع و حلم و صبر و رضا و تسلیم و شفقت

بر خلق و اعانت فقرا نظیر نبود وی از اہل سماع است گویند در وقت رحلت ہم بذوق و حالت رفت و ختم او
برین آیت شد فسبحان الذی بیدہ ملکوت کل شیء والیہ ترجعون والد شیخ عبدالحق دہلوی او را دیدہ است
می گفت ہر گاہ ما را در ایام جوانی نظر بر جمال شیخ می افتاد بی اختیار حالت بکا دست بہم میداد از جہت معنی شوق
و غربت کہ در صورت او مشاہدہ می افتاد تولد او در جونپور بودہ و ہمراہ پدر یکنیم سالہ بدہلی آمدہ در سنہ ۹۷۰ وفات یافت

میان نجم الدین سندوی صد و سی سال عمر داشت پدرش وزیر سلطان غیاث الدین سندوی بود عارف
بود و صاحب حال و مجرد از علائق از لباس بستر عورت اکتفا داشت گویند در احمد آباد از وی احیاء میت
واقع شد و بعد ازین قضیہ از انجا غائب شد و کس نشان او نیافت و بدہلی آمد و در مقام خواجہ قطب
کاکی می بود رحمہ اللہ تعالے

شیخ نظام الدین انبیٹھی مرید شیخ معروف جونپوری ست کہ مرید مولانا الہداد شارح کافیہ و ہدایہ ست
مجذوب بود و حال صحیح داشت و سکر و تلوین بر حال او غالب بود ہر کہ بملازمت او رسیدہ البتہ چیزے
از باب اشراق باطن و کشف خواطر مشاہدہ نمودہ وی از سماع پرہیز کردی و مریدان را از تعلق بمظاہر صوری منع
نمودی و گفتی باز را اگر چشم نہ بندند و ریاضت نفرمایند کنجشکان جنگلی گیرد و اگر ریاضت فرمایند کلنگ شکار کند
و در باب سماع فرمودی چرا در اختلاف باید افتاد اگر تقلید کنند باید کہ تقلید اوائل و کلان تران کنند و با وجود آن گاہے
کہ حالتش در گرفتی آتش در نہاد او افتادی مات فی سنہ ۹۸۱ رح

شیخ جلال قنوجی قریشی صاحب ذوق و حالت و جذب بود و در دعوت اسماء الٰہی نیز فتحی داشت شبہا بر خود
گریستی و فریادہا کردی و نعرہا زدی و بر خر سوار شدی و در کوچہای شہر گشتی بسیار مسن و معمر بود و در سنہ ۹۸۸
از دنیا رفت رح

شیخ اسحق پیرزانی بود از جانب ملتان بدہلی افتاد سیاحت بسیار کردہ و ریاضات شاقہ کشیدہ اکثر اوقات
ساکت بودی و سخن بکسی کم کردی شیخ عبدالحق دہلوی میفرماید کہ بندہ بملازمت او رسیدہ بود و طریقہ التفات
و عنایت را دیدہ وی میگفت من منتظر پسری ہستم حق تعالی او را در پیرسن پسری عنایت کرد بعد از ولادت او
نقل نمود نزد رحلت غسل برآورد و وظیفہ قرآن خواند و ہرچہ در خانہ بود بدر کرد و نخفت و جان بحق تسلیم نمود
و این واقعہ در سنہ ۹۹۴ رو نمود رح

مولانا درویش محمد واعظ درویشی مرتاض و متعبد و سالک عارف بود و ذوق بسیار و صحبت خوشگوار

داشت گاهی او را برآوازی دردی و شورشی و گریه در می‌گرفت که بیان آن از حد تقریر بیرون است باصل
از ماوراء النهر بود مالعباد حرمین شریفین بیافته زیارت و سعادت گذرانید در سنه در دهلی رحلت کرد

شاه ابو الغیث بخاری پسر حاجی عبدالوهاب بخاری است صاحب ذوق و حالتی غالب داشت در زمانیکه تحصیل
علم کردی با طالب علمان سبقت درس التماس کردی و اعتذار نمودی که شما دائم خواهید خواند و مرا اعتماد بر فرصت
وقت نیست خدا داند که چه حالت پیش آید اسبق حتی هر چه تمامتر بر اکثر کتب متداوله عبور نمود بعده او را جذبه پیش آمد
و از همه کارها باز ماندی از بی اهتمام خاک ارست خادم را گفت از برای صاحب خود چه نوع خواهید گریست
باری بگریید همان روز یا روز دیگر رحلت نمود رحم

شیخ علاء الدین مجذوب او را شیخ علاء ول بلاول گویند در کشف حال و اطلاع خاطر آیتی بود هر کس که بخدمتش
رسیده البته چیزی در این باب از وی دیده در ستی در دهلی طلب علم کردی از آنکه او را حالت جذبه در گرفت در آ
آگره افتاد شیخ رزق الله عم شیخ عبدالحق دهلوی گفته یکباری از جهت بعض فرزندان که غائب بود نذری نمودم
میخواستم که تصدق بکنم یا قرآنی بخوانم یا اسمی را از اسماء الهی ورد گیرم در همین تردد پیش شیخ رفتم بمجرد دیدن مرا دید
فرمود قرآن عظیم از همه فاضل‌تر است فاقرؤا ما تیسر من القرآن کریم خواندن قرآن میان ختم و فرزند غائب
از برای ... غائب اهتمام وارد و بتجربه رسیده و بعد الحمد شیخ مذکور در سنه ۹۴۰ رحلت کرد

شیخ حسن بولو له دهلوی از اول فطرت مجذوب آمده و از اوضاع و اطوار این عالم غافل و فارغ افتاده بود
وضعی عجیب و حالتی غریب داشت اکثر احوال سر برهنه بودی و عضو مخصوص او که مردان را باشد انتشار نکردی
گویا طفل لگلی در دیوار زده اند بعضی از علماء وقت او را در خواب دیدند که در خدمت سرور کائنات علیه اکمل التحیات
حاضر است و آنحضرت صلعم را وضو میکناند

شیخ عبدالله ابدال دهلوی از قرابتیان شیخ عبدالحق دهلوی بود مجذوب صاحب حالت مستغنی بازارها رقص کنان
رفتی و دوهره‌های هندی موافق حال گفته

در یا کنشا ... دستی ... ان   ... چنین ... ذارم آن دوست

روزی بیمار بود و اهل خانه او را دست حمل کرده بر دلیز خانه نشانده بودند و خانه باز آمد بیان ... دید که او
غائب شده اثری از وی پیدا نگشت شیخ رزق الله گفته در گجرات رفتم از مردم ذکر او و ذکر دوهره‌های او بسیار
شنیدم گفتم وی اینجا کجا آمد گفتند اکثر احوال اینجا می‌بود و او به دهلی کجا ...

میان موتگر در لاهور بود از مجاذیب وقت بود و نفسی گیرا و جذبهٔ قوی داشت حاجی محمد گفت وقتی با او
شیخ حسن بود که بنا بر محبتی که با او داشت همراه بود روزی در مجلس نشسته بودم که ناگاه شیخ موتگر در رسید چون
نظر او بر او افتاد گفت تو اینجا کجا آمده و ترا باینجا چه تعلق است همین گفتن بود و از شیخ حسن از آنجا گریختن
اصلا بجای ندید و بی توقف گریخته بدهلی آمد و قرار گرفت

بابا کپور مجذوب اصل از کالپی است سقائی میکرد و شبها بخانهٔ ضعیفان میگشت و خمها پر آب میکرد آخر
حالت جذبه نصیب او شد اکثر احوال در استغراق بودی و از لباس بستر عورت اکتفا کردی و گاهی آنهم نبدی

پوشید لباس هر که را عیبی دید — بی عیبان را لباس عریانی داد

شیخ دهلوی میگوید باغنیا کمتر راه میداد و بعالم دل راهی داشت و از وی خوارق بسیار نقل میکنند
لفظ کپور مجذوب تاریخ وفات اوست

[illegible]الدین مجذوب در نارنول بود صاحب نفس اکثر احوال در بازار بودی الآن قبر او هم آنجاست
در هر جا که نشستی تا چند روز برنخاستی و با خود در سخن بودی گاهی در گریه بودی و گاهی در خنده و گاهی با خود در
[illegible] بودی و گاهی دوتاره زدی [illegible] دست سیاه [illegible] پوشیدی و در وقت تکلم و خطاب چنین گفتی خدایا
یا خدایا برو خدایا بنشین هر که حق کردی همین گفتی تاریخ وفات او مجذوب صادق است

بی بی فاطمه سام از صالحات قانتات عابدات بود گنج شکر گفت وی مردیست که او را بصورت زنان
آفریده اند و نظام اولیا گفت شیر از بیشه بیرون آید کسی نپرسد که نر است یا ماده فرزندان آدم را طاعت
و تقوی باید خواه مرد باشد خواه زن [illegible] بحسب حال هر چیزی گفتی این دو مصراع از وی یاد دارم

هم عشق طلب کنی و هم جان خواهی — هر دو طلبی ولی میسر نشود

ذکر او در ملفوظات نظام اولیا بسیار است و در اخبار الاخیار نیز از وی حکایتها آورده که در عقل نمی نشیند
والله اعلم بحقیقة الحال

شیخ سیف الدین جد بزرگ او آغا محمد ترک از بخارا در زمان سلطان محمد علاء الدین خلجی بدهلی آمد و بمراتب
[illegible] رسید بعد از وی بزمان قطب الدین تغلق شاه با فرزندان سرآمد زمان خود بود و بحکم المال والبنون
زینة الحیاة الدنیا با کسی [illegible] از اولاد و احفاد در دهلی زیست میکرد در اندک وقتی جز یک پسر ملک
معز الدین [illegible] اقامت بدار القرار برد و آغا نیز در ۷۲۹ از دنیا برفت و از ملک پسری شد موسی

نام وی در فترات عهد فیروزشاه بولایت ماوراء النهر رفته باز در رکاب امیر تیمور بدهلی آمد و از سوی پسران
شدند شیخ فیروز جد کلان شیخ دهلوی دانشمند و سپاهی بود در همراهی بعضی غزوات شهید شد پسرش شیخ سعد الله
که جد حقیقی شیخ عبد الحق محدث دهلوی ست دائم الحال در ذوق و شوق و ریاضت و عبادت بود و شبها بیداری
کردی و گریه نمودی و ابیات عاشقانه خواندی از انجمله این ابیات امیر خسرو ست که در خاطر والد شیخ مانده گفته که در آخر شب میخواند

همه شب رود رهی را بره صبا نشسته — همه کس بخواب راحت من مبتلا نشسته

غرضی ورای امکان چه خیال فاسد است این — هوس جمال سلطان بدل گدا نشسته

وفاتش در سنه ۹۲۹ بوده شیخ سیف الدین والد شیخ عبد الحق دران هنگام هشت ساله بود فضائل و ملفوظات
او نیز بسیار است مشرب توحید داشت و مرید شیخ امان پانی پتی بود وی گفته ما را نوافل و مستحبات و عزائم که
روندگان این راه را باشد اصلا نیست غیر عجز و نیستی و حسرت و ندامت اگر قبول افتد و هم وی گفته حالت کتابت
هم مشاهده غریب و تماشای عجیب دارد ظهور حروف مختلفه از کمن غیب و تجلی اشکال متنوعه از کتم عدم با وحدت علم
و اراده قلبی تمثیل عجیب است از برای ظهور کثرت از وحدت و تمثل وجود باحکام و آثار ماهیات که عبارت است از
صور علمیه تمثیلی مطابق مقصود درین باب تمثل جبریل ست بصورت دحیه کلبی و میفرمود که شیخ امان بسیار گفتی
هو الساری فی جمیع الذرات علی ما کان علیه من الوحدة و الاطلاق تجزی و تبعض در نور ممکن نیست
اگر صد هزار چراغ را از یک چراغ بیفروزند دران یک چراغ نقصانی و تبعض و تجزی نرسد همچنان وجود الهی با آنکه
مصدر جمیع اشیاست بحال خود و تجرد و اطلاق خود ست و هم وی گفته ارواح [illegible] مخصص فیض الهی و تعینات
وجود واجب ست که بر ماهیات انقسام یافته انقسامی که عقل آنرا بر انقسامات دیگر قیاس کند و این را تمثیلی
غریب روشن میکرد و میگفت که گاهی دیده باشید که طفلان برای بازی کوزه را سوراخ کنند و درون آن چراغی
نهند نور چراغ از ان سوراخها نمایان شود و لیکن چراغ بحالت خود ست دران انقسام و تبعض را مجال نیست همچنین
درینجا وجود الهی بر صرافت اطلاق حقیقی خود باقی ست و با وجود آن از روزنهای دریچهای ماهیات تابان هست
گویم این تمثیل غریب با مفهوم آیه نور چقدر موافق ست

شیخ عبد الحق دهلوی وی در اخبار الاخیار ترجمه خود مفصل نوشته و شهرت فضل و کمال
وی بحدی چندان ست که احتیاج بیان ندارد و چه زمزمه اشتهایش گوش جهانیان را نواخته و خاصه
[illegible] اجمالا و تفصیلا [illegible] که [illegible] اهل علم حافظ قرآن

وحاج و اعلم فقهای عهد خود بود چنانکه مولفات وی در فقه و ترجمه کتب حدیث بران گواه عادل ست و منکران
منکر محسوس و جاهل تو در طائفه اهل سلوک مشرب درد و عشق را محل خاص بود چنانکه از رسائل وی درین علم
ظاهر ست مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاهر و باطن تمکن یافته تکمیل فرزندان و طالبان بجا آورد و نشر علوم
سیما علم شریف حدیث پرداخته بنهجی که در دیار عجم احدی را از علما متقدمین و متاخرین دست نداده ست حتا
مستثنی گردد تصانیف او بصد مجلد و بحسب شمار ابیات بپانصد هزار رسیده ست در محرم ۹۵۸ متولد شد
و در ۱۰۵۲ بتمام آگهی و کشاده پیشانی بعالم قدس خرامید تاریخ ولادت شیخ اولیا ست و تاریخ رحلت فخر العالم
او را محبتی وافر ست با رسول خدا صلعم و الفتی تام ست با شیخ عبد القادر جیلانی و تعلقی کامل ست با شیوخ خود
چنانکه از کتاب اخبار الاخیار و جز آن که درین باب نوشته واضح میشود سکری دارد طافح و همین نشاء محبت و غلبه
عشق باعث شده ست او را بر ذکر بعض چیزها در اثنای نوشتن احوال مشائخ که نه بر طور ظاهر شریعت ست بلکه
آن از وادی استغراق میتوان گفت ناظر غیر مناظر را چاره کار در امثال این کتب و نحو آن غیر ازین نیست
که سخن ما صفا و دع ما کدر را شیوه گیرد و زبان را از آلایش بدگفتن و دل را از گمان بد نمودن بحق بزرگان
دین دانگاه بیقین پاک و صاف دارد خواه اینها از متقدمین باشند یا از متاخرین شیخ هم ازان خیالات که نسبت
بجناب شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی داشت در آخر عمر رجوع فرموده و در مکتوبی بنام خواجه حسام الدین خلیفه خواجه
باقی بالله قدس سره تحریر فرموده که درین ایام صفای فقیر بجناب میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز ست
واصلا پرده بشریت و غشاوه جبلت بمیان نمانده و قطع نظر از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با چنین
عزیزان و بزرگان می باید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال ست
سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و به چه
منوال ست انتهی والحمد لله علی ذلک محرر سطور را هر چه از فوائد ظاهر و باطن گمان کنند اکثر آن علوم و معارف
در بدایت حال بطفیل مطالعه تالیفات حضرت شیخ و تصنیفات حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی و اولاد ایشان
حاصل گشته و در نهایت کار کشود خاطر و فتح باب از مولفات علامه ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی خصوصا و از
تصنیفات سید محمد بن اسمعیل امیر و حافظ ابن الوزیر یمانی و دیگر محدثین مثل حافظ ابن حجر عسقلانی و امام ابن القیم
و شیخ الاسلام ابن تیمیه حرانی دست بهم داد و لله الحمد و هنوز شورشی در درونه او بالفاظ و عبارات شیخ دهلوی
و حسن ادا و اشارات وی بجان ست اگر بود افاض الله علینا من برکاته خلف الصدق او شیخ نور الحق تلمیذ و مرید

ومقبول والد بزرگوار ووارث کمالات ظاهری ومعنوی آن یگانه روزگارست صاحبقران شاهجهان پادشاه
نزد او توجه جانب دیگر شیخ را قضاء مستقر الخلافه آگره تفویض فرمود مدتی بقضاء آن مصر جامع پرداخت وحق
این منصب نازک نوعیکه باید بتقدیم رسانید تصانیف فراوان دارد چنانچه پدرش بتحریر ترجمه مشکوة دست لسان
کشاده او نیز بتحریر ترجمه صحیح بخاری صلای فیض عام داده نود سال عمر یافت ودر ۱۰۰۰ بجوار رحمت آسود
ودرین نزدیکی این ترجمه نیز قالب طبع ست

شیخ احمد سهرندی قدوهٔ اخیارست وزبدهٔ مقربین ابرار امام ربانی ست ومجدد الف ثانی نسب او به بست
وهشت واسطه بسیدنا عمر فاروق رضی الله عنه میرسد تولد وی در ۹۷۱ ه بوده در کمتر ایام از تحصیل علوم متداوله
فراغ کرده اجازت سلاسل چشتیه وقادریه وسهروردیه وجز آن از والد ماجد خود حاصل نمود وبهوای حجاز محمل
شوق به بست چون بدهلی رسید با حضرت خواجه باقی بالله قدس سره صحبت گیرا افتاد ودر طریقه علیه نقشبندیه
بیعت فرمود شیخ در حق او گفته چنان مینماید که آفتابی شود که عالم ازو روشن گردد انتهی ذات وی آیتی بود
از آیات الهی ونعمتی بود از نعمتهای ربانی نزاعی که درمیان صوفیه وعلماء از هزار سال بود وی از میان برداشت
واختلاف فریقین را در وحدت وجود بلفظ راجع داشت میگویند الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین
اطلاع بر خواطر وکشف ضمائر ادنی صفتی بود از صفات وی شمار خوارق وکرامات وی که در کتب منقول شده ومفصل
میر سید کی گفت عزم حج دارم فرمود ترا در عرفات می بینم سالها رفت و بحج رفتن میرش نیامد یکی از مبشرات ایشان
این ست که قل غفرت لک ولمن توسل بک بواسطة او بغیر واسطة یکی از اجداد کرام او که امام رفیع الدین
نام دارد مرید مخدوم جهانیان جهان گشت بوده است واز مکارم اخلاق او بود صبر وشکیب در رضا وتسلیم وتعظیم هرکس فراخور
حال وی وشفقت بر خلق وصله رحم ورعایت حقوق وسبقت در سلام ولینت در کلام وطریقه ایشان کتاب
وسنت ست واین یک فضیلت مقاوم هزار فضائل میتواند بود در آخر عمر کارخانه ارشاد طالبین با ابنای کرام سپرده
خود از خلوت قدس وبزم انس کمتری برآمدند تا آنکه در دهم محرم سال هزار وسی وچهار بعد استتار اظهار رحلت خود
کردند وبعمر شصت وسه سال که موافق سنین عمر آنحضرت ست صلعم روز سه شنبه وقت صبح پاسی از روز برآمده
ازین خاکدان بسوی عالم جاودان شتافتند رحمه الله تعالی اللهم ارزقنا من برکاته ما یکفینا فی الدنیا
والآخرة

حاجی شریف زندنی وی خلیفه خواجه مودود چشتی ست در ریاضت ومجاهده وترک وتجرید قدمی ثابت

و دمی راسخ داشت و او را کشف و کرامات شانی عظیم بود از عمر چهارده سالگی وضو جز بتوضا نشکست
نیز الدین لقب او دست فقر و فاقه را دوست گرفت و با اهل دنیا حکایت نمیکرد و بخانهٔ دولتمندی نمیرفت
وی گفته اگر فقر ما را بفروشند من راضی ام بزرگی سلطان سنجر را بخواب دید پرسید خدا با تو چه کرد گفت
هر بد و نیک که در عالم کرده بودم همه در پیش نظر من آوردند ناگاه فرمان رسید که او را آمرزیدم که در فلان
وقت بمسجد جامع دمشق با خواجه حاجی شریف با ارادت پای او بوسیده بود ؎

شنیدم که در روز امید و بیم
بدان را بنیکان ببخشد کریم

و پسیح سنابل ذکر او کرده و گفته او را پرسیدند که چندین گریه و نعره از چیست فرمود هر بار که این آیت مرا یاد
می آید ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مدهوش و بی طاقت میگردم که خداوند تعالی ما را بجهت
عبادت آفریده است تا شب و روز او را بپرستیم و ما بعمرو و زید مشغول میشویم انتهی سال وفات او در نظر نیامد
الا مدت حیات وی صد و بیست سال نوشته اند و معاصر خواجه یوسف همدانی گفته و بقولی وفاتش در سنه ۵۸۳
بوده خواجه کلان فرزند خواجه باقی بالله مزار او در دمشق نشان داده اند و در کتب سیر و تاریخ اولیا هند قبر او
در بلدهٔ قنوج نوشته از صاحب اقتباس الانوار از سیر الاقطاب می آرد که مرقد و قبر وی در شهر قنوج بر کنارهٔ دریا
متصل جانب شمال واقع ست اگرچه تشریف آوردن ایشان در هندوستان و رحلت نمودن در ینجا مطلقا از
هیچ کتب سیر مشایخ معلوم نیست لکن اندرون شهر و در بزرگان شهرت تمام دارد انتهی و مثل آن در عروة الوثقی
نقلا عن بحر الاسرار و معادن البرکات هم زیاده کرده که این فقیر مکرر زیارت ایشان حاصل کرده ست والله اعلم انتهی
و بقولی قبر او در شام ست و بقولی در قریهٔ [illegible] که از قریات بخارا ست والله اعلم و بالجمله در قنوج بر کنارهٔ
جوئی سیاه بمحله کاغذیان قبری مبارک ست آنرا قبر خواجه میگویند شک نیست که ایسی برکات و انوار دارد هر
محزونی که آنجا میرسد و دمی در سایهٔ درختی که آن قبر را از هر سوی بجود در گرفته ست می نشیند غم و الم رخت از سینهٔ
او بیرون می نهد و عجب جمعیت خاطر و رفع وحشت حاصل وقت زائر میگردد و محرر سطور را از زمان طفلی عادت
داشت که هر پنجشنبه آنجا میرفت و زیارت میکرد و علی کل حال وی شیخ خواجه عثمان هرونی ست که پیر طریقت
خواجه معین الدین اجمیری بود رحمهم الله تعالی

شیخ قاسم وی از اولیاء قنوج ست صاحب مرآة المبتدین گوید که وی مردی بزرگ بود و از عشق حق چاشنی
تمام داشت ملفوظات او بسیار نازک و بلند افتاده الکسر الجهة الطالب آنچه باید در آن شکل می شاید

قاضی عبد المنتجب که جد اعلای شیخ فخر شوری بلگرامی ست مقتدای وقت بود و حاکم شرع شهر خود مرید اوست
روزی درس میگفت که شیخ قاسم درآمد و بجانب او گرم گرم نگاه کرد و گفت سبحان الله چراغ ست و روغن
و فتیله دارد و کسی نیست که حرکت دهد تا روشن گردد این حرف بگوش قاضی رسید در دم ترک قضا کرد و عقب وی
افتاد و بدرجه کمال رسید مزار شیخ قاسم در قنوج ست این بلده در زمان باستان چنانکه ابو الفضل در آئین اکبری
گفته دار الملک هندوستان بود ترجمه این شهر به وجه تفصیل در حظیرة القدس و ریاض المرتاض نوشته ایم فارجع الیها
و منجمله عمارات این بلده روضه شیخ کبیر ست معروف ببالاپیر که از اهل عبادت و زهد و فقر بود و تاریخ بنای آن
سنه ۱۰۸۱ است و تاریخ مسجد واقع در احاطه آن سنه ۱۰۶۵ است و تاریخ بنا رباط آن که محمود خان بن سلیم خان ترین کرده
سنه ۱۰[illegible] است و این در زمان عالمگیر پادشاه بوده و تاریخ مسجد کلان لفظ خجسته ست و روضه دوم را نواب بهادر خان
بن دریا خان افغان غوری خیل بنیاد نهاده و در عهد شاهجهان پادشاه در سنه ۱۰۵۶ تعمیر نموده تاریخ وفات شیخ کبیر
بن شیخ قاسم قادری سنه ۱۰۵۵ است و تاریخ وفات قادر شاه بن شیخ کبیر سنه ۱۰۶۲ گنبد دیگر ست که دران شیخ محمد مهدی
بن شیخ کبیر آسوده و عمارتش در زمان اورنگ زیب بوده وفات مهدی در سنه ۱۰۷۶ است و تعمیر روضه در سنه ۱۰۸۸ و تعمیر
مسجد خرد این روضه که از شعیب خان بن بهادر خان کاکر غشتی خلیفه اوست در سنه ۱۰۹۸ بعهد عالمگیر شده دیگر مسجد
جامع این بلده ست که در زمان ابو المظفر سلطان ابراهیم شرقی بنا گردیده و سال بنیادش سنه ۸۰۹ بوده درین محل بتخانه
کلان بود آنرا شکسته و سنگهای او را دگر دانیده این مسجد ساخته اند دیگر مسجد ملا علی اصغر قنوجی ست و سال بنای
آن ازین مصراع می برآید سبح باسم ربك في بيته العظيم + دیگر روضه سید جلال ثالث ست که از
اجداد مهر سطور باشد این روضه را هری خان فتح جنگ در سنه ۸۰۰ عمارت نموده و این هری خان معاصر سلطان حسین
بن سلطان ابراهیم شرقی بوده و در بنیاد و روضه دیگر و یک مسجد آخر ست که آن نیز بنا کرده اوست و دران اسلاف
این خاکسار آسوده اند صنعت این ریاض و نقوش احجار این مساجد دیدنی ست نه شنیدنی کم عمارتی با این حسن و جمال
درین اجیال و اجبال خواهد بود

صد هزاران صورت اند قالب حسن و جمال ‖ ریخته اند اما ز تو مطبوع تر کم ریخته اند

دیگر روضه مخدوم اخی جمشید راجگیری ست و بنای آن در سنه ۸[illegible] بوده دیگر مزار شاه فتح الله ست و سال عمارت
آن سنه ۹[illegible] هجریست و بر ابواب این همه عمارات کتبه های نظم و نثر مشتمل برین سنوات مرقوم ست و قصه آبادی
این بلده و کهنگی آن و حصر طبقات اهل آن از اصحاب کمال و ارباب جاه و جلال و دولتمندان با احیای شان

سراپا جمال خارج از حد تقریر و تحریرست درین نزدیکی هندوئی در خیال خود تاریخی از برای این شهر نوشته و گلدستهٔ
قنوج نام آن نهاده اما چون هندوست و اطلاعی بر ماجریات جز تقویم پارینه کیشداران خود ندارد بسیاری از احوال
و حکایات خصوصاً مقالات و حالات اسلامیان که در خورد نوشتن بود از وی باقی مانده و لله الامر من قبل و
من بعد

میر سید محمد قنوجی در تبصرة الناظرین که تالیف سید محمد بن عبد الجلیل بلگرامی ست در وقایع سنه احدی و مائة و الف
[illegible] سال میر سید محمد قنوجی که علامهٔ تحریر و جهبذ نحریر و از عشیرهٔ سادات رسولدار بودند و مدتها بدرس
و افاده [illegible] طلبه گرم [illegible] داشتند چشم از مطالعه نسخهٔ حیات پوشیدند نقل ست که هرگاه اورنگ زیب عالمگیر بادشاه
[illegible] اعلیحضرت شاهجهان السبب بعضی [illegible] کفره که از دارالشکوه سر میزد و او منع نمیکرد محبوس داشته
محمد زیب اورنگ خلافت شد در ان هشت سال که [illegible] تعالی در این حبس ایشان بودند بعد
وفات گنبدی عالی بر قبر ایشان بنا کرده اند فقیر کمترین بارها زیارت این بزرگ کرده ست رحمة الله علیه
گویند این گنبد با احاطهٔ روضه هنوز موجودست و عجب مقام پر فضاست

ملا علی اصغر بن شیخ عبد الصمد قنوجی بکری کرمانی رح وی از اولاد شیخ عماد الدین کرمانی صاحب فتاوی عمادیه است
از مشاهیر علما این کهنه خاکدان بوده در [illegible] متولد شد و تحصیل اوائل کتب عربیه بخدمت میر سید محمد قنوجی نمود
و [illegible] مطولات را بحلقه درس سید عصمت الله سهارنپوری بتکمیل رسانید و از ملا محمد زمان کاکوروی
فاتحه فراغ خواند در ۱۱۴۰ پانزدهم ربیع الاول برحمت حق پیوست جامع بود میان علم شریعت و طریقت در علم
سلوک و تصوف کتابها دارد هم در نثر و هم در نظم و تفسیری نوشته بغایت متین و مختصر و نامش ثواقب التنزیل است
از مؤلفات وی ست اللطائف العلمیه فی المعارف الالهیه اوله الحمد لله الذی خلقکم و ما تعملون
عالم الغیب و الشهادة فتعالی عما یشرکون الی قوله و علی آله و اصحابه الذین علی قدمه قاموا و اثر حق
[illegible] استقاموا درین کتاب مسائل [illegible] کتاب و سنت قوت داده و تحقیقات نادر آورده دیگر کتاب
تبصرة المدارج ست در علم سلوک در ان استفادات خود را از شیخ پیر محمد لکهنوی جمع نموده و مسائل تصوف را انتخاب فرموده دیگر
قصیده طولانی ست در مدح [illegible] عرفانی و آنرا القصیدة المیمنیة فی النعمة المحمدیة نام کرده مشتمل ست بر یکصد و هشتاد و پنج بیت
و خود بر ان شرحی نگاشته میر آزاد بلگرامی رح در مآثر الکرام نیز ترجمه او نوشته اند عالم بالا دست و عامل خداپرست بود و ملا جیون
و وی هر دو نزد مولوی لطف الله فاتحه فراغ خواندند و از شیخ پیر محمد بیعت کرده و اربعینات کشید و اجازت ارشاد

گرفت و بقنوج مراجعت نمود و تا نفس واپسین پا در دامن عزلت پیچید و مدت شصت سال درس گفت خلقی کثیر در
حوزهٔ درس او بمنتهای فضیلت رسیدند پیش مسجد خود زیر صفه مدفون ست این مصراع تاریخ وفات اوست ع
شد نهان آفتاب صبح علوم ۞ و بالجمله امثال ایشان از اهل علم درین بلده بسیار بوده اند این مختصر تذکره همگنان را
برنمی تابد قدری قلیل را از بسیار در ابجد العلوم نوشته شد انتهی

خواجه محمد بن عبد الرحمن قنوجی از سادات رسولدار این دیار بود بعلوم و معارف آراسته و بفضیلت زیارت
حرمین شریفین پیراسته او را کتابی ست در سلوک بعبارت عربی مسمی بهدایة السالکین الی صراط رب العالمین
که باشارهٔ رویا نوشته و توقیعش بنام شاهزادهٔ شاه عالم بهادر کرده طرز او درین کتاب طرز ابو طالب مکی در
قوت القلوب و روش امام غزالی در احیاء العلوم ست رح

قاضی علیم الله قنوجی کهنه دوسی در تبصره [illegible] نوشته همدرین سال یعنی سنه خمسة عشر ومائة والف قاضی
بقضای الهی وداع اینجهان فانی نمود قاضی از اولاد مخدوم جمشید راجگیری روح الله روحه ست در وطن خود بر
مسند قضا موروث نشسته بافادهٔ طلبهٔ علمی می پرداخت تا درین سال وفات یافت نعش او را از کهنه دوسی براجگیر
محله قنوج برده در جوار مرقد شریف مخدوم مدفون ساختند انتهی و درین کتاب ذکر بندگی میان شیخ قنوجی هم کرده
و در وقایع سنه ۱۱۲۰ نوشته که همدرین سال شیخ عیسی قنوجی که از اکابر شهر و مرد خیر و معتبر بود وفات یافت انتهی

مولوی عبد الباسط بن رستم علی بن ملا علی اصغر قنوجی قدس سرهم در عهد خود یادگار اسلاف نامدار و مرجع
علمای دیار و امصار بود در سنه ۱۱۵۹ متولد شد و پیش پدر خود بمرتبهٔ کمال و اکمال رسید و تا آخر عمر درس گفت از تلامذهٔ
وی کم کسی باشد که در اقران سر بر آورده نیست والد ماجد فقیر مفتی ولی الله فرخ آبادی مولف تفسیر نظم الجواهر
از شاگردان او بوده وی صاحب تالیفات نافعه ست در هر فنی از فنون درسیه چه معقول و چه منقول و با این همه
سالک بود در علم تصوف مالک پیش مسجد خود زیر صفه بپهلوی پدر و جد خود آسوده ست رح فقیر سیر کتابخانهٔ او
کرده عجب صحت و صفا دارد و والد ماجدش علامهٔ وقت بود در سنه [illegible] بحلقهٔ درس ملا نظام الدین لکهنوی تکمیل علوم
کرد و بجای پدر بر مسند تعلیم و درس نشست از تالیفات اوست تفسیر صغیر و شرح منار در اصول فقه و بالجمله این
خانه درین بلده خاندان علم آمده لکن امروز ویران است رحمهم الله تعالی

شاه حبیب الله قنوجی حاوی علوم ظاهر و باطن بود و همواره باوامر [illegible] و درس علوم می پرداخت در ایام طالب علمی مطالعهٔ کتاب [illegible]
بابه نمیرسید [illegible]

آسمان اگر هزار چرخ زند مشکل است که چنین صاحب کمالی بهم رسد نوزدهم ذیقعده روز سه‌شنبه ۱۱۳۳ متولد شده و بیست
و چهارم صفر یوم جمعه ۱۱۹۹ انتقال فرمود والد بزرگوار او را امیر المحمدین لقب است عندلیب تخلص میکرد در ۱۱۵۰
متولد شده وارث علم امامین و علی ماده تاریخ است و در ۱۲۰۰ بعمر شصت و شش سالگی آنجهانی شد قریب شام دوم
شعبان ماده تاریخ وفات است نالهٔ عندلیب عجب نسخهٔ جامعه هر علم و فن است که در زبان بحکایات جلوه افروز
کائنات گشته این هر دو پدر و پسر فرید دهر و وحید عصر خود بودند و کمالات صوری و معنوی را یکجا نزد خود
فراهم داشتند وصل خواجه میر درد ماده تاریخ وفات شریف مترجم است و شصت و شش سال هم عدد اسم جلالی
یعنی لفظ مبارک الله موافق سنین حیات پدر عمر یافت حیاه الله و بیاه و جعل جنة الفردوس مثواه
اشعار رائقه و رباعیات فائقه نوشته ایم این چند بیت از بیت الغزل … مکمل
… اگر یکبار … ابرار دا اند که این مقام مناسب افتاد
اقوال شیخ فرید گنج شکر مناوی است برانکه بر منتسبان خانواده قریه …
این هر دو خانواده بهره مند گشته زهی کرامت و خهی سعادت مریدان خانوادهٔ قادریه را که پیری چنین یا[فتند]
کسائر اولیا زیر قدم او بنده و خیری چنان یافتند که جمله انبیا زیر لوای او بیند انتهی گویم شاید مراد با این مریدان
کسانی اند که بر طریقه شیخ از دنیا بگذرند ورنه مجرد ارادت کسی بدون حسن عقیده و صلاح عمل و موت بر کلمه توحید
چیزی نیست و شرع شریف مساعدت آن نمیکند و حکم بحرمت نار یا قطعیت جنت بر احدی نمیتوان کرد که حال خاتمه
معلوم نیست تا بطول انجامد تا روز قیامت چه رسد والله اعلم رزقنا الله تعالی و سائر المومنین حسن الخاتمة
والبعد عن النار الحاطمه بجاه عریض الجاه سیدنا و مولانا محمد و آله وصحبه و اولیاء امته اجمعین
قاضی محمد ثناء الله پانی پتی از اولاد شیخ جلال الدین کبیر الاولیاست زبدهٔ علمای دیندار
و عمدهٔ اتقیای روزگار بود در هفت سالگی قرآن کریم از بر گرفت و در شانزده سالگی از تحصیل
علوم فراغ یافت و در ایام تحصیل سیصد و پنجاه کتاب بمطالعه در آورد و اول دست بدست شاه محمد عابد سنامی
داد و بعد وفات وی بجناب میرزا مظهر جانجانان پیوست و کسب کمالات کرد و بر زبان ایشان رح ملقب بعلم الهدی
گردید شاه عبدالعزیز دهلوی ایشان را بلقب بیهقی وقت یاد میکردند ایشان مدة العمر در افاضهٔ فیوض باطنی و افادهٔ
علوم ظاهری و فصل خصومات و انتهای فتاوی و حل معضلات و تحریر مولفات در علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف
مصروف ماندند چندین کتب و رسائل نافعه در علوم دینی تصنیف نمودند و اسوله بسیار را بمکاتیب جواب دادند
… شریفه … غرهٔ رجب ۱۲۲۵ برحمت حق پیوستند که … مکرمون فی جنات النعیم

و در مدینهٔ رسول اقامت گزید و تزوج کرد و اولاد بهم رسانید الحال نسل او هم در مدینهٔ منوره هست و هم در بلگرام زمانهٔ او شده است

سید محمود اکبر در علم و عمل و تصفیهٔ ظاهر و باطن عدیل نداشت طلب علم در دهلی کرد و عازم حجاز فیض طراز شد و با دای حج و عمره و زیارت نبویه ذخیرهٔ سعادت اندوخت و چراغ هدایت در جای سوی اتباع شریعت حقه بیفروخت مرید و خلیفهٔ شیخ بهاء الدین بن ابراهیم شطاری ست که در سند و میانه چندی در قنوج اقامت ورزید آخر ببلگرام عود نمود و انزوا کلی اختیار کرد و ابواب اختلاط خلق مسدود ساخت و عمری دراز یافت وی دعا کرد الهی از زندگانی دنیا سیر آمده ام مرا از غوغای خلق زود یکسو کن حق سبحانه اجابت کرد و عنقریب از وحشتگاه امکان بگلوکده قدس انس نخشید این وصیت بعضی از فرزندان بخط خود نوشته یا بنی علیک بتعمیر القلوب و تنقیس الکروب فان الله سبحانه عند المنکسرة قلوبهم و علیک بحفظ النسبة مع المداومة علی الکتاب و السنة و اعبد ربک کانک تراه و لا تقصد فی الاولی و الاخرة الا ایاه حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر

وی در علم اسما و تکسیر بی نظیر بود و جانور را نمی آزرد و این مذهب ابدال ست در حدیث آمده من اتبع الصید غفل در ترجمهٔ مشکوة گفته این تنبیه است کسی را که عادت کرده بدان و منهمک ست در ان بی نیت تحصیل قوت حلال والا بعضی صحابه صید کرده اند و بی شبه و شک حلال ست و لکن شاعری گفته ؎

بشرع گرچه حلال ست از مروت نیست هلاک صید که او نیز چون تو جانورست

و گفته اند که آنحضرت صلعم بنفس نفیس خود صید نکرده و کسی را منع هم از ان نموده انتهی گویم در حدیث دیگر آمده اتقوا هذه المجازر فان لها ضراوة کضراوة الخمر (ای المذابح ۱۲) (ای عادة ۱۲) مراد آنست که مشاهدهٔ ذبح حیوانات قساوت قلب می آرد و رحمت را از دل می برد در دبستان نوشته شخصی را که از جانور آزردن اجتناب داشت پرسیدند که سبب چیست گفت خدا اطبا نزا اهل دل خوانند و دل را کعبهٔ حقیقی گویند پس انچه بر محرم کعبهٔ آب و گل حرام ست بر محرم کعبهٔ دل بطریق اولی روا نیست ؎

شنیده ام که بقصاب گوسفند گفته دران زمان که سرش را بتیغ تیز برید

سزای هر خس و خاری که خورده ام این ست کسی که پهلوی چرب هم خورد چه خواهد دید

عالمگیر پادشاه در نصیحت فرزند نوشته شکار کار بیکاران ست آدمی اگر بامور عقبی نتوانست پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بد ست که الدنیا مزرعة الآخرة انتهی غرض که صید بضرورت قوت حلال مباح ست دبی ضرورت

هرکه همیشه در پی صید رود و شکار کند از جهت لهو و طرب غافل میگردد از طاعات و لزوم جماعات و از جهت التزام بادیه و دور افتادن از مقام رقت و رافت بروی اطلاق غفلت آمده بنده عاجز عفا الله عنه را این بیت که جز قربانی جانوری را شکار یا ذبح کرده باشد و لله الحمد ؎

میازار موری که دانه کش است   که جان دارد و جان شیرین خوش است

لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون اشعار میکند آنکه حطم نمل کار پیغمبر و لشکریان او نیست مگر آنکه در غفلت ازو در آید تا بدیگر حیوانات بزرگ جثه چه رسد والله اعلم

سید بده بلگرامی از اکابر دین و هداة راه یقین است در گلزار ابرار نام او ضمنا گرفته و نوشته که شیخ عبد الرحمن صوفی سهرندی ارادت بحضرت سید بده مذکور داشت از گروه ترین است عاشق منش مبتلا مشرب سوخته دل ... پرست فراخ مشرب بهر روجوی بلند همت ستوده خوی گوشه نشین گذشتگی پرور نیاز گداز آرزو دشمن قناعت ... دوست کشف شدید او ده بود و مراقبه شب با صبح آوردی و از مردم زین للناس حب الشهوات مستثنی بود زیراکه هیچگاه نظر او بر رنگ آمیزی بساط روزگار از جا نرفتی و دل بر سیمای هنگامه دهر فریب نخوردی بلکه بزبون ترین خورش و پوشش وداع گرسنگی و دلاسای برهنگی بگشاده پیشانی فرمودی در سال ۹۴۵ خشتی پیکر بخاک سپرده باصلی موطن باز گشت

سید محمد طاهر از اولاد سید بده است سید عالی نسب والا حسب بود در کمال طهارت طینت و تقدس گوهر است پاس شریعت بدرجه اتم داشت بعد از کسب علوم رسمی مدارج سلوک طی کرده بپایه رفیع ولایت بر آمد بتقریب اتفاقی کلوئی جعد ایشان در آتش سوزان تا دیری گذاشتند ذره سوخته نشد تمام این حکایت در سبع سنابل مرقوم است در ۹۵۰ رو بدار البقا آورد و در همین سال سید نوح بن سید محمود اکبر که ذکرش گذشت درگذشت آیه کریمه فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما مبین این سال است اما از برای سید نوح لطفی دیگر دارد که در باره نوح علیه السلام نازل گشته

میر عبد الواحد از نسل سید طاهر و ابن سید بده است قطب فلک ولایت و مرکز دائره هدایت بود صاحب آیات ظاهره و کرامات باهره است مرید شیخ صفی الدین ساکن پوری است و خلافت از مخدوم شیخ حسین سکندره دارد چنانکه خود در سنابل گفته شیخ عبد القادر بدایونی در منتخب التواریخ او را بسیار ستوده و گفته در تقوی و توطن میداشت شرحی بر نزهة الارواح نوشته محققانه و در اصطلاحات صوفیه رسائل دارد و طبع نظم بلند و میر

علاء الدوله بن میر یحیی سیفی قزوینی در نفائس المآثر آورده که میر از اکابر سادات قنوج ست و خالی از نشاء فقر
و درویشی نیست و سلیقهٔ شعر خوب دارد و شیخ محمد غوثی مندوی در گلزار ابرار نوشته که سید عبد الواحد بن سید
ابراهیم قنوجی خداوند مجاهده و مشاهده صاحب صحت حال و فصاحت مقال ست انتهی و قنوجی گفتن او باآن جهت ست
که وی در قنوج کدخدا شده چندی دران شهر اقامت داشت شاه کلیم الله چشتی در بارهٔ او در خواب دید که آنحضرت
صلعم با او لب بتبسم شیرین کرده حرفها میزنند و التفات تمام دارند وی در سنابل نوشته که یکی از یاران مولف
شیخ نظام نام داشت دختر مغلی را تعلیم میکرد دختر در غایت جمال بود جوانی را نظر بر جمال او افتاد شیفته شد و حال
نامرادی و دردمندی خود بشیخ نظام باز نمود شیخ نظام گفت تو هر روز همراه من بیا من او را تعلیم میکنم تو آنجا بنشین
و می نگر بدین ماجرا مدتی گذشت روزی آن جوان دردمند با شیخ نظام آهسته گفت این دختر را بگوئید قدحی آب
بمن دهد شیخ نظام دختر را گفت قدح آب خوردن بیار دختر قدح پر آب آورد گفت بدست این جوان بده دختر قدح
پیش جوان برد جوان قدح از دست او گرفت و جان بجان آفرین سپرد انتهی از لواء در تصانیف او شرح کافیه
ابن حاجب ست بطور حقائق تا مبحث غیر منصرف نبذی ازان در مآثر الکرام ایراد کرده اکبر پادشاه بکمال تمنا
با وی ملاقات کرد و پانصد بیگه زمین بطریق سیورغال داد شبی دزدی بخانه میر در آمد نابینا گشت فریاد برآورد
میر او را توبه داد و دعا کرد او تعالی حاسهٔ بصر او را باز گردانید یکی از کفار رجنیان بر دست وی بدولت اسلام
مشرف اندوز شد همیشه حاضر می بود و خدمت بجا می آورد عمر گرامی از صد سال متجاوز بوده وصال ایشان در شب
جمعه سوم ماه رمضان سنه ۱۰۱۷ اتفاق افتاد

شیخ صفی الدین بن عبد الصمد سائی پوری از کمل اولیا و اکابر خلفا شیخ سعد الدین خیرآبادی ست در کشف
حقائق و تربیت طالبان شانی عالی داشت و بر طریقهٔ پیر حصور و تجرد می زیست وی گفته راه درویشی راه
مرگ ست و خلق تدبیر زندگانی گرفته درین راه قدم می نهند و اکثر مردم خود سکه درویشی را وسیله جلب رزق
دانند و برجوع و قبول خلق فریفته باشند در سنه ۹۴۵ درگذشت شیخ پاک تاریخ وفات ست وی بر فقر که بعد از غنا
حاصل شد چنان راضی و شاکر بودی که دیگر بر غنای که بعد از فقر حاصل شود میگفت اگر خداوند تعالی غریب نواز
نبودی این غریب را ازین مرداب که رهانیدی و بپایهٔ صبر و قناعت که رسانیدی و گاه گفتی ای یاران شکر نعمت
باریتعالی بر من در نهایت افزون ترست که نام من از دفتر توانگران کشیده در جریدهٔ فقرا و مساکین ثبت کرد
الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله الحاصل مرد باید که قدم در راه فقر استوار نهد و از شدت

فاقه و بینوائی نگریزد و نزد مرد

چیست دنیا خاکدان کهنهٔ ویرانهٔ	غصه جای محنت آبادی ملامت خانهٔ
هر لعینی نا سزائی ترک دنیا کی کند	سرفرازی بار سد دریا دلی مردانهٔ

اورا چون عمر آخر رسید گفت آرزوی من آنست که وقت موت خوش الحانی این آیه را در پرده گوری و جیت سری که هر دو از پرده های هندی ست بخواند آیه این ست رب قد آتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین تا در کلمه توفنی الخ جان بهم میرآزاد بلگرامی قدس سره فرموده این از آن قبیل ست که نظام الدین اولیا را پرده پوربی بسیار خوش آمدی وقتی بعضی از حاضران مجلس پرسید ند مخدوم پوربی بسیار می شنوند و خوش میکنند فرمود آری روز میثاق ندای الست بربکم از ین پرده شنیده بودم اینهمی گویم این گفت و شنید ندانم از کجاست و چراست والله اعلم بالصواب

شیخ حسین ساکن سکندره خلیفهٔ شیخ صفی مذکورست سپاهی هنرمند بود ناگاه جذبهٔ عنایت الٰهی در رسید و او را از آلایش دنیا مبرا گردانید در همان حالت کمند جاذبه جانب حرمین شریفین کشید و عود کرده دست بیعت بشیخ صفی داد چون بوفات او قریب رسید در فضای مسجد گوری حفر کرد و با دوستان حرف وداع در میان آورد مردم در مقام حیرت شدند چون عمارت با تمام رسید کشاده پیشانی جان شیرین بجهان آفرین سپرد وکان ذلک فی سنه ۹۷۶

شیخ عبد القادر بدایونی جامع فنون و فضائل بود و امام اقران و اماثل کسب کمالات نزد شیخ مبارک و دیگر فضلا عصر نمود مرید شیخ حاتم سنبلی ست و اعتقاد خاص بخدمت شیخ داود داشت با فضیلت طبع نظم و سلیقهٔ انشای فارسی و عربی داشت و در شیوهٔ قناعت و راستی و درستی ممتاز می زیست اکثر مشایخ و علما عصر خود را دریافت و صحبت داشت و بمنصب پیش امامی اکبر پادشاه منصوب شد و مدت چهل سال با فیضی و ابو الفضل مصاحب ماند اما در تاریخ خود جا بجا که مجال ایشان نیز داخت در ترجمهٔ شیخ فیضی نوشته و بسیار میکند و آخر زبان بمعذرت میکشاید که چه توان کرد حق دین و حفظ عهد آن بالا تر از همه حقوق ست الحب لله والبغض لله هر چند سنین اربعین تمام در مصاحبت او بگذشت اما از تغیر اوضاع و فساد مزاج آن نسبت بمرور دهور خصوص در مرض موت مرتفع شد و صحبت بنفاق انجامید از یکدیگر خلاص یافتیم و ما همه متوجه درگاهی ایم که همه او راست

انجا بفصل رسد الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقون انتهی واز جمله راست مزاجی های او این ست
که وقائع چهل ساله اکبر بادشاه پوست کنده نوشت واز اظهار کلمهٔ صدق از مخالفت چنین بادشاه صاحب داعیه
نه اندیشید و بر مضمون آیهٔ صدق پیرایه الیس الله بکاف عبده عمل نمود جزاه الله خیرا وهذا وصف من لا
یخاف فی الله لومة لائم وهو لا یتاتی الا من عالم تقی او عارف نقی او صادق وفی یراقب الله سبحانه
فی یومه وغده قبل ان یخرج الامر من یده کتاب منتخب التواریخ او متداول ست

سید صبغة الله بن سید روح الله البروجی بروج از توابع گجرات احمدآباد ست محرر سطور این مقام را دیده
وی از کمل خلفا و تلامذهٔ شیخ وجیه الدین گجراتی ست چندی در وطن بافادهٔ مستحصلین و امر معروف و نهی منکر
اشتغال داشت ناگاه شوق زیارت حرمین شریفین حرسها الله تعالی دامنگیر شد و باین دولت کبری استسعاد
یافت و برگشت و باز باصوفیان و درویشان رهگرا شده در کوه احد سکونت ورزید شیخ احمد شناوی از تلامذهٔ
اوست شیخ محمد عقیله مکی در کتاب لسان الزمان مدح او بسیار کرده و نوشته له مصنفات منها کتاب الوحدة و
رسالة ارائة الدقائق فی شرح مرآة الحقائق و ما لا یسع المرید ترکه کل یوم من سنن القوم توفی رحمه الله تعالی بالمدینة
سنه ١٠١٥ و قبره بها یزار و یتبرک به

شاه کلیم الله چشتی دهلوی از مشاهیر مشایخ متاخرین ست در علوم عقلی و نقلی پایهٔ بلند و در حقائق و معارف
رتبهٔ ارجمند داشت اسلافش بکسب معماری اشتغال داشتند حق تعالی او را بمعماری قلوب باختصاص بخشید عالم عالم
دلها را بتردستی همت معمور گردانید مدتها در حرمین شریفین بسر برد و بخدمت شیخ یحیی مدنی دست بیعت داد و بدیار
هند برگشت و در شاهجهان آباد بدرس کتب حقائق و تربیت ارباب ارادت مشغول گشت تفسیری بر کلام الله در
سلک تحریر کشید در سنه ١١٤٢ بعالم قدس آرمید

سید طیب صاحب سجاده و خلف الصدق رابع میر عبدالواحد ست در سنه [illegible] متولد شد در مآثر الکرام گفته
وی ذات مقدسی ست که اگر ثقلین باو ناز کنند می زیبد و اگر زمین و زمان بر خود بالند می شاید صاحب مرآة المبتدئین
که معاصر اوست می طرازد که امروز قوام عالم و برکت بنی آدم از ذات اوست و مرتبهٔ قطبیت و ابدالیت آنچه
توان گفتن در ذات او موجودست دولت مادرزاد دارد و از کثرت عبادت گویا امام زین العابدین رضی الله عنه
بصد کرامات ظاهر شده اند و از ان روز که شعور بهم رسانده نماز را بقضا نخوانده و اگر وجود ایشان قبل ازین می بود
در مجتهدین و سلف صالحین میشمردند امروز کسی که ائمهٔ سلف را خواهد ببیند میر سید طیب را مشاهده کند من که

باشم که احوال و مقامات ایشان را بیان کنم برای این زبانی میباید و دلی وفهمی میشاید امروز آن زبان کز ثنای
ایشان کند کو و دلی که حقیقت ایشان دریابد وفهمی که واقف حال ایشان باشد کجا همین قدر این داعی میداند
که انچه پیغمبر صلعم فرموده که بعد از هر صد سال مردی پیدا شود که سنت ما را تازه گرداند امروز وجود میرست انتهی
بالجمله طالبان مولی را از مبادی سلوک بمنتهای وصول رساند و اتباع شمائل نبوی در جمیع حرکات و سکنات منظور
داشت و مدة العمر هیچ سنت نبوی بقدر امکان فرو نگذاشت تبحر علوم رسمی نمی از دریای کمال ایشان بود
همواره بافادهٔ محصلین پرداختی و بسا مردم را بمیامن تربیت بر صدر استادی نشاند سید کرم الله پدر شاه
لدها میفرمود اگر کسی خواهد ملک را بر روی زمین به بیند میر را مشاهده کند یکی بدیدن او مشتاق شده آمد و مشکلی
از مسائل توحید پرسید فرمود من ازین مسئله خبر ندارم و از قصور خود در نظر مردم و سستی اعتقاد سائل پروا نکرد
چون مجلس منقضی شد و خلوت دست داد مسائل را فرمود سخن خانه ببازار نتوان گفت حالا انچه میخواهی استفسار
کن درمیان شیخ عبدالحق دهلوی و حضرت میر محبتی و مودتی عظیم بود در ۱۰۱۷ در انجمن قدس جلوه افروز گردید
و از کمال تبعیت او اینکه در شهر ربیع الاول انتقال کرد و این سنت که بی اختیاری بود نیز او را حاصل گشت
عمرش هفتاد و هفت سال شد ستون دین افتاد تاریخ وفات ست
شاه طیب بن سید نعمت الله بلگرامی پسر و پدر هر دو عالم کامل و عارف عامل بودند میر آزاد درباره
پدر می نویسند که راقم الحروف اکثر بحضور صحبت با برکت سعادت اندوخت پیر مرتاض نورانی صاحب اخلاق
رضیه و سجایای مرضیه بود لوامع برکات از سیمای مبارک می تافت در ۱۰۳۳ برحمت حق پیوست شاه طیب
شاگرد پدر ست و حدیث از قطب المحدثین سید مبارک سند کرد خط عربی و فارسی او اگرچه طبعی ست اما بسیار
شیرین و پخته و پر رونق واقع شده که مشاهدهٔ آن نور بصر می افزاید و سرعت کتابت او نسخه حیرت عقول ست
شرح ملا جامی را در یک هفته من اوله الی آخره نوشت و بهجة المحافل را که کتابی ست ضخیم در سیر نبوی در بیست
و سه روز کتابت کرد در ۱۰۵۲ جانب نزهتکدهٔ اخروی شتافت میر آزاد در تاریخ وفاتش کریمهٔ وهم
مکرمون فی جنات النعیم یافت
سید محمود اصغر بن سید حسین عنصر لطیفش ملکی بود در صورت انسان متورع متعبد صاحب فضائل صوری
و اشراقات معنوی در قنوج نزد علمای انجا کتب درسی گذرانده و در ایام تحصیل با وجود قرب مسافت گاهی
میل وطن نکرد چه مسافت میان بلگرام و قنوج پنج کروه ست و در اندک فرصت فراغ حاصل کرد و تصحیح

نسبت ظاہر و باطن بکمال رسانید و مرید میر عبد الواحد شد میر صبغة الله محترمه خود را در سلک تزویج او کشید وی تا دم آخر با نزوا گذرانید و قدم از حجرهٔ طاعت بیرون نگذاشت جز یکبار که سفر دہلی کرد و بزیارت خاک آسودگان حضرت انجا فائز گشت و صحبت شیخ عبد الحق دہلوی و دیگر اکابر علیهم الرحمة دریافته بوطن رجوع نمود و اوقات بیاد مولی تعالی معمور داشت در سنه ۱۰۲۲ بعالم روحانی پیوست نسب میر آزاد بچهار واسطه بوی میرسد
میر سید حسین دہلی وال بلگرامی جامع اصول و فروع علوم بوده و شاگرد و مرید و داماد شیخ عبد العزیز بن شیخ حسن کمال الحق دہلوی ست شیخ بارها بسر منبر در مجمع عام فرمود سیدی هر امانتی که نا را از جد شما رسیده بسلامت نیاز شما کردیم علما وقت او را مجتهد زمانه می پنداشتند وی گفته چگونه باشد حال کسیکه دنیش هوس نفس او بود و همتش گرد آوری دنیا باشد نه نیک کردارست که از خلق گزیده بود و نه عارف که از خلق بریده باشد او پیوسته در کلمهٔ حق گفتن ملاحظهٔ کسی نمیکرد و خوش آمد و بد آمد مردم دنیا را نمیدانست بی محابا بر روی مردم کلمهٔ حق بر زبان میراند حتی که خادمان و فرزندان منع میکردند کارگر نمیشد و عادت داشت هر مردی که در شهر و قبیله فوت میشد روز سوم بخانه او میرفت و بزن متوفی میگفت جزع فزع کم کنید رخصت نبوی ست شوهر دیگر بجوئید تا بنان و نفقه خبردار باشد عمر بسیار یافت تا زنده بود حالش همین بود و نیز در مجلس خاص و عام میفرمود که اولاد فاطمه همه بهشتی اند هرچند مردم منع میکردند که سادات بسیار اند از عبادت باز خواهند ماند اینچنین گفتن مصلحت نیست جواب میداد ندا گر مصلحت نمیشد نمی نوشتند با نوشته آنها را نقل میکنیم تا دم آخر همین کلمه از زبانش جاری میشد اینچنین ست در مرآة المبتدین در مآثر الکرام گفته قول او موافق مذهب شیخ محی الدین بن عربی ست که در باب بست و نهم از فتوحات مکیه بیان نموده و شیخ ابن حجر مکی نیز در صواعق محرقه احادیث و قول علما درین باب نقل کرده و مذهب قاضی شهاب الدین جونپوری ملک العلما نیز همین ست که در کتاب مناقب السادات قلمی ساخته و فقیر هم این بحث را در رسالهٔ سند السادات بتفصیل نوشته ام انتهی محرر سطور گوید هرچند شرذمهٔ قلیل باین جانب رفته و غریق وار بهر حشیش آویخته لکن حق بحث و صدق صرف عدم دلالت ادلهٔ صحیحه برین دعوی ست بلکه براهین واضحه کتاب و حجج نیره سنت مطهره منادی ست با علی صوت بر خلاف آن و صدور اینچنین دعاوی از علما و مشایخ مبنی بر غلبهٔ محبت اهل بیت نبوت ست که حبک الشی یعمی و یصم و اگر چنین باشد و سادات مذاهب مختلفه دارند بعض شیعی و بعض خارجی و بعض از غلاة و بعض دیگر بر طریقه دیگر و معهذا همگنان بجنت بی ضنت روند کارخانهٔ دین و دنیا برهم خورد والله اعلم

شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن بن طاهر دهلوی پدرش او را در صغر سن مرید ساخت و دوهم ساله گذشته
از عالم رحلت کرد وی فصوص الحکم از حاجی عبدالوهاب بخاری اخذ نمود حضرت حاجی او را عاشق میگفت و فرمود
از دنیا نرفتم تا او را مثل خود نکردم خلیفهٔ اکثر خانوادهاست بر سجادهٔ ارشاد متمکن گشت و عمرها خلائق را سوی
حقائق دعوت کرد وقت رحلت در حالت ذوق و شوق ازین عالم رفت حافظ خوش الحان را فرمود که قرآن
بخواند چون آیه نحن اقرب الیه من حبل الورید رسید حالت شوق غلبه کرد باز حافظ آیه هو الاول والاخر
والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم خواند طرفه ذوقی بهم رسید چون آیه سبحان ربک رب العزة عما یصفون
وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین خواند هر دو دست بر روی مشکبوی فرود آورد و به سینهٔ فیض گنجینه
برد و جان بجانان تسلیم نمود تصانیف او بست و چهار رساله است او را بحر مواج می نامیدند و فقایش بر علم غالب بود اکثر
بر زبان راندی چنانچه پیغمبران را واجب است اظهار معجزات امت را فرض است اخفای کرامات چندبار آنحضرت را
صلعم بخواب دیده و فوائد حاصل کرده شکستگی نفس بحدی داشت که هرگز خود را اعتبار ننهادی و بر کس اعتراض نکردی
اگر بواسطهٔ غیبت در پیش وی گفتندی هر چیزی را خود منکر اری باید تا حفظ آن کند حافظ دین ادب است و هم گفته بنده را تا رسیدن
بحق یک گام در آن گفت و آن از خود رستن باشد و جمله خود را در سنت نبوی محو کرده بود اعتقاد و اخلاص بخاندان
نبوت زیاده از همه چیز داشت خلفا او همه صاحب نفس و کرامت شدند بیرام خان خانخانان و شیخ عبدالقادر بدایونی
صاحب تاریخ از حاضران مجالس او بودند عبدالقادر میفرماید هر روز بزیارت استفاده و استفاضه بعضی کتب تصوف نزد شیخ
می رفتم اوقاتی دست بهم میداد که چه زبان در ذوق آنرا بیان نمایم و بطور یکی از ان کلمات ایشان لذت گرفته ام که تا
ازان گذشت و هنوز حلاوت آن از دل نمیرود در [illegible] وفات کرد [illegible] تاریخ اوست

شیخ ادهن معروف بشیخ الاسلام فرزند حاجی سالار قنوجی است که از کمل اولیاء عصر بود نسب حاجی منتهی میشود
بخواجه عثمان هرونی شیخ ادهن از اعاظم خلفای شیخ مبارک سندیلوی است مقتدای عصر و مفتی شهر بود و در زهد و تقوی
و حفظ شرائع و حل دقائق طلاب ظاهری ید طولی داشت ملا محمد خراز که از شاگردان رشید ملا احمد جندی بود
وقتی که در هندوستان آمد بشاگردی شیخ پیوست وی گفتی درویش را کار خلاف شرع آنست که پس از کردن
پشیمان شود یعنی چرا کاری کند که بعد ازان پشیمانی حاصل کند شخصی از وی پرسید که فاضلترین طاعات کدام است گفت ملاحظهٔ ادب
در جمیع اوقات رحمه

شیخ ابوالمعالی بنون پسر شیخ ابوالمعالی بلام بن شیخ ادهن مذکور است کلام الله را از بر داشت و از حسن الحانش

دل مستمع میگداخت بصحبت شاهجهان پادشاه رسید ایام رمضان بود فرمود آیتی در حق رمضان المبارک بخوانم
کریمهٔ شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن شروع کرد و بنوعی با آواز دلفریب خواند که پادشاه را رقتی دست
داد و استدعا اعاده نمود نوبت ثانی در قرارت دیگر خواند پادشاه خیلی محظوظ گشت و قریهٔ در مدد معاش مرحمت
فرمود وی در آخر حیات فرزند خود شیخ صوفی را بر جای خود نشاند وی سلسلهٔ خود را بر وجه احسن نگاهداشت فرزندش
شیخ عبد الجلیل قدس سره را میر آزاد ادراک نمود رحمهم الله تعالے

مخدوم رکن الدین بلگرامی دانای حقائق کونی و الهی ست و شناسای رموز بیدار دلی و آگاهی کمالات معنوی را
با فضائل صوری فراهم داشت و شکسته دلان درد طلب را بمومیائی وصل مداوا میکرد برادرزاده و مرید و خلیفه
شیخ الهدیه خیرآبادی ست که مناقب او در امور خان روزگار اجمالا و تفصیلا گزارش نموده اند وے
معاصر صاحب سنابل ست

شیخ عبد الصمد بن سید عمر جیلی نسب او بدوازده واسطه بشیخ عبد القادر جیلانی قدس سره منتهی میشود خرقه از پدر
پوشید و اکثری از مشایخ کبار هندوستان را دریافت و برفاقت شیخ سلیم چشتی بسفر حجاز رفت و سعادت زیارت
حرمین محترمین اندوخت و عنان جانب هند عطف نمود و در موضع بهته من توابع دهلی طرح اقامت انداخت همه وقت
با وضو مستغرق و مراقب می بود عمر گرامی از صد متجاوز بود در سنه ۱۰۳۶ بنزهتگاه اخروی خرامید

شاه رکن الدین معروف بشاه اتاولی نبیرهٔ مخدوم رکن الدین ست از عقلاء مجانین بود صاحب جذبهٔ قوی و
نفس گیرا ست هر چه بر زبانش میگذشت حکم قضاء مبرم داشت همواره در دلق درویشانه مستانه میگشت خوارق
عادات بسیار از وی سر زد بعد سنه الف بگذشت

سید قاسم اسرار از سادات بخاری الاصل بلگرام ست مرید سید تاج الدین حجره نشین پیر روشن ضمیر میخانهٔ عرفان
بود و بادارت طریق و ادارت رحیق اشتغال داشت مخموران بسیار بقدح گردانی او دماغ رسانیدند و دامن از غبار
خودی افشاندند سید تاج الدین فرمود قاسم اسرار مرآة این ملک ست گویم این حرف همچو سخن نظام اولیاست که در بارهٔ
شیخ سراج الدین عثمان اودهی فرمود عثمان آیینهٔ هندوستان ست توانند بود که معنی این قول آن باشد که کشف اسرار
عالم ملک و ملکوت در هند از وجود صفای جلای وی حاصل میشود مثل جام جم و آیینهٔ سکندر که بعضی اسرار این عالم
از آنها منکشف می شد با آنکه حضرت حق جل و علا را در هر ملکی و ولایتی از وجود اولیای خود آیینهٔ ایست که جمال
باکمال خود در آن آیینه مشاهده میکند و خود را در آن مظهر بتجلی خاص جلوه میدهد قال السید آزاد محرر سطور گوید عفا الله عنه

همچنان که اقرار وحدت وجود نوعی از بی ادبی ست همچنان قول بوحدت شهود و تقریر ملتوی ست احسن بیان لا اله الا الله ست و راه همین شاهراه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ست

حسن غیور او نپسندد شریک را ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ آیینه را بدست نگیرد نگار ما

میر شاه الله قدس سره میفرمود از خاک سید قاسم بوی عرفان می آید و علامه مرحوم میر عبد الجلیل گفته وی صاحب سخن بود گویا پرتو سید قاسم انوار بر ساحت احوالش تافته قاسم اسرار گردید آرامگاهش شمس آباد من توابع قنوج ست

سید شریف بن سید عمر از نژاد سید محمد صغری ست تحصیل علمی بخدمت والد خود نمود و مرید شیخ ابو الفتح بن شیخ الهدیه خیرآبادی ست از وی خرقه خلافت پوشید از حقائق و معارف حظی وافر برگرفت و دل بمبدء اصلی بربست و بیشتر اوقات بمطالعه کتب سلوک و اقوال و احوال صوفیه اشتغال داشت نسخه مرآة المبتدین در احوال مشایخ هند کتابی متوسط مفید نوشت و در تتبع کلمات مشایخ کوشش موفور بجا آورد و از راه هضم نفس خود کتاب را بنام مذکور موسوم ساخت میر آزاد گفته شکر الله سعیه

سید کریم الله از احفاد سید محمود اکبر بلگرامی ست بزرگ عهد و عمده عصر و متخلق باخلاق الهی بود حکومت سهارنپور کرده در آخر عمر خانه نشین شد و اوقات گرامی بطاعت و ریاضت معمور میداشت درگذشت دل از جهان فانی برگرفت بطریق وصیت او قبر او را با زمین هموار کردند از آثار خیر اوست مسجد در وسط محله میدانپوره

میر سید محمد ترمذی کالپوی اصل ایشان از سادات ترمذ ست آبای کرام او در جالندر از توابع لاهور سکونت داشتند از پدرش میر ابوسعید در کالپی طرح اقامت ریخت وی در عنفوان تحصیل بخدمت شیخ یونس که عالم عامل و محدث کامل بود تلمذ کرد و تا مطول تفتازانی گذرانید و اجازت حدیث فرا گرفت شیخ یونس در حفظ شریعت غرا بسیار میکوشید تشرع استاد در مزاج وهاج ایشان تاثیر تمام کرد و او در متابعت نبوی سر تا پای ایشان فرو گرفت و تتمه کتب تحصیلی قدری پیش مولانا عمر جاجموی و اکثری در حلقه درس شیخ جمال اولیا کوڑه گذرانید و در فضیلت صوری رتبه بلند حاصل نمود و هم از شیخ جمال در طریقه علیه چشتیه بیعت نمود و اجازت سلاسل دیگر گرفت بعد چندی باکبرآباد رسیده التماس طریقه علیه نقشبندیه از میر ابو العلا احراری نمودند حضرت امیر با کمال التفات تلقین فرمودند جناب ایشان دوام دلی بریان و دیده گریان داشته اند و بیست و شش سال از اواخر عمر علی الاتصال صائم بوده اگر عارضه جسمانی لاحق میشد دوا وقت شب استعمال میکردند و میفرمودند که صحت و بیماری در دست مشیت باری ست اگر او سبحانه صحت خواسته ست دوا وقت شب هم نافع خواهد شد پس چرا لذت صوم را برباد دهم میر آزاد درج گفته که وی

در آخر عمر عیسوی المشرب بوده در مقام قطبیت کبری متمکن گردیده یعنی چنانچه احیای اموات از عیسی علیه السلام واقع
میشد احیای قلوب از ایشان واقع شد از مصنفات شریفه تفسیر سورهٔ فاتحه و روائح بعبارت عربی و رسالهٔ تحقیق روح
واسرار التوحید وارشاد السالکین و رسالهٔ فنا و رسالهٔ عقائد صوفیه و رسالهٔ عمل و معمول و رسالهٔ واردات ست در ۱۰۷۱
وفات شد رحمه الله تعالی

میر سید احمد بن میر سید محمد کالپوی رح وارث ولایت محمدیه و حامل رایت احمدیه ست از عنفوان نشو و نما فروغ
رشد و نور ولایت از جبین همایون میتافت مبدء فیاض تعالی شانه جمال صوری و کمال معنوی هر دو با هم ارزانی داشته
ابتدای حال دامن سعی باکتساب دانش صوری بر زدند و از حسامی تا بیضاوی نزد شیخ محمد افضل اله آبادی گذرانیدند و
در عمر بیست و چهار سالگی بر مسند نشستند و مجلس ارشاد و تلقین گرم ساختند او سبحانه خلقی وافر از اعتبار و اشتهار ارزانی
فرمود با وصف این دقیقه از دقائق فقر و انکسار فرو نمیگذاشتند پدر در بارهٔ پسر کمال عنایت بود میفرمود محمد را احمد
یکی ست آنجناب میل بسماع تمام داشتند و مجلس سماع می آراستند شیخ محمد افضل از اله آباد نامه و پیام فرستادند که آمدن
من محال شد موافقت یاران نتوانم و خلاف یاران هم نتوانم کرد ایشان بتاکید طلب داشتند و لیه از قدوم شان سرود
موقوف کردند مات رح فی [illegible] فرزند ایشان شاه فضل الله جامع دانش صورت و معنی بودند و بر روش پدر و جد بزرگوار
قدمی راسخ داشتند بعد ایشان سلطان ابوسعید فرزند ایشان جانشین پدر شدند صاحب دوام حضور و ذوق سرور
بودند و عرفان تخلص میکردند از نتائج طبع والاست

دیروز که دل رفت ز کاشانهٔ ما — لیلی گویان برون شد از خانهٔ ما
امروز شنیدم انا لیلی میگفت — گلبانگ دگر شنو ز دیوانهٔ ما

وفات ایشان در [illegible] بوده یرزقون الفردوس تاریخ وفات ست بعده سید احمد سعید فرزند ایشان زیب افزای
سجادهٔ آبا کرام و خضر راه سرگشتگان بادیهٔ عزام آمد میر آزاد می نویسند که چون فقیر باراده حجاز فیض طراز از بلگرام
برآمد و بموضع چوره این طرف دریای جمن عبور افتاد صحبت با برکت ایشان را دریافت

شیخ عبد الحفیظ قریشی بلگرامی در عنفوان شباب از وطن مالوف بدر رد خداطلبی برآمده در کالپی مرید سید میر محمد شد
و نعمت فراوان از میر سید احمد فرا گرفت و مثال خلافت و اجازت حاصل نمود نسخه اش این ست چون فقیر حقیر
احمد بن محمد مشیخت پناه حقائق آگاه شیخ عبد الحفیظ را دید که بجمیع وجوه آراسته ست و بشریعت غرا پیراسته
بعد از اتمام موصی الیه سلوک طریقت اجازت داد که هر که خواهد توبه نماید یا طریق حق خواهد باآن مشیخت پناه رجوع

آری بی تأمل و بی درنگ اجرا انفع نماید چنانچه بهمین معنی عارف شیراز اشارت نموده

اگر شراب خوری جرعهٔ فشان بر خاک ازان گناه که نفعی رسد بغیر چه باک

خداوند سبحانه مشارالیه را مقبول خویش و مقبول خلق گرداند

سید درگاهی بلگرامی کتب درسی علی الترتیب تحصیل نمود و بخدمت قاضی علیم الله چندی فاتحهٔ فراغ خواند و از مراتب قال بمنازل حال افتاد و تا دم واپسین بشغل درس و یاد الهی بسر آورد و بعد سنه از تنگنای امکان بوسعت آباد لامکان شتافت رحمه الله تعالی

میر سید مبارک محدث بلگرامی امام صحیح الاصول والفروع بود و کوس احیای سنت و ازالهٔ بدعت می نواخت و در علوم ظاهری و باطنی یگانه و در تقوی و طهارت ممتاز زمانه میزیست در عنفوان شباب کمر سعی بتحصیل علم بربست و از بدایت تا نهایت علوم بر نهج دقت و اتقان تحصیل نمود و بدهلی تشریف برد و مطول بخدمت خواجه خرد فرزند خواجه محمد باقی بالله نقشبندی قدس سره گذرانید و از اول و آخر بخانهٔ شیخ نور الحق بن شیخ عبد الحق دهلوی سکونت ورزید و علم حدیث ازان جناب اخذ کرد و درین فن اشرف مهارتی عالی بهم رسانید و تمام عمر در خدمت کلام نبوی فنا ساخت و بلقب محدث بلند آوازه گشت میر آزاد او را در مآثر الکرام بقطب المحدثین یاد میکند مرید سلسلهٔ علیهٔ قادریه بود بیعت بجناب میر سید عبد الفتاح عسکری احمدآبادی کرد و بوطن عود کرده بر مسند توکل و قناعت متکی گردید و بقیهٔ عمر گرامی بتدریس علوم سیما حدیث شریف و ریاضت و یاد باری عز شانه صرف نمود و در امر بمعروف و نهی عن المنکر بجد بود هیچکس مجال نداشت که در حضور اقدس سر موی از جادهٔ شرع متین انحراف نماید و با آنکه بسیار لطیف طبع نکته سنج لطیفه گو بود مهابتی داشت که زهرهٔ مردم در حضور وی آب میشد و معاش بوضع صفا و نزاکت میکرد نشستگاه خاص و پیش مسجد چنان مصفی و پاکیزه میداشت که نمونهٔ سینهٔ صافدلان و دیدهٔ پاک بینان توان گفت میر آزاد رح گویا این بیت را از زبان میر گفته باشد

حباب خوش منشم میزیم بوضع صفا زآب صرف بنا کرده اند منزل من

میر طفیل محمد بلگرامی میفرمود روزی شرف خدمت حضرت میر دریافتم برای تهیهٔ وضو برخاسته بود ناگاه بر زمین افتاد بسرعت تمام شتافته نزدیک رفتم بعد ساعتی در افاقه آمد کیفیت استفسار کردم بعد مبالغهٔ بسیار فرمود سه روز است که مطلقا از جنس غذا میسر نیامد و درین سه روز با هیچکس لب اظهار نکشود و دوام ذکر دهر ابسیار رقت دست داد فی الفور ازانجا بمکان خود شتافتم و طعامی شیرین که مرغوب ایشان بود مهیا ساخته حاضر آوردم اول خود بشاشت بسیار ظاهر نمود

و دعاها کرد بعد از ان فرمود سخنی گویم بشرطیکه شما گران خاطر نشوید گفتم حضرت بفرمایند فرمود در اصطلاح فقرا این طعام را
اشراف گویند هر چند نزد فقها اکل آن جائز است و در شرع بعد از سه روز میتة حلال اما در طریقهٔ فقرا اکل طعام اشراف
جائز نیست من چون این حرف شنیدم بی چون و چرا برخاستم و طعام را همراه گرفته از انجا بر آمدم و بیرون در زمانی توقف
کردم و طعام را باز آوردم و عرض کردم که هرگاه بنده طعام را بر داشته بر د حضرت را توقع بود که باز خواهم آورد
فرمودنی گفتم حالا که این طعام بی توقع حضرت آورده ام طعام اشراف نماند حضرت میر از ین تاویل حظی وافر کرد فرمود
شما عجب فراستی بکار بردید و طعام را برغبت تمام تناول فرمود میر از محلهٔ عشیرهٔ خود بر آمده در میدانی اقامت گزید
و رعایا آباد کرد و مسجد و منازل سکونت تعمیر نمود و گرد آبادی سوری محکم از خشت و گچ کشید تا از آسیب دزدان
و وحوش و سباع محفوظ باشد و بیشتر قوم حائک آباد کرد که اینها اکثر دیندار نماز خوان میباشند و مقرر کرد که رعایای
مسلمین هر پنج وقت در مسجد حاضر شوند و نماز را بجماعت ادا کنند حائکی عذر آورد میر سبب پرسید گفت چون بنماز
می آیم از کار باز میمانم و نقصان در اجرت من راه می یابد پرسید هر روز بقدر وقت نماز چه مقدار نقصان راه می یابد
گفت یک پیسه فرمود یک پیسه از ما باید گرفت و نماز باید خواند قبول کرد روزی این حائک در مسجد آمد و طهارت نا کرده
بنماز ایستاد میر وحشت کرد که نماز را بی طهارت میخوانی جواب داد که بیک پیسه دو کار نمیتوان کرد میر بی اختیار
خنده زد و پیسهٔ دیگر برای وضو اضافه فرمود در فته رفته حائک را رغبت دلی در نماز بهم رسید و از تقاضای اجرت
در گذشت وفات میر رحمه الله تعالی در سنه ۱۲۰۱ اتفاق افتاد و میر سجاد فرزند وی صاحب سجادهٔ او شد و وی نیز عالم
عابر فنون و علوم بود و در نهایت خلق و شکستگی میگذرانید و تخم عمل صالح در مزرع زندگی می افشاند در سنه ۱۲۴۱ در ریاض
جاودانی آرمید مهمان بهشت میر سجاد تاریخ رحلت اوست محرر سطور تاب الله علیه گزارش میدارد که آنچه از احوال
و اوصاف حضرت میر ره درینجا ذکر یافت بعینها مع شیٔ زائد حال و وصف پدر والا گهر این بی هنر است و مناسبتی
عجبی میان این هر دو بزرگوار اتفاق افتاده یعنی در صفت علم حدیث و عمل بران و ازالهٔ بدعت و کمال طهارت
ظاهر و باطن و جمعیت خاطر و قناعت و توکل و صبر و رضا و تسلیم و تذکیر و نصح خلق و معیشت صوفی و لطافت طبع و بذل
و قدرت انشا و بلاغت املا و تعمیر مسجد و مکان علحده از وسط شهر و سکونت مومنان در محله و رسیدن ایشان در مسجد
پنج وقت از برای جماعت نماز و ارشاد طالبان و هیبت و عظمت و جلال صورت با جمال و دیگر اوصاف فضل و
کمال گویا صنو یکدیگر بوده اند و برادر دینی و طینی با هم هستند اینقدر تفاوت بالضرور هست که این حقیر محقر با خاک
برابر مناسبتی بپیر حضرت میر در اوصاف بی نظیر او ندارد اما از جناب باری آرزو دارد که ببرکات بزرگان

نقشبند و اساتذهٔ ارجمند حدیث پیوند انجام کار او در دنیا و آخرت بخیر و خوبی گردد و ما ذلک علی الله بعزیز

خواجه عبیدالله مشهور بخواجه کلان گرامی فرزند خواجه باقی بالله قدس سره ست در سنه [illegible] پیدا شد چون [illegible] برادر خردش خواجه عبدالله هر دو در منتهای عمر پدر بزرگوار به پیرایهٔ هستی پوشیدند خواجه بحضرت مجدد الف ثانی فرمودند امید از حیات کم مانده از احوال اطفال خبردار باید بود هر دو طفل را که در ایام رضاعت بودند در حضور مبارک طلبیده فرمودند توجه باید کرد حضرت مجدد حسب الامر توجه کردند بشانی که آثار [illegible] اطفال هویدا گشت خواجه در سنه ۱۲ بعالم قدس خرامید و خواجه کلان بعد وصول بسن تمیز اکتساب فضائل صوری و معنوی کرده بپایهٔ کمال و تکمیل برآمده تذکرهٔ مشایخ مقدار یک لک بیت تالیف کرده در سنه [illegible] بساط هستی برچید و در مقبرهٔ پدر مدفون گردید محرر سطور در زمان طلب علم بدهلی زیارت قبور پرنور ایشان کرد

خواجه عبدالله معروف بخواجه خرد از اطفال در دیگرست در صورت و سیرت با پدر والا گهر مشابهت تمام داشت قرآن را حفظ کرده علوم عقلی و نقلی تا آخر باستعداد تمام کسب نموده درس بقدرت میگفت و برخی حواشی بر بعضی کتب درسی تعلیق نموده در سایهٔ حضرت مجدد جا گرفت و بتفویض خلافت و ارشاد ممتاز گردید و بوضع آزادگی و وارستگی عمر بسر آورده در سنه [illegible] برحمت الهی پیوست

سید عربی از اولاد میر عبدالواحد صاحب سنابل ست بس بزرگ عالیشان ذات مقدس منور بود صاحب حسن شمائل و لطف خصائل حافظ کلام مجید شاگرد سید اسمعیل بلگرامی و شیخ یس قنوجی ست و فاتحهٔ فراغ در حلقهٔ درس ملا ابوالوعظ خوانده باقتضای اسم شریف خود طلاب ظاهری و باطنی را تربیتها فرمود و توجه موثر داشت در سنه ۱۱ [illegible] جهان فانی را وداع نمود و همدرین سال میر سید احمد بلگرامی رحلت کرد وی از امرا و صلحا بود میر آزاد ترجمهٔ او نوشته بذکر میر سید محمد فرزندش پرداخته و گفته در مقام ناگاهی تمام نظر باید کرد و سرسری نباید گذشت نسبت با درویشان چه نسبتی ست شریف هر کس ادنی نسبتی با این طائفهٔ علیه بهم رسانده او را از خاک برداشته بعالم پاک بردند و از انجمن عوام بخلوتسرای خواص راه دادند مصداق این معامله سید احمد ست که بادنی ملابست یعنی رحلت کردن با سید عربی قدس سره در یکسال همنشینی مقربان بارگاه الهی بلند پایه شد و پسر بتطفل پدر کامیاب گشت سبحان الله موافقت سال این کرشمه وا نمود موافقت حال چه کرشمها داشته باشد تشبه صوری مقلد موسی را با وصف کفر از غرق نجات داد و غیض مصاحبت با هیبت تطهیر بدل ساخته تاج کرامت بر سر نهاد خوشا سعادتمندانی که سر بفتراک درویشان بسته اند

که کلاه گوشه بتاج شاهان شکسته

آنچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه   کیمیائی ست که در خدمت درویشان ست

چون از حجاز مراجعت بسوی وطن شد در حفظ اوقات کوشیدند و ساعات عمر مستعار را وقف یاد الٰهی نمودند
تا آنکه کمتر دمی باشد که بی ذکر خدا بسر آید ؎

ورد زبان و مونس جان هست نام یار   یکدم نمیرود که مکرر نمی شود

محرر سطور عفا الله عنه وقتی که از کانپور بجانب کدوره رفت و با تفاق اهل آنجا بحضور حضرت ایشان در آن هنگام
از علی پور چوپره تشریف شریف در کدوره ارزانی داشته بودند برکات انفاس متبرکهٔ ایشان دست بهم داد و چهره تابان ایشان
نورانی و پیکر روحانی در نظر میگردد در سنه ۱۲۹۸ داعی اجل را لبیک اجابت گفتند و بکمال ... آسمانی پیوستند
رحمه الله تعالی و بعد از ایشان حافظ سید سلطان احمد که فرزند سوم سید فراست علی رح باشند نیز انتقال کردند
ایشان نیز از ذوق و شوق سلوک و مراتب درویشی چاشنی تمام داشتند رح فرزند چهارم جناب میر در رح سید علی احمد
بودند که بر روش دودمان کرامت و سیادت خود ماشی گزشته اند انتقال ایشان در بلدهٔ عظیم آباد اتفاق افتاد
از اخلاف ایشان سید ریاض مصطفی و سید محمد هادی بودند که از علم و فضل خاندان حصهٔ وافی و کافی داشتند سید
ریاض مصطفی رح با اهل بیت خود که دختر سید ظهور محمد قدس سره باشد در وبای هیضه در سنه ۱۲۷۲ بریاض قدس خرامیدند
این مصراع مادهٔ تاریخ وصال ایشان هست ع پیاپی رحمت یزدان بروح هر دو نازل باد + سید شاه علی رضا فرزند
ارجمند ایشان درین نزدیکی بر عهدهٔ نیابت دفتر کل ریاست بهوپال مامور اند و بصفات گزیده و خصال حمیده
و شمائل پسندیده معروف و مشهور رفاهم الله تعالی و سید محمد هادی در طلب علم بسوی دهلی بر آمدند و زانوی ادب
در تحصیل کمالات بحلقهٔ درس استاذی و شیخی مفتی محمد صدر الدین خان بهادر صدر الصدور دهلی ته کردند و فاتحهٔ فراغ خوانده در عنفوان جوانی دست فراغ
از آلایش دنیا افشاندند و این واقعه در سنه ۱۲۷۲ هجری رو داد غفر الله لنا و لهم فرزند اکبر ایشان مولوی سید محمد شاگرد
مولوی فیض الحسن سهارنپوری و بوجه ایشان درین نزدیکی از لاهور آمده بر خدمت تدریس بمدرسهٔ عربیه قصبهٔ سیهور
ده کروهی بهوپال از طرف دولت برطانیه منصوب اند دستگاه ایشان در علم عربیت و ادب بسیار خوب است طبع منظوم
دارند منجمله قصائد ایشان یکی قصیدهٔ بدیعهٔ عربیه در آخر تحفهٔ صدیقیه در لاهور طبع شده و این تحفه از استاذ مذکور
ایشان هست دیگر قصیدهٔ عربیه در آخر کتاب الجوائز و الصلات مطبوع گشته و برادر خرد ایشان سید محمد یوسف
نیز تحصیل کتب متداوله نموده اند و هنوز بدان اشتغال دارند حماهما الله تعالی فرزند پنجم سید شاه خیرات علی
قدس سره که سید تراب علی مرحوم بودند که بدامادی سید مخدوم بخش قنوجی مختص گشته انتقال ایشان تقریبا در سنه ۱۲۶۱
بوده است دختر نیک اختر ایشان والدهٔ مولوی سید محمد مذکور باشد و بالجمله قریهٔ چوپره موطن و مسکن آبا کابر کرام است

و بلده کالپی مرقد و تربت این بزرگان و مقام مدرسه کالپی که قباب عالیه و مسجد بلند و خانقاه وسیع دارد و همگنان
از این مشایخ در انجا آسوده اند و در جوار رحمت الهی بوده رحمهم الله تعالی اجمعین و بارک فی اخلافهم الی یوم الدین
تاریخ مسجد بزرگ که در سنه عمارت یافته از شیخ محمد افضل الهٰ آبادی قدس سره اینچنین است ع ملک جاروبکش اینجا آمده
و تاریخ مدرسه آنکه در سنه ١١٢٧ از دست سید شاه علی پیدا صورت پذیرفته خواجه سعد الدین خان بهادر نواب که دوره
چنین بر آورده اند ع فلک دائم ز شوقش سجده پیشه +

سید سعد الله بلگرامی مجمع البحرین فقر و فضل بود مرید جد خود سید فیروز است و شاگرد ملا فیضی ساکن امروهه که از
شاگردان شیخ لیس قنوجی بود و آخر بملا عبد الرحیم که قاضی مرادآباد و عالم کامل و تلمیذ بلا واسطه ملا عبد الحکیم سیالکوٹی
بود پیوست و فاتحه فراغ خواند و بوطن آمده بمسند تدریس نشست و مدتها درس گفت ناگاه ورق حالش گشت
یکبار از همه پرداخته بحرمین شریفین شتافت و ذخیرهٔ آخرت فراهم آورد و در گجرات احمد آباد منزوی گشت شب
به بیداری و آگاهی میگذرانید و روز بشغل درس و افاده در سنه ١١٩ شگفته پیشانی بعالم روحانی شتافت آیه کریمه
من کاس کان مزاجها کافورا تاریخ وفات است +

سید لطف الله معروف بشاه لدها بلگرامی قدس سره ترجمه والد ایشان سید کرم الله پیشتر گزارش یافت وی
از کمل اولیاء بلگرام و باعث فخر سلف و خلف آن مقام بود لقب وی سید العارفین و سید الاولیاست مرشد سبق
وی شاه اعظم [illegible] اند در عنفوان ده سالگی دل از علائق صوری بالکلیه برگرفت و اکثر بلاد هند را سیاحت کرد
و در برهانپور خدمت شاه برهان راز الهی را دریافت و از صحبت ایشان تمتع فراگرفت بعده در کالپی رسید و دست
ارادت بپیر سید احمد داد حضرت سید را نسبت بانجناب نظری و عنایتی خاص بود در وقت بیعت فرمودند با هر دو
یکی ذاتیم و این بیت بر زبان مبارک آوردند ؎

اینجا ز فیض پیر مغان بزم وحدت است | در پرده دارد دیده که کثرت تماشه را

شاه فضل الله فرموده شراب ناب اینجا سید احمد شاه لدها نوشیدند و دیگران درد چشیدند در بلگرام هفتاد سال
در گوشه انزوا قدم افشرده با فاتحه انوار معنوی شهر را چراغان کرد طریقهٔ انیقه در تربیت طالبان آن بود که گاهی
بکرشمه کار طالب تمام میساختند و گاهی بریاضت و مجاهده مشغول میکردند و ریاضات شاقه که آدمی را از [illegible] برآورد
و از دلق پوشیدن و مرقع دوختن و خود را در نظر خلق وانمودن منع میکردند و از تاهل و کسب معاش که سنت
سنیه انبیا است علیهم السلام باز نمیداشتند میفرمودند مرد آن است که ظاهرش با معامله خلق متفق باشد و باطنش

در یاد مولی مستغرق و فتوح را ذخیره نمیساختند و هرچه از غیب می رسید کشاده پیشانی صرف میکردند و خبر فقرا
وارد و صادر میگرفتند و اکثر اوقات خصوص آخر شب بسیر صحرا می آمدند و میگفتند سیر صحرا دلکشاست سر آنکه صحرا نسبتی
بمرتبهٔ اطلاق دارد و شهر نسبتی بمرتبهٔ تقیید سخن در کمال خوبی و رنگینی و تمکین ادا می فرمودند و هرگاه از حقائق و معارف
سخن میرفت تمام ذوق و شوق از زبان شریف می تراوید و مستمع را حالتی و کیفیتی دست میداد و اینها کمالاتی
که بحضور مجلس مستفید شده اند اتفاق دارند که کیفیتی و حلاوتی که در مجلس اشرف یافته ایم جای دیگر کمتر یافته ایم
و با آنکه سنین عمر از صد تجاوز کرد حالت ذوق و شوق در عنصر مبارک همان تازه بود از انفاس ایشانست کلیلی
محل ضرورست یعنی احسن آنست که سر حقیقت در پردهٔ مجاز گفته شود تا از چشم زخم نا قصان محفوظ ماند ~

خوشتر آن باشد که سر دلبران ... گفته آید در حدیث دیگران

ایضاً اسلام عبارت از نفی وجود خویش و اثبات وجود حق ست ایضاً محمد نام تشبیه ست و الله نام تنزیه ایضاً
شریعت منتهای مردانست ایضاً شریعت رنگ ست و حقیقت بو چون گل سرخ جامع جهتین آمد بر سائر گلها
تفوق یافت و چون لاله و یاسمن هر کدام منفرد افتاد آن مرتبه نیافت ~

کناره گرد خطرهای بیکران دارد ... میانه روز دو جانب نگاهبان دارد

گویم سید جلال اعظم بخاری را که جد اعلای فقیر و جامع شریعت و طریقت بود گل سرخ می گفتند گویا از همین جهت
و نیز جامع بود میان جمال صورت و کمال معنی رحلت ایشان در ۱۰۳۵ واقع شد آیه مقربون فی جنات النعیم و کریمه
و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا هر دو تاریخ وفات ست میر آزاد در سلسلهٔ علیهٔ چشتیه مرید اوست و قبضهٔ ها اند و خته
میر عظمت الله ثمرهٔ شجرهٔ اوست خاص الخاص طائفهٔ علیهٔ صوفیه ست و از مشرب وحدت وجود چاشنی بلند داشته
اگرچه ایام زندگانی در ملازمت او بسر آورد اما همه وقت جمال بیرنگی در آینهٔ رنگ دیده ست و غنچهٔ جمعیت از شاخسار
تفرقه چیده و اصل طریقهٔ پدرش همین ست که ظاهر مشابه عوام باشد و باطن مماثل خواص انبیا علیهم السلام که اخص الخواص اند
اشبه بعوام بوده اند و بطور سائر الناس بسر برده و کسانیکه جادهٔ کمال جمعیت می پیمایند همین روش مستقیمه اختیار
مینمایند شناخت مردان الهی کار هر کس نیست صاحب بصیرتی باید که محقق را در لباس مقلد و در یابد عوام از نقصان
حس در غلط افتند و ایشانرا از جنس خود شناسند لهم مدار اعتقاد عوام بر امتیاز وضع ست شخصی را که وضع او از وضع
سائر الناس ممتاز یابند ولی پندارند و سر رشتهٔ اعتقاد بدست آرند طعن ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی
الاسواق شاهد حال ست و خطاب او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء مصداق این مقال حضرت

می‌دیدند که می‌نویسند که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیاری از احکام در رنگ عوام زندگانی می‌نمایند
و در معاشرت با خلق و با اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرمایند اخبار حسن معاشرت خیر البشر با اهل و عیال خود مشهور است
روزی تقبیل امامین میفرمودند و با انبساط تمام با ایشان معاشرت مینمودند یکی گفت ای رسول خدا من یازده پسر دارم
هرگز هیچ یکی را بوسه نکرده‌ام فرمودند این رحمتی است که او تعالی به بنده‌های رحیم خود عطا میفرماید و چون اخص خواص در بعضی
اوصاف با عوام مشارکت دارند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد ناچار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان
قلیل النصیب اند و ایشان را در رنگ خود خیال میکنند و آنکه در اوصاف و شمائل از ایشان جدا بود او را میگردند
و بزرگ میدانند اینجاست که اوصاف و اخلاق اولیا که از اوصاف و اخلاق ایشان جداست بهتر میدانند
از اوصاف و اخلاق ایشان که مشابه اخلاق ایشان است اگرچه آن اخلاق در انبیا موجود بود نقل کرده‌اند
از فرید گنج شکر که چون یکی از فرزندان ایشان می‌مرد و خبر موت با ایشان میرسید هیچ تغیری در ایشان راه نمی‌یافت
و میگفتند سگ بچه مرده است بیرون پرتابید و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام فوت کرد حضرت پیغمبر صلعم بروی
گریه کردند و محزون شدند و فرمودند انا بفراقك یا ابراهیم لمحزونون بتاکید و مبالغه بیان حزن خود فرمودند
گنج شکر بهتر است یا سید البشر نزد عوام کالانعام معامله اولی بهتر است و آن را بی‌تعلقی میدانند و ثانی را عین تعلق و
گرفتاری می‌انگارند اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء و چون این دار دار آزمایش و ابتلاست عوام را مشتبه
ساختن و در شبه انداختن عین مصلحت و حکمت است اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا
وارزقنا اجتنابه بحرمة سید البشر علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها انتهی کلام المجدد رح و بالجمله میر عظمت الله خوش صحبت سنجیده وضع مقبول دلها بود و در کمال حسن خلق
و تهذیب آداب میزیست در تصوف رسائل دلپذیر پرداخته‌اند و شعر بیشتر موحدانه ادا ساخته تخلص ایشان
بیخبر است و فی الواقع با خبر بیخبر بود در محضر سطور را وجدی و حالاتی که در سخن ایشان دست میدهد در کلام دیگر اهل سخن
کمتر بدست می‌آید در شمع انجمن برخی از اشعار ایشان قلمی گردیده همه معرفت بر معرفت است و تمام حکمت در حکمت
وفات ایشان در دهلی در ۱۱۴۲ بوده وقت احتضار پرسیدند اگر حکم شود نعش را بلگرام روانه کنیم و اگر درین شهر مکانی
اختیار افتد اشارت فرمایند فرمودند این مشت خاک را هر جا خواهید بپرتابید قبر ایشان در جوار نظام اولیاست
سید لطف الله المدعو بشاه لدها ست قدس سره صاحب دل بریان و دیده گریان خدا دوست دنیا
دشمن با بتدای حال در طلب علم دامن بر زده بخدمت شیخ ابو الفتح ساکن نیوتنی فاتحه فراغ خواندند و بدهلی رفت و

معتکف شد سند یومیه و اراضی معاش را بخدمت آورده بود پاره کرد مرید برادر خود سید العارفین گشت ریاضات
شاقه فوق الطاقه کشید و حالت عجبی بهم رساند شبها چشم کم برهم میزد و اکثر اوقات میگریست گاهی در رکوع و گاهی
در سجود شب را صبح کردی و مصداق حدیث شریف حتی تورمت قدماه مشاهده شدی اکثر بدیوانگی میزد و
بیطاقتیها میکرد و گریبان چاک میگشت زر و سیم در دست نمیگرفت میفرمود درین مردار ست دست آلودن باین
جائز نیست از بس تشریع لوای احتساب بر دوش داشت شبی نماز تراویح بجماعت میخواند امام بر سر این آیه رسید
فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا در عین نماز بیهوش افتاد و تا چند روز از گریه نیاسود در آخر عمر قرآن یاد کردن
گرفت بست و پنج جزو یاد کرده بود که درین اثنا هر دو قدم او از کثرت قیام شبها آماسید و بهمان عارضه قدم ازین
عالم بیرون گذاشت و در سنه ۱۱۱۳ بمرد بشراکم الیوم جنات تاریخ وفات ست

سید محمدی بن سید بدیع الدین بلگرامی در صغر سن کلام الله را از بر کرد و کتب درسی مرتب گذرانید و مرید شاه
لدها شد و جاده سلوک بقدم آگهی در نوردید و سیر را بمنتهی رسانید بادشاه عالم بهادر شاه بسر می برد بسیار عالی مشرب
بلند حوصله بود و قوت باطن بدرجه کمال داشت در سنه ۱۱۲۳ بگذشت لفظ رضوان الله تاریخ رحلت ست

سید برکت الله بن سید اویس ملقب بصاحب البرکات از نژاد صاحب بل ست شاهبازی ست آشیانش
سدرة المنتهی یکتا زی ست میدانش سموات علی شعشعه ولایت از جبینش پیدا و جبروت فقر از ناصیه‌اش هویدا
مدة العمر سر بر آستان خالق گذاشت و قدم بدر مخلوق نفرسود امیر و فقیر فرش آستانش بودند و گوی سعادت عرصه
علوی و سفلی می ربودند مرید سید مربی ست اما از مبادی عهد شباب تا آغاز ایام کهولت صحبت شاه لدها لازم گرفت
و عقیق استعدادش بفروغ باطن پیر رنگ کمال پذیرفت و سند خلافت و اجازت اخذ نمود و هم از شاه فضل الله کالپوی
تیمنا و تبرکا سند اجازت و خلافت ستاند و در مارهره توطن گرفت همیشه دست ایثار کشاده میداشت و ذخائر مثوبات
اخروی فراهم می آورد صاحب لفظ و شعر ست و رسائل دارد در حقائق عظیم الهدی تاریخ ولادت ست روز عاشورا
سنه ۱۱۴۲ عنان از عالم سفلی تافت و بگلگشت فردوس اعلی شتافت هفتاد و دو سال زیست رحم سید آل محمد فرزند او
بود در ظل رافت پدر تربیت یافت و خرقه خلافت پوشید در مارهره بعد پدر کوس مشیخت مینواخت و حامی شریعت
سعید تا هنگام نگاهبانی میکرد و در ازاله امراض قلبی مسیحائی داشت و سرگشتگان وادی شوق را از تاویل تسکین می آورد
و باتباع سنت سنیه نبوی تیر غروب می انداخت در سنه ۱۱۶۲ در نزهتکده قدس خرامید

سید نجات الله معروف بشاه میان بن سید برکت الله مذکور ست خلیفه شاه لدها ست آوارگان طرق کثرت را

بدائرهٔ وحدت میکشید و در احیاء قلوب فیض مسیحائی داشت و با دل شکستگان لطفش کار مومیائی میکرد و نقاش
شعر نیکست میرسید و اوقات را بتلاوت قرآن و مطالعهٔ کتب حدیث و تصوف و حق پرستی معمور میداشت و رشته
دامن از غبار هستی برچید صاحب البرکات در بعض رسائل خود موعظتی بهر دو فرزند ارجمند خود رقم نموده اند هر دو
برادر بمفهوم آیهٔ کریمه و تعیها اذن واعیه بران کار بستند و بتوفیقات ربانی و تاییدات یزدانی فائز گشتند
عبارت موعظت بانتخاب درینجا نقل کرده میشود آل محمد نجات الله سلامت باشند این چند کلمه نصیحت نوشته شد بران عمل
نمایند و این رساله را همواره با خود دارند باید که مشغول بیاد الهی باشند و بکتب فقه و سلوک الفت نمایند و از مقام
خود با جنبش نمایند و بخانهٔ مخلوق و مردم دنیا نروند و بدیدن حاکمی که دل داشته باشد یا آنکه ظاهرش بدین دیانت
آراسته باشد البته البته بروند و دیدن او را سعادت کونین دانند و بهیچ کاری و مطلبی بحاکم و بکسی رجوع نکنند
که سازندهٔ کارها کارساز است و حسبةً لله برای کار خلق با هر کس تملق و لجاجت نمایند که باعث ثواب است روزی
حاکمی با این عاجز برای کاری مخالفت کرد در گذر کرده شد اکثر عزیزان با او ملتجی شدند قبول نکرد و گفت اگر فلانے
بمن رقعه نویسد ازین کار و انکار بگذرم عزیزان باین محتاج الی الله تقاضای رقعه نوشتن بکد و جهد بسیار پیش کردند
ناچار این بیت نوشته شد

آنکه رخسار ترا رنگ گل و نسرین داد — صبر و آرام تواند بمن مسکین داد

خواند و باز آمد و موافقت نمود بهر حال در یاد او باشند و بهر آن ففروا الی الله و لا تقنطوا من رحمة الله و
توکلوا علی الله بر دل و جان و زبان جاری دارند و طریقهٔ ظاهر را باسلوب ارادت لاکه پیش سازند و شعار دین را
هر چه تقلید و تکلف کرده اند دریغ نکنند جاه و افی الله جهاد اکبر همین است که خود را آرام ندهند تا که آرام نیابند محاربه
با نفس کنند و بمحکمه رجوع نشوند و بر خلق هرگز هرگز اعتماد نکنند و باینها محتاج نشوند

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبرست — شمشاد خانه پرور ما از که کمترست
نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر — که این حدیث ز پیر طریقتم یادست
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد — که این عجوزه عروس هزار داماد است

المقصود علم و عمل پیش گیرند و بران مغرور نشوند و آرزوی آن کنند که چشم گریان و دل بریان و عمل خالص و اجابت
دعا و رفاقت درویشان و مسکن مسجد و آه دردناک و اخفای حال از مدد الهی و فیض عالم پناهی میسر شود آمین همدرین
ایام که دل با من عتاب کرده جانم پیچ و تاب نمود مطابق قول مشهور که خود فضیحت دیگران را نصیحت این ناهموار

هویت سفید شود لت همچنان سیاه ست ظاهرت آراسته و باطنت تباه پس کار خود بنشین و بر حال خود غم و الم نمای که کدام حسنه از تو سر زده که دیگری را بنصیحت پیش می آئی و کدام حمیده را سر انجام داده که دیگری را ارشاد میفرمائی

بس کن و وقت از دست مده

بنشین پس کار و دیده بر دوز	از نار فراق خود همی سوز

این گندم نمائی و جو فروشی تا چند آنچنان باش که مینمائی و آنچنان نمائی که می باشی چون نیک نگریستم از ان هم که دل گفت آه صد آه

وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم	عمری که بی حضور صراحی و جام رفت

پس کردم توبه نمودم خموش گشتم بجوش و خروش آمده بودم باز بهوش رسیدم یخرج الحی من المیت بمنه و کرمه انتهی گویم لذتی و برکتی که درین کلام صاحب البرکات ست و ذوقی و شوقی که درین کلمات قدسی هیات ست بیرون از حد بیان ست تا کسیکه چاشنی اتباع شریعت و اقتدا از طریقت دارد و صاحب حال باشد او را دیدن و شنیدن آن چه فیضها که بدل و جان ارزانی نکند من هیچکاره نیز دو فرزند عزیز دارم ابو الخیر و ابو النصر امید وارم که چون بمطالعهٔ این کتاب سعادت اندوز ندنیابتهٔ و خلافتهٔ از صاحب البرکات این نصائح ارجمند را از من بگوش ان جا دهند و تا دست رس بموجب آن کاربند گردند اگرچه عبارت آخر این موعظه از صاحب وعظ مجاز ست و از ن حقیقت اما از رحمت رحمن رحیم هیچ بنده اثیم را نا امید وار نباید بود که گوینده گفته ست

داد حق را قابلیت شرط نیست	بلکه شرط قابلیت داد اوست

سید محب العبد بلگرامی از احفاد سید محمود اکبر ست در عنفوان جوانی ذوق حفظ کلام ربانی بهم رسانید بر بالاخانهٔ حویلی خود نشسته در مدت شش ماه قرآن را یاد کرد و تا این مدت گاهی از انجا فرود نیامد و ردای ورع و تقوی بر دوش گرفت و خود را بفتراک ارادت سید العارفین بست و کتان هستی بمهتاب فنا داده در انوار سرمدی مستهلک گردید

حریر شعله ها را آب می بافند	کتان ما بشب ها مهتاب می بافند

ستر حال خود شعار خود ساخت بشابه که هیچکس او را ازین طائفه نمی دانست صورتهٔ در زی سپاهی و معنی در یاد الهی در سنه هزار و صد و هم بمرگ اختیاری بمرد لباس سفید در بر کرد و بعد فراغ تلاوت بالای کت آمده و چادری بر خود کشیده بخواب رفت و جان بحق سپرد

سید شمس الدین از نسل سید احمد ... ست در مبادی شعور کلام الله را یاد گرفت و در عنفوان شباب

میل حق جوئی بهم رسانید و بقدمبوسی شاه لدها ملتزم گردید و بعد کشف بمیان شرف بیعت دریافت و در او نه یافت
گداخته طلای خالص برآمد و مشق ذکر قلبی بجائی رسانید که شبها چون می غنود از دل او اسم جلاله با واز بلند مردم می شنیدند
از ابتدای عمر تا انتها در گوشه قناعت قدم افشرد و بمزروع زمین قلیلی که بطریق وراثت رسیده بود اکتفا کرده بسر می برد
و با ختلاط مردم کم می پرداخت وفاتش به بیست ۱۱۰۰ بوده

سید لطف الله معروف بمجو در برادر عینی سید محب الله مذکورست اگرچه بظاهر حال بملازمت امرا می پرداخت
اما فی الحقیقة شمع خلوت ما در انجمن می افروخت خطی وافر از ثروت صوری داشت و در دوام همت بر انجاح مطالب
مستمندان صرف میکرد و بی تصنع تشریف مروت و احسان بر قامت او دوخته بودند و کوشش بلیغ در صلاح و تقوی
داشت گاهی نماز تهجد فوت نکرد و بجمعیت ظاهر و باطن روزگار بسر آورد در ۱۱۳۲ از دهلی ببلگرام می آمد قضا را ما بین
سکندره و قنوج قطاع الطریق ریخته زخمهای کاری رسانیدند بعد از یک هفته ساغر شهادت احمر چشید کرمه
رضی الله عنه تاریخ ست سه سلیم از دست بیداد کن ظالم چه بکشت با گذارش افتاده

شیخ محمد سلیم در بدو حال چندی قاضی بلگرام بود و آخر با قتضای علو همت خود را کناره کشید و مرید شاه لدها شد
و در ۱۱۱۱ در سلک منهم من قضی نحبه منتظم گردید کریمه و یجزی الذین احسنوا بالحسنی تاریخ رحلت ست

شیخ محمد حافظ برادرزاده شیخ محمد سلیم ست بغایت کریم و متحمل میز بیست اکابر و اصاغر شهر او بشاخ خوش بهم
میرسانیدند حافظ قرآن و عالم و شاگرد قاضی علیم الدین کپهوری بود و در زمره مستعدان با امتیاز برآمده و خط نسخ
و نستعلیق در جودت می نوشت چون عم او منصب قضا با و سپرد چندی بنا بر ضرورت وقت تمشیت نمود دل
بیار و دست بکار داشت و متاع دنیا را در میزان اعتبار نمی سنجید و زر و سیم در دست نمیگرفت آخر حال به ربط
ارادت شاه لدها گذاشت و تجلی حال به مهر داغ عشق مزین ساخت بسیار خوش صحبت بود و سراپا ذوق و شوق
مجسم اشعار را مستانه میخواند و اهتزاز میکرد و میگریست سید محمد بن میر عبد الجلیل میگوید روزی از سر راه خانه وی میگذشتم او
به بلندی استاده بود سلام کردم و خواستم که بگذرم آواز داد ایستاده باشید و بیتی از میرزا صائب گوش کنید ست

ساعد سیمین او را تا کلیم الله دید   نسخه افسوس شد دستی که در اعجاز داشت

و حالتی در ایشان مشاهده افتاد که در من تاثیر کرد و نیز گفت روزی بخانه قاضی رفتم بشاشت بسیار نمود و گفت
ابیات امانت پدر خود بگیرید و این غزل امیر خسرو علیه الرحمه را که از والد ماجدم شنیده بود خواندن گرفت با ذوقی
و کیفیتی که بزبان قال تعبیر نتوان کرد ست

تن شکن جان پرور کشیده در علم دعوت و تکسیر و جفر ید طولی داشت مرید شاه لدها ست تا مرید شد طرفه حالتی و
کیفیتی بهم رسانید برق وا سوختگی در خرمن افتاد دنیا و ما فیها را پشت پا زد و فرزند و یار و آشنا از همه بیگانه گشت
و دوام بادای صلوة و نوافل و اوراد اشتغال گرفت و خود را در انوار سرمدی محو ساخت غلبهٔ جذبات بجای رسید
که باندک آهنگ نغمه از خود میرفت و قلق و اضطراب میکرد و از صداهای موزون بیخودی دست میداد

و مضمون این شعر معاینه می‌شد

کسانیکه یزدان پرستی کنند　　بآواز دولاب مستی کنند

از صبح تا شام نالهای دلسوز و صیحهای جانگداز میکشید و ساعتی نمی‌آسود

همی بنال راه فلک نبسته اند　　هر چند دیر آمده و در بسته اند

در اواخر عمر داعیهٔ حج مصمم داشت غالب آنکه سر خود را در راه حرمین شریفین باخت و این حادثه در سنه ۱۱۴۱ رو داد
سید غلام مصطفی برادرزادهٔ شاه لدها ست و از خواص مریدان وی صاحب مشرب عالی بود و نشاء فقر و درویشی
دو بالا داشت در کمال حسن خلق و تواضع می‌زیست طریق ریاضت و مجاهده پیش گرفته و قدم بر سلم کمال گذاشته
بدرجهٔ تکمیل برآمد و همیشه بشیوهٔ سپاهگری کسب معاش ضروری میکرد و نعل وارون زده بسر میبرد فی الجمله جولان
میداد در سواد احمدآباد گجرات در جنگ صعب جرعهٔ شهادت چشید و در سلک احیاء عند ربهم یرزقون منتظم
گردید و این واقعه در سنه ۱۱۴۳ رو داد بعد از محاربه هر چند تفحص کردند اثری از جسد او گل نکرد و وی پیش از شهادت

رباعی گفته بود و از حال آینده اخبار نموده

در خلوت ما ورای ما یاری نیست　　ایمن که بغیرش دو عرش اغیاری نیست
ما روح مجردیم ز آلایش مرگ　　ما را بجنازه و کفن کاری نیست

سید قادری بن سید ضیاء الله واسطی بلگرامی قادری الاسم و الطریقه صاحب عرفان کاشف الحقیقه بود
شان شریعت غرا را نهایت اعتنا میکرد حافظ قرآن بود و عالم کامل شاگرد شیخ غلام نقشبند لکهنوی است مدتی بیت
مناسک حج ادا کرد و بزیارت عتبات عالیه مستسعد گردید کربلا و بغداد را سیاحت کرده و از سید یسین حموی خرقه و خلافت
گرفته و سند صحاح سته و سایر مقروات از مولانا سلطان بن ناصر جابودی اخذ کرد و اسانید اجازت هر کدام مشتمل و
اسامی کتب در ثبت او مسطور است القصه با فراوان برکات بهند رجوع کرد و چندی در دهلی بهدایت و ارشاد طالبان
مشغول گردید و عاقبة الامر ببلگرام آمد و خلوت گزید جز اوقات نماز کم از خانه بر می‌آمد صلوات خمسه در مسجد جامع

محله را امیکرد و امامت مینمود و بالحان دلپذیر قرآن میخواند در ۱۱۳۸ھ در جوار رحمت آسود ان للمتقی جنات تاریخ رحلت است

سید مرتضی صاحب تاج العروس شرح قاموس که ترجمۂ او در ابجد العلوم نوشته ایم فرزند سید محمد بن سید قادری مذکور است
میر آزاد اورا در مآثر الکرام بنام سید محمد مقتدی یاد کرده و گفته کتب عربی تحصیل کرده و در حداثت سن توفیق زیارت
حرمین شریفین یافته در ۱۱۶۳ھ باین سعادت فائز گشته و در اماکن متبرکه علم حدیث تحصیل کرده درین ایام در زبید یمن
اقامت دارد و نزد شیخ عبد الخالق زبیدی فن حدیث سند میکند حق تعالی در عمر او بیفزاید و ترقیات دینی کرامت
نماید انتهی گویم وی شاگرد شاه ولی الله محدث دهلوی نیز است در ثبتی که بقلم او دیده ام نوشته حضرت بمنزله
فی دهلی و فاتنا وی بمصر قاهره بوده اورا زبیدی مصری دانند و هیچکی نمی شناسد که وی از بلگرام قنوج ستانه علمای هند
کمتر کسی باین علم و فضل در فقه و لغت و جز آن سر بر آورده و شهرت و قبول یافته باشد چنانکه حق تعالی
بوی عطا فرمود رحمه الله تعالی

میر طفیل محمد اصلش از اترولی ست دانشمند کامل و عالم عامل ست از ریعان شعور طریقۂ ترک و تجرید و انقطاع از
علائق دنیوی نا طلبیده اختیار کرده درسبق بخدمت سید حسن رسول نما خوانده و بسید مرتضی و دیگر فضلای آن عصر تلمذ نموده
در طلب علم بجودت طبع و قوت مطالعه و مباحثه اشتهار داشت و بعد از تکمیل تحصیل در بلگرام طرح اقامت ریخت و قریب
سی سال تا دم واپسین در دولتخانه میر عبد الجلیل سکونت ورزید و بسیار بوضع لطافت و نزاکت و تمکین و وقار زندگانی
کرد زبانی لطیف و بیانی شیرین داشت و در متانت عقل و رزانت رای و ظرافت طبع مستثنی بیزیست قریب
هفتاد سال بر مسند تدریس باحیاء علوم پرداخت و عالم عالم طلبه را از حضیض شاگردی باوج استادی رسانید میر آزاد
بلگرامی تلمیذ رشید اوست اورا باستاذ المحققین یاد میکند وی گفته شکست نفس معراج انسان ست میفرمود حرف
خاصی از عامی شنیده ام که هیچ وقت از خاطر نمیرود در دهلی از کوچه میگذشتم جمعی کثیر از کناسان بتقریب طوی کناسی
در مکان مجتمع بودند و یکی در وصف ثناخوانی این قوم میکرد یک کلمه او در دل من موثر افتاد حاصل کلامش اینکه شما بهترین
مردم باید در آخرت زیرا که در میزان قیامت هیچ عمل ثقیل تر از شکست نفس نیست و این وصف در شما بمرتبۂ اتم یافته میشود و فرمود
شخصی حاکم بلگرام بود و فی الجمله مناسبتی بعلم داشت روزی از من سوال کرد که معنی فرض کفایه بفهم من نمیرسد که اگر یکی فعل را
بجا آورد همه بری الذمه میشوند والا همه آثم گفتم این خود ظاهر است مثلا شما بر سر قریه میروید اگر یکی از اهل قریه آمده اظهار
اطاعت کرد همه مامون میشوند والا همه ماخوذ آنجناب در ۱۱۵۱ھ انجمن روحانیان برافروخت میر آزاد می فرماید که
چنانکه ابو الطفیل صحابی رضی الله عنه آخر جمیع صحابه بروی زمین ست که در ۱۰۰ھ در مکه معظمه از زمین عالم به عالم قدس آورد

آنجناب آخر علماء سلف بلگرام ست که از دار فانی بریاض جاودانی انتقال نمود انتهی آزاد در قصیده وارد در شان او

که مطلع آن این ست

یا للاحبة ساروا فی التباشیر　　فاسود یومی کاحلاق الیعافیر

شاه عبدالرزاق ساکن بانسه قدس سره ابتداء حال بنوکر پیشگی کسب معاش میکرد آخر ترک داده عمری در سیاحت گذرانید و در نواحی گجرات احمدآباد شرف خدمت شاه عبدالصمد خدانما دریافت و حلقهٔ ارادت در گوش کشید و بمقصد اصلی فائز شد و بوطن مألوف برگشت و دوام لباس بطور اهل دنیا می پوشید و بشغل زراعت کسب قوت حلال میکرد چون برهانی ساطع داشت وضیع و شریف منقاد شدند و علما و فضلا غاشیهٔ ارادت بر دوش کشیدند و با آنکه امی محض بود آیات قرآنی را از بر خوانده نوعی تفسیر میکرد و حقائق و معارف بیان میفرمود که دانشمندان را حیرت دست میداد و وفاتش در ۱۱۳۶ واقع شد

سید غلام علی بن سید نوح بلگرامی متخلص بآزاد حسینی واسطی حنفی مذهب چشتی مشرب در ۱۱۱۶ لباس هستی پوشید و در ریعان آگاهی سر رشتهٔ تحصیل علم بدست آورد و کتب درسی از بدایت تا نهایت در حلقهٔ درس میر طفیل محمد مذکور طاب ثراه مرتب گذرانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب از خدمت جد خود میر عبدالجلیل اخذ نمود و عروض و قافیه و بعض فنون ادب از سید محمد خال خود تلمذ کرد و در ۱۱۴۱ شرف بیعت شاه لدها قدس سره اندوخت و در ۱۱۵۰ بارادهٔ حج بر آمد و در مدینهٔ منوره بخدمت شیخ محمد حیات سندی سند قراءت صحیح بخاری و اجازت صحاح سته و سائر مقروآت فرا گرفت این سند بقلم مجیز نزد محرر سطور موجود است و در مکهٔ معظمه صحبت شیخ عبدالوهاب طنطاوی مصری دریافت و برخی از فوائد علمی کسب نمود و طنطاوی سرآمد علماء عصر و نزیل مکهٔ معظمه بود و در ۱۱۵۷ بجنة الماوی خرامید وی نظم عربی ایشان را بسیار تحسین کرد و آزاد تخلص شنید و معنی آن را فهمید فرمود سیدی انت من عتقاء الله میر آزاد میفرماید من ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار سر زده امیدوار بسیار دارم انتهی گویم جناب آزاد را استاذ مژدهٔ آزادگی داد و صدیق اکبر را حضرت رسول خدا صلعم عتیق لقب بخشید چون من گناهگار اسیر اوزار هم نام آن خلیفهٔ پیغمبر مختارم امیدها دارم که مرا هم ببرکت آن نام و لقب از آتش دوزخ برهانند

فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا　　بلبل همین که قافیهٔ گل شود بس ست

الحاصل جناب آزاد بعد از حج و زیارت وارد اورنگ آباد گردید و در تکیهٔ شاه مسافر نقشبندی گوشهٔ انزوا گرفت و بعد از چندی اکثر بلاد دکن را بسر مشق قدم سیاحت فرمود و عجائب صنع الهی سرمهٔ بصیرت او شد خود میفرماید از ان

روزی که ناصیهٔ اخلاص با آستان بیت الله آشنا شد بیگانگی از رسوم ابنای روزگار بهم رسید و بعضی تخلص آزاد بقدر استعداد جلوه افروز گردید انتهی وی را با نظام الدوله ناصر جنگ شهید خلف آصفجاه ربط عجبی اتفاق افتاده بود و موافقتی خاص دست بهم داده چون نواب بعد از پدر به مسند ایالت دکن نشست بعض یاران دلالت کردند که حالا هر رتبه که نفس (؟) اعلی میسر است اختیار باید کرد و وقت را غنیمت باید شمرد فرمود آزاد شده ام بندهٔ مخلوق نمیتوانم شد دنیا بنهر طالوت میماند غرفه ازان حلال است زیاده حرام و این شعر فرو خواند

درین دیار که شاهان بهر گدا بخشند
غنیمت است که ما را همین بما بخشند

کلاه ترکیه ز نفس شکستن عهد همرنگی با آئینهٔ جوهر نابستن است الا نعمت آلهی را حقی است بر زبان که بی تحدیث ادا نتواند شد ایزد سبحانه سرو آزاد همت را نشو و نمای استقامت کرامت نماید و گل سر سبد توفیق را آب و رنگ ثبات مرحمت فرماید وی هم در تازی و فارسی ید بیضا و خزانه عامره دارد در دیوان شعر فارسی و ده دیوان عربی و مولفات فراوان از وی یادگار است و اکثری ازان نزد این خاکسار موجود لطفی و حلاوتی که در زبانش دل او بخشیده اند هرگز احدی از معاصران و پس آیندگان او را نصیب نشده و همت بلندی که در مدحت سرائی خاتم پیغمبران صلعم او را ارزانی داشته اند شاید درین است عشر عشیر آن بهیگری نداده باشند قدرت معنی آفرینی و قوت سخن سنجی با فصاحت عبارت و بلاغت اشارت و دلربائی ترکیب و خاطر فریبی حسن تالیف حصه خاصهٔ مخصوص و حصهٔ اوست آن کدام لفظ است و پرکار است که خاوم خامه جادو نگار او نیست و آن کدام معنی تازه و تر است از حکم و حقائق و معارف و حسبهٔ ذوق و شوق و معامله که بالگردان افکار در ربار او نه هم دانشمند عصر است و هم عارف دهر و هم فاضل کامل است و هم ناظم و ناثر عالی نژاد ترجمهٔ خویشتن در کتابهای خود نوشته و هم این بنده و دیگران در تذکره ها جز آن آورده درین محل همین قدر کفایت دارد که گفته آمد و نوشته شد[1]

شیخ محمد حیات سندی محدث مجتهد مدنی رحمه الله از علمای ربانیین و عظمای محدثین است نام پدرش ملا فلاریه بود از قبیله چاچر ساکن اطراف عادل پور از توابع بهکر است مولد و منشا شیخ سند است در آغاز جوانی توفیق حج یافت و در مدینهٔ منوره توطن و تاهل کرد و کمر تحصیل علم بر بست و با وجود فقدان معاش استقامت را کار فرمود و نزد شیخ ابو الحسن سندی کسب کمالات نمود و برخی پیش شیخ عبد الله بن سالم البصری تلمذ کرد و تمام همت بر خدمت علم حدیث شریف صرف ساخت و تبحری عظیم درین فن اشرف اندوخت و بمرتبهٔ اجتهاد برآمد و قلادهٔ تقلید از گلو فرو افگند و همیشه ناشر علوم لطیفه و عامر اوقات شریفه بود خواص و عوام حرمین مکرمین و مصر و روم و شام اعتقاد و اخلاص خاص

[1] در صفحه ۲۲۳ [illegible] ترجمهٔ آزاد [illegible] سنه ۱۲ [illegible] ۹۲۲ [illegible]

داشتند و از ذات همایون کسب برکات نمودند شیخ محمد فاخر زائر الہ آبادی شاگرد رشید اوست وی لفظ غلام علی را
که نام آزاد است تنها علی نوشت میر آزاد در جواب نگاشت که مسلم روایت میکند از ابی هریره که آن رسول الله صلعم
قال لا یقولن احدکم عبدی وامتی کلکم عباد الله وکل نساءکم اماء الله ولکن لیقل غلامی وجاریتی
وفتای وفتاتی وبخاری آورده لا یقل احدکم عبدی وامتی ولیقل فتای وفتاتی وغلامی شیخ این حرف را
از وی قبول داشت و چه خوب واقع شد آنچه ابن نجار در تاریخ بغداد در ذکر احمد غزالی آورده که روزی قاری در مجلس
او این آیه خواند قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الخ فقال شرفهم بیاء الاضافة الی
نفسه بقوله یا عبادی ثم انشد ع

وهان علی اللوم فی جنب حبها — وقول الاعادی انه لخلیع
اصم اذا نودیت باسمی واننی — اذا قیل لی یا عبدها لسمیع

وفات شیخ محمد حیات قدس سره در سنه ۱۱۶۳ رو داد و در بقعهٔ مبارک بقیع مدفون گردید

شیخ عبد اللطیف امروہی در عنفوان شباب همت باحراز فضائل صوری گماشت و مدتها در قنوج و بلگرام بکسب
علوم پرداخت و بخدمت شیخ حبیب الله قنوجی بیعت کرد و نقد هستی در بوتهٔ ریاضت گداخته سرمایهٔ کنز مخفی بدست
آورد و در آخر بحرمین شریفین شتافت و قریب پنجاه سال در ام القری شرفها الله تعالی بسر برد و هر سال حج کرد و
شبی نوبت بمدینهٔ منوره رفت لطیف طبع رقیق القلب بود میر آزاد بتقریب سفر حج پنج ماه در مکهٔ معظمه بود و سفر مدینه
هم تنها از وی عزیز مشاهده شد که جز بزبان بیزبانی ادا نتوان کرد و بمصاحبت و مجالست او اوقات بخوبی وافر
گذشت جزاه الله تعالی خیرا بهشت نشیمن تاریخ وفات اوست که در ۱۱۵۷ اتفاق افتاده

بی بی خرد مولد و منشاء او بلگرام است آورده اند که پدر و مادر خواستند که او را کدخدا سازند باکره آخر نگذاشتند
و مراسم طوی شروع کردند وقتی که مشاطه او را آراسته بجلوه آورده جلوهٔ دیگر نمود و تبسم کنان در انجمن روحانیان
خرامید مادر و پدر از مشاهدهٔ این حال داغ شدند و با همان لباس و زیور زیر خاک سپردند دزدان خبر یافته شب
بر سر تربت او آمدند و خواستند که قبر او را وا کرده زیور و لباس بدست آرند بحکم قادر مطلق تعالی شانه همگنان نابینا
شدند و در مقام حیرت فرو ماندند صبح از ظهور این کرامت شوری در خلق افتاد محله خرد پوره بنام اوست

سید حسن بن علی بن لطف الله القنوجی الحسینی البخاری قدس سره نسب شریف او بچهارده واسطه بجناب جلی القاب
ابو عبد الله جلال الدین حسین مخدوم جهانیان جهان گشت میرسد و نسبت اقصی بسیدنا علی اصغر امام زین العابدین

بن امام همام سبط اصغر حسین بن علی علیه السلام شهید کربلا می پیوندد و به نفس از ائمه اهل بیت نبوت ترتیب وار
در اسلاف نامدار وی داخل اند امام علی نقی و امام محمد تقی و امام علی رضا و امام موسی کاظم و امام جعفر صادق و
امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسین و علی مرتضی در پنج سالگی بی پدر گردید و پا بدامن الم یجدک یتیما
فآوی کشید و اوائل فنون فارسی در وطن حاصل کرد و مختصرات علوم آلیه بجانفشانی در درس مولانا عبد الباسط قنوجی اکتساب
نمود و غالب مولفات استاد را بالقلم خود نوشت و در اقران و اماثل سر برآورد و مولوی نعیم الدین و مولوی علیم الدین
قنوجی و مولوی قادر بخش لهوری از جماعه درس او بوده اند و بعد از وفات استاد بلکهنو شتافت و از مولوی محمد نور
متوفی در سنه ۱۲۳۰ تحصیل فضائل صوری و معنوی فرمود سپس بدهلی رفت و مولانا شاه عبد العزیز و مولانا رفیع الدین ابناء
مسند الوقت شاه ولی الله محدث دهلوی قدس سرهم را دریافت و مراتب کمال را بتکمیل رسانید و یکی از ائمه علوم
کتاب و سنت و فقه و حدیث و اصول و تفسیر و تذکیر گردید و بیعت جهاد بر دست سید احمد بریلوی مجدد مائة ثالث عشر
نمود و مولانا محمد اسمعیل شهید و مولوی عبد الحی مرحوم و مولوی حیدر علی نزیل ټونک منجمله احباب و اصحاب او بودند و بعد از
بیعت همراه پیر طریقت چندی در غزوات کفار گذرانید و برکات و کرامات بسیار فراهم آمد وقتی که سید احمد قدس سره
در بالاکوت در سنه ۱۲۴۶ جام شهادت کشید و شربت موت احمر چشید وی رحل بقنوج پا بدامن عزلت در آورد و بانتظار
هجرت از دیار هند خاموش نشست و اوقات شریف را مشغول درس و هدایت و ارشاد و تذکیر ساخت و خلق کثیر را
باقصی مراتب تقوی و طهارت رسانید لااقل ده هزار کس از مردم اطراف و جوانب این بلده در خدمت وی موفق بتوبه
و انابت گردیدند و از اشراک و بدع و تقلیدات احیاء و اموات مجتنب شدند عامه و خاصه خوارق و کرامات بسیار
از وی حکایت کنند عمران مسجد جامع قنوج و عمارت مصلی یکی از آثار خیر و برکت اوست در زهد و قناعت و صبر و توکل و رضا
و تسلیم و جمله اخلاق حمیده بر طبق کتاب و سنت مطهره آیتی بود در سوز و گداز و درد و محبت و حلاوت و حال و ظرافت
طبع و لطافت منش علامتی شبها نماز کردی و در گریه شدی و بدیدن منکری از منکرات شرعیه گونه روی مبارکش
برگردیدی و تا توانستی تغییر آن بدست نمودی ورنه لامحاله زبان بنکوهش آن و منع از ان بکشودی در مزید صلابت
در دین نمونه عمر فاروق بود و در حیا یادگار ذی النورین با وجود وارستگی خاطر و آزادی دل و بی تعلقی بمعاش دنیا
بسی خوش گذران بود جامه و طعام و مسکن و مرکب نیکو داشت مهمان نواز مسافر پرور دوستی دوست بود تمام عمر بر
تونگری بسر رفته و دولتمندی دنیا خواه را بر در خود راه نداده و در امر بمعروف و نهی از منکر تقصیری از خود راضی نشده
گویند دل سنگ از تاثیر تذکیرش موم گشتی و احدی را از امرا و علما در بزم او مجال سخن در سنت هم نبودی و ذلک فضل الله

یؤتیه من یشاء هم در صورت صاحب هیبت و جمال بود و هم در سیرت مکمل باکمال در رد بدعات روافض و شکستن رونق بازار ایشان انچه از دست و زبان وی آمده معروف دیار ست و استغنائیکه در ترک املاک و اموال و جائداد پدر نامور خود از وی بظهور رسیده مشهور امصار هم منصب نوابیت پدر بگذاشت و هم پشت پا بر تکوک نقود و امتعه متروکه بزد هر چند تالیفاتش در هر سه زبان عربی و فارسی و اردو بسیار ست و همه گویا ملفوظات طیبات اوست اما این ملفوظ از دستخط خاصش در کتابی یافته شد چی نویسد که آب دنیا بر دو قسم ست یکی از چشمها دیگر از چشمها آب چشمها از برای شستن جامهاست و آب چشمها از برای شستن نامها از چشمها برای جامها مشکی و از چشمها برای نامها اشکی این ذره بمقدار کمین پور بی دانش و شعور اوست و از میان فرزندان او را با وصیه خاصة مخصوص فرموده از ته دل و درون خاطر التفات و محبت زائد با و داشتی امید وارم که از برکات آن دعوات محروم نشوم و متصل امر ناگزیر با تقاء مبارکباو و دیگر صلحا و اسلاف خویش محشور گردم رب انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الاخرین

ابو الطیب صدیق بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری ختم الله له بالحسنی و اذاقه حلاوة رضوانه الاسنی گرد آورده این نامه ست و شور افگن این هنگامه اگر نظر باتصال صوری در مقام تعریف نسبت خود بگوید میتواند گفت که این بضعه رسول و فلذه کبد بتول ست صلعم اما نظر بانعدام نسبت معنوی می ترسد که چون رود تا بر آتش و چون کرم ننگ آب نگردد

هر جا که از بلندی و پستی سخن رود | از آسمان بلند تر و از خاک کمتریم

بیشتر در صف نعال علماء حدیث و قرآن رتبه روشناسی بهم رسانده ست درین انجمن نیز خود را طفیلی این اعزه کرام ساخته گزارش میدارد که وی در سنه دوازده صد و چهل و هشت هجری از عالم پاک جان سفر بسوی این کالبد خاکدان کرد و از بقا بفنا و از فنا بقا آرمید از غایت شرم و د فور حیا و نهایت آزرم و فقدان نرفا نمیخواهد نام خود بر زبان خامه گذرانیدن و در چمن این دولتمندان و ارین چون سبزه بیگانه خود را رویانیدن اما از انجا که تا از شکم مادر یکبار بدر آمده شور عشق و محبت و فغان درد و الفت خمیر مایه طینت اوست و دلبستگی بمطالعه کلام حضرات صوفیه عالیمقام و دریافت احوال این طائفه علیه کرام از ازل آزال در دهر داهر متاع جمعیت دل و سکینه طبیعت اوست چنانکه گوینده گفته ست

لها احادیث من ذکراك تشغلها | عن الشراب و تلهیها عن الزاد

لها و جهلت نو تستضیئ به ‏ ‏ ‏ ومن جهل بیتك فی اعقابها حادی
اذا اشتکت من کلال السیر اوعدها ‏ ‏ ‏ روح القدوم فتحیی عند میعاد

لا محاله درین مقاله من بیدل خود را در صف نعال این درویشان دولتمند جا میدهم و تا میدحصول و وصول برکات ایشان نغمه تازه در طنبور بیان میدمم

گرچه خورد یم نسبتی ست بزرگ ‏ ‏ ‏ ذرهٔ آفتاب تا بانیم

در یافته باشی که بوم و نژاد این محسوضعیف واوج جهان ویرانه کهنه شاه آباد قنوج ست که از عمری در آن
از آن خاک جدائی نقد وقت اوست و تا بغربت وطن و فرقت اهل آن مسکن ساخته خود را چون تیر از کمان جسته
هر دم غم سگالی را هدف یافته و بای حال از دمیکه از ملکوت آسمان بناسوت این خاکدان پیوند گرفته و این
جهان گذران بی نمود و نشان را بچشم عبرت و مقله خبرت دیده نخستین قضای آسمانی که بتقدیر ربانی بر سر وی ریخت
آن بود که در پنج سالگی از عمر دو روزه فلک گردیتیمی بر تارک حال او بیخت

مرا باشد از حال طفلان خبر ‏ ‏ ‏ که در طفلی از سر برفتم پدر

مادر مهربان که خاکش سبز باد چنانکه تواند شدن بجان کندن و تشنه و گرسنه ماندن بکنار عاطفت پرورش کرد و از
ته دل درد مند نوازشها فرمود و در آموختن و بر نماز ایستاده کردن و بروزه خوگر ساختن کوششها و کاوشها نمود تا آنکه
اندکی آشنائی باین چیزها دست داد درین اثنا روزگار شباب آمد و جنون که شعبهٔ از جوانی ست بر سر حساب
پارهٔ از زندگی بر سر کار و بار کتاب خوانی و کاردانی گذشت و شمهٔ دیگر از جوانی چنانکه افتد و دانی در سوز و گداز
مهر و وفا و نازدا سنے بسر آمد

بجز عشق بد خوبان نیاموخت ‏ ‏ ‏ خدا اجری دهد استاد ما را

آخر کار بعد از غرابی بصره سفر دهلی پیش آمد و تکمیل مراتب تحصیل صورت بست سپاس فاتحهٔ فراغ چون آبی در کوزه
و نانی در کاسه نبودم فامشوا فی مناکبها وکلوا من رزقه را از برای جان خود نی نی بلکه از برای وابستگان
خود کار بستم و با خاطری پر داغ و دل بیدماغ و خانهٔ بی چراغ جادهٔ سیر و سفر پیمودم و در آنکه بهوپال بزبان
فرمانده‌ی نواب سکندر بیگم مرحومه افتادم و رخت افتادگی درین دولت جایگاه انداختم و حصهٔ بزرگی از عمر خردی
با وظیفه مختصری و شغل محقری در ملازمت وے بسر بردم

اسی تقریب اس گل میں رہے ‏ ‏ ‏ نہیں ہیں شکستہ پا سے کی

و خود را با حفظ اطوار جهان و جهانیان در کنار زهد و قناعت بدون شکایت و گلایه بسر بردم و نام توانگری و آسودگی بر زبان نمی‌بردم تا آنکه بعد از سپری شدن روزگار امارتش و پدرود کردن آنجه چو نوبت صدرنشینی بانوی کاشانهٔ دولت و بزم آرائی فرمان ده جهان ایالت نواب شاه جهان بیگم حفظها الله تعالی وسلم رسید در تاریخ سنه ۱۲۸۵ هجری جاذبهٔ غیب بسوی خودم کشید و عنان اختیار از دست بربود و تدبیر خرد از پای برافتاد و صبر رخت از خاطر محزون بیرون نهاد چاره نماند بجز دیوانگی کردن و دل از خانمان برگرفتن و در وادی غربت افتادن طی راهی نمود چو بارگاه عالم پناه خالق عالم و رزاق بنی آدم رفتن و خود را در حرم محترم گرد کعبه چون پروانه بحوالی شمع گردانیدن من فدای جلوهٔ جمال ام القری و صید بستهٔ فتراک امام ائمة الوری پیش از این خوابی دیدم که در صحرای بیابان بحر محیط انشسته‌ام و بکعبهٔ معظمه میروم بار دیگر دیدم که در حرم محترم حاضرم و در کوی و برزن آن دیار برکت آثار میگردم کرت سوم در منام خود را در سلک مدینهٔ طیبه یافتم و در و دیوار ربوع آنجا در نظر آمدم و آیاتی چند کشیر غرام باشد بلحن عجیب و صوت دلکش در فارسی زبان شنیدم هنوز ذوق آن خواب در درونهٔ من است داران وقت هرگاه آن رؤیا یاد می‌آید سلسلهٔ شوق می‌جنباند آخر جذبهٔ لطف رحمانیه و عنایت محمدیه مرا از خود در ربود و شترا ناتوانی را همت برق آسمان سیر کرامت نمود و اول بمناسک عمره و حج سعادت اندوختم

مرا تا بود من تخمیر کعبه دل ارشاد میکردم	مسی بالیده یاقوت کسی را یاد میکردم
زیارت مینمودم کعبه را از گردش رنگی	بحکم شوق طوف تازه ایجاد میکردم
درین دار الامان مشتاق تیغ قاتلی بودم	ز بیتابی طواف خانهٔ صیاد میکردم
چو آواز جرس از کاروان هم پیشتر رفتم	بیاد لیلی محمل نشین فریاد میکردم
بصحراها غزالان را سلام از دور می‌گفتم	نگاهش را زمین بوس گل و شمشاد میکردم
ز عکس غیر صافی داشتم آیینهٔ دل را	بصاحب خانه این خانه را آباد میکردم
اگر آزادی پای من از کار وا ماندی	بپای همت والای خود امداد میکردم

سپس بهمراهی قائد توفیق و رهبر سعادت رفیق از کعبهٔ عنایه امام شترها راه بسفر مدینهٔ طیبه آوردن و به بارگاه عالیجناب حضرت امام الحرمین و رسول الثقلین سیدنا و حبیبنا بآن آستانه رب العزت بسجده ... و ... نبوی سودن آرزو کردم زیرا که اوست قبلهٔ حقیقت ... و مقام ... تا بیان و موقف عرفات عاشقان زمزمای ... و امان دل دادگان است

نمود جلوهٔ اعجاز شمع مطلبی ــ نماند شوخی چشم شرار بولهبی

فدای خاصیت وادی عقیق شوم ــ که کرد ریگ روانش علاج تشنه لبی

ز یارت تو کند آفتاب هر شب نذر ــ رود صباح جلوه ریز جانب عربی

ز بسکه ذوق شکست تو داشت ساغر ماه ــ گرفت رنگ نزاکت ز شیشهٔ حلبی

خوشست حسن تقاضا ز باغبان کریم ــ نصیب ذائقه ام کن حلاوت رطبی

بآفتاب نبوت رسانده ایم نسب ــ توان ز ذرهٔ ما دید نور خوش نسبی

بملک هند چو من نیست طوطی آزاد ــ که کرد تربیتم من شکر لب عربی

وبعد از تادیهٔ فریضهٔ حج وسنت عمره ووصول بحضرت رسول صلعم وسعادت از مدینهٔ طیبه ببلد حرام اعظم نعم در شرف وخطر وابقی منافع در اثر ونعمت بود یکی خدمت علم شریف تفسیر کتاب الله العزیز وملازمت شرح سنت مطهرهٔ نبویه والتماس فیوض وبرکات از قرآن واقتباس انوار از سیر سید الاکوان علیه الصلوة والسلام با غایت شغف باتباع آن در ظاهر وباطن حال وترک تقلید رجال وبحث از قیل وقال وارجاع جمله اقوال واحوال بسوی کتاب وسنت بفراغ بال ولله الحمد

عشق می ورزم وامید که این فن شریف ــ چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

دیگر حصول توفیق وبذل همت ضعیف در اشاعت مؤلفات این اصول وصرف معلوم غیر مجهول در اذاعت ونشر مصنفات این ابواب وفصول از خویش باشد یا از بیگانه واز اجنبی بود یا یگانه از آنچه درین باب اندیشیدن میسر میتواند شد واین نعمت لاحق را بهتر از آن حالت سابق یافت از سنهٔ ۱۲[illegible] هجری که تا حال بیست وهشت سال میشود انفاس اوقات مستعارش وقف راه این کار است ونزدیک به پنجاه ونه کتاب در میان اختصار وتطویل در شمار وهرچه در هدایت طلاب علم نوشته بود واکنون آن را خارج از اعتبار ساخته بیست ویک کتاب است هدایة السائل مشتمل است بر یکصد وهفت مسائل ودلیل الطالب محتوی است بر یکصد وهشتاد ویک رسائل وباین حساب مجموع تالیف قدیم وجدید بسه صد وهفتاد وهشت مؤلف میرسد وبعد از اسقاط ۲۱ مؤلف سه صد وپنجاه وهفت تا باقی می ماند ومجموعه کراساتش زیاده بر یکهزار ودوصد جزو میشود ویزید الله فی الخلق ما یشاء ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم وتا باین شیوهٔ خاصه موفق آمد دروازهٔ آسودگی ظاهر وباطن بروی او کشادند واز دولت وحکومت چندانکه نه فراخور حوصله ودرخور شایستگی او بود بوی دادند ......

بخانه چند نشینی سری ببستان کش　　　　چو چشم خویش دمی باده در گلستان کش

اما حکایت دولت پس آنچه در هر عام موی ارزانی میدارند مدخل یک لک ده روپیه سال است و اگر تصرفات درانیات یا و کالتها اندازه نمایند خود از خارج جمله ریاست بدست است و اما شکایت حکومت پس بشمار این سال که دوازده صد و نود و هفتم باشد بر هشت لک و چهل و سه هزار و یکصد و چهل و یک تن فرمان او روا است و اینها از دو لک و یکهزار و چهار صد و هشت خانه در تعداد املا است

برای نازنینی میکشم ناز جهانی را　　　　ببوی یوسفی گیرم سر ره کاروانی را

معهذا اگر راست پرسی و نفس الامر جوئی همه این اوج موج ابتلا است و ابتلا بر ابتلا و بلا در بلاست و تمام این ناز و نعمت در خلا و بلا و مصیبتها در قفاست

مرا بر مسند جم می نشانند　　　　الهی بر سر آن کوی نشینم

درین معذوری و مجبوری که خداوند پاک و فرازندهٔ افلاک بدان آگاه است و دل شرمنده و جان سر افگنده بران گواه جز شکیبائی کردن چارهٔ کار بدست نمی آید و بابی بسوئی و هل الی الخروج من سبیل نمی کشاید

فقیر را ز سعادت همینقدر کافی ست　　　　که نقش بسترش سایهٔ هما نگذاشت

ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین

لقد جبت دون الحی کل تنوفة　　　　یحوم بها نسر السماء علی وکر

وخضت ظلام اللیل یسود فحمه　　　　ودست عرین اللیث ینظر عن جمر

وجئت دیار الحی واللیل مطرق　　　　ینمنم ثوب الافق بالانجم الزهر

اشیم بها برق الحدید وربما　　　　عثرت باطراف المثقفة السمر

فلم الق الا صعدة فوق لامة　　　　فقلت قضیب قد اطل علی نهر

ولا شمت الا غرة فوق اشقر　　　　فقلت حباب یستدیر علی خمر

وسرت فی قلب الدجی یخفق غیرة　　　　هنالک وعین النجم ینظر عن شزر

شاید یاران ظاهر بین و نظارگیان صورت پرست را در ینجا بخاطر نا آشنا و دل حسرت آزما میگذرد که این شیوا بیانی و بالا خوانی نه از جهان انصاف است بلکه جگر گوشه خانمان ستم گزینی و اعتساف و لکن چون این بی سر و پا را بر وجهی آفریده اند و بر روشی برخیزانیده که نه از رد و قبول کسی بخاطرش کاری ست و نه در ساحت

بر پا داشته و درین قحط الرجال و هجوم موانع و کثرت اعدا و تحول احوال با وجود بی تعلقی و وارستگی با کمال طلب است
قلب و حضور خاطر مقتضی آن که از خواهش درین کار رضا نداده بلکه ظاهر را غشاوهٔ حال باطن خود کرده است و باطن به اهوای
آمیخته پرورده التفات دل را هم از قعر طبیعت بر خارج این پنجی سرا نیستم همگی طومیت و یگانگی نیت و تمامی همت او
در نفس الامر به صرف قلب و قطع باطن از تعلقات رسوم و عادات است باشد که یوماً من الدهر او را با این همه خواهشهای
او بخواهند و از ماسوای خود چنانکه می خواهد و می اندیشد جدا سازند سوگند یاد می توانم کرد که هرگز مرا هوس به طلب یاد
و شوق به تردد و تحصیل اسباب غنا و ثروت دنیا نبوده است و نیست اگر توجه قلب هست به جانب همین فقر و محبت است
و اگر حدیث نفس هست همه درین اندیشه است ؎

بدل خیال دهانی که داشتم دارم — بسینه راز نهانی که داشتم دارم
یقین که او ز جفا دست بر نمی دارد — من از وفاش گمانی که داشتم دارم

حیرت آیدم از جماعتی که از برای خلق کاری بکنند تا ایشان را نزد ایشان اعتباری بود با خلق چه کار است کار
با خداست لذت دنیا بعینه همچو لذت احتلام است که در لحظه میگذرد و کدورت و کثافت آن باقی می ماند مشرب
نقشبندیه را بعد از ادای فرائض و نوافل جز تخریب رسوم و عادات شوم طریقه نبود و ایشان را همین طلبیت قلب
مع الله سبحانه و رضا بقضا روش بوده ما خود چیزی نیستیم اگر باشیم باین مشرب خواهیم بود و چون مشاهده میشود که
علما و فضلا در طلب جاه و عزت و کثرت اسباب و جمعیت اموال و نزاع و خصومت با خلق می افتند بار اشکار آن
می آید که در عالم ظاهر معدود در زمرهٔ موالی نشدیم و با احدی از این طائفه طرف نگردیدیم و با هیچکس در بحث علم نزاع
نکردیم و هیچکی را از طرف خود و بقصد خویش بکلفت و کوفت نرسانیدیم جنگی که کنی آن از برای نفس خود است نه از
برای خدا طالب خدا آنست که اگر داند که حق بجانب دیگر است قبول کند و گر نه دو سه بار بگوید اگر نپذیرند بگوید که بنده را
چنین معلوم است آن نوع نیز بتواند بود که شما میگوئید نزاع از برای چیست جدل از هر کدام اگر یکی را با استاد و شیخ خود محبت و اعتقاد
بود درین معنی با دیگری جنگ نرسد و تعصب خوردنیست این کار محبت است آنرا که محبت نبود چه کار کند طالب را باید که کتاب و سنت
و فقه این هر دو را شیوهٔ خود گرداند و بر کلمات ائمهٔ حدیث و مشائخ کرام اعتقاد کند و خود را بزور بر دامن آنها بربندد و شک و شبه را که
در بعض مسائل ایشان خلجان کند بجد در راه نرهد و درین راه اول بی تحاشی در آید و گر نه تمام عمر در خلجان ماند و بعد از آن که بتقلید اعتقاد صحیح کرد
بعد از صحت ذوق و سلامت فطرت البته بمرتبهٔ تحقیق میرسد ما را در اول حال در کیفیت معنی توحید و صحت این عقیده
تردد و خلجان بسیار بود و هیچ چیز را بتحقیق آن نمی بردیم با خود گفتیم که چندین اولیای خدا و مشائخ کبار برین راه

رفته اند اگر ایشان غلط کرده اند و به ضلالت گذشته معاذ الله من چه چیزم که بمن چیزی برسد ضلالت باشم عاقبت چنان شد
که فرق هردو توحید او لا و نزاع لفظی بودن آن ثانیا و معلوم شدن طریقه صحیح میان هردو ثالثا کسی دو دریافت هستی خود
و هستی خدا را بغلط ظاهر شد و شخصان انکار دین از مشایخ و محدثین عصر این راه آمد اکنون اگر بعهد حیله گری نیز ایم که خود را
در شبه انداز یم ممکن نباشد اینقدر ضرورست که تقریر این مسئله پیش عامه بلکه خاصه این عهد نباید انداخت و سخن او در
طرفداری جماعتی از سلف یا خلف تضلیل جماعتی دیگر از قائلین یا تابعین نباید کرد حق را در مظاهر کونیه چنان ببیند
که صورت را در آیینه بشرطیکه آیینه از میان برخیزد و همان صورت منظور ماند و این معنی فقیر را درینجا میسر ست
تا انجا چه نماید معامله طریقت بسیارست که مردان این راه و صاحب همتان عالیجاه دارند اصل کار حقیقت همینقدر
که ملاحظه معیت حق بجمیع اشیا از دست ندهد و یکدم ازین خیال باز نماند دست در کار و دل بیار چنانکه گفته اند
همین معنی دارد حالت ذکر و توجه حضور خود منافی غفلت ست علامت صحت نسبت و رسوخ آنست که در احوال دیگر
از اکل و شرب و غضب و نزاع با کسی هشیار باشد و ازین معنی غافل نبود مشایخ گفته اند که عالم از وست و به دوست
بلکه همه اوست و در گفتن بهتر همین ست که گویند همه از وست این کار دل ست بزبان تعلق ندارد گفتن با همان به
که موافق شریعت بود اگر اینک ملاحظه کنند حقیقت معنی از وست را همین معنی همه اوست یابند غیر حق چه باشد
و از کجا باشد کان الله ولم یکن معه شیٔ پس هرچه [illegible] شد از و شد و الآن کما کان یعنی اکنون نیز خداست چیزی
دیگر با او نیست ست

عقل در اثبات وحدت خیره میگردد چرا … انچه جز هستی ست هیچ و انچه جز حق باطل ست

غایة ما فی الباب آنکه اهل شریعت نیستی ماسوا را حواله بر مستقبل میکنند و اهل طریقت آن نیستی را در حال بچشم حقیقت
می نگرند لیس عند ربك صباح ولا مسا و در حقیقت مآل هردو تقریر واحد ست و توحید بجای خود ثابت ست

راستی فتنه انگیز ست سرو قامتش … هستی ما جز دروغ مصلحت آمیز نیست

پیش ما هر عبارت که گویند ما همان معنی توحید فهم میکنیم و در فهم ما مآل این هردو عبارت که عالم مخلوق اوست یا مظهر
اوست بیک معنی در می آید و معهذا حظی و ذوقی که در سکوت از همچو مسائل و اخفای آن دست میدهد در گفتن
نیست هرچند پنهان دارند ذوق و برکت زیاده تر شود و اگر گاهی از کسی این حرف مسموع میشود چنان غیرت
دست بهم میدهد که اگر ممکن بود مهری بر دهن او زده شود تا باز این معنی دم نزند خورد گلو مانده در اظهار آن کدام
غیر از ضرر و هتک حرمت شرع معتبر اینکه درینجا گفتیم و نوشتیم از آثار شرب عشق و محبت ست که از دروغ مصلحت

بیان منظور آمده ایم ورنه درین پیرانه سری جستجوی این کار از دست نیاید و بی قیدی و رسوائی مناسب نماید
خود را برو نگاه میداریم وگرنه دل پنهان از آتش محبت کباب ست و جان از شوق این کار خانمان خراب [illegible]
از اول تا آخر شوق و ولوله و درد و محبت ست و بزم جانم از فرش تا سقف پر از ذوق تلاوت قرآن و جامع احادیث
نبوت و رسالت صلی الله علیه وسلم ست

از داغ الفت ست دل و سینه گلفروش　　غیر از متاع درد ندارد دکان ما
رستم کجا بزور ضعیفی ما رسد　　کوه غم ست کاه تن ناتوان ما

سوز و گرمی درون چنان ست که آتشی در زیر خاکستر پنهان می باشد اندکی که کاوید همه آتش بر آید رقت قلب
و قلق باطن را چه بیان میتوان کرد ممکن نیست که سخنی از درد و الفت مذکور شود و شعری خوش مضمون بگوش رسد
و جان متاثر نشود و تن حرکت نماید بارها خود را دیده ایم که چون یکباری حرفی ازین باب در کدام رساله یا کتاب بنظر
گذشت یا در بزمی از زبان کسی لفظی ازین وادی مسموع افتاد خواه عربی بود یا فارسی یا هندی دل در دست نماند
و خاطر را ذوق آن حتی تا روزها بماند هم حدیث عشق می باید چه یونانی چه سریانی همه جمع تذکره های اشعار گرد آورد
رباعیات ساده و پرکار را اگر ازین صحرای ناپیدا کنار نیست از کجاست و چون ست و چراست بعضی آدمیان هستند
که با این کس کاری ندارند و از ایشان نسبتی باین ناکس آزاری نه ولکن ایشان را در دل این جنس جائی نیست بیشتر
بی رضائی من با جماعه ایست که تکلف و تصنع کنند و نفاق ورزند و آشنائی نمایند و خلق را چنان نمایند که نباشند
بی تکلف راست راست می باید بود و چنانکه باشند می باید نمود که کار با خداست با خلق اصلا کار نیست تا راه اتباع
سنت نامه مختصریست نفع الطیب نام که وقتی خاطر را بدان خوش کردن اتفاق افتاده بود درین زمان که روزگار ضعیفی
و پیری سایه بر سر انداخته چندان معنی فنا و نیستی بر حال دل غالب ست که لحظه از آن در رو نمیرد فرصت و فراغت
دست بهم نمیدهد و هیچ چیز از جامه و طعام و آسایش صبح و شام و صحبت و مخالطه با مردم از خویش و بیگانه تعلقی که بقدر
شوق و رغبت مقصود باشد باقی نیست و کلام کار غیر از دست ما می آید که خود را چه پدر کیم یا شیم یا نباشیم هر دو برابر ست
معنی خوف و خشیت آنقدر چیرگی دارد که هم وقتی از نهجی فراغ و خوشحالی بر وقتی میگردد در نفس خود هرگز یک چیز را
نمی بینیم که آنرا دستاویز خود سازیم و دانیم که پیش خداوندگار بکار خواهد آمد هرگاه نظر به کبریائی و غنای حضرت حق
می افتد همه طاعات و اشارات بر باد میرود خدا را نه که عاقبت چیست تا دم آخر و نفس واپسین چه طور گذرد
دل ازین خیال سخت لرزان و ترسان ست و جان ازین اندیشه پر ملال بغایت گریان و بریان حضرت عزت [illegible]

شکسته نواز این نمک پروردهٔ عفو عصیان را بلطف عام خود بذوقی و حالتی مخصوص گردانیده ست که با خودسری دارم هر چند سرسری باشد و با خیال خویش خوشم اگرچه مالیخولیا بود و همواره در عالم جان از عشق و محبت دردی بیتابی دم میزنم و در طریق غربت و شکستگی و فقر و افتادگی قدم می نهم در زاویهٔ غربت افتاده ام و دل با مبدأ ازلی نهاده با هیچکسم از نیک و بدکاری نیست و از هیچ آفریده اصالةً بر دل غباری نه از مصاحبت این و آن فارغ بالم بلکه از ذکر زید و عمرو که در تراکیب نحو مذکور میشود نیز در ملالم ؎

ناسازی مزاج بکس ساختن نداد — چندی بخویش انهمه ناچار ساختیم

از ایام طفولیت نمیدانم که بازی چیست و آرام چه و خوشدلی کدام و آسایش کجا و سیر کو هرگز طعام بوقت نخورده و خواب در محل نبرده شطری از عمر در سر طلب علم گذشت و پارهٔ در سفر معیشت و قدری در راه حجاز میمنت طراز بعزیمت تادیهٔ فریضهٔ حج و حصهٔ بزرگی در مطالعهٔ کتب و زحمت تالیف و اندکی در تلاوت و قرات اذکار ؎

چه دودهای چراغی که در دماغ نرفت — کدام بادهٔ محنت که در ایاغ نرفت

کدام خواب چه آسایش و کجا آرام — چه خار خار که در بستر فراغ نرفت

بحیرتم ز دل خود که عمر رفت و سلے — ز کنج غمکده هرگز بصحن باغ نرفت

هرچند درین پیری و زمین گیری اسباب طرب جمله مهیاست و ابواب ناز و نعمت هرگونه مفتوح اما ذوق حالات دلی همبران منوال ست و شوق در درونش همچنان تازه کار و تازه خیال باغ و بهار این چمن دنیا در دیدهٔ بصیرت و مثال خارست و بوی گلستان این برگریز فنا در چشم عبرت او در رنگ غبار محمدی نسب احمدی مشرب ست نقشبندی طریقه صوفی مذهب قلق در ونداد خضر این راه ست که معرفتش خوانند ذوق بیرون او جذبه بخاطر ست که فاتح طریقتش دانند ؎

هو الغفور ز جوش شراب میشنوم — صریر باب بهشت از رباب میشنوم

بر آستان خرابات چون نباشم فرش — که بوی زنده دلان زین تراب میشنوم

ز دیدن می گلرنگ رابکو چه رگ — بصد رسائی آواز آب می شنوم

صفای پردگیان خیال می بینم — صدای پای غزالان خواب میشنوم

ترانه که سر دار از آن شود رنگین — بهرچه می نگرم پیچ و تاب میشنوم

صدای شهپر جبریل عشق هر ساعت — ز جنبش دل پر اضطراب میشنوم

مگر ز صحبت دلهای گرم می آئی — که از لباس تو بوی کباب میشنوم

تفاوتست میان شنیدن من و تو — تو بستن در و من فتح باب میشنوم

تنبیه این چند تراجم که بلغت سلیس فارسی بحسب روزمرهٔ متعارف این دیار و محاورهٔ رائج این روزگار بقید تحریر و بند تقریر درآمد و از گزین نامهای علمای کبار و تذکره‌های مشایخ ابرار بضبط عبارت و حوزهٔ اشارت چیده شد بغیر آنست که حرف چند زبان قلم و سخن نگاشتهٔ قلم زبان را بار دیگر بر محک امتحان توانند زد و بآئین نامه نگاران بنظر دیگر توانند پرداخت هرچند استعداد بلند و فطرت ارجمند و قدرت خیال گزینی و قوت معنی آفرینی در ایلچی بسید فیاض و دلی بقواعد تصفیه مرتاض و جمعیت باطن و طمانینت فواد و شرح صدر که شرائط معتبرهٔ این شغل و ذکر اند یکقلم مفقود و انواع توزیع بال و اقسام تشتت خاطر و صحبت ناجنسان و گرفتاری در کار و بار ابنای زمان و مقاسات گوناگون آلام و مصادمت اصناف امراض و اسقام و ضعف دل و دماغ و تنگی ظرف و تنگی ایاغ که موانع قویه و عوائق جلیهٔ این عمل اند بوفور موجود اما بعد از اتمام و رسیدن آغاز بانجام و پیوستن مقدمه باختتام دیده شد که چون کچکول دریوزه گران پر از نوالهای گوناگونست و همچو دلق درویشان بهیئت اجتماعیه مرقع پاره‌های بوقلمون چشمداشت از صاحب نظران بلند فطرت و صاحبدلان خجسته فکرت و صوفی نشانان پاکیزه طینت درویشان نیک نیت آنست که جامع این شوریده نامه را خوبیت آنرا پیش از زله ربای مرتبه ننهند و جز ریزه چینی حیثیت دیگر نه نهند خدا امیدوار و بنده بخش میکند و کیف که از رسم ظاهر که پیمان بستن و دست بدست کسی دادن است نصیبی ندارد و از اسم باطن که زانوی ادب پیش یکی از اولیاء الله ته نمودن و ادب آموختن است رسمی در میان نشناسد خداوندا اگر دنیا دهی بطریقی ده که خلل در کار دین نیارد و غم آخرت را از دل برندارد و الهی بسخن خود و سخن پیغمبر خود چنین بخش که در آن مستغرق گردیم تا هرچه غیر ذکر تو یا حدیث پیغمبر تست نامهٔ آن در نوردیم یارب دم از صدق نیت نمیتوانم زد که از تو هیچ پوشیده نیست صدق نیت از تو میجوییم و اخلاص طویت و حسن عمل از تو میجوئیم رب اغفر وارحم وانت ارحم الراحمین و تجاوز عما نعلم انك تعلم ولا نعلم وانت علام الغیوب اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجرنا من خزی الدنیا و عذاب الآخرة ۔

خاتمة الکتاب و سجع طبع المستطاب

شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله تعالی را در کتاب فتوحات مکیه وصایای حکمیه ایست که در باب پانصد و شصتم

ودر تذکرۂ استقصایش پرداخته وکتاب مذکور را بران تمام ساخته مناسب می نماید که بعض الفاظ ومعانی آنرا درینجا ذکر کرده شود تا بر خواننده ودانندہ بلکه شنونده آن اگر نیت خالص دارد باب صفا کشاید وراه معرفت وہدایت جلوه نماید واین وصیت ابتداءی از موصی نیست بلکه ابتدایش از خالق انسان وجاعل کون ومکان ست وبندگان دران پیروان سنت الٰہی وشریعت رسالت دستگاه اند

وصی الاله واوصت رسله فلذا — کان التاسی بهم من افضل العمل
لولا الوصیة کان الخلق فی عمه — وبالوصیة دام الملك فی الدول
فاعمل علیها ولا تهمل طریقتها — ان الوصیة حکم الله فی الازل
ذکرت قوما بما اوصی الاله به — ولیس احداث امر فی الوصیة لی
فلم یکن غیر ما قالوا وشرعوا — من السلوك بهم فی اقوم السبل
فهدی احمد عین الدین اجمعه — وملة المصطفی من انور الملل

بنده چون درجای گناهی کند می باید که از انجا نرود تا آنکه طاعتی هم دران جای بکند وعبادتی بوجود آرد تا چنانکه آن جای بروی گواهی دهد هم از برای او گواه باشد اتبع السیئة الحسنة تمحها وان الحسنات یذهبن السیئات ذلك ذکری للذاکرین دیگر گمان با خدا نیک می باید داشت ودر هیچ حال با چنین محسن وجمیل بدگمان نمی باید بود وانا عند ظن عبدی بی فلیظن بی خیرا تو چه دانی که همین نفس آخر انفاس است باشد مبادا بگمان روی وکمانندین ندان شوی

غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش — شاید همین نفس نفس واپسین بود

دیگر ذکر خدا در سر وعلن ودر نفس ودر ملا میباید کرد که یاد رب مر او را موجب یاد اوست مر ترا فاذکرونی اذکرکم در حدیث صحیح آمده وانا معه حین یذکرنی ان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی وان ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ خیر منه درباب که این چه جمعیت وذکر ست ودر کدام محفل وبزم ست

اهلا بمن لم اکن اهلا لموقعه — قول المبشر بعد الیاس بالفرج
لك البشارة فاخلع ما علیك فقد — ذکرت ثم علی ما فیك من عوج

حق تعالی گفته والذاکرین الله کثیرا والذاکرات وبالجمله اکبر ذکر ذکر خداست در هر حال وبه هر حال دیگر رابتا جمیع قربات مثابرت میباید کرد بقدر استطاعت واندازهٔ جهد واستقامت در هر زمان وهر حال خیر جاری میشد

وان تقرب مني شبرا تقربت منه ذراعا وان تقرب مني ذراعا تقربت منه باعا وان اتاني يمشي اتيته

هرولة ع من آیم بجان گر تو آئی بتن ع گر بکشم زهی طرب ور بکشی زهی شرف ٭ شبر با شبر ذراع باشد ذراع

با ذراع باع بود و مشی را چون دو چند سازند هروله نامند غرضکه قرب خدا با بنده مضاعف قرب بنده با خداست

یکی ستانند و دو تا ارزانی دارند کیست که شکر این نعمت بجا می تواند آورد دیگر اگر از دست کار خیری بر نمی آید

باری در حدیث نفس با آن عمل خیر خود بتقصیری اندران راضی نمی باید بود و اگر خاطری شر خطور کند می باید که عزم بالجزم

بر ترک آن نماید مگر آنکه قدری سابق و قضای لاحق دامنگیر حال گردد در حدیث آمده که سیئه را نمی نویسند مادام که

بجا نیاورده و همت حسنه را حسنه می نگارند اگرچه بکار نبرده و این نیست مگر سبق رحمت بر غضب و تقدیم عفو بر قهر و ترجیح

غفران بر عصیان و اندازهٔ آن از قهار و غفار از یک تا هزار می باید گرفت شیخ گوید فلابد من المغفرة لكل مستر

وان لم يتب دیگر بشارت ست بر کلمهٔ اسلام که لا اله الا الله محمد رسول الله ست و بنا بر احتوا بر زیادت علم

افضل اذکار گشته و میان نفی و اثبات جامع آمده افضل ما قلته انا والنبيون من قبلي لا اله الا الله

و چرا چنین نباشد که این کلمهٔ توحید ست و هیچ شی حائل توحید نیست لو ان السموات السبع وعامرهن غيري

والارضين السبع وعامرهن غيري في كفة ولا اله الا الله في كفة مالت بهن لا اله الا الله با لجمله

در میزان اعمال گران تری ازین سخن و بطاقه آن نیست قال الشيخ فعليك بلزوم هذا الذكر الذي يقرن

الله به وما يعلم به السعادة فنعم ـ

مهما تفكرت في ذنوبي ‏ خفت على قلبي احتراقه

لكنه ينطفي لهيبي ٭٭ بذكر ما جاء في البطاقه

دیگر از سعادات اهل این کلمه دوزخ نیاید گریخت و خاک حرب با خدا بنا بر این دشمنی بر سر خود نمی باید بیخت اولیاء او

اگرچه بمقدار قراب ارض خطا آرند چون شرک نکرده اند ملاقات خدا با ایشان همراه مغفرت خواهد بود و ما يفعل الله

بعذابكم ان شكرتم وامنتم دیگر ملازمت فرائض الهی ست بر وجه مامور بها و اکمال این نشا بنوافل باشد که

عمدهٔ آلات قرب خداوندی ست ما تقرب الي عبدي بشيء احب الي مما افترضته وما زال العبد يتقرب

الي بالنوافل حتى احبه نقصانی که در نمازها از راه ترک یا قضا یا فتور در ارکان راه می یابد بنا فلها جبران برروز

رستخیز میکند شیخ گفته وليست النوافل الا لما لا اصل له في الفرائض وما لا اصل له في الفرائض فذلك انشاء عبادة مستقلة يسميها

علماء الرسوم بدعة دیگر مراعات اقوال نیاید کرد چنانکه مراعات اعمال میکنند بلکه خود قول من جمله عمل ست

باید که خدا را نزد لسان هر قائل اعتقاد کرده و در برابر جنابش دانسته نگاهبانی سخن نماید و حرفی ناگفتنی و کلامی
ناشنیدنی که معتقد آن نباشد نگوید و نشنود ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و لا یحب الله الجهر بالسوء
من القول و هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم حکیمی گفته هیچ چیزی مستحق تر بحبس
از زبان نیست زیرا که در پس دو دروازه افتاده دندان و لبان و معهذا اکثر الفضول است و بابها مفتوح میباشد
قلت کلام و کثرت سماع را همین قدر نکته بسند است که زبان یکی است و گوش دو است

بخاطر هیچ مضمون به ز لب بستن نمی آید　　　خموشی معنی دارد که در گفتن نمی آید

دیگر صورت حیوانی ذی روح هرگز نمی باید کشید و در خانه نقشی از آن نمی باید گذاشت مصوران را روز حشر
تکلیف جان دمیدن دهند و نتوانند پس بعذاب سخت مبتلا ایشان سازند و من اظلم ممن ذهب یخلق کخلقی
فلیخلقوا ذرة و لیخلقوا حبة و لیخلقوا شعیرة دیگر بیمار را پرسی می باید کرد که در آن اعتبار و ذکری است دیگر
از اصل خبر میدهد و نظاره ضعفش تنبیه بر افتقار خود میکند یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی و کدام وقت
بهتر از آن باشد که برادری را عیادت کند و خدا را نزد او بیابد یا مسافری را که ره پیمای عدم میگردد نفسی چند
مشایعت فرماید

دزدیده ام از بهر تو در سینه دمی چند　　　وقت است اگر رنجه نمائی قدمی چند

دیگر خود را از بار مظالم عباد سبکدوش می باید کرد و ثقل این وزر بر سر نمی باید برداشت که ستم روز قیامت
تیرگیهاست و این ظلم بمنع مردم از حقوق واجبه شان صورت می بندد و از ترک عون او در کارهای خوب معروف
پیدا می آید در حدیث قدسی است یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی و جعلته بینکم محرما فلا تظالموا
الحدیث رواه مسلم عن ابی ذر و این حدیث ابی ذر در خور آنست که بآب زر نوشته آید شرح جوهر که از شوکانی
شنیده باشی که شرح همین معدن گوهر است و بسط همین بحر و بزرگ گناهی بدتر از ظلم در عالم نشان نمیدهند و مستجاب الدعوتی
بزرگتر از مظلوم بیان نمیکنند

گفتم اهل ستم چه طائفه اند　　　گفت گرگ و سگ و شغالی چند

دیگر عالمی که علمش او را بر عمل برنمی انگیزد هر چند خطاکار است تو در باره او علم خود را عمل فرما تا حق وی ادا کرده باشی
و بنا بر تادب بصفت الهی از حال بدش در تجاهل بکوشی چه علم او هم یکی درجه بلند است نزد خدا چنانکه عالمش اگر میگوید
رتبه ارجمند بود در پیش او تعالی نیست غیر روح امور است و هر کسی را ثمره اراده او بالضرور فمن کانت هجرته الی الله

و رسوله فهجرته الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی دنیا او امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه

درین مقام شیخ عالی‌مقام ذکر فتن اربعه کرده و زن و مال و ولد و جاه را نام برده و در بیان هر یکی جادهٔ تفصیل سپرده فان شئت الزیادة فارجع الیه و عول علیه و دیگر ناگزیر است ازانکه در هر چه خدا داده و ستانده مراقب او تعالی باشد انچه داده بجهت آن داده تا شکر و سپاس او بجا آری که شکر نعمت صید عزیز است و کفران شیوهٔ شیطان مرید و انچه گرفته از برای آن گرفته تا صبر کنی و بمعیت و محبت او سبحانه سرفراز گردی و چون با تو باشد و ترا دوست خود گیرد لابد است که با تو همان معامله محب با محبوب کند و از جمله بلاهای آخرت ترا تجربه سازد و لا [illegible] بعد فردوس و لیس وراء عبادان قریة و خدا نکند که بکفران انعام بیکرانش که کسی احصار آن نمیتواند در مرتبهٔ کارخانهٔ ایمان و اسلام را برهم کنی ؎

لکل شیٔ اذا فارقته عوض — ولیس لله ان فارقت من عوض

و دیگر ادا حق او جب واجب تعالی را لازم متحتم می باید انگاشت و تخم خلاف در زمین عبودیت نه مارنمی باید کاشت و هیچ دانستی که آن حق او جب چیست عدم شرک ست با او سبحانه جلی باشد یا خفی شرک جلی واضح ست و شرک خفی اعتماد کردن ست بر اسباب موضوعه و رکون و تقاعد بسوی آن و سکون دل نزد آن و این از اعظم رزایای اخروی و اکبر بلایای دینی ست ؎

لا تعتمد الا علی الله — فکل امر بید الله

وهذه الاسباب حجابه — فلا تکن الا مع الله

نتوان گفت که ما ماموریم بسعی بر عیال و نفقهٔ آنها بر ما واجب ست زیراکه سخن در اعتماد بر اسباب و سکون دل بران ست نه عدم عمل از برای آنها کریمهٔ و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون را شیخ بهمین معنی تفسیر کرده و گفته یعنی به والله اعلم هذا الشرك الخفی الذی یکون معه الایمان بوجود الله والنقص فی الایمان بتوحید الله فی الافعال لا فی الالوهیة فان ذلك هو الشرك الجلی الذی ینافی الایمان بتوحید الله فی الالوهیة لا الایمان بوجود الله ؎

ومن یتق الله یجعل له — کما قال من امره مخرجا

ویرزقه من غیر حسبانه — وان ضاق امر به فرجا

و دیگر حذر میباید کرد ازانکه در دل ارادهٔ علو در ارض در آید و این خیال فاسد در سینه بپاید که انجامش بد ست

وصاحبش از درگاه بیچون وچگون رد آدمی را د را بهتر ازین مرادی نیست که کسی او را نشناسد و نه وی کسی را
داند در حدیث ست از سرور کائنات صلعم ان حقا علی الله ان لا یرفع شیئا من الدنیا الا وضعه شیخ گوید
فان کنت انت ذلک الشیء فانتظر وضع الله ایاک آری اگر کاربیکی باز دارند خدا تعالی اعلی گردد و رفعتی باو بخشند
و بقبول سرفرازیش دهند این چیز دیگر ست که از خواسته او نیست خاک [illegible] اگر دم بزرگی زند
و قطره آب بیچاره را چه حجت که خود را بحر وانماید تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض
ولا فسادا والعاقبة للمتقین بالجمله تو خود خواهان تعلی نشوی و از خدا جز خمول و ذلت و سکنت و خشوع و خضوع
هیچ نخواهی و اگر وی سبحانه از خود دهد عطیه اوست و این حالت دست نمیدهد مگر وقتی که حق مشهود گردد و خلق در
عالم از نظر [illegible] شیخ گفته ولیس [illegible]
الشهود فانه الوجود المطلوب انتهی المقصود دیگر جدال و مراء [illegible]
فرار کرد خواه محق باشد یا مبطل اگر مبطل ست خود جدل از راس الامر نمیرسد و اگر محق ست [illegible]
بینو میاز ند و این بآنجهت ست که در مناظره حذر از مکابره در غالب احوال و کثرت قیل وقال ممکن نیست پس ضرر ش
بیشتر از سود اوست شیخ میفرماید کما یفعله فقها [illegible] الیوم فی مجالس مناظرة [illegible]
تنقیح خواطرهم تقـ[illegible] یبدم المناظر فی ذلک مذهبا لا یعتقده وقولا لا یرتضیه وهو یجادل صاحبه
الذی یعتقد فیه انه حق ثم تخیل عدم النفس فی ذلک بان یقول له انما نفعل ذلک لتنقیح الخاطر لا
لاقامة الباطل وما علم ان الله عند لسان کل قائل الی آخر ما قال دیگر حسن خلق [illegible]
از سفاسف پست انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق وانک لعلی خلق عظیم فبما رحمة من الله لنت
لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و اخلاق را مصارف ست که شیخ [illegible]
نوشته تا آن مصارف شناخته نشود امتیاز مکارم از سفاسف دست بهم نمیدهد قال وهو علم شریف خفی فلا
یفوتنک فان ذلک یختلف باختلاف الوجوه و راست گفته زیرا که اغراض خلق متباین ست اگر یکی راضی
شد دشمنش عمرو ساخط میگردد پس لابد ست از دریافت مصارف تا با تخلق معه کار بیان [illegible] آید دیگر
هجرت ست از دار کفر بسوی دار اسلام زیرا که در اقامت میان کفار اهانت دین حق و اعلا کلمه کفر و کلمه الهی
باشد و تا تواند در ذمه کافر در آید که مقصود از قتال همین بلندی کلمه خدا و سفل کلمه کفر ست [illegible] شیخ گفته
ولهذا حجرنا فی هذا الزمان علی الناس زیارة بیت المقدس والاقامة فیه لکونه بید الکفار فالولایة

والتفاکر فی المسلمین والمسلمون منهم علی اسوء حال نعوذ بالله من تفکر الاهواء گوییم و همین ست ماجرای

هندوستان امروز وما اشبه اللیلة بالبارحة ست

رق الزجاج و رقت الخمر	فتشابها فتشاکل الامر
فکانما خمر ولا قدح	وکانما قدح ولا خمر
از صفای می و لطافت جام	درهم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جام ست نیست گویی می	یا مدام ست نیست گویی جام

دیگر استقلال علم ست در جمیع حرکات و سکنات و بر قابل علم و عامل بران ثنا آمده و فرموده انما بعثت معلما
پس جهد بباید کرد تا عالم عامل گردد و الا چو سراج و شمع محرق جان خود و مضیئ دیگران بود کمثل الحمار یحمل اسفارا
عبارت از همین مقام ست دیگر تودد ست با بندگان خدا با فشاء سلام و اطعام طعام و سعی در قضاء حوائج انام عموما
و با مرادان جهان خصوصا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یتیما ذا مقربة او مسکینا
ذا متربة همه مومنان چون یک جسد اند اگر عضوی از تن مشتکی گردد سائر جسد از برای آن بحمی و سهر متداعی شود

بنی آدم اعضای یکدیگر اند	که در آفرینش ز یک جوهر اند
چو عضوی بدرد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار

دیگر بر رسیدن رزایا در مال و خویشان اکتراث نباید کرد بلکه باسترجاع باید گذرانید عمر بن خطاب گفته هیچ مصیبتی
بمن نرسید مگر اندران ملاحظه سه نعمت کردم یکی آنکه این آفت در دین من روی نداد دیگر آنکه بزرگتر ازان بمن
نرسید سوم آنکه کفارهٔ وزری و جالب اجری شد دیگر تلاوت کردن قرآن ست بتدبر و تفکر در نعوت و صفات
که دران مذکور ست و بیان فضائل کلام و مزایای این نظام درینجا تحصیل حاصل ست اهل القرآن هم اهل الله و
خاصته و خاصه یک ملک عبارت از همنشینان اوست که در غالب احوال با او همراه باشند اینقدر چه کم ست که این کلام
خالق ست و باقی همه کلام مخلوق و ما للتراب و رب الارباب دیگر اختیار مجالست کسی ست که نفع علم یا عمل
ازوی استفاده می توان کرد و ترک صحبت کسی که ازوی ملاحظه ضرر در دین و در دنیا میتوان نمود هم القوم

لا یشقی جلیسهم

حافظ از مجلس رندان بسلامت بگذر	تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

دیگر اقامت حدود ست در نفس خود و کسان خود و کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته اگر سلطان ست خود

بر پا داشتن حدها بروی مستقیمین ورنه اقل ولایات ولایت او بر جان خود وی هست جوارح را در کار خیر مسخره گیرد تا دمیکه بمیرد بری از مواخذه این ولایت بمیرد دیگر دادن صدقه ست در راه خدا او تعالی در قرآن کریم تصدق تعین وتصدقات کرده صدقه فرض را زکوة خوانند وصدقه نفل را تطوع نامند فرض فریل اسم بخل ست وتطوع حاجب درجات علی وتنبیل بصفت کرم وجود وایثار وسخا ومن یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون وآن تصدق وانت صحیح شحیح تخاف الفقر وتامل الغنی واسراف بذل کردن مال ست در غیر موضع آن ودران کفران نعمت منعم حقیقی ست ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الانسان لربه کفورا دیگر جهاد نفس ست اعدی عدو لك نفسك التی بین جنبیك شیخ ودیگر صوفیه این جهاد را اکبر گفته اند وآیه قاتلوا الذین یلونکم من الکفار را بران محمول ساخته وگفته لا اکفر عدو لك من نفسك فانها فی کل نفس تکفر نعمة الله علیها بسبب جهادها وچون این جهاد راست آید جهاد دیگر که با اعدا ظاهر ست آسان تر گردد ومراتب شهادت باطن وظاهر تحصیل وقت شود دیگر رعایت هر مسلمان من حیث هو مسلم می باید کرد ومیان آنها مساوات میباید نمود چنانکه اسلام این تسویه در اعیان ایشان کرده ونباید گفت که آن ذو سلطان وجاه ومال وشخص کلان ست واین صغیر وحقیر وفقیر وناتوان وبی خانمان بلکه اسلام را بمنزله شخص واحد باید دانست ومسلمانان را اعضای این شخص باید گردانید وکیفیت که وجود اسلام نیست مگر بمسلمانان چنانکه وجود شخص نیست مگر با عضا وبجمیع قوای ظاهر وباطن او وهمین معنی را رسول خدا صلعم رعایت کرده وگفته المسلمون تتکافا دماؤهم ویسعی بذمتهم ادناهم وهم ید واحد علی من سواهم وآلمؤمن للمؤمن کالبنیان المرصوص یشد بعضه بعضا دیگر حفظ حق جار وجوار ست وهر که در وازه او قریب تر ببوی او بود وی مقدم ست درین کار ودر تفقد ودفع ضرر هر که باشد وهمسایه را جار گویند مشتق از جار یعنی مائل بنا بر میل بسوی او باحسان وهر که آنرا مشتق از جور یعنی میل بسوی باطل میگوید که در عرف آنرا ظلم نامند پس این بدان ماند که لدیغ را سلیم خوانند وبالجمله مراعات حقوق جوار یکی از واجبات ست گو کافر باشد دیگر نصرت کردن ست از برای برادر مسلمان ظالم باشد یا مظلوم نصرت ظالم بمنع او از ظلم ست ونصرت مظلوم بدفع ظلم از وی الظلم ظلمات یوم القیامة واین همه مقید باستطاعت ست ورنه درین زمان اینمعنی ممکن نیست ومظلوم نزدیک تر ست باجابت دعا

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن	اجابت از در حق بهر استقبال می آید
آتش سوزان نکند با سپند	آنچه کند دود دل دردمند

دیگر سوال ملل برای استکثار با وجود غنا در حال ست وروز قیامت خدوش یا خموش یا کدوش در روی باشد

زیرا که سوال مزیل آبروست و ذل سائل را از شعب اوست منت نهادن بر کسی تا بیشتر از وی انواعی بستاند
ولا تمنن تستکثر دیگر دوست داشتن انصار و انصاریات ست و حب ایشان را رسول خدا صلعم آیت ایمان
گفته و بغض ایشان را نفاق قرار داده و فرموده اقبلوا من محسنهم و تجاوزوا عن مسیئهم شیخ گوید ان کل
من نصر دین الله فی ای زمان کان فهو من الانصار و هو داخل فی حکم هذا الحدیث و ناصر دین خدا
دو کس اند یکی آنکه ابتدائً بجان خود مدد کرد بغیر آنکه وجوب این نصرت بر خود شناخته باشد دوم کسی که این نصرت را
بر خود واجب دانست لقوله یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله و این دیگر را هم اجر نصرت ست و هم اجر ادای واجب
و ازین وادی ست اظهار علم حق از برای دفع باطل و گویا جهاد معنوی محسوس ست معنوی بآنجهت که قابل او باطن و متعلق
او نفس ست و محسوس بآنجهت که تعلق دارد بعبارت لسان یا کتابت بنان و دیگر صدق حدیث و ادای امانت و
صدق وعد و اجتناب کذب و خیانت و خلف وعد لازم میباید گرفت و نزد مخاصمت با احدی فجور نباید کرد که اینها
یکی از علامات منافق ست و اخلاف وعید ازین باب نیست معتزله چون خلاف وعید را موجب کذب خبر او تعالی
گمان کردند و کذب را در خبر وی مستحیل انگاشتند انکار آن میکنند و این زلت عظیم ست زیرا که مثل این را در عرف
شرع کذب نمی نامند فتحجیهم دلیل عقلی عن علم وضع حکمی و هذا من قصور بعض العقول و وقوفها فی کل
موطن مع ادلتها و لا ینبغی لها ذلک ؎

و انی اذا اوعدته او وعدته — لمخلف ایعادی و منجز موعدی

دیگر بذاذة ست در جامه و عدم ترفه در دنیا و بذاذة را از ایمان گفته زیرا که انفی از برای کبر و ابعد از عجب و زهو
و خیلاء و صلف ست و این همه امور مذموم ست بلسان شرع و مکروه ست در عرف آن بلکه نزد مردم و نزد خدا
و دیگر حیا ست و او تعالی حیی ست و حیا شعبه از ایمان باشد و الحیاء خیر کله و او تعالی روز قیامت از پیران
اسلام شرم کند و حیا موجب ترک هر کار نامرضی خدا و رسول ست شیخ کریمه ان الله لا یستحیی را ترجمه کرده است
بآنکه انه لا یترکه ان یضرب مثلا ما بعوضة و دیگر خیر خواهی مسلمانان ست عموما و خصوصا الدین النصیحة
قالوا لمن یا رسول الله قال لله و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین و عامتهم و نصاح رشته را گویند و منصحه
سوزن را و ناصح خائط ست و خائط کسی ست که میان اجزاء ثوب تالیف می بخشد تا آنکه قمیص یا پیرهنی میگردد
و بدان انتفاع میرود همچنین ناصح در دین خدا مولف در میان دلهای عباد الله و میان سعادت ایشان نزد خدا ست

نصیحت گوش کن جانان که از جان دوستتر دارند — جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

اینقدر ست که ناصح محتاج ست بسوی علم کثیر یکی علم شریعت که شامل جمیع احوال مردم وعلم زمان ومکان ست دوم
علم ترجیح نزد تقابل این امور تا کار برحسب حال کند وسیاست وعدالت داخل ست در زیر این نصیحت شیخ گفته
الناصح فی دین الله یحتاج الی علم کثیر وعقل غزیر وفکر صحیح ورویة حسنة واعتدال مزاج وتؤدة
وان لم تکن فیه هذه الخصال کان الخطا اسرع الیه من الاصابة وما فی مکارم الاخلاق ادق ولا
اخفی ولا اعظم من النصیحة ولنا فیه جزء سمیناه کتاب النصائح دیگر مراعات حال خویش ست در زمانیکه
میان هر دو نماز باشد زیراکه از یک نماز تا نماز دیگر زمانی خالی از نماز ست باید که دران زمان لغوی بوجود نیاید ودرین
حکم نماز فرض ونافله یکسان ست ووارد شده که صلوة علی اثر صلوة لا لغو بینهما کتاب فی علیین وکلام لغو
همان ست که ساقط باشد ودر کفه میزان در نیاید دیگر التزام نماز مکتوبه ست نزد ندا با جماعت چه اتخاذ مساجد جز از
برای اقامت نماز نیست وندائی کنند مگر از برای اتیان بسوی آن حی علی الصلوة عبارت از همین دعاست و
حی علی الفلاح بشارت بهمین باجرا وجماعت سنت موکده نبوی ست ومراد بدان اجتماع ست بر اقامت دین و
عدم تفرق دران شیخ فرماید ومن ترک سنة رسول الله صلعم ضل بلا شك لانه ماسن الا ما هو الهداة
وماذا بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون دیگر محافظت باید کرد بر نماز اوابین وآن نماز ست در اوقات مغفول عنها
در عامه ووقت آن مابین ضحی تا استوا وما بین ظهر وعصر وما بین مغرب وعشا ست وبر نماز ضحی هم مطلق میشود ونماز
شب یازده رکعت ست قال الشیخ وهذا لا بد منه لمن یرید اتباع السنة والاقتداء فان زدت علی هذا
فانت وذاك فان الصلوة خیر موضوع فمن شاء فلیستقل ومن شاء فلیستکثر فانه یناجی ربه والجلیس
مع الله والاستکثار منه اشرف الاحوال دیگر ورع در نطق ست چنانکه در اکل وشرب باشد وآن عبارت ست
از اجتناب حرام وشبهات الاثم ما حاك فی صدرك ودع ما یریبك الی ما لا یریبك واستفت قلبك
وان افتاك المفتون وگزیدن هدی صالح وسمت صالح واقتصاد در همه امور واتباع انبیاء وصلحا وتحفظ از عجلت
مگر در مواطن آن ومسارعت بسوی مغفرت وسبق بجانب خیرات واکرام ضیف وتجهیز میت وجهاز باکره ادراک و
هر عمل آخرت وتؤدت در امور دنیا ودرود بر آنحضرت صلعم نزد ذکر شریف همه از باب ورع محمود ست دیگر شیخ گفته
الله الله ان تعود فی شیء خرجت عنه لله تعالی ولا تعقد مع الله عقدا ولا عهدا الا تنقضه بعد ذلك
وتحله ولا تفی به واول عهد که بنی آدم با خدا بست قالوا بلی ست ودرین عهد که اقرار بربوبیت رب وعبودیت خود ست
همه مراتب اسلام وایمان واحسان مندرج ست لکن بعد ازین بلی بلای شرک راه بسیاری از مردم زده ودر انواع

بدع و ضلال مبتلا گردانیده چون اول با آخر نسبتی دارد باید که آخر را با اول موافق سازد تا بدء و غایت برابر گردد نشیند
دیگر هر که والی باشد لازم ست که قضا بین الناس بحق کند و پیروی هوا نماید که مضل از راه خداست و راه خدا عبارت
از چیزی ست که در کتاب و بر زبان انبیا مشروع گشته الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما
نسوا یوم الحساب شیخ گفته یعنی به والله اعلم یوم الدنیا حیث لم یحاسبوا انفسهم فیه فان النسیان
الترك ویوم الدنیا ایضا یوم الدین ای الجزاء لما فیه من اقامة الحدود دیگر در دعوات اوقات اجابت مراعات
بباید کرد مثل آذان و حرب و نزول باران و افتتاح نماز و ساعت جمعه و جز آن که در کتب ادعیه مثل حصن حصین و غیره
باستقرار مذکورست و اسباب قبول بسیارست و در زمان و مکان و حال و نفس کلمه که بدان ذکر خدا میرود منحصر ست،
پس چون دعا یکی ازین چهار کار بهترین شد نزدیک ست که مستجاب گردد و اقوی درین هر چهار امر یکی اسم ست، دیگر
حال و دعا در حال سجود بسیار و بیشتر بباید کرد چه نزدیکی در سجده با خدا افزون تر از همه اشیا ست آنحضرت فرمود صلعم
اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد شیخ گفته لا اقرب من قرب السجود ولا دعا الا فی القرب من الله
فاذا دعوت فی السجود فادع فی دوام الحال الذی اوجب لك القرب المطلوب من الله دیگر کن فقیرا
من الله کما انت فقیر الیه و این بدان ماند که رسول خدا صلعم گفته اعوذ بك منك و معنی فقیر من الله آنست که از وی
یا آنچه از روائح ربوبیت شمیده نگردد بلکه همه عبودیت محضه باشد چنانکه در جناب حق چیزی از عبودیت نیست و مستحیل
بود وی که عبد باشد فهو رب محض فکن انت عبدا محضا دیگر رباط را لازم بباید گرفت که انا افضل احوال
مومن ست و هر انسان که می میرد عمل او ختم میشود دیگر مرابط که عملش تا روز قیامت در نشو و نماست و از فتانان قبر
در امن ست ثبت هذا عن رسول الله صلعم شیخ گوید رباط آنست که انسان دائما نفس خود را ملازم طاعت خدا
گرداند بدون حدی که بسوی آن منتهی شود و چون نفس را باین کار ربط داد مرابط شد و رباط در هر خیر اختصاص بآن
ثغر ست و همه راه خداست مختص بملازمت ثغور یا جهاد نیست آنحضرت فرمود انتظار الصلوة بعد الصلوة رباط
و حق تعالی گفته اصبروا و صابروا و رابطوا واتقوا الله دیگر چون مناجات کنند با رسول خدا صلعم و آن عبارت ست
از زمان قرارت احادیث مرویه از جناب نبوت علیه الصلوة والسلام باید که پیش از نجوی تقدیم صدقه کند هر صدقه
که باشد که این همه خیر ست و بدان طهارت دست بهم میدهد و صدقاتی که شارع بران نص کرده بسیار ست منها قوله
صلعم ان کل تهلیلة صدقة و کل تکبیرة صدقة و کل تسبیحة صدقة و کل تحمیدة صدقة امر بمعروف صدقة و نهی عن منکر
پس نزد خواندن حدیث نظر در حال خود باید کرد وهي التي بقيت في العامة من مناجاة الرسول صلعم

و به هر صدقه که بران قدرت حاصل گردد می باید داد بعده در قرارت حدیث شروع میباید کرد و دیگر حذر از تکفیر احدی از اهل قبله واجب است هرگز بر گناهی و تاویلی زبان به اکفار گفتن مسلمانی آشنا نباید نمود که در حدیث است من قال لاخیه کافر فقد باء بها احدهما ان کان کما قال والا رجعت علیه و معنی رجوع آنست که تکفیر خود در حق او کفر میگردد و هر که را کافر گفته وی هنوز مسلمان است و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء حق تعالی در جواب ایشان میفرماید الا انهم هم السفهاء ولکن لا یعلمون و سفیه ضعیف الرای را گویند پس این بقول ایشان خود وبال ایشان گردید و نظائر این آیه در کتاب بسیار است و همه افاده رجوع نسبت ذمیمه بسوی صاحبش میکند و ما یخدعون الا انفسهم و نیز این آیات بفحوای خطاب دال است بر سلامت آن دیگر از نسبت ذمائم و ابتلا و انعکاس اندران و تا کسی بوجهی از وجوه و تاویلی از تاویلات مسلمان باقی تواند ماند چرا بزور و بازو و لقلقه زبان او را کافر میباید ساخت علما ظاهر درین باب خیلی تسامح کرده اند و اهل مناظره بسیار ارخاء عنان نموده تا آنکه احدی از سلف و خلف درین مباحث از این آفات ایشان که راجع با ایشان است سلیم نمانده و دیگر یکی از مناصب شرعیه مجادله بحسن مذهب از شریعت حقه و سنت بیضا است و درین مرتبه اوهام و مقامات احدی را گنجایش قبول نیست و ناگزیر است از انکه هر چه خلاف سنت صحیحه باشد و مضاد طریقه نبویه بود در بهر تقریر و تحریر تردد و طرد و دفع و رفع آن با دلائل قاطعه و مقامع ساطعه می باید کرد هرگز جانب احدی را هر که باشد و هر جا که باشد رعایت نمی باید نمود پس تکفیر جمعی از اهل علم و تقوی درباره جماعه از صوفیه و فقها راجع بسوی اقوال و افعال آنها است نه متوجه بسوی ذوات و نفوس شان و درین تکفیر عصابه مکفرین معذور است چنانکه مطرودین ایشان بنا بر حال یا قال مجبور اند عامه مردم که باین حکمت غامضه نمیرسند هر دو حالت را یک مرتبه می نهند و نمیدانند که میان هر دو بون بائن و بعد بعید است

سارت مشرقة و سرت مغربا شتان بین مشرق و مغرب

تکفیر نمودن شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن القیم و امثال ایشان ابن فارض و ابن سبعین و ابن عربی و دیگر قائلین وحدت وجود و متکلمین مسائل غیر ماثوره را از همین باب است که مطلب در ان همان مقالات و حالات است نه ذوات ارباب مقالات و اصحاب حالات و این منصب از اعاظم مناصب دین پیروری و اکمل منازل حق پرستی است در هزار یکی بود و بسیار اندک را بآن نوازش میفرمایند و آگر صاحبش را بحر عاطر هدایت و ارشاد عباد بسوی رب الارباب میگردانند

این سعادت بزور بازو نیست تا نبخشد خدای بخشنده

دیگر هرگز مبادا که از شرار مردم باشد و مردم بخوف بدی او از وی بپرهیزند و این حال اهل شر از نفس خود
می تواند شناخت که بدی او تا کجاست مردی نزد آنحضرت صلعم آمد چون برگشت فرمود بئس اخو العشیرة
افشاء راز صحبت زن و دشنام مادر و پدر دادن بکسی و بد گفتن یاران نبوت همچو روافض و خوارج و سب کردن
با آلهه باطله پیش عابدانش و استطالت در عرض رجل مسلم بغیر حق و نحو آن همه از شرور و فحش است و زبان را ازین بلایا نگاه
در حق اهل حدیث و مجسمه و مشبهه گفتن ایشان از اقبح شرور و ابطل باطل است و معطله و فرعونیه و جهمیه و قدریه و جبریه گفتن اهل حدیث منکر صفات
ثابته الهی جز آنرا مطابق واقع و نفس الامرست از باب شرور مجرده نفوس بشریه نیست زیرا که و ماذا بعد الحق الا الضلال
دیگر تسلط ولاة جور را منکر نباید شد که دران سری ست که جز خدا هیچکس آنرا نمیداند و نظر خود در باب علم الهی در نشأه
کون و فساد ترجیح نباید داد که هرچند اینها محل شرور اند اما مصالح بسیار هم بذریعه ایشان بروی کار می آید
ما را نمیرسد که دست از طاعت ایشان در غیر معصیت خدا بکشیم و نزاعی درین امر با ایشان قائم سازیم و شیطان را
از باب تاویل در احادیث این باب و امثال آن بر خود چیره و زبر دست گردانیم اگر جائر اند زیان آن بار جور بر گردن
ایشان ست نه بر سر ما و اگر نیکوکار اند نفعی از ان بما هم می تواند رسید درین مسئله اعتراض ملائکه بر وی تعالی در باره خلافت
آدم ابو البشر کافی ست و از برای صبر بر تصبر وافی و شافی شیخ میگوید وهذا باب قد اغفله الناس وقد
اغلقوه على انفسهم فما ترى احدا الا وله نصيب في ذلك ولا يعلم ما فيه عند الله وقد دللنا على
ذلك براهين من الله ومتى ذممت ولا بد فذم الصفة بذم الله ولا تذم الموصوف بها ان نصحت نفسك
ومتى حمدت فاحمد الصفة والموصوف معا فان الله يحمدك على ذلك دیگر چون سخنی خوب گوئی یا راه
بسوی خیر نمائی باید که اول عامل بدان تو باشی و نخستین مخاطب آن خیر تو شوی و نصح نفس خود را آکد تر و مقدم تر
داری زیرا که نظر خلق بسوی فعل شخص بیشتر از نظر آنها بسوی قول اوست و اهتدا بفعل اعظم تر از اهتدا بقول است

واذا المقال مع الفعال وزنته — رجح الفعال وخف كل مقال

دیگر اگر خواهی که مغفرت کنند و آن طلب سترست میباید که سوال ستر خود از گناه کنی تا از تو ذنبی بوجود نیاید
و ازان محفوظ یا معصوم مانی و اگر گناهگاری ستر خود از عقوبت آن ذنب بخواه و هشدار که مردم ترا نکوکاری دانند
و او تعالی خلاف آن از تو دانسته باشد و از تنطع و تشدق و ترثر و هذر و بذی و هذیان و خرافات و طامات
و شطحیات و سکرات بپرهیز که این چیزها خصال اشرارست نه احوال اخیار رستخیز آدمی بهمان حالت شدنی ست
که بران مرده و از دنیا بآخرت رفته جهد باید کرد تا مرگ بر اسلام شود و کاری از تو سر انجام گیرد که در گور مونس

حشمت و تنهائی آیه و فی الغیر یقبلك فما قبلك والی الله مصیرك فمن بصیرك و دیگر دنیا روزی چند

و آخر کار با خداوند پیش آل برنیرنگ بوی و رنگ اینجا نمی باید نهاد و هر دم از مرگ دیگر رفتگان عبرت می باید گرفت

جای آن به که درین مرحله اندیشه کنی
که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنی

ماندن ایشان درین خاکدان به وجهی شد که چون از اینجا رفتند دیگر خبری از ایشان نیامد و هر که آمد بجای آن رفته آمد

و همان منزل پرداخته و باد خانه را بدیگران گذاشت کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم

و نعمة کانوا فیها فاکهین کذلك و اورثناها قوما آخرین امام علی هادی بن محمد جواد بن علی رضا علیهم السلام را

نزد متوکل عباسی سعایت کردند که در خانه خود سلاح دارد و جمعی از یاران همراه او هستند گویا طلب امر از برای خود

میکند فرمان رفت که گروهی از اتراک بروند و او را گرفتار کرده بیارند در حین غفلت هجوم آوردند او را در خانه تاریکی

در پیراهن صوف و ملحفه موی دیدند روی بقبله یافتند و وی مترنم بود بآیاتی از قرآن که در وعد و وعید آمده و خزیده

و سنگریزه فرشی میان او و بساط زمین بود

بوریانشین پاکی از فقیران است
قدم منه به نیستان که جای شیران است

بهمین صورت گرفتند و پیش متوکل بردند وقت شب بود و جام شراب در دور و کاسه مدام در دست

و تابی و شراب و انتظار است
این هیچ قیامت است شنیدست

چون جناب امام علیه السلام را دید تعظیم کرد و به پهلوی خود نشاند و خبر کردند که در خانه او از هر آنچه گفته شده چیزی

بر آمد نشد و تهمتی بر ساخته اوست که بیان تعال برد و دیا... گشت متوکل شنید و پیاله باده در دست او داد تا بنوشد

امام گفت ای امیر مومنان این چیزیست که هرگز با گوشت و پوست من نیامیخته مرا از آن معاف می باید داشت

متوکل عذر کرده گفت شعری بخوان فرمود من شعر را قلیل الروایتم گفت ناچار باید

امام همام اول آیه مذکوره تلاوت فرمود پس این ابیات بخواند

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم
غلب الرجال فما اغنتهم القلل

واستنزلوا بعد عز من معاقلهم
فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد ما قبروا
این الاسرة والتیجان والحلل

این الوجوه التی کانت منعمة
من دونها تضرب الاستار والکلل

فافصح القبر عنهم حین ساءلهم
تلك الوجوه علیها الدود یقتتل

قد طال ما اکلوا دهرا و ما شربوا　　　　فاصبحوا بعد طول الاکل قد اکلوا

حاضرین بزم ازین انشاد برعلی ترسیدند اما متوکل بسیار از بسیار بگریست تا آنکه اشکش بر ریش روان شد و حاضران نیز در گریه شدند و بیگمی خیال نباید کرد که دنیا عبارت از وجود ماست پس پس و چون ما نمانیم و آنجهانی شویم این آرایش و نمایش که سایه ابر و خنده برق بیش نیست برفتن ما برود بلکه این کهنه سرا بر مثال مهمان سراست که هر یکی همی رود و دیگری همی آید صد هزار امثال ما را دران گذر شد و انجمنها و بزمها آراستند و حصه خود از لطافت و لذت معیشت و حلاوت و عذوبت حیات برداشتند و تا چشم بند کردند تمام بزم بر هم شد و کسانی دیگر آمدند و مجلس آخر با ننداان با کم و بیشی ازان جهان رنگ و بوی در هر بزن و کوی پیراستند و بهره از مقدر خود بست آوردند بهار زان گذشتگان این جهان را یاد نکردند خوشا کسان که کلان برپاست و کمین پیچ و پا در هوا است

گمان مبر که تو چون بگذری جهان بگذشت　　　　هزار شمع بکشتند و انجمن باقی ست

دانشمند کسی ست که درین دیر کهن فریب این انجمن نخورد و در زمن خود که جلوه گاه حیات دو روزه اوست آنچه از دست برآید برای جهان دیگر ذخیره سازد

دو بیتم جگر کرد روزی کباب　　　　که می‌گفت گوینده‌ای با رباب

دریغا که بی ما بسی روزگار　　　　بروید گل و بشکفد لاله‌زار

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت　　　　بیاید که ما خاک باشیم و خشت

شیخ سعدی در بوستان گفته

نشاط آنگه از من رمیدن گرفت　　　　که شامم سپیده دمیدن گرفت

بباید هوس کردن از سر بدر　　　　که دور هوسبازی آمد بسر

بسبزی کجا تازه گردد دلم　　　　که سبزی نخواهد دمید از گلم

تفرج کنان در هوا و هوس　　　　گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانیکه از ما بغیب اندرند　　　　بیایند و بر خاک ما بگذرند

دریغا که فصل جوانی برفت　　　　بلهو و لعب زندگانی برفت

دریغا که مشغول باطل شدیم　　　　ز حق دور ماندیم و غافل شدیم

چه خوش گفت با کودک آموزگار　　　　که کاری نکردیم و شد روزگار

دیگر دعای باید کرد که او تعالی ویرا از صلحا مومنین گرداند و لسان صدق در آخرین ارزانی دارد تا از دوستان خدا و اولیا او شود و از انصار رسول خدا صلعم گردد زیرا که او سبحانه صالح المومنین را با نفس مقدس خود و جبریل و ملائکه را در نصرت پیغمبر قرین کرده و آنحضرت فرموده انما ولیی الله وصالح المومنین و این نص ست در آنکه ملابس شرور و فساد از امور دنیا و دین ولی رسول امین نیست و از اسباب صلاح ست آنکه اگر والی باشد در اقامت حدود الهی میان شریف و وضیع برابری کند و در دوست و دشمن مساوات درین کار روا نماید انما هلك من كان قبلكم انهم كانوا يقيمون الحدود على الوضيع ويتركون الشريف وكان ابتلا الهيني را صعب امور ست بر کسیکه ایمان بخدا و رسول و روز آخرت ندارد و والیان امروز تابعان نفس اماره درین کار کوتاهی بسیار کنند و با اعزه و ذوی القربی راهی دیگر جز راه عامه رعایا و برایا و ملازمان میروند و معهذا خود را مسلمان میگیرند

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت — بر در میکده با دف و نی ترسائی
گر مسلمانی همین ست که حافظ دارد — وای گر در پی امروز بود فردائی

دیگر غیور می باید شد از برای خدا و حذر می باید کرد از غیرت طبیعیه حیوانیه و میزان این عمل آنست که هرکه غیور ست از برای خدا وی غیرت نمیکند مگر بر انتهاک محارم او خواه این هتک بر جان او باشد یا بر غیر او و مثلا چنانکه غیرت می برد بر آنکه کسی با مادرش زنا کند همچنان غیرت او بر مادر غیر خود باشد که احدی با وی زنا کرد و کذا بر دختر و خواهر و زن و کنیز خود و غیر خود چه هر زنی که با وی زنا میرود و شک نیست که آن زن دختر یا خواهر یا عامله یا مادر یا کنیز دیگر ست و هیچکس نمیخواهد که با زنی ازین زنان خود سفاح کند شیخ گفته فان فعل شیئا من هذا وزنی وادعی الغیرة فی الدین او المروة فاعلم انه کاذب فی دعواه فانه لیس بذی دین ولا مروة من یکره لنفسه شیئا ولا یکرهه لغیره

بخوری مال مسلمان و چو آیت بخورند — بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

آنحضرت فرمود صلعم ان الله لاغیر منی ومن غیرته حرم الفواحش و مرد رسول خدا دستش زنی را که بروی حلال نبود نسود و بیعت نکرد زنی را مگر بسخن و هو رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجعل میزانک فی الغیرة للدین هذا فان وفیت به فاعلم انک غیور و ان وجدت خلاف ذلک فذلک غیرة طبیعیة حیوانیة لیس لله ولا للمروة فیها دخول حتی تغار منک کما تغار علیک وقد ثبت ما من احد اغیر من الله ان یزنی عبده او تزنی امته و دیگر حذر باید کرد از آنکه خدا او را در جائی ببیند که از انجا منعش کرده و در جائی نبیند

کہ حکم اینجا نموده و ناگزیر است که علمی پوشیده داشته باشد که بجز خدا دیگری آنرا نمیداند که این اعظم وسیله است از برای
خلوص آن عمل از شوبها و قلیل من یکون له هذا شیخ در فتوحات چندی از وصایای نبویه بروایت مرتضوی
ذکر کرده که در اول هر وصیت ازان لفظ یا علی است و وصایای دیگر بلفظ یا ابا هریرة آورده هرچند مبانی و معانی
این وصایا خوب است زیرا که مشتمل بر ترغیب در اخلاق حمیده و بر ترهیب از خصال نکوهیده است لکن رفع آن تا جناب
نبوت در طریقهٔ اهل حدیث بصحت نمیرسد پس آن وصایا را در حکم وصایای دیگر علماء و عرفا می باید داشت و اعتقاد
رفع آن نباید نمود که از وادی من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار است و هم مناسب شیخ طاب ثراه از وصایا
اهل علم و معرفت ایراد کرده و بعض را ازان در نظم آورده و کلام صلحاء امت در وصیت و نصیحت ذکر نموده و نقلها
حکما ربیان ساخته و در ضمن آن حکایات اهل الله و بعض شیوخ خود اثبات نموده و در زیر هر وصیتی از وصایا
مذکوره وصیتهای بسیار مناسب بعنوان کلام بیگانه ازان مرام نوشته و چندی از وصایای آلهیه از توراة و جز آن
متعلق بطهارت جوارح و تصفیهٔ باطن و اصلاح ظاهر و عبادت و حسن معاملت و حکایات زمان نبوت اولی [illegible]
مواعظ حسنی و عبر اسنی و تذکیر و تحذیر و آنچه باین چیزها می ماند بشرح و بسط بسیار نگاشته و حکمتهای مرغوبه
ایراد نموده و خاتمه باب که خاتمه کتاب اوست بر ذکر ادعیهٔ مشهوره و عوذات مذکوره در احادیث و جز آن
ختم ساخته این چند وصیت که درینجا می بینی حرفی ازان کتاب و پرتوی ازان آفتاب عالمتاب است که بقدر حوصله
فحاوی وسطاوی آن بنقص و زیادت ثبت نموده آمد و بالله التوفیق الهی آنچه درین چند ورق نوشته ایم در مواعظ
ببیاض این کاغذ برده ایم فهم قاصر ماست که از آیات و بینات سخن و مقالات اصحاب حال استفاده [illegible]
و از کلمات طیبات ارباب حق و فوائد افئدهٔ اولیای دین در میزان یقین سنجیده ایم اگر مراد تو و رسول تو و اولیای تو
اصفیای تو ازان الفاظ قدسیه و عبارات انسیه همان معانی ظاهره و ضمائر طیبه باهره است که قرهٔ عیون و مسرة قلوب آنها
باشد پس ایزد بقبولش سرفراز فرما و در دلهای بندگان حق جو و فرمانبرداران نیکوخو و در نفوس اخلاف ما خصوصا
اثری نمایان و برکتی شایان ازان مبانی و معانی ارزانی دار و اگر خدا نخواسته و مبادا اخلافی بمعانی تو و [illegible]
رسول و دیگر جماعه مقبول حرفی از زبان خامه و خامهٔ زبان بدر جسته باشد از ما بعفو شامل و کرم عمیم خویش [illegible]
و کیف که چون عفو از کرام ناس مامول است از تو که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمینی چه قسم مرجو نباشد و حق آنست که
حقیقت سخن خود را چنانکه تو میدانی دیگری کجا می تواند دریافت و جامعیت کلام نبوی و بلاغت سخن علما [illegible]
خود شان می شناسند فردی از افراد امت کی میتواند دانست لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

از ما افتادگان بیچاره جز آنکه بمراد خدا و رسول ایمان و اعتراف آریم دیگر چه آید و از راسخین فی العلم غیر از آنکه بر امنا به کل من عند ربنا قائل شوند دیگر چه میکشاید دید و شنید ما را چه اعتماد و بر فهمید ناقص ما کدام بنیاد آنچه بصدق نیت و خلوص طویت اختیار نموده ایم اتباع محض رسول تست و هر چه از میان سبل متفرقه و مشارب متنوعه جاده اش پیموده ایم راه اقتدا و کتاب تست ربنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین ما خاکیان فنا پذیر را اگر بنور یسمع و بی یبصر بنوازی از لطف عامست هرگز دو نیست ما شرمندگان عصیان پناه را اگر بنظر رحمت تمام خود بنگری ز نهار از شان ربوبیت تو دور نه اللهم غفرا

جمعی بدرت گریه و آه آورده‌اند | جمعی همه دیده و نگاه آورده‌اند
جمعی وید نه خواهش عفو ترا | رفتند و جهان جهان گناه آورده‌اند

واخر دعوانا ان الحمد لله تعالی خالق النسم و فاطر العالم و صلوته و سلامه علی الذات الطاسم والغیث المطمطم لاهوت الجمال و ناسوت الوصال طلعة الحق و واسطة عقد الخلق انسان عین الازل فی سر من لایزال و لم یزل اللهم صل به منه فیه علیه و سلم تسلیما کثیرا طیبا علیه و علی من انتمی الیه ؏

خاتمة الطبع با نظم تقریظ سخیته خامه نادره نام سپهر فصاحت مهر منیر اوج بلاغت نا ثر نثره نثار شاعر شعری شعار سید حکیم اعظم حسین خصه الله بحسنی الدارین و حماه عن مکاره الملوین

سپاسی که در برابر نعمت بیوان کرد خدای نعمت افزای را میگزارم که این نامه خجسته عنوان را سرانجام نگارش صورت بست و آرزوی دیرینه را تازه نقش مراد بر کرسی نشست همانا بدایع انگیزی اندیشه ندرت پیشه خردمند خرده اسپند دانش پناه معنی آگاه ارسطو حکمت فلاطون فطرت فرخنده کشور کشا فرزانه فرمانروا عالیجناب فرشته مآب والا جاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام لہ المجد والتفاخر که نقشبند این دلنشین صورت و صورت نمای این همایون حقیقت مست دلکشا باغی بهار است که رضوانش بذوق تماشا شیر دل از بهشت برین برخاست مگر کتب خانهای خاصه را بخلوت خاص پهلونی هم چیده جز ابیشینه آثار و صحایف پارینه اخبار که بر حالات اصفیای روزگار و کرامات اولیای نامدار اشتمال داشت از انجمله برگزیده پیش نظر گذاشته و دیده را بخدمت نگهی و اندیشه را باندازه شناسی برگماشته تا بدان پایه دید و دانش نغز از نوبت

صفحہ	سطر	غلط	صواب	صفحہ	سطر	غلط	صواب
۲۲۶	۱۱	اسبار	بسیار	۲۴۱	۱	دنیا	دنیا نصیبها
۲۲۷	۵	چشمہا	چشمہ ہا	۲۴۲	۱۶	سفاسف	سفاست
〃	۱۵	ترو	تر	۲۴۴	۱۴	واصل	+
۲۲۸	۵	خوردیم	خُردیم	〃	۲۳	حالست و	حال
۲۳۰	۲۰	ہفتاد و ہفت	شصت و شش	۲۴۹	۲	برگشت	اورا دید
〃	〃	پنجاہ و ہفت	چہل و پنج	〃	۵	جستہ	جہید
۲۳۱	۲۰	ینظر	تنظر	۲۵۰	۱۹	یا توا	باتوا
۲۳۹	۱۴	قم					